# مفتاح الرشاد

لکنوز مهمات المعاش والمعاد که مجموعه
ایست عجیب حاوی جمیع امور لابدیه دینیه
ودنیاویه والحق که در زبان فارسی کتابی باین
جمعیت تالیف نشده از مترشحات انامل
تقدس مداخل جناب مستطاب المستغنی عن
الوصف والالقاب الشهیر کالشمس فی عین
الظهیر مولانا مولوی

## محمد مسیح الدین خان بهادر

ادام الله ظلالهم العالی در بلده کلکته محله بیتهک خانه



## بمطبع افتاب عالمتاب

مطبوع شد

## التماس

از خدمت جمیع ارباب مطابع این است که این کتاب
حسب مراد قانون بستم سنه ۱۸۴۷ع داخل بهی رجستری
گورنمنت است لهذا امید که تکلیف طبع مکرران
نه فرمایند واگرنهایت عنایت دربارهٔ نیازمند منظور
است بسم الله کتابهای مطبوعهٔ ثانیه ورای بازخواست
سرکاری محنت وصرف مملوکه بنده است

۲۹ ذی حجه
سنه ۱۲۶۳ هجری

# بسمه وتبارک

ــــــ ا نیایش پاک یزدان و ستایش فرخنده رهگیسران

و سالاران پیمبران و آفتاب جهانتاب رسولان داور جهان و جان

و ... ستوده نایبان و فرخنده وارثان مسند نبوت

ست... ضمیر بیضیا تنویر اد بیان زبان و منظوم نظم انداز اشعار

... [illegible] دبار و بدین تراه در گفتار

## بیت

* فلک به مردم نادان دهد زمام مراد *

* تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس *

اور هر عهد و آوان که یکی از دانشوران و نامه نگاران

خامه و نامه در آمیار آیند و ختنی عروسان حجله خیال را بغازه

گون بیارایند و لولی وشان گردک اندیشه را به لالی بنان

اع حلی و حالل بکند کلک خامه و غازه آمه بر جبین چین نامه بپیرایند

گنداب م پس رکاب ختلی گران فرمودی بر خلاف عادت
م عرض قصیده گو یاد بده کینه در سپهر آرمیده بود از شاهان
نبیره را نیکو پسند نمود و بمقتضای کرم جبلی حکم بجایزه زیاده فرمود
که فلک کینه ور چشم از غنودگی کشود و بظهر قوی کمان کین
... بزه نمود و غمها زیر اپرداخت و نقش خیال خانهٔ سلطان ساخت
که چون چند بین جایزه سلطان در حق ثنای خویش بدین ہاجی عطا فرمود
آیا در حق مداحان چه اکرام خواهند فرمود پس مراد وشن این
بود که سلطان لشکر است و ازین نادانی تا ابد بر دودمان ارسلانیان
ننگ بنام علی رای الغماز و فلک شعبده باز ظهیر بی نظیر را
سر و سالاران بباد اگرچه هر دو سلطان را بری جز بدنامی نداد
این ناقل از بازی فلک غافل مدت چند سال دست اشتغال
از همه اشتغال کوتاه ساخت و پای ترحال از طی مرحله پرداخت
و خامه و نامه و آمد را یار و مددگار و پرستار خود ساخت و
مناسب حال بر باب امیدواری این اشعار می نواخت *
* بیت * همان نامهٔ نامور چین من * همان خامه آهوی مشکین من *
* بدان دشت هر دم گرایم همی * غزل بر غزالش سرایم همی *
گهی رباب وار با نالههای زیر و نغمه های زار خامه را تالیف
روایات کار بود و تلفیق اخبار و احادیث و بیان احکام ملل

وادیان کردار زمانی دیرباز و هنگامی دراز در جمع این قوا
و الف فنون فاست خیزران سازم چنگ وار خمیده و رما
در سینه ام از زحمت تالیف و تلفیق ارغنون کردار نالید
استخوان در پیکرم مانند مزمار جفت نغمه زیر و یار ناله زار
سینه ام از صدمت تحریر روایات وقت آسا بیخ و شید
و تکرار این بیت مناسب حال خود همواره می کوشید بیت

* نصیب من همه رنج و جهان پر از شادی *
* تبارک الله گوئی نگر دفت سود م *

القصه بدین حال روزگاری بسر بردم و خون دل از قینه دیده
بر صفحه عارض فشردم تا بتوفیقات ربانی از بحر معانی درر غرر
نکته دانی مرا رباب غرور ابار مغانی بر آوردم تا روان فاکی
را بضاعت مزجات شاید و کالبد خاکی را کفایت مهمات و
اکفای ضروریات آید چون خاطر را از زحمت تحقیق مالی تمام
حاصل و دماغ را از صدمت تالیف و تلفیق کمالی مالا کلام
واصل بمصداق

بیت

زمان الجوی لماتمطی بصابه * فاردف اعجازا و ناء بکلکل *
با خود گفتم لحتی شامه را از راستش آرایشی باید و چهره
نامه را از نگارش آسایشی شاید و کنج دماغ را که از ...

اندیشه تیره گشته چراغ راحت و آسودگی باید نهاد و
اینفت و غبار محنتش بمکمن استراحت ستر دو روزی چند
آسودگی و تن آسانی بسر برد اکنون که بیاوری خامه در مخزن
نامه از درر غرر معانی مالک چندین گنج روان و کنز شایگانی
هرگاه عقدی از درراری کنوز نثار بزم خسروی گردون
تخت فیروز بخت نمای چندان سیم و زر بمریابی که عزا یری
نظم
ساز در مدح محمود سرائی

* بس ای مالک که نه او فروختم بسلم *
* بس ای مالک که نه گوهر فروختم بجوال *
* بس ای مالک که نه گوگرد سرخ گشت سخن *
* نه کیمیا است کز و هیچکس ندید مثال *
* بس ای مالک که دو دست ترا بگاه عطا *
* نه از زمانه قیاس و نه از گذشته مثال *
* بس ای مالک که نه در جای حرف شکر بماند *
* مرا بهر دو جهان بر صحیفه اعمال *

فپس بدین خام اندیشه چندی بکنج امایش آسود و آراسش
نمود و گرد ملال بود و نه بود از آینه خاطر زدود دراه کوی
آخواسته ناخواسته همه کنونی خواسته از زر تار ریز

و از چیزو ناچیز از سفال تا پشیز جبرا و قهرا و حلوا مراهمه مصروف و بیع
و دست اضطرار برقبه افلاس معطوف و منتبان را دست خمیده
خواستاری و رازو پای امید داری یکه تاز با خود گفتم تا چند دست وا
لب و درنگ اینک کار سخت گشت و عرصه تنگ برخیز
و طرح برگی بساز و رنگ نوائی بریز برخاستم و قد عزم
اراستم و تنی چند از ختی شاهدان شهربند خیال که کنجیالی خطا
و رنجله نامه بغازه گری آمد آراسته و بهر هفت اندیشه
پیراسته بودم تا میمه یمین و یسار خود نمودم و راه کاخ امیر
و وزیر پیمودم و هماره در مدایح ابکار افکار خودمی سرودم بیت

* تا چه کابین این عروسان را که من بستم جهیز *
* تاکه خواهان این نکویانرا که من کردم نگار *
* مویشانرا از در سعنی مرصع موی بند *
* گوش شان را از زر فکرت مکلل گوشوار *

بر در کاخ هر امیر و شیب قصر هر وزیر که این ترانه بنیاد نهادم
و سر این قصه کشادم حاجب بارم نداد در داد و در سوال
کشاد که هان در خور بزم میر چه هدیه زیبا داری که با چندین شود
و شغب یاری گفتم شاهدان کواعب اتراب معانی را از دره
که میر را بار منغانی سپارم و بدین دست یاد پا باه

گنه‌ام گفت شگفت نادانی و سخت آشفته حیران میرزا مارا معانی و شاهد ان چنین نکته دانی چه کاره کدام شمار مرا پندار اندر مغنی یا شراب ناب مغانی میرزا بار مغانی اورده اگرانیست هم الله بیا و بیار تا ترا در حضرتش حاضر سازم و بدستیاری این گزیده خدمت خنگ رفعت فراز فلک تازم ورنه رورو که نه مرد این سرائی نه درین حضرت بار ونه این بیهوده متاعت را هیچ مطاع درین مملکت خریدار القصه هرچه بردر میران و وزیران جهان پویان گردیدم جزاین سخن مو که جوابی مجدد نشنیدم افسرده آهی کشیدم و بدین نوا همزخم گردیدم

**بیت**

* هنر نمی خرد ایام و غیراز ینم نیست *
* کجا روم به تجارت بدین کساد متاع *

مدتی نیز مغموم و ملول در زاویه خمول *ع*

* کفی زیر زنخ کفی بر آرنگ *

همیگفتم روزگارا تا چند مردم فروزی کار سپهرا تا کیت سبب سوزی کردار آخر دست مهری بر سر دردیشی گذا دمرهم زخم دل ریشی بیا نه سپهرم بدستیاری فراپیش گذشت ونه روزگار پایمردی قدمی برداشت

چون خانه را تهی از خواسته و بازار کالای کمال کاسته دیدم با خامه
و نامه بدین ترانه معاتب و مخاطب شدم نظم

* ای خامهٔ زنگی صفت ای حنا کن پویا *
* ای نامهٔ رومی صاحب ای خامش گویا *
* ای بام و صالم ز تو چو رشب دیجور *
* وای شام امیدم ز تو جفت شب یلدا *
* گفتم ز تو ام سیر به مجلس و محفل *
* گفتم ز تو ام شهره به پهنه و بیدا *
* پیری شد و ماندم ز تو شهره زن *
* پیری شد و گشتم ز تو چون روبه پویا *
* گفتم تو کنی دستکشم کاکل غلمان *
* گفتم تو کنی دست خوشم طره حورا *
* انجامه تو ام گشتی خود مار دم آهنیج *
* انجامه تو ام گشتی خود دیده م اقصا *

همان مرا چکامه بر لب و لب از شکوه بر شغب که نامه از در
نهار کوشید و نامه نه رواز نه وشید متفق اللفظ فواره
شکایتستان جوشید که سالها بهر ای و بهر ازیت کوشیدیم
جز انکه بیا زیبت بر روم و چین عارض کسوت عباسیان پوشیدیم

از تو مارا چه یاری رسید وکدامی پایمردی پدید ار کردید که
اینک زی ماد ست طاعت فراز است وزبان شنعت
دراز ایا از یادت فراموش شد و فراموشیت فراغوش
کرد روزگار دراز و سالیان دیر یاز **بیت**

* شبان تا گاه صبح آتشین دم *
* سحر تا وقت شام آهنین دل *

رمت را کمر بندگی بر میان بستیم وتن وجان بر قبه طاعت
نستیم ورشته یاریت نگسستیم جز سیه روئی وتیره روزگاری
نقد حاصل مارا از یاریت چه نام وجنس واصل ما از
دوستداریت کدام **بیت**

* بغیر از انکه بشد دین ودانش از دستم *
* بیا بگو که ز عشقت چه طرف بر بستم *

اینک باز گاه آغاز داری ودر باب شکایت ساز **بیت**

* برو هر چه میبایدت پیش گیر *
* سر ما نداری سر خویش گیر *

دون خامه را در یاری ناپاید ار دیدم و نامه را در وفاداری
ناستوار ... ودر انگاه گنداز و شکوه سپار چون مار گزیده
رخ و پیچیا ... ت ازدرون بردرد حسرت کشیدم

سحر و مانه و ما بوانسانه بر گشته، بیحاصل و عمر رفته بباطل خو
وبدین اسباب ظهیر مسترنم گردیدم

* مرا ز دست هنرهای خویشتن فریاد *
* که هر یکی بدگر گونه داردم ناشاد *
* تنعمی که من از فضل در جهان دیدم *
* همان جفای پدر بود و سیلی استاد *
* همین گلی که از و بشگفد مرا اینست *
* که بنده خوانم خود را و سرورا آزاد *
* گهی لقب نهم آشفته زنگی را حور *
* گهی خطاب کنم مست سفله را راد *
* ودرین زمانه چو فریاد رس نمی بینم *
* مرا رسد که رسانم برآسمان فریاد *

القصه همه شب صورت حال مصداق اینمقال

* زانو به پیکرم در وسه جفت با شکم *
* گوئی که سار سیر تم و مار پیکرم *

تن یار و روز چربود و لب جفت آه و نفیر و بنهگیرا ارا ش
تا بامداد ان که خروس سحر آغاز پرکوفتن نهاد و
الله الصمد در داد و موذن بشهادت لا اله الا الله لب

برخاستم وکمر بندگی برمیان جان بستم مرصبو دیگانه را دوگانه
گذاردم و دیده را باستغفار و اعتذار اجازت اشک
فشاری دادم چندان گریستم که گفتی در گرداب سرشک
نشستم در همین حالت گریه و زاری و وفور اضطراب و
بیقراری خوابم در ربود بعالم رویا دیدم که پیری خضر صورت
الیاس سیرت بر بالینم آمد و بکمال شفقت و نهایت رافت
در من نگریست و فرمود خاطرت را از اندیشه چون و چرا
بپرداز و دماغ را از فکر بود و نابود تهی ساز و دست مرا گرفته
بحضور یکی از مسیحیان مسیحا کردار حکیمی و فلاطون شعار
طبیبی برد و اشارت فرمود که از رشحات سحاب فضل
و کرم این والا همم سبزه پژمرده ات بابیاری گراید و
زمان غمهانت سر آید و شاهد شادی بخلوتکده خیالت در آید
چون غور کردم دیدم که مشار الیه ان هادی طریق رشاد جناب
فیضمآب رکن رکین بیت الشرف امارت و ایالت اسطوانه
قایمه دار السعادت شوکت و ابهت ملاذ و ملجای شرفا
و غربا قدر شناس علما و فضلا در سخاوت و مروت اعرف
و اشهر میجر جنرل فریزر بهادر دام دولته است
خیمه تشنه را از سر چشمه های پایوس دا ... تا نشنه را باسب تمنا

بوسہ گر گردیدم چون خداوند این بندہ نواز مرا دید و بہ نیکی پرسید صورت ماجری الی المقطع من المبدا والی المختتم بجا بدی انشا نمودم و برا بلاغ فزودم مرا فرمود آسودہ باش کہ الحمد للہ کارت بکام است و مدام عشرتت در جام

* ع * مژدہ ای دل کہ مسیحا نفسی می آید *

سیاویک الی جبل شامخ یعصمک من الماء والی سعدۃ علیہ یحرسک من البلاء ادلک بصد روجہ کالبدر زاہدی و خلقہ کالشمس فی وسط الضحی وکفہ کالسحاب اذا امطر وابدی وقابہ کالبحر اذا تموج و تماعندہ دواء داءک وانا وسیلۃ شفاءک گفتمش * ع * دیدم ہمہ را و آزمودم ہمہ را *

ای شی تقول و ممن تقول و لمن تقول

بیت

* ہمہ شاہند لیکن شاہ شطرنج * ہمہ ماہند لیکن ماہ پرکار *

گفت دل قوی دار و خاطر میاز ار کہ خلاف دیدہ است و برعکس شنیدہ ات اینجا امیریست ہاشمی نسب دبیریست عطارد حسب

بیت

* کریم یقص الطرف فضل حیاۂ * و یدنو و اطراف الرماح دوام *

ماکی فطرت فاکی سیرت بر کی خصلت حنفی عادت عالی عادت

احمدی دانشش حیدری جاشش کسروی باشش قیصری
سگالش مهر ضمیر اقمر تدبیر مشتری سیر بیت

* ملک علو عطارد علوم و مهر عطا *

* سماک رمح اسد حمله و هلال علم *

بندگان جناب معالی متعالی نواب نظام الملک نظام الدوله آصف جاه
سپه سالار یار وفادار رستم دوران مظفر الممالک ارسطوی زمان سلیمان
اقتدار هندوستان میر فرخند علی خان بهادر فتح جنگ خلد الله ظلال
رافته علی روس العالمین که قطرات سحاب جودش بذله گر اسطار
است و امواج بحر دل رادش طعنه زن بحار اسیر یست ادیب
وادیبی است ادیب ادیبان را باب کرمش مصدر
آمال و دانشمندان را ذیل مکرمتش منبع مارب مرد هنرور را
چنان جویا است که طفیلی با حاضر او در طالب خردمندان چندان
پویاست که تشنه زلال کوثر را طبع کریمش بنوای سایل چنان
مایل که بینوا بذره زر را شمع لطیفش بنجردی سخن را بد انسان
طالب که مست سرشار نغمه باربد خنیا گر را اینک قد شادمانی
بر فراز و فر توت غم را در بحر ظلمات انداز و عنوان نامه ات
بدان نام شامی سطر اساز و بدان اسم گرامی با پهنه تا تار ابناز
همینکه چشم از غنودگی گشودم * ع *
* جستم از جای چنان گرم که دامانم سوخت * از شادی سراز

پاس شناختم نخست خداوند شش جهت را بشکرت
سجده پرداختم وکوتاهی زمان غمهان را سجدات شاکرانه
ادا شناختم چه دانستم که این از رویای صادقه واشعهٔ بارقه
اهر مهر سپهرهاست چه آن والاجاه بخت پناه یعنی جناب فیضمآب
میجر جنرل فریزر صاحب بهادر مرا مربی قدیم وپرورنده
قویم ومکرم کریم بود وقوت خیالی بر صدق رویا افزود وقوت فکریه
بفال میمون از مثنوی مولوی معنوی این بیت را نمود بیت

* درگهی را کازمودم درکرم * حاجت خود به که باز انجا برم *

فی الفور بلا تامل وغور کلام آن امیر کبیر را که در عالم رویا بدان
مرا مخاطب ساخته بسمع اصغا پذیرفتم وگرد اندوه از آینهٔ ضمیر
رفتم خامه را گفتم که هان روز یاریست ونامه را برگرفتم که [illegible]
زمان مددگاریست وخود را سرودم که هله هنگام استواریست

بیت

* ای خامه وای نامه وای طبع گهرزای *
* کز یاریتان برسر گنج گهرم پای *

هان یاری دهید ومددگاری کنید بو که شب غم بسر آید وروز
شادی در برهر سه بنده وار به فرموده آن والا تبار خط طاعت را
پرکار وار وکار طبع افسرده نیز افسردگی از دست داد

و خامه و آمه را اقدام یاری پیش نهاد و این قصیده در مدح
بندگان جناب عالی متعالی انشا و تاچگلی عروشان نامه را هم
شمع وار پیش رو باشد و خلوت گزینان ظلمتکده وفا تر را آفتابی
پر نور و پرتو امید که قبول خاطر بیضا مظاهر باد

* قصیده *

دلم را تاب و تب زان روی تابان — تنم را پیچ و خم زان زلف پیچان
نه تن خس پارهٔ در موجهٔ اشک — نه دل خونابی از دیده دامان
سری دارم چو چشم یار سرمست — دلی مانند زلف او پریشان
قرار زمهر رویش مار ضحاک — شب مار زلفش مهر رخشان
بگیرد ماه نخشب مار ستکین — زخوی بر ماه نخشب نخشبستان
ز چشمش سرمه دزد آهوی تاتار — ز لعلش عشوه خرکان بدخشان
جبین سایند بران روی صنم سا — برهمن زادگان زلف و مژگان
ذقن چه یوسف افسر برآرد — دو صد یوسف زکنعان زنخدان
مرا قوت روان از آن دو یاقوت — مرا داروی جان در آن دو مرجان
الا یا کافر زنار طره — الا یا برق دین طوفان ایمان
الا یا برده دل به بریده پیوند — الا یا خسته جان بشکسته پیمان
الا یا در خم زلفان کافر — مسلسل کرده دلهای مسلمان
الا یا غارت دلها بغمزه — الا یا آفت جانها به هجران
دم آموزندهٔ غزلان بشوخی — جگرسوزندهٔ عاشق زحرمان

نه باندیشی ز فرصد رکیفر　　نهراسی ز داد سپهر دوران
جهان دار گزین هوشنگ باهنگ　　نظام الملک یل فرخنده علی خان
سکندر حشمتی بر دست اورنگ .　　فریدون فطرتی بر صدر دیوان
شود چون پره زن در مغرض صید　　فشارد چون دوران بر پشت یکران
بساید برز پیل از گاو سر گرز　　بدرد چرم شیر از گاو دندان
دمان برقی است بر قزقاز دم رخش　　جهان سوزی است بر آهنگ ایوان
کلاه داریست زیب افزای اورنگ　　سپه داریست دست آموز دستان
سخن سنجی چنون نادیده گیتی　　ادب مردی چنون نادیده کیهان
مجسطی و قلیدس را شمارد　　بهنگام ادب طفل دبستان
دشت مرز کرم را بجز خار　　کفش کشت عمل را ابر نیسان
چنان مایل ابر آوای سایل　　که بر آب گوارا ان مرد عطشان
ستانه درگهش اورنگ بلقیس　　کمینه بخششش ملک سلیمان
بدرد تیر او خفتان افلاک　　بساید گرز او ساوان سندان
غریو کوس او چون گاه غوغا　　خروشد سنج او چون روز میدان
بدرد زهره طینین را او در اسما　　بلرزد شیر او در بیشه ختلان
چنان خورم دل از شهروزه آوا　　که از شهروزگان رخسار بستان
چنان مشتاق بر دریوزه گر مرد　　که خید خشک بر بارنده باران
الا تا زیر این پیروزه طارم　　بهار د ابر و ابال رعد غران
ز ابر دست تو احباب سرشار　　ز رعد توپ تو بدخواه نالان

# فہرس تفصیلی مفتاح الرشاد

## مقصد اول در تقویم سنین و شہور و زمانہ ایام و ساعات

Magic

## التماس

مخفی نماند کہ ماخذ این مجموعہ در ورای عقلیات وحسابیات کہ از مسایل مسلمہ قوم استخراج واستنباط نمودہ کتب مفصلہ ذیل اند بیضاوی مدارک جامع الاصول جامع کبیر ما ثبت من السنۃ فی ایام السنۃ سفر السعادۃ ہدایہ فتاوی عالمگیری از کتب تفسیر وحدیث وفقہ اہل سنت وجماعت وشرایع لوامع شرح من لا یحضرہ الفقیہ زاد المعاد مفاتیح الغیب ودوع واقیہ تقویم المحسنین فتیای مجتہد العصر مذہب امامیہ لکہنوی بجواب بعضی سوالات مستفسرہ از کتب حدیث وفقہ مذہب

اما سیوۃ و درۃ التاج مفتاح العلوم کیمیای اسرار باغر یا که به کیمیای باسلیقا مشہور است نفایس الفنون جامع بہادر خانی مصنفہ جدید از ہارالبدیعہ فی علم الطبیعۃ جغرافیای طبیعیۃ و ریاضیۃ ہر دو اخیر مصنفہ جدید قاہرہ دارالحکومت ملک مصر مترجم از کتب فاسفی فرانسیس تنبیہات المنجمین در علم نجوم قاموس صراح برہان قاطع کشف الظنون فی اسامی الکتب والفنون بیاض رشک ریاض از مولانا و سیدنا و جدنا اقضی القضاہ قاضی محمد نجم الدین خان بہادر طاب اللہ ثراہ وجعل فی ریاض القدس مثواہ از کتب علوم دیگر و پرنسپس تیبل و یوز آف گلوب و چند والیوم از سیکلو پیدیا نیو ادیشن از کتب انگریزی و بعضی تحقیقات زبانی ہندوستان جوتشی ہنود و شاید بعضی کتب دیگر باشند که نام آن در کتاب مندرج باشد و این وقت بخاطر نیست پس انچه درین مجموعہ مذکور شد ہمہ ازین کتب است اگر برار باب خرد امری دران محل تامل مدرک گردد امید آنست که اول درین کتب ملاحظہ فرمایند بعد ازان اگر زلتی و لغزشی از قلم این سرتاپا عجز دریابند بعفو و اصلاح کوشند و بطعن و تنزنحرو شند و اگر فایدہ بردارند حقیر را بدعای خیر یاد کنند که ان اللہ لا یضیع اجر المحسنین۔
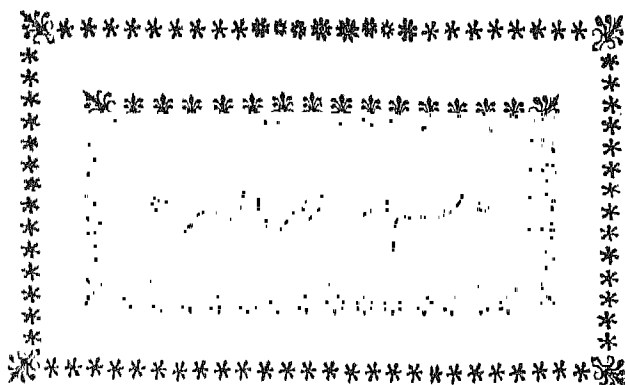
سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
واتوب الیک وحدک لاشریک لک وان محمدا عبدک و رسولک
بعثته بالحق بشیرا و نذیرا و صلیت انت و ملایکتک علیه تفضیلا له و
تبجیلا فانک قلت ان الله و ملایکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما اللهم صل علیه و علی آله و اصحابه
اجمعین * اما بعد فهم و ادراک را حاجتی از تصور این معنی
نیست که ما به الامتیاز انسان از سایر مخلوقات صاحب امر
کن فکان آگهی و ادراک بضبط قواعد و کلیات است بحیثیتی
که این مشت خاک مدنی الطبع آفریده شد تا بشرکت و
اتفاق یکدیگر قوای بهیمیه و سبعیه را مسخر عقل و ادراک
ساخته روزکی چند درین بود و نابود معیشت کند و الا بهر دابه
الارض از سباع و بهایم بل تمامی حشرات عالم عقل و

اوراکی خاص که بقدر قضای اوطار آنها بکار آید در حرکات و سکنات مودع شده که دران یکی محتاج بدیگری نیست و صاحب شریعت غرا و مالک ملت بیضا علیه الف الف تحیة و ثنا که هر جزئیه از احکامش منطبق بر کلیات نظام عالم است می فرماید* الناس کاسنان المشط* یعنی انسان مثل دندانه شانه است که هیچ فردی ازان بالانفرا وبدون اجتماع و اتفاق کاری نمی تواند کرد و چنانکه دندانه شانه بالانفراد اگر بکار دارند یا خود بشکنند یا از سر تیز خود ضرری رسانند و معهذا از خدمتی که برای آن موضوع شده عاری و عاطل است همچنین حال شخص منفرد انسان است که بجز حالت ترک و تجرد که آن خود حیثیت رفع احتیاج کلی است و ازین بحث خارج اگر خود را محتاج داشته از نفع گرفتن و رسانیدن بازماند یا خود متضرر است یا بدیگر ضرری میرساند نا بالجمله بالاغت این کلام معجز نظام از حسن تشبیه و معانی دقیق بر عقلای هوشمند پوشیده نیست و وقت و مقام سعت تفصیل آن ندارد پس بر هر منعم علیه بهر نعمتی که باشد بهر دو برهان از عقل وشرع لازم است که در اشاعت و انتشار آن ادای شکر منعم حقیقی تصور کرده جهد و سعی کلی نماید و انچه از قابیل وکثیر بدست دارد با ثیار و هر رطب و یابسی که بخزانهٔ حافظه

محفوظ است یا بقوت باصره مدرک شده به ترویج و انتشار
در آرد و نفس اماره را که بمقتضای جمادیت از کسل طبیعی
نقصان بضاعت را حیلهٔ حرمان از وضع شی بر موضوع له
وا می نماید سایق و قاید باشد و این هیچ میرزمحمد سمیع الدین
کاکوروی عفاالله عن سیأته از مدتی غایض و غایر بود که خود
سر تا پا بدام احتیاج گرفتار و به نفع گرفتن از هر خاص و عام
ناچار و هیچ گونه مایه و بساط ندارد که دیگری را محتاج خود کند یا نفع
رساند پس حال خود ما نا بزمن است که دست و پای سعی بجنبانیده
قانع بر مساعی اغیار باشد بعد از فراوان افکار و انظار بخاطر
گذشت که معلومات و مشاهدات خود را از هر جنس و هر باب
اعم ازینکه متعلق بدینیات باشد یا حکمیات و خواه علاقه بعبادات
دارد یا بمعاملات جمع کند و باین ذریعه عزم خدمتگذاری کافه انام
چه از خواص و چه از عوام نماید و بقدر آگهی خود آگاه سازد
تا خواص را موجب تذکار و عوام را باعث واقفیت
و انتباه گردد و اصل مقصود اینست که هر کسیرا که بصیرتی بفهم
عبارت فارسی دارد در اکثر معاملات و امور محتاج الیه خود از تجارت
و زراعت و معاملات سفر و حضر با دراک مفید و شخص محتاج
استفسار از دیگری نباشد و در دینیات هم در فرایض و واجبات
ضرورت مطالعه کتب کثیر الحجم که باعث کلال و ملال می شود

رفع گردد و بقدر حاجت ازان حظی و بهره برد اورد

و چون این عزم از جانب مالک عزایم تصمیم یافت ودر رعزر

مضامین لطیفه در خزف پاره های عبارات عنیفه خود جمع کرد

آن مجموعه را بمفتاح الرشاد لکنوز مهمات المعاش والمعاد مسمی

ساخت و بنابر تذکار آیندگان قطعه تاریخ نظم و تالیف این مجموعه

بدین نهج از قلم بر آمده * قطعه *

چون خامه ام مقاصد علم و عمل نوشت

هرگونه از مسایل عاقل و دل نوشت

از بهر سال نظم قرو برد سر بفکر

سرمایهٔ گرانترا اهل دول نوشت

والان نشرع فی المقصود بهمة وعصمة من الله الکریم الودود به التوفیق

و بیده ازمة التحقیق وهو بافاضة العلوم علی من یشاء جدیر وحقیق

* مقصد اول * در تقویم سال و ماه و تحقیق زمانه ایام و ساعات

و مایضاهیها وان مشتمل است بر چهار مطالب * مطلب

اول * در تقویم شهور و سنین شمسی دانستنی است

که سال شمسی دو قسم است یکی حقیقی و دیگر اصطلاحی

شمسی حقیقی عبارت است از زمانه که شمس بگردش خود بر

فلک خود که گرد ارض دارد مسافتی معین قطع کند بدین شان

که نقطه را که از معدل النهار گذاشته بود باز بهمان نقطه عود

کند وحکمای متاخرین از اهل فرنگ که مروج مسلک فیثاغورس اند مسافتی را گویند که بهمین نهج ارض بگردشی که بر فلک خود گرد شمس دارد قطع کند علی ای حال آن مسافت مقدر است بسیصد و شصت و پنج یوم و چهل و نه دقیقه و سال اصطلاحی آنست که برای تسهیل مقدار این گردش شمس یا زمین که در قطع بروج دوازده گانه اش بوده است همگی سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار کردند و بنا بر جبر کسر زمانه که از گردش روزمره گذاشته اند و آن در هر چهار سال تقریبا مقدار یک یوم می شود هر قوم در سنین خود اصطلاحی جداگانه قرار داده در سنه رومی و عیسائی سال چهارم سیصد و شصت و شش یوم اعتبار کردند مثلا هر یکی از سالهای ۱۸۴۵ و ۱۸۴۶ و ۱۸۴۷ عیسائی سیصد و شصت و پنج یوم اعتبار خواهند کرد و انها را سالهای بسیطه نام نهند بخلاف سال ۱۸۴۸ که انرا سیصد و شصت و شش یوم خواهند گرفت و هر عددی که برای ماه شباط از سال رومی و ماه فبریواری از سال عیسائی مقرر است یعنی بست و هشت روز یک عدد بران خواهند افزود و این ماهها را درین سال بست و نه روزه خواهند گرفت و هم جراو همچو سال را سال کبیسه خوانند و طریقه معرفت

سال کبیسہ از بسیطہ آنست کہ عدد سنتی کہ معرفت
آن منظور است منتصف سازند اگر زوج بر آید آنسال
کبیسہ است والا بسیطہ مثلا سال ۱۸۴۸ کہ نصف آن
۹۲۴ زوج است کبیسہ شمار خواہد شد بخلاف ۱۸۴۶
کہ نصف آن ۹۲۳ فرد است بسیطہ خواہد بود و قاعدہ دیگر
کہ اوفق بطباع باشد آنست کہ عدد سنوات را بر چہار
تقسیم کنند اگر بدون کسر منقسم شد کبیسہ است والا بسیطہ
چنانکہ از امثلہ مذکورہ واضح میشود بعد ازان از حساب
معلوم شد کہ یک روز کہ بعد ہر چہار سال می فزایند ازان
سبب سہ ربع ساعت فاضل می افتد و مجموع این
کسور فاضلہ در ہر چہار صد سال کہ چہار قرن باشد سہ
روز کامل می شود لہذا قرار دادند کہ سال آخر ہر قرن
را کہ مائۃ کامل باشد تا سہ قرن متوالیہ با وصف یافتہ شدن
قاعدہ کبیسہ دران بسیطہ گیرند یعنی سیصد و شصت و پنج یوم
شمار کنند و فبریوا یری از سنہ عیسائی انسالہا بست و ہشت
روزہ گیرند مگر در قرن چہارم یعنی سال آخر مائۃ چہارم را باز کبیسہ
گیرند مثلا سالہای ۱۷۰۰ و ۱۸۰۰ و ۱۹۰۰ از بسایط
باشد و سال ۲۰۰۰ کبیسہ و ہمچنین ۲۰۰۱ و ۲۰۰۲ و

۲۰۰۳ از بسایط و ۲۰۰۴ کبیسه و چهارم. جرا و شروع سال عیسائی از یکم جنوری است و آن روز را عیسائیان نوروز گویند و ابتدای این سال از میلاد عیسی علی نبینا و علیه السلام است که بست و پنجم دسمبر باشد و سال روز هشت آن شروع نمایند و این اصطلاح جدیده عیسائیان است و اصطلاح قدیم ایشان که هنوز در قوم گریک و قوم روس جاریست دیگر است و ابتدای سال رومی که از زمانهٔ سکندر بن فیلقوس رومی است از ایام مهرجان گیرند و سال از تشرین اول شروع می شود و در یکی از کتب مولفهٔ حال قاهره دار السلطنت مصر که از زبان فرانس ترجمه شده است می نویسد که ابتدای سال رومی سیصد و دوازده سال بعد از ظهور عیسی علیه السلام میگیرند پس درینصورت این سال دیگر باشد نه سال اسکندرانی رومی و سال را بدوازده بخره موافق اعداد بروج تقسیم می کنند و هر بخره را شهر گویند پس شهور هم دو قسم باشد حقیقی و اصطلاحی حقیقی عبارت است از زمانهٔ قیام آفتاب به یک برج که مدت ما بین اسحو یابین باشد و مقادیر آن در هر عهد

بسبب حرکت اوج آفتاب متفاوت می گردد بر تفاوت
قابل لاکن چون این تدقیق موقوف است بر تحدید
وشرح اوج و حضیض که طولی می خواهد لهذا بالفعل ازان
قطع نظر کرده شد و شهر شمسی اصطلاحی آنست که هر
شهر را بعددی معین بدون لحاظ زمانهٔ تحویل مقرر کنند پس
شهور اصطلاحی سنهٔ رومی و عیسائی که واحد اند و فقط
تفرقه ما بین آنها از الفاظ است معه تعداد ایام آنها به
ترتیب و تقابل بایکدیگر با فصول اربع در جدول مفصلهٔ
ذیل مذکور می گردد و شهور عیسائی اگرچه در تمام فرنگستان
بهمین اسما درجهٔ جدول مشهور اند لاکن باختلاف
لهجه و اصوات بنظر اختلاف اقوام و ولایات دران
اسما اختلافات اند و در جدول موافق لهجه انگریز ان
مرقوم شد که در هندوستان همین رایج است

از ین جدول معلوم خواهد شد که وقت ماه سی و یک روزه است و چهار سی روزه و یک در سالهای بسیطه بیست و هشت روزه و در سال های کبیسه بیست و نهم روزه و نیز از ان واضح میشود که در شهور متتالیه یک شهر سی و یکروزه و یک سی روزه میباشد سوای اگسط و جولائی که تموز و آب است که آن هر دو سی و یک روزه اند و سوای فبریو ایری که شباط است که حال آن گذشت و فصول اربع ممیزین است که بترتیب ماهها در جدول مذکور شد و عرب در سال شش فصل قرار دهند اول را

| شهور رومي | شهور انگریزي | تعداد ایام | فصول اربع |
|---|---|---|---|
| کانون ثاني | جانیو ایري | ۳۱ | شتاء |
| شباط | فبریو ایري | ۲۸ یا ۲۹ | ایضا |
| آذار | مارچ | ۳۱ | ربیع |
| نیسان | اپرل | ۳۰ | ایضا |
| آیار | مي | ۳۱ | ایضا |
| حزیران | جون | ۳۰ | صیف |
| تموز | جولائي | ۳۱ | ایضا |
| آب | اگسط | ۳۱ | ایضا |
| ایلول | سبطمبر | ۳۰ | خریف |
| تشرین اول | آکطوبر | ۳۱ | ایضا |
| تشرین ثاني | نومبر | ۳۰ | ایضا |
| کانون اول | دسمبر | ۳۱ | شتاء |

ربیع اول گویند و دوم را صیف و سیوم را قیظ و چهارم
را ربیع ثانی و پنجم را خریف و ششم را شتا و
ربیع اول آنست که در ان اشجار شگوفه نهند و ربیع
ثانی آنست که در ان اشجار بار آور شوند و بعضی ثانی را ربیع
اول گویند و برای تمیز این ربیع زمانه از ربیع شهور که
دو ماه مشهور است ربیع شهور را بدون انضمام لفظ
شهر نگویند یعنی شهر ربیع اول و شهر ربیع ثانی
دیگر از سالهای شمسی اصطلاحی قبطی بود که در عهد بخت نصر
قرار یافته و از روز تحویل آفتاب به برج حمل شروع
سال گرفته هر شهر را برابر سی روزه اعتبار کرده در
آخر ماه دوازدهم پنج روز که مسمی بخمسه مسترقه است
زیاده می کردند تا عدد سیصد و شصت و پنج روز کامل
شود و برای کسر بقیه که قریب ربع یوم است معمول
کردند که در سال پنجم تحویل حمل بروز دوم ماه اول بیارند
که بتدریج بسبب تفاوت یکروز بعد هر چهار سال در
شروع سال یکصد و بیست و یکم تفاوت سی روز کامل
شد و در آن زمان تحویل حمل باول ماه دوم اعتبار کرده شد
و با وجود وقوع تفاوت کثیر بعد ورود دهور متمادیه انها

اعتنا باشد نکردند تا اینکه در زمانهٔ سکندر بن فیلقوس
وقوع تفاوت بمقدار شد که تحویل حمل قریب به تحویل
سرطان اعتبار شد آنزمان ارسطاطالیس شهور و
سنهٔ رومی بکیفیتی که بالا گذشت اختراع کرد و به تتبع
آن اهالی فرنگستان هم شهور و سنین خود بهمان اصطلاح
مصطلح داشتند و در عهد یزدجرد بن شهریار که از اکاسره
فارسی است اصطلاح سنهٔ بخت نصری اختیار کردند
که باین قدر تفاوت که شروع آن از عهد سلطنت
پادشاه خود قرار دادند و این سال را فارسی قدیم گویند و همچنانکه
در مقابلهٔ سال قبطی رومی اختراع شد بهمان نهج خواجه
نصیر الدین طوسی علیه الرحمة بمقابلهٔ فارسی قدیمی
اصطلاحی جداگانه قرار داد و ترتیب سنه و شهور آن در
شعری نظم نموده * بیت * لاولالاب و لالاشش
مه است * لل کط وکط لل شهور کوت است * و برای تدارک
و جبر کسر بقیه بعد هر چهار سال ماه دی را سی روزه
میگرفت و مناط و ترتیب زیج ایلخانی بر همین اصطلاح مقرر
شده اینست خلاصه آنچه یکی از مهرهٔ این فن در مولفات
خود که در سن زمانهٔ متاخر نموده اند درج فرموده و از ان

واضح میشود که ماه چهارم از ماههای فارسی یعنی تیر ماه سی و دو روزه میباشد و ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و یک روزه و مشهور و متداول بین الناس خلاف آنست بلکه در اکثر مولفات اسلاف بنظر آمده که ماه سیوم یعنی خرداد ماه سی و دو روزه است و تیر ماه سی و یکروزه و مصراع اول منظوم مذکور اکثر جا باین نهج دیده شد * ع * لا و لالب لا و لا لاشش مه است * و نیز موید آن قطعه مشهور دیگر است * قطعه * خور بجوزا سی و دو سی و یکی است * حمل و ثور و شیر با پس و پیش * دلو و میزان و حوت و عقرب سی * بست و نه قوس و جدی با کم و بیش * پس درین قطعه جوزا که ماه سیوم است سی و دو روزه نوشته و ماه چهارم سی و یک روزه مگر اینکه گفته شود که این اصطلاح انچه بین الناس متداول است از دیگری باشد و مختار خواجه نصیر همان که اول ذکر شد و منظوم مشهور که منتسب بخواجه نصیر شده موافق اصطلاح ثانی تغییر یافته شهرت یافت بعد از ان در عهد جلال الدین ملکشاه بن الپ ارسلان سلجوقی مصطلح دیگر قرار یافت که ابتدای سال را از روزی گرفتند که قبل نصف النهار آن تحویل آفتاب

به برج حمل شود و جمله شهور را برابر سی روزه گرفتند مثال شهور یزدجردی و در آخر ماه اسفندارمذ پنجه وزدیده زیاده کردند و بنظر التزام ابتدای سال از روزیکه قبل نصف نهاران تحویل آفتاب به برج حمل شود کسری که باقی می ماند بعد هر سه یا هر چهار سال یکروز کامل گرفته در آخر خمسه مسترقه می افزودند و آنرا بملحقه خمسه مسترقه نامزد کردند و آنسال را که این الحاق دران بعمل آمد کبیسه گفتند و این شهور و سال بنام جلالی نامزد شد بعد ازان در عهد جلال الدین محمد اکبر بادشاه شهور شمسیه را تحویلی حقیقی کردند یعنی شروع سال از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج حمل شود و شروع شهر دوم از روزیکه قبل نصف نهار آن تحویل آفتاب به برج ثور شود گرفتند و همچنین تا آخر و آن ملقب بشهور و سال الهی شد و حقیقی قرار یافت نه اصطلاحی و سال هندی شمسی که انرا سنبرات گویند نیز حقیقی است نه اصطلاحی لاکن این سال به نسبت سال شمسی حقیقی اهل فرس بست و چهار دقیقه ساعت زیاده می باشد ازین سبب که بروج باصطلاح اهل هند صور الکواکب اند و آن در هر سال شمسی تقریبا یک دقیقه طی می کند و در حرکت یک دقیقه شمس بست

و چهار دقیقهٔ ساعت می شود و در جدول مفصلهٔ ذیل اسمای شهور فارسیه که در سنین یزدجردی و فارسی جدید و جلالی و الهی مابین اسما مستعمل اند و شهور شمسیه هندیه با اسمای بروج عربی و هندی و انگریزی موازی یک دیگر با تعداد ایام موافق شهور مابین الجمهور فارسی جدید باشد یا الهی یا مصطلح دیگر به تفصیل مندرج می شود و شهور قبطیه هم بنظر موازات مرقوم می گردد و تعداد ایام آن همان است که گذشت موافق مندرجهٔ جدول خیال نباید کرد و نامهای شهور قبطی در بعضی از کتب این فن که در اینجا متداول اند فی الجمله به تفاوت الفاظ از انچه درین جدول است دیده شد لاکن در بعضی از مولفات مالک مصر بهمین نهج بود بدانست راقم این اوراق آن تحریر مرجح از مشهورهٔ این اطراف معلوم شد لهذا درین رساله تتبع به نقل آن مناسب متصور شد ٭

جدول اینست

| شهور فارسی | هندي سنكرات | شهور قبطی | بروج عربی | بروج هندي | بروج انگريزي | تعداد ايام |
|---|---|---|---|---|---|---|
| فروردین | بیساکھ | توت | حمل | میکھ | ایری ئس | ۳۱ |
| اردي بہشت | جیٹھ | بابه | ثور | برکھ | طارس | ۳۱ |
| خرداد | اساڑه | ہاتور | جوزا | متھن | جمنائي | ۳۲ |
| تیر | ساون | کیہک | سرطان | کرک | کینسر | ۳۱ |
| مرداد | بھادون | طوبه | اسد | سنگھ | لئو | ۳۱ |
| شهریور | کوار | امشیر | سنبله | کنیا | ورگو | ۳۱ |
| مہر | کاتک | برہمات | میزان | تلا | لبرا | ۳۰ |
| آباد | اگھن | برموده | عقرب | برچھک | اسکارپئو | ۳۰ |
| آذر | پوس | بشنس | قوس | دھن | ساجیٹیري ئس | ۲۹ |
| دي | ماگھ | بؤنه | جدي | مکر | کیپري کارنس | ۲۹ |
| بہمن | پھاگن | ابیب | دلو | کنبھ | اکوي ري ئس | ۳۰ |
| اسفندارمذ | چیت | مسیري | حوت | مین | پسیز | ۳۰ |

و باید دانست که اهل فرس هر روزی را از ماههای
شمسی بنامی جداگانه موسوم میسازند چنانکه نامهای
هفته اند و علمای فرس گویند که حق تعالی سی و پنج سروش
آفریده که ملایکه باشند از انجمله سی نفر آنانند که
روزهای سی گانه از هر ماه شمسی بنام ایشان
موسوم گشته و پنج نفر دیگر آنکه پنجهٔ دزدیده که خمسه مسترقه
باشد بنام انهاست و از جملهٔ آن سروشها دوازده نفر اند
که ماههای دوازده گانه سال شمسی بنام ایشان موسوم شده
و هریک ازین دوازده سروش بتدبیر امور و مصالح ماهی که
همنام اوست معین است و همچنین تدابیر امور و مصالحی
که در هریک از روزهای سی گانه واقع میشود حواله بسروشی
است که آنروز بنام او موسوم است و این سروشها
که بتدبیر روزها قیام دارند کارکنان سروشهای اند
که بتدبیر ماهها اقدام می نمایند پس هر روزیکه بنام آنماه موسوم
باشد بسروشی علاقه دارد که آنماه بنام اوست و تدبیر مصالح
آنروز بدو مقرر است خود هم بتدبیر و مصالح آنروز می
پردازد بنابراین بجهت شرف آنروز را عید کنند و جشن
سازند و نیز هرکدام از سروشها بمحافظت جوهری و عنصری

دیگر هم مقرر است چنانکه خرداد بر آب موکل است
و اردی بهشت بر آتش و مرداد بر اشجار و تفصیل
آن در ذیل نام سروش بیان کرده شود تفصیل روزهای
سی گانه که سمی سروشهای موکلات بر خود اند بدین
نهج است روز اول اورمز بر وزن شورکن وان نام باریتعالی
هم هست دوم بهمن و فرشتهٔ سمی او تسکین خشم
و قهر دهد و موکل است بر گاوان و گوسفندان سیوم روز
اردی بهشت بضم اول و فرشتهٔ سمی او محافظت کوهها
هم کند چهارم روز شهریور بر وزن برزیگر و فرشته
همنام او موکل بر آتش و بر جمیع فلزات است پنجم روز
اسفندارمذ بضم میم و سکون ذال معجمه در آخر و فرشتهٔ
سمی او بر بیشهها و درختان هم موکل است ششم روز
خرداد بضم اول و فرشتهٔ همنام او بر آبهای روان
و درختان هم موکل است هفتم روز مرداد بر وزن خرداد و این
فرشته بر زمستان هم موکل است هشتم روز دیبادر
بر وزن سوداگر و آن یکی از نامهای ایزد پاک هم است
نهم روز تیر و این فرشته موکل بر افتاب هم است دهم
روز آبان بر وزن تابان و این فرشته بر آهن هم موکل است

یازدهم روز خور و فرشته آن بر افتاب هم موکل است
دوازدهم روز ماه و این فرشته بر جرم قمر هم موکل
است سیزدهم روز تیر بر وزن سیر و فرشته آن بر
ستوران موکل است، چهاردهم روز گوش با ثانی مجهول
و فرشته آن موکل بر خلق عالم است پانزدهم روز
دی بمهر دان یکی از نامهای باریتعالی هم است شانزدهم
روز مهر و فرشته ان موکل است بمهر و محبت هفدهم روز
سروش بضم اول بر وزن خروش و ریاست بندگان بدست
این فرشته است هجدهم روز رشن اول و ثانی مفتوح و ثالث
ساکن و فرشته آن موکل بر آتش است نوزدهم روز
فروردین و فرشته آن موکل بر ارواح است بستم
بهرام و فرشته آن موکل است بر نصرو خذلان و حروب
و جدال و محافظت مردم مسافر نیز حواله بدوست بست و یکم
رام و فرشته آن موکل است بر فرح بست و دوم
روز باد و فرشته ان موکل است بر رنج و تزویج و نکاح
بست و سیوم روز دیبادین بر وزن شرم اگین
و دیبدین بر وزن سمر مبین و نامی است از نامهای حق
جل و علا بست و چهارم روز دین و فرشته آن مامور است

بمعنی فطانت قائم و موکل است بر نوم و یقظه و سعی و حرکت
و بحر است ارواح که بابدان رجوع کرده اند بیست و پنجم
روز آزاد بر اسم ماه بر وزن ازاد و فرشته آن موکل است
بر جن و شیطان بیست و ششم روز استاد بر وزن هفتاد
فرشته آن نیز دیگ ظهور دین پیدا شد بیست و هفتم روز
آسمان و فرشته آن موکل است بر تایر و بعضی گویند
بر حمایت که عزرائیل باشد بیست و هشتم روز زامیاد بزای
معجمه بر وزن خاکسار و فرشته آن موکل است بر سموات
و بعضی گویند بر قضا و بروایتی دیگر بر حوران بهشتی بیست و نهم
مار اسفند و مار اسفندان و مار اسپند و مار اسپندان
بهر چهار لغت می گویند و فرشته آن موکل است بر آفت
و عقول و اسماع و ابصار و بعضی گویند بر کره آب روز سی ام
انیران بچهارم مهمله و [illegible] است بر وزن امیران
فرشته سمی آن موکل بر عقد نکاح است و بروایتی دیگر
بر [illegible] و از سنه این بود نامهای ایام [illegible] که ظاهرا
وضع آن بمقابله شهور فرس قدیم بوده که ماه سی روز می گرفتند
و اسمای خمسه مسترقه بدین تفصیل است اهنود بفتح اول و ثانی
و رابع و سکون خامس نام روز اول و اشتود بر وزن اهنود نام روز

دوم اسفند نام روز سیوم خرد و هشت نام روز چهارم اشتوبس بروزن
زربیز نام روز پنجم و این ایام خمسه مسترقه را فارسیان فروردگان
و فروردیان بروزن شجرستان گویند و این پنج روز را بغایت معتبر
دارند جامهای نفیس پوشند و جشن سازند و عطریات بسیار بکار برند
و تنعمات کنند و میوهای لطیف خورند و باتش تا نهار وند و اهل
تاریخ الهی نیز همین اسما بحال داشتند مگر نام روز سی ام روز
نهادند و نام روز سی و دوم شب مقرر کردند و همین اسمای سیگانه
را صاحب ورع واقیه که یکی از قدمای علمای امامیه است بروایت
سلمان فارسی رضی الله عنه نقل کرده و اسمای ماها یکه
موکل بر جواهر و اسما ماه یکی هم همین نهج روایت نموده و یکی از
اصطلاحات اهل فرس در اسمای ایام چند لفظ گاهنبار
یا گاهنبار است و آن گاهنبار شش گاه است که خدای تعالی
عالم را در آن آفرید و مجوس در کتاب زند از زردشت
نقل می کنند که حق سبحانه تعالی عالم را در شش گاه آفرید
و اول هر گاهی نامی دارد و در اول هر گاهی جشنی سازند گاه
گاهنبار اول میدیوزرم نام دارد و آن خور روز باشد که روز
پانزدهم اردی بهشت ماه قدیم است گویند که یزدان ازین روز
تا چهل روز آفرینش آسمانها تمام رسانید و گاه گاهنبار دوم

پیذیوسهم نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم
باشد گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش آب را
تمام کرد و گاه گاهنبار سیوم پیتی‌شهیم نام دارد و آن استاد
روز است که بیست و سیوم شهریور ماه قدیم باشد گویند که
یزدان ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش زمین را با تمام
رسانید و گاه گاهنبار چهارم ایاثریم نام دارد و آن استاد روز
است که بیست و ششم مهر ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین
روز تا سی روز آفرینش نبات و اشجار و رستنی‌ها را با تمام
رسانید و گاه گاهنبار پنجم میدیاریم نام دارد و آن مهر روز است
که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هشتاد روز
حیوانات را بیافرید و حیوانات چرنده و پرنده دو صد و هشتاد و دو
نوع است از آنجمله یکصد و هفتاد و دو چرنده و یکصد و ده نوع
دیگر پرنده و گاه گاهنبار ششم همسپتمدیم نام دارد و آن اهنود
روز است که روز اول خمسهٔ مسترقهٔ قدیم باشد گویند که یزدان
ازین روز تا هفتاد و پنج روز آفرینش آدم علیه السلام کرد و بعضی
کسان تعیین این گاهها با اختلاف ازین در ایام دیگر کنند
[illegible] از تواریخ مستمهٔ قدما تاریخ اهل ترک بود الان چون
[illegible] ستهمر دنیا طولانی تر است که کتب قدیمه ازین با [illegible]

نهم که در دو شصت و شش لکهه سال تا حال نشان می دهند لهذا
اهل زیچات را اطلاع واقعی بر مبداء ان حاصل نیست لاکن داب
منجمان فرس است که در دفاتر تقویمی ادوار دوازده گانه ترکان
می نویسند که یک دور بیک سال منقضی می گردد و دور دوم
شروع می شود تا دوازده دور و باز دور اول می آید و برای هر یکی
ازین ادوار نامی جداگانه است و آن اسمای جانوران اند چنانچه
هر سال را خواصی گویند مطابق خواص ان جانور که نام مذکور و چون
ماههای ایشان قمری اند و سنین شمسی لهذا مثل هندی
نژادان بعد دو سال یا سه سال یک سال را سیزده ماهه
گیرند نامهای ادوار مذکور اینست اول سیچقان ئیل بمعنی موش
دوم اود ئیل بمعنی گاو سیوم پارس ئیل بمعنی پلنگ چهارم
توشقان ئیل بمعنی خرگوش پنجم لوی ئیل بمعنی نهنگ ششم
ئیلان ئیل بمعنی مار هفتم یونت ئیل بمعنی اسپ هشتم قوی ئیل
بمعنی گوسفند نهم پیچی ئیل بمعنی میمون دهم تخاقوی ئیل بمعنی
مرغ یازدهم ایت ئیل بمعنی سگ دوازدهم تنکوز ئیل بمعنی خوک
و شروع این دورهٔ دوازده گانه از حوالی ماه فبریوا یعنی
انگریزی می شود چنانچه دورهٔ حالیه از سنه ۱۸۲۰ شروع
شده بهمین قیاس حساب باید کرد که درین سال ۱۸۲۷ دوره

هشتم است و این دوره در سال ۱۸۰۱ تمام خواهد شد باز از
سال ۱۸۰۲ دوره اول شروع خواهد شد * مطلب دوم
از مقصد اول * در تقویم و ماهیت شهور و سنین قمری اما سال
قمری هم دوگونه است حقیقی و اصطلاحی سال قمری حقیقی انست
که دوازده ماه قمری حقیقی منقضی شود و سال قمری اصطلاحی انقضای
دوازده ماه قمری اصطلاحی باشد اما ماه قمری حقیقی عبارت
است از زمانه که قمر بهر نسبتی که شمس را از اجتماع وغیر ذلک
گذاشته است باز بهمان نسبت عود کند و مقدار این ماه
بست و نهه روز و سی و یک دقیقه و پنجاه ثانیه است پس
ماههای قمری اهل هنود و ترکان حقیقی اند که از اجتماع شمس و قمر
تا اجتماع دیگر گیرند و اهل شرع زمانه مابین رویت دو هلال
را ماه قمری گویند و ان کمتر از بست و نهه روز و زیاده از سی
روز نباشد و ممکن است که چهار ماه برابر سی روزه باشد
نه زیاده ازان و تا سه ماه متوالی بست و نهه روزه باشد و ازین
زاید نخواهد بود بالجمله ماههای اهل اسلام هم اصطلاحی باشد
گاهی زاید از حقیقی و گاهی ناقص ازان و چون اعمال زیجات بدین
شهور اسلامیه متعذر بود ولهذا ارباب زیج از اهل اسلام
مقرر کردند که از محرم تا آخر سال بتعاقب اول سی روزه

و دوم بست و نه روزه گرفتند و درین سال هم بسیط و کبیسه
باعتبار آورند که بسیط سیصد و پنجاه و چهار یوم باشد و کبیسه
سیصد و پنجاه و پنج یوم و انچنان است که هر سی سال را قرنی
قرار دادند و در هر قرن نوزده سال کبیسه است یعنی بفرض
انکه اول سی روزه دوم بست و نه روزه باشد می باید که
ذی الحجه همیشه بست و نه روزه باشد لاکن در هر قرن یازده سال
ذی الحجه را سی روزه گیرند و آن سالهای دوم و پنجم و هفتم
و دهم و سیزدهم و شانزدهم و هجدهم و بست و یکم و بست
و چهارم و بست و ششم و بست و نهم علی الترتیب باشد
و وجه این ترتیب این است که کسری بعد گرفتن سال
مقدار سیصد و پنجاه و چهار روز باقی کم از نصف یوم است
لهذا در سال اول انرا می گذارند و در سال دوم این کسر
مضاعف شده زیاده از نصف یوم میشود لهذا دران سال
این کسر را روز کامل می گیرند چنانچه در اصطلاح محاسبان
مستعمل است و همین نهج در هر سال که بر ایام ماه این
کسر زاید از نصف یوم شود دران سال یک روز زاید
گیرند و اینچنین سالها همان سالها اند که بیان کرده شدند و این
سال اصطلاحی را باعتبار زیادت را وسطی قمری گویند

با لجمله سال قمری شرعی که هجری است آنرا از
زمان هجرت پیغمبر ما صلوات الله وسلامه علیه می گیرند
و آن بحساب وسطی مذکوره پانزدهم جولای روز پنجشنبه
است وبحساب رویت هلال شانزدهم روز جمعه همان
سال وماه است اول آن شهر محرم است و آخر آن
ذی الحجه و همین سال وماه را اهل اسلام در عبادات و اعیاد
خود بشمار دارند وماههای دوازده گانه اینست محرم صفر
ربیع الاول ربیع الاخر جمادی الاول جمادی الاخر رجب
شعبان رمضان شوال ذی القعده ذی الحجه و ازجمله این
ماهها چهار ماه حرام است یعنی شرف و حرمت آن نزد
باری تعالی زیاده از ماههای دیگر است. نظر همین حرمت
درین ماهها جنگ و جدال با مخالفین ملت ممنوع شمارند
مگر اینکه خود مخالفین مجبور سازند تا بمدافعت انها رخصت است
و آن محرم و رجب و ذی القعده و ذی الحجه باشد و نیز اهل
اسلام صفتی از صفات در هشت ماه وقت تحریر اسمهای انها
اضافه سازند و در چهار ماه باقی یعنی دو در ربیع و دو در جمادی
بسبب موجود بودن صفات آن از اول و آخر یا اول و ثانی
صفتی دیگر تلاش نکردند یعنی محرم الحرام و صفر المظفر و رجب

الرجب و صفت آن بحرام نیز آید کہ بیشتر مروج ہمان اول
است و شعبان المعظم و رمضان المبارک و شوال المکرم
و ذی القعدہ الحرام و ذی الحجہ الحرام و نیز منقول از مشایخ
اہل اسلام است کہ می باید ہرگاہ آدمی بہ ہلال ماہ نظر کند
مقارن آن بیکی از اشیای معینہ نظر اندازد کہ تمام آن ماہ
بہ صحت و برکت گذرد و از بلاہای نازلہ دران ماہ ایمن باشد
و آنرا بدینگونہ نظم کردہ اند * قطعہ * ماہ محرم زر بہ بین اندر
صفر بین آینہ * اول ربیع آب روان آخر غنم ای مہ نگر *
اول جمادی نقرہ بین ہاپسری بہ بین در آخرین * ماہ رجب مصحف
بہ بین شعبان گیاہ سبز تر * شمشیر در رمضان نگر
شوال جامہ سبز بین * ذی القعدہ بہ بینی کودکی ذی الحجہ
و خترخوبتر * و در حدیث شریف وارد است کہ ہرگاہ ہلال
بہ بیند باید کہ بگوید * اللہم اہلہ علینا بالیمن و الایمان و السلامۃ
و الاسلام ربی و ربک اللہ * بعد از ان سہ بار بگوید * ہلال
خیر و رشد اللہم انی اسئلک من خیر ہذا الشہر و خیر القدر
و اعوذ بک من شرہ * بعد از ان بخواند * اللہم ارزقنا خیرہ
و نصرہ و برکتہ و فتحہ و نورہ و نعوذ بک من شرہ و شر ما بعدہ *
* فائدہ * باید دانست کہ ہر روز کہ غرہ محرم خواہد بود از ان

یک روز مابین گذاشته روز دیگر ان غره صفر خواهد بود و
روزیکه غره صفر است روز ما بعد آن غره ربیع الاول خواهد بود
و بروزیکه غره ربیع الاول است یک روز بعد از ان گذاشته
روز ما بعد آن غره جمادی الاول و روز دوم آن غره جمادی الثانی
و همچنین تا آخر الا یک روز مابین گذاشته روز دیگر غره ماه دیگر
بگیرند و بعد از ان بدون گذاشتن روزی متوسط مثلا اگر غره محرم بروز
جمعه است غره صفر بروز یکشنبه و غره ربیع الاول بروز دوشنبه
و غره ربیع الثانی بروز چهارشنبه و غره جمادی الاول بروز
پنجشنبه و غره جمادی الثانی بروز شنبه و غره رجب بروز یکشنبه
و غره شعبان بروز سه شنبه و غره رمضان بروز چهارشنبه
و غره شوال بروز جمعه و غره ذیقعده بروز شنبه و غره ذی الحجه
بروز دوشنبه خواهد بود و همچنان اگر درین قاعده حصول علم بغره
یکماه ضرور است تا از ان غره ماه دیگر بر آرند * قاعده دیگر * که
در ان علم بغرهٔ ماهی ضرورت ندارد و منسوب است بجناب
ولایت مآب امیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و هلال
هر ماه که مجهول است بر آوردن می توانند که درین قاعده علم
بسنه هجری ماهیکه هلال ان مطلوب است ضرور است و طریقه
اش اینست که از سال هجری ماه مطلوب الهلال گذشت

هشت طرح کنند یعنی هر قدر که عدد هشت بر آید آنرا خارج سازند انچه باقی ماند خواه هشت یا کم ازان خواهد بود یک یک ازان برین حروف هشتگانه بنهند * اهج زدبود *
بهر حرف که منتهی شود عدد آنحرف بحساب ابجد گرفته بدان چهار بیفزایند و آنرا محفوظ دارند وهلال هر ماهی که مطلوب باشد از محرم تا انماه برین حروف دوازده گانه بسط سازند یعنی بر حرف اول محرم نهند و بر حرف ثانی صفر و همچنان و آن حروف اینست
* زنجهوابدهزاج * پس بهر حرفی که ماه مطلوب منتهی شود عدد انحرف بر عدد محفوظ سابق افزوده مجموع را گرفته از شنبه بترتیب ایام هفته شمار کنند یعنی یک یک ازین اعداد مجموعه بترتیب بر هر روز بگذارند پس بیاید دور یا دو خواهسه بر هر روز که این تقسیم منتهی شود غره انماه همان روز باشد ویکروز ماقبل آن هلال و معنی یکدور یا دو یا سه اینست که بگذاشتن یک یک ازان اعداد مجتمعه بر ایام هفته هرگاه هفته تمام شود باز از اول هفته شروع کنند و همچنان امثلا اول رجب امسال می خواهیم که بدانم چون از سال هجری یعنی ۱۲۶۳ هشت طرح کردیم هفت باقی ماند انرا بر حروف هشتگانه مذکوره اول بسط کردیم منتهی بحرف

و شد و آن که ششش است گرفته بر ان چهار افزودیم ده شد
انرا محفوظ داشتیم و چون مطلوب هلال رجب بود انرا بحروف
مذکوره دوم بسط کردیم حرف بار سید و آن که دو است
باوه جمع ساختیم دوازده شد انرا بر ایام هفته بسط نمودیم
در دوره دوم منتهی بر سه شنبه شد که آنروز غره رجب
سال ۱۲۶۳ است پس روز دوشنبه هلال خواهد بود
* قاعده دیگر * چهارم هر ماه بروزیکه واقع شود همان روز غره ماه
سوم بعد از ان ماه خواهد بود مثلا در چهارم رجب غره رمضان
و چهارم شعبان غره شوال خواهد بود و همچنین اکثر واضح باد
که این قواعد در استخراج اهله و غره های ماههای سال
وسطی قمری کافی و وافی خواهند بود و در اینها هم ممکن است که
بسبب سالهای کبیسه فتوری در حساب واقع شود لاکن چون
حساب اهل اسلام بر رویت هلال است پس در ایامیکه
رویت بسبب ابر و باد نشود گواین قواعد مقتضی ظهور هلال باشند
اگر آنروز بست و نهم ماه گذشته است در اهل اسلام
هلال آنروز معتبر نخواهد بود و مرویست از آنحضرت صلی الله
علیه واله وسلم که فرمود * نحن امة امی لا نکتب ولا نحسب صوموا
بالرویة وافطروا بالرویة * یعنی ما امت بی علم هستیم که از تحریر

و حساب آگهی نداریم شهر روزه بر رویت هلال دارند و افطار
بر رویت کنند و درین زمانه بهندوستان دو سال قمری دیگر
رایج اند که انرا سالهای جلوس گویند یکی سال جلوس
ابو الظفر محمد بهادر شاه بادشاه دهلی که سجاده نشین سلاطین
تیموریه است و آن از بیست و هشتم جمادی الثانی سال ۱۲۵۳
هجری شروع شده که بیرون از قلعهٔ مبارک دهلی در حساب
نیست و در دار الضرب فقط روز جشن جلوس چند
سکه بنام نامی باسنهٔ جلوس مضروب میشد که جانشین انگریزی
نذر میگذرانید الحال که این رسم هم برهم شد معلوم نیست
که متوسلین خاص همچنان بعمل می آرند یا نه دوم سال
جلوس ابو المظفر مصلح الدین ثریا جاه سلطان عادل خاقان
زمان حضرت امجد علیشاه بادشاه اوده خلد الله ملکه است که در
دار الضرب های مسکوکات طلا و نقره بنام نامیش تاریخ
عقیدت واقفیار بعمر شش بدین میساید و در جمله دفاتر سرکار
از صدر تا منصلات تحریر آن مروج است لاکن عوام در تحریرات خود
عادت اندراج آن ندارند و شروع آن از پنجم ربیع الثانی
سنه ۱۲۵۸ هجریست و یکی از محال حرکت قمر شمسی
بمنازل قمر است و اگرچه اندراج آن در حساب سنین

مشهور نیست لاکن بمناسبت ذکر حرکت قمر تشریح آن
مناسب معلوم شد واضح باد که چنانکه منطقة البروج را
دوازده حصه کرده هر حصه را به برجی نامزد ساختند همچنان
از برای تعیین حرکات روزانهٔ ماه و تحدید اوضاع وی
نسبت بشمس منطقهٔ مذکور را به بست و هشت بخش
متساوی قسمت می کنند و آنرا منازل قمر نام نهند و همچنین
اهل هند آنرا به بست و هفت بخره قسمت کنند و آنرا نچهتر
نام کنند و تفصیل آن در بیان سنین و شهور هندی خواهد آمد و منشای
اختلاف از هردو اینست که چون تمام دورهٔ ماهتاب در بست
و هفت روز و هفت ساعت و چهل و سه دقیقه است
مابین بست و هشت و نه بست و هفت پس برای تسهیل اهل
یونان کسر را کامل کردند و هندوان کسر را حذف ساختند
و عربان این منازل را به نسبت قیام شمس دران
بانواء تسمیه میکردند و اعتقاد انها چنین بود که این بست
و هشت کوکب اند که در سالی کامل طلوع و سقوط آنها
اتفاق شود و میگفتند که هرگاه یک نوء سقوط کرد و نوء
دیگر که نظیر و رقیب آنست طلوع نمود باران میشود پس
میگفتند که باران مابسبب فلان نوء است و بطلوع نوئی از

انوا نوء پانزدهم ان ساقط میشود ولهذا طالع و ساقط را بنسبت
یاد گر رقیب می گویند وانحضرت صلی الله علیه و سلم که تغایظ
درمانعت این اعتقاد نمود منشاء ان همین بود که عرب مطر را
منتسب بنوء می ساختند لاکن اگر کسی مطر را از فعل الهی داند و
مرادش ازین قول که مطرنا بفلان نوء است یعنی بوقت طلوع
یا سقوط آنست پس دریاقول محذوری نیست چنانکه شیخ
عبدالحق دهلوی نقلا عن جامع الاصول در ما ثبت من السنة نقل
کرده با لجمله دریا نجامرا داز منازل قمر همان.نخشهای بیست
و هشتگانه است که قمر هر روز یک منزل از ان طی می کند
والیه یشیر قوله تعالیٰ * والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون
القدیم * و از برای تحدید و تشکیل این منازل صور کواکب
ثوابت که دران واقع اند تعین نموده اند و چون مجموع دایره
منطقة البروج سیصد و شصت و پنج درجه است پس بعد
تقسیم آن بر بیست و هشت هر منزل دو از ده درجه و پنجاه
و یک دقیقه و بیست و شش ثانیه بالی شود و اسمای هر
این منازل بیست و هشتگانه بدین نهج است شرطین بطین
ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه عوا
سماک اعزل غفر زبانا اکلیل قلب العقرب شوله نعایم بلده

سعد ذابح سعد بلع سعد السعود سعد اخبیه فرع مقدم فرع موخر * مطلب سوم از مقصد اول * در بیان شبانه روز و ایام هفته و زمانهٔ ساعات و متعلقات آن باید دانست که روز عبارت از شبانه روز است و شبانه روز باصطلاح هر طایفه مختلف است حکمای فارس و یونان از وقتی بگیرند که مرکز شمس بر نصف النهار رسد و زمانهٔ مابین دو نصف النهار یک شبانه روز باشد که انرا یوم بلیله گویند و نزد منجمان هند ابتدای ان از طلوع مرکز آفتاب است پس مابین الطلوعین مقدار شبانه روز باشد و نزد ترکان از حین غروب مرکز آفتاب است و نزد حکمای فرنگ شروع آن از وقت رسیدن مرکز افتاب بوتد الیاب بود پس مقدار شبانه روز از نصف شب تا نصف شب دیگر باشد و پیش اهل شرع شروع شبانه روز بعد از غروب تمام قرص آفتاب است و ابتدای روز باتفاق جمله اهل هیئت از طلوع مرکز آفتاب است و منتهای آن حین غروب مرکز شمس و نزد اهل شرع شروع روز از وقت طلوع صبح صادق است و آن وقتی است که دران بیاض صبح منبسط شود و منتهای روز همان مبدا شبانه روز است بمذهب ایشان و مبداء شب نزد

هر یکی همان است که منتهای روز اوست و منتهای شب
بعد روز پس شبانه روز ناسکین بیست و چهار ساعت
است نه بیش و نه کم لیکن هرگاه در روز کم می گردد در شب
می افزاید و هرگاه از شب کاهد در روز زیادت می پذیرد و این
امر مختلف می شود بحسب ازمنه و آفاق در بلدان شمالی
العرض مثل تمام هندوستان و دیگر ولایات درازترین
روزها آنست که در ثلث آخر حزیران باشد و این ثلث
آخر ماه جون انگریزی است همان منتهای طول نهار باختلاف
افاق است و همین است منتهای کوتاهی شب بعد از ان
روز شروع در نقصان گیرد و شب در زیادت تا اینکه
ایام مهرجان رسد و روز و شب مساوی گردد و آن
در ثلث آخر ماه سپتمبر است باختلاف آفاق و درینصورت
روز و شب هر دو دوازده دوازده ساعت گردد پس
در ثلث آخر ماه دسمبر طول شب منتهی شود که همان انتهای
قصر نهار است باز شب شروع در نقصان گیرد و روز
در زیادت تا انکه ایام بهار رسد و شبانه روز مساوی
گردد و آن در ثلث آخر ماه مارچ باشد باز روز شروع
در زیادت گیرد و شب در نقصان و درین مقام دو جدول مرقوم

و

می گردد که از اول حال درازی وکوتاهی شب وابتدا و انتها مقدار آن
واعتدالین بقید تاریخ در جمله بلاد که مابین عرض البلاد بست و یک
درجه و سی دقیقه و سی درجه واقع اند معلوم خواهد شد و از
جدول دوم حال طلوع و غروب آفتاب در همان بلاد مذکوره
به تعیین تواریخ تمام سال منکشف خواهد شد و اگرچه در آفاق مایله
فی الجمله تفاوت در تعیین طول و قصر شبانه روز واقع
می شود لاکن نزد حکمای فرنگ باین فرق قلیل اعتنا نیست لهذا
موافق مذهب انها بنظام آمده هر دو جدول مذکوره در صفحه علحده مرقوم
است و طریقهٔ استعمال جدول اول ظاهر است محتاج بشرح و بیان
نیست لاکن طرز دریافت طلوع و غروب از جدول ثانی اینست
که هر بلد یکه حال طلوع و غروب آن دریافتن منظور باشد اولا
عرض البلد آن دریافت نمایند انچه عرض البلد ان باشد در خانهای
عرضی جدول که بالای همه اند نظر کنند که در جاست عرض البلاد
بتفاوت ۲ ابحر مرقوم است و دقایق آن بهند سه و مقام عرض البلد شهر
مطلوب الطلوع و الغروب تعیین ساخته اگر طلوع مطلوب
است از جانب راست و اگر غروب مطلوب است از جانب
چپ در ماهی و تاریخیکه دریافت ان منظور است بتفای هردو
یعنی بمحاذات آن تاریخ در خانهای عرضی جدول معین زند

جدول ثاني بنا بر دريافت طلوع و غروب آفتاب در بلاد یکه مابین عرض البلد ۲۱ درجه ۳۰ دقیقه و ۳۰ درجه واقع اند

| طلوع آفتاب | | | | کا ۳۰ | کب ۳۰ | کج | کد | که | که ۳۰ | کو | کز | کح | کح ۳۰ | ل ۳۰ | غروب افتاب | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| جانیواری | | ۲۱ | دسمبر | و ۳۹ | و ۳۱ | و ۴۲ | ۴۳ | و ۳۷ | و ۳۸ | و ۳۹ | و ۵۱ | و ۵۳ | و ۵۳ | و ۵۸ | جون | ۲۱ | | جولای |
| | ۱ | ۱۰ | | و ۳۸ | و ۳۰ | و ۳۱ | و ۴۳ | و ۳۶ | و ۳۷ | و ۳۸ | و ۵۰ | و ۵۲ | و ۵۳ | و ۵۷ | | ۱۰ | ۲ | |
| | ۹ | ۲ | نومبر | و ۳۶ | و ۳۸ | و ۳۹ | و ۳۱ | و ۳۳ | و ۳۳ | و ۴۵ | و ۳۸ | و ۵۰ | و ۵۱ | و ۵۳ | مئی | ۳۱ | ۱۲ | |
| | ۱۵ | ۲۶ | | و ۳۵ | و ۳۶ | و ۳۷ | و ۳۹ | و ۳۱ | و ۳۲ | و ۴۳ | و ۳۵ | و ۳۷ | و ۳۸ | و ۵۱ | | ۲۵ | ۱۸ | |
| | ۲۰ | ۳۱ | | و ۳۳ | و ۳۵ | و ۳۶ | و ۳۷ | و ۳۹ | و ۳۰ | و ۳۱ | و ۳۳ | و ۳۵ | و ۳۶ | و ۴۱ | | ۲۰ | ۲۳ | |
| | ۲۵ | ۱۶ | | و ۳۱ | و ۳۳ | و ۴۳ | و ۳۵ | و ۳۷ | و ۳۸ | و ۳۹ | و ۳۰ | و ۳۲ | و ۳۳ | و ۳۶ | | ۱۵ | ۲۸ | |
| | ۱ | ۹ | | و ۲۸ | و ۲۹ | و ۳۰ | و ۳۱ | و ۳۳ | و ۳۴ | و ۳۵ | و ۳۶ | و ۳۷ | و ۳۸ | و ۴۱ | | ۸ | ۵ | |
| ـري | ۱۳ | ۲۷ | | و ۲۱ | و ۲۲ | و ۲۲ | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | | ۱ | ۱۲ | |

عرض البلد نگاه کنند که همان مقدار طلوع یا غروب خواهد بود
پس در هر خانه بجای علامت ساعت که شش یا پنج است و یا ده
نوشته شده و علامت و قائق بر قوم هند سه مثلا اگر در کدام
خانه این علامت است و ۴۰ شش ساعت و چهل دقیقه باید
فهمید و بجائیکه این علامت است ۵۰ پنج ساعت و پنجاه دقیقه
تصور توان کرد و هکذا تا آخر و چون منظور است که رساله عام فهم باشد لهذا
اصطلاح رقوم نجومی مرقوم نشد و چون از هر ماه همگیس چند تاریخ مرقوم شد
پس تاریخهای که ذکران متروک شده طلوع و غروب نصف اول آن
تاریخهای متروکه موافق طلوع و غروب تاریخ ماقبل آن و طلوع
و غروب نصف ثانی موافق طلوع و غروب تاریخ مابعد آن باید گرفت
و اگر زیاده تر تحقیق و تدقیق منظور باشد پس هر قدر اختلاف
که در هر دو تاریخ قبل و بعد شده است آنرا تقسیم نموده حصه
رسد برای تاریخهای متروکه تعیین باید کرد * قاعده * دستور است
که بر هر قدر که طلوع آفتاب باشد انرا هرگاه از دوازده کم کنند
انچه باقی ماند همان مقدار غروب خواهد بود و اگر مقدار غروب را
از دوازده کم کنند همان مقدار طلوع خواهد بود مثلا اگر طلوع
بر شش ساعت و چهل دقیقه باشد اگر انرا از دوازده کاهند
پنج ساعت و بیست دقیقه باقی می ماند همین مقدار غروب

آن روز خواهد بود * قاعدهٔ دیگر * هر قدر که طلوع آفتاب است
اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن شب خواهد بود و هر قدر که غروب
است اگر انرا دو چند کنند همان مقدار آن روز خواهد بود و چون
بنابر دریافت طلوع و غروب شمس حاجت بدریافت عرض البلد شد
لهذا باجمال از ماهیت آن و بعد ازان جدولی حاوی عرض البلد
بعضی از مکانات مشهورهٔ هندوستان بقلم می آید بدانکه اهل
هیئت هر دایره را سیصد و شصت حصه کنند و هر حصه را درجه
نام نهند باز هر درجه را شصت حصه کنند و حصه شصتم را دقیقه
گویند و همچنین تقسیم دقیقه بثانیه و ثالثه تا عاشره است لاکن
اینجا حاجت به تفصیل ان نیست و یک دایره عظیمه بر فلک
ثامن فرض می کنند و انرا معدل النهار نام نهند و هرگاه آفتاب بران
دایره می رسد شبانه روز مساوی می گردد و ان در هر سال
دوبار اتفاق می افتد که یکی را اعتدال خریفی گویند و دیگری را
اعتدال ربیعی پس اگر فرض کنند همان دایرهٔ عظیمه را که کرهٔ
زمین را قطع کند پس خطیکه از قطع کردن ان دایره بر زمین
پیدا شود آنرا خط استوا گویند و بلادیکه عین بر سر خط واقع اند
انجا همیشه شبانه روز مساوی باشد و زمانهٔ انجا مدام مثل زمانهٔ ایام
بهار باشد و این بلاد را هیچ عرض نیست و بلاد دیگر جانب

تتمہ از صفحۂ ۵۴

جدول طول البلد و عرض البلد بلاد مشہور ہندوستان و بعضی ممالک ولایات دیگر کہ در آن طول البلد مشرقی و عرض البلاد شمالی است

| نام بلاد | طول البلد جه | طول البلد قه | عرض البلد جه | عرض البلد قه | نام بلاد | طول البلد جه | طول البلد قه | عرض البلد جه | عرض البلد قه | نام بلاد | طول البلد جه | طول البلد قه | عرض البلد جه | عرض البلد قه | نام بلاد | طول البلد جه | طول البلد قه | عرض البلد جه | عرض البلد قه |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| اٹاوہ | ۷۸ | ۵۹ | ۲۶ | ۵۲ | بھوپال | ۷۷ | ۲۵ | ۲۳ | ۱۳ | سلطان پور اودہ | ۸۲ | + | ۲۶ | ۱۸ | گورکھپور | ۸۳ | ۱۹ | ۲۶ | ۵۰ |
| اجیمر | ۷۳ | ۴۱ | ۲۶ | ۳۰ | پیانہ | ۷۷ | ۱۵ | ۲۶ | ۵۷ | سلہٹ | ۹۱ | ۵۰ | ۲۴ | ۵۹ | لاہور | ۷۳ | ۲۶ | ۳۱ | ۲۷ |
| اُجین | ۷۵ | ۳۹ | ۲۳ | ۹ | بیجاپور | ۷۵ | ۳۶ | ۱۶ | ۳۸ | سملہ | ۷۷ | ۸ | ۳۱ | × | لدھیانہ | ۷۵ | ۵۸ | ۳۰ | ۳۳ |
| احمدآباد | ۷۲ | ۳۳ | ۲۳ | ۱ | بیربھوم | ۸۷ | ۳۶ | ۲۳ | ۳۸ | سہارنپور | ۷۷ | ۳۱ | ۲۹ | ۵۵ | لکھنو | ۸۰ | ۵۸ | ۲۶ | ۵۳ |
| احمدنگر | ۷۴ | ۵۰ | ۱۹ | ۱۰ | ترہت | ۸۵ | ۲۷ | ۲۶ | ۱۳ | سہسرام | ۸۳ | ۵۵ | ۲۴ | ۵۶ | متھرا | ۷۷ | ۳۸ | ۲۷ | ۳۵ |
| ارکاٹ | ۷۹ | ۲۱ | ۱۲ | ۵۹ | جالون | ۷۹ | ۲۰ | ۲۶ | ۱۵ | سہسوان | ۷۸ | ۳۲ | ۲۸ | ۸ | ملیتہ متنورہ | ۳۹ | ۳۳ | ۲۵ | ۴۸ |
| اصفہان | ۵۱ | ۳۶ | ۳۲ | ۳۵ | جبل پور | ۸۰ | + | ۲۳ | ۱۳ | سہور | ۷۲ | ۲ | ۲۱ | ۳۰ | مرادآباد | ۷۸ | ۳۸ | ۲۸ | ۵۰ |
| اعظم گڑہ | ۸۳ | ۸ | ۱۳ | ۲۶ | جلنہ | ۳۹ | ۱۳ | ۲۱ | ۲۸ | سیتاپور اودہ | ۸۰ | ۳۲ | ۲۷ | ۲۳ | مرزاپور | ۸۲ | ۳۵ | ۲۵ | ۱۰ |
| [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | [illegible] | ۸۸ | ۱۳ | ۳۳ | ۱۱ |
| انہرت دوار | ۷۷ | ۳۲ | ۲۷ | ۱۲ | سگولی | ۸۳ | ۴۸ | ۲۶ | ۳۸ | کوتہ | ۷۵ | ۵۶ | ۲۵ | ۹ | یارکند | ۷۶ | + | ۳۸ | ۹ |

شمال یا جنوب از ان خط منحرف اند پس قوسیکه از بلده
منحرف تا خط مذکور است آن قوس عرض البلد است و اگر
انحراف جانب شمال است عرض البلد شمالی گویند و اگر
جانب جنوب است عرض البلد جنوبی نامند و معموری عالم
تمام سمت شمال خط استوا است و جانب جنوب بعضی
جزایر اند و بس و درین جدول عرض البلد اکثر بلاد ممالک
هندوستان مرقوم می شود و مکاناتی که درین جدول نباشند
عرض البلد آن هر بلدیکه قریب تر ازان باشد و عرض البلد آن
در جدول موجود است همان مقدار فرض باید کرد که برای استخراج
طلوع و غروب وغیره کافی خواهد بود و یکی از اصطلاح اینجا
طول البلد است تشریح ان بر وقت دیگر گذاشته اینجا
همراه عرض البلد در یکجدول ذکر کرده می شود بالفعل بطریق
علوم متعارفه تسلیم باید کرد که اینهم یک چیزی است و
جدول عرض البلد و طول البلد در صفحه علحده مرقوم است
باید دانست که پیشتر مذکور شده که شبانه روز نامسلمین
بست و چهار ساعت است و ساعت را هندی گهنته گویند و آنرا
بر شصت تقسیم کنند و حصه شصتم ساعت را دقیقه گویند
و بانگریزی آنرا منت نامند و این دقیقه را هم شصت حصه

کنند و حصه شصتم انرا ثانیه نامند و بانگریزی آنرا سکند
گویند و این ثانیه را شصت حصه نمایند و حصه شصتم آنرا ثالثه
گویند و همچنین تا عاشره تقسیم کرده اند لاکن اینهمه تقسیمات
یعنی بعد از دقیقه بجز محاسبین ارصاد و زیجات کار آمد کسی
نیست و اهالی هند شبانه روز را بر شصت حصه تقسیم کنند
و حصه شصتم آنرا گهری نام نهند پس دو نیم گهری را یک
ساعت باشد و گهری را هم شصت حصه کنند و حصه شصتم
را پل نامند پس دو نیم پل را یک دقیقه باشد و پل را
هم شصت حصه کنند و حصه شصتم را بپل نام نهند و در عرف
ساعت بر گهری هم اطلاق یابد لاکن انرا ساعت عرفی گویند
و گهنته را ساعت نجومی و نیز شبانه روز را بر هشت جز تقسیم
کنند و هر جز را پاس نام نهند و بهندی آنرا پهر گویند پس چهار
پهر روز را کنند و چهار پهر شب را و مقدار پاسها باعتبار
درازی و کوتاهی شب و روز مختلف میباشد و دانشمندان
هر دیار برای ادراک مقادیر شبانه روز و ضبط اوقات طرق مختلفه ایجاد کرده اند
در هندوستان. کسی مدور کلان بر نحی معلق کرده بعد انقضای
هر ساعت عرفی آنرا از چوبی می زنند که آوازان دور تر رسد و هم
خاص و عام از مقدار انقضای شبانه روز مطلع گردد و آنرا

گهریال نام نهند و برای ادراک عمله گهریال دو وضع ایجاد
یافته یکی اینکه دو ظرف زجاجی مخروط سازند و هر دو بواسطه
یک انبوبه زجاجی ملتصق سازند که گویا هر دو یک ظرف گردد
و هیچ راهی و منفذی از بیرون نگذارند مگر اینکه سوراخی باریک
کنند که از یکظرف بظرف دیگر راه دارد و در یکی از ان ریگ
انقدار پر کنند که اگر انرا معکوس کنند از راهی که در انبوبه
است آن ریگ بعرصه یک گهری در ظرف دوم در آید که حال
انقضای یک گهری دریافته گهریال بکضرب عمله گهریال زنند
و باز ان ظرف را معکوس کنند و طریقه دیگر اینست که کاسه
از رصاص سازند و بوسط آن سوراخی کنند باینمقدار که اگر کاسه را
در آب نهند آب براه آن سوراخ در یک گهری بکاسه در آید
آنگاه آنکاسه غرق شود و انقضای یک گهری معلوم شود و اکثر
عمله گهریال اول در سفر بکار دارند و ثانی را در حضر
و در هندوستان قبل از انکه ساعت انگریزی رواج یابد
مرسوم بود که اشخاص کم مایه و متوسطین که طاقت ملازم
داشتن عمله گهریال نداشتند یکی ازین دو آله ها بهم رسانیده
میداشتند و شصت دانه یا سی دانه بطور دانه های تسبیح
در رشته منتظم کرده موافق طریقه حساب پهرها ان دانه ها را

از یکطرف بطرف دیگر می بردند و از ان ضبط اوقات میساختند
بالکلیه الحال هم بعضی کم مایگان و نیز بمحالیکه رواج گهری ها نیست
با تمیز آن دشوار دانند همچنین امثال آرند و طریقهٔ ضرب
گهریال اینست که بعد از طلوع صبح صادق چون یک ساعت
عرفی گذشت یک ضرب بر گهریال زنند و بعد دو ساعت
دو ضرب و همچنین تا غروب و وقت شب شروع از غروب
کنند و چون هریکی از شب و روز را بر چهار چهار پهر قسمت
کرده اند و متساوی آن بحسب اختلاف درازی و کوتاهی آن مختلف
می باشد لهذا معمول است که در ایام مساوات یوم و ایام
دو پهر اول و آخر هم در شب و هم در روز هشت هشت
گهری گیرند و دو پهر وسطی هفت هفت گهری که مجموع سی
گهری شد و مجموع شبانه روز شصت گهری و در روزهای
دراز دو دو پهر اولین نه نه گهری و دو دو پهر وسطی هشت
هشت گهری که مجموع آن سی و چهار گهری شد و شب را
دو دو پهر اولین هفت هفت گهری و دو دو پهر وسطی شش
شش گهری که مجموع آن بست و شش گهری شد
و در ایام شبهای دراز عکس آن و ضابطه است که چون
بعد از طلوع فجر گهریها بمقدار یک پهر معینه گهریال زدند

باز همون اعداد گهرّی های پهر را گهر زنند و بعد کشت قایبلی
یک ضرب دیگر زنند که اشاره با نقضای یک پهر باشد
بعد از ان که در پهر دوم شروع کردند بعد انقضای یک گهری
بر یک پهر از لا یک ضرب زنند و بعد کشت قایبی یک ضرب دیگر
زنند که معلوم شود یک گهرّی بر یک پهر گذشت و همچنین
بعد انقضای دو گهرّی بر یک پهر اول دو ضرب متصل زنند
و بعد کشت قایبی یک ضرب دیگر تا اینکه ضربات پهر دوم هم
ختم شود انگاه عدد پهر دو پهر گذشته باز گهر کنند و بعد کشت
قایبی دو ضرب دیگر زنند که ایما با نقضای دو پهر باشد باز
در پهر سیوم شروع نمایند و بعد اتمام عدد آن پهر همچنین
اعداد سه پهر گهر کرده بعد کشت قایبی سه ضرب دیگر
باشاره انقضای سه پهر زده در پهر چهارم شروع کنند و بعد
اتمام آن اعداد هر چهار پهر گهر نموده بهمان نهج بعد توقف قایبی
چهار ضرب زنند و انرا گجر نام نهند و آن به تمامی روز بعد
غروب باشد و به تمامی شب وقت صبح صادق و بعد از گجر
باز از یک گهرّی شروع نمایند و چون در هندوستان اکثر
امور از خصوصیات پادشاهی بود منجمله آن یکی اینهم بود
که عدد یک گهرّی هم از شب و هم از روز بجز گهرّیال

پادشاهی بدیگر گهری یا لهانه زده باشند چنانچه این عادت
گهری یالیان هنوز باقی است که بجاهای دیگر سوای کارخانهٔ بادشاهی
یک گهری نه نوازند و از دو گهری شروع سازند
و اهالی فرنگ آلهٔ ساخته اند مشتمل بر اجزای چند از آهن
وغیره و دران قوت قبض و بسط بر نسبت های معینه نهاده اند
که اگر یکبار انرا قبض کنند بهیئت ترکیبی خود بتدریج و دران بسطی
بمناسبتی که داشته اند پیدا میشود و بسط ان بصورت تدویری
است یعنی متحرک اصلی بر خود میگردد و بمناسبتی معین و بالای
آن لوحی مدور از چینی یا طلا و نقره و غیره در وسط آن
سوراخی کرده بواسطهٔ عمودی که بسبب تحریک متحرک
اصلی آن عمود هم بر خود میگردد از ان سوراخ گذرانیده
تعبیه کردند و بر سر عمود مذکور دو سوزن یکی کلان و یکی خورد نیز
تعبیه نمودند و طول سوزن کلان مقدار نصف قطر دایره
ایست که بران لوح کشیده اند و این هر دو سوزن گرد دایرهٔ آن
لوح میگردند کلان ازان در یک ساعت یکدوره تمام میکند و خورد
در دوازده ساعت یکدوره تمام میکند و بر دایرهٔ مذکور نشانه
کنند از یک تا دوازده پس هرگاه سوزن خورد از دوازده
بر یک خواهد رسید بالاتر وهم سوزن کلان از دوازده حرکت

کرده یک دوره تمام خواهد کرد و باز بر دوازده خواهد رسید و همچنین
سوزن خورد هرگاه از یک بر دو خواهد رسید سوزن کلان دورهٔ
دیگر تمام خواهد کرد تا آنکه هرگاه سوزن خورد یک دوره تمام خواهد نمود
سوزن کلان دوازده دوره خواهد نمود چه فرض و معین کرده شد که حرکت
خورد دوازدهم حصه حرکت سوزن کلانست و هرگاه عین
وقت نصف النهار یا نصف اللیل هر دو سوزن را بر دوازده دارند
پس سوزن خورد از حرکت خود ممیز ساعت خواهد بود و آن هندسه‌ها
از یک تا دوازده که قدر زمان گذشته از ساعات خواهند بود
و چون هر ساعت منقسم است بشصت پس مابین هر یک
از علامات ساعات پنج پنج دقیقه خواهد بود لهذا مابین هر دو ساعت
از یک تا دوازده پنج پنج نقطهٔ خورد کرده اند که سوزن کلان
از هر دو خود از یک نقطه به نقطهٔ دیگر ممیز و فایق ماضیه باشد
پس هرگاه سوزن کلان مثلا بر عدد شش رسید و شروع
حرکت از دوازده شد لا محاله سوزن خورد مابین دوازده و یک
خواهد بود درینصورت معلوم شد که سی دقیقه ساعت بعد
از دوازده گذشت و همانا اینست اصل ایجاد این آله که
آنرا بانگریزی واچ میگویند و ترجمهٔ آن بلفظ پاس است
بمعنی نگهبان لاکن الحال در هند و ستان آنرا گهری میگویند

و بعد نی ساعت نامند از جنس تسمیه شئی باسم محل بعد از ان درین
اله صنایع عجیبه بعمل آورند و اکنون در اکثر بانگاه تمام سرای منقسم آله محرک
جدا جدا برای ساعت و دقایق میدارند و در بعضی محرک ثانیه و ثالثه
هم دارند و برای آن دوایره و سوزن های خورد دیگر بران لوح تعبیه کنند
و اوضاع این آله از کمیت و کیفیت و عظم و قصر مختلف و بکثرت
است منجمله از قصر آن بحدی دیده شد که زیر نگین انگشتر می نهادند
و بعظمت اینچنان است که شنیده شد که قطر آن پنج چهار ذراع
بالکه زیاده میباشد و بعضی اقسام چنان هم تیار کردند که در آن
جزوی از اجزای اندرونی آن بانقضای ساعت خود بخود بر یکی از اجزای دیگر
آن قرع میکند و آواز می دهد و اینچنین ساعت را کلاک نام نهند یعنی
آواز دهنده و همچنین گهریال متعارف هندوستان هم انگریزان
در افواج خود از رساله های سوار و پیاده و در هر رساله و هم امرای کلان
ایشان بر دیوڑهی های خود می دارند که بر نواختن آن هم در ساعت
کلاک و هم در گهریال بر ساعت بجرس یعنی گهنته هاست و در
گهریالها بعد چهار و هشت و دوازده و دو هم آن عدد را مکرر کنند و آنرا هم
اهل هند گجر نام نهند و بر جهازات انگریزی و غیره از خورد تا کلان
طریقه جداگانه جهت حفظ اوقات ملاحان و دیگر عمله جهازات
است که زنگله کلان آویخته اند و در شبانه روز از یک تا هشت

شش بار انرا جنبش دهند باین طریق وقتیکه نصف ساعت
بر دوازده گذشت یکبار جنبش دهند و به نواخت یکساعت
دو بار و بر یکونیم سه بار و بر دو ساعت چهار بار و بر دو ونیم
ساعت پنج بار و بر سه ساعت شش بار و بر سه ونیم
هفت بار و بر چهار هشت بار و آنرا مکرر کنند باز بر چهار و نیم یکبار
جنبش دهند و بر پنج و نیم دو بار تا هشت بار کامل گردد و باز
مکرر کنند و از هشت و نیم شروع کنند که بهمان نهج اول یکبار
جنبش دهند و بر نهه ساعت دو بار که تا دوازده ساعت
باز هشت بار جنبش شود و آنرا نیز مکرر کنند و بعد از دوازده
باز بهمان طریق شروع کنند پس از یک تا هشت سه بار در روز
و سه بار در شب جنبش زنگله بعمل آرند و اوقات دریافت
نمایند لاکن درین جنبش های زنگله بسبب تکرار ابتداء
اجانب را در فهم آن صعوبت شود و بعد مجاورت آن شکی
باقی نمی ماند و مضمون این بیت گویا برای همین قاعده ضبط شده
* بیت * لیک باید ترا تمیز مدام * تا مکرر چاشت را نگوئی
شام * وزمانه را تقسیمی دیگر است بایام اسبوع یعنی هفته
پس یکهفته هفت شبانه روز را گویند و برای هریکی از ایام
هفته نامی جداگانه نهاده اند و هریکی ازان منسوب است

بکوکبی از سبعهٔ سیاره بانکه در بعضی السنه آنرا باسمای همان
کواکب نام زد کرده اند چنانکه در هندی و انگریزی و اینجا جدولی
حاوی ایام هفته در زبان عربی و فارسی و اردو و هندی و انگریزی
باشاره انتساب آن بکواکب سبعه مرقوم میگردد

| نامهای هفته بعربی | نامهای هفته بفارسی | نامهای هفته باردو | نامهای هفته بهندی | نامهای هفته بانگریزی | کواکب منتسبه |
|---|---|---|---|---|---|
| جمعه | آدینه | جمعا | سکربار | فریڈی | زهره |
| سبت | شنبه | سنیچر | سنیچربار | ساٹرڈی | زحل |
| احد | یکشنبه | اتوار | ربی بار | سنڈی | شمس |
| اثنین | دوشنبه | پیر | سوم بار | منڈی | قمر |
| ثلثاء | سه شنبه | منگل | منگل بار | ٹیوزڈی | مریخ |
| اربعاء | چهارشنبه | بدھ | بدھ بار | وڈنسڈی | عطارد |
| خمیس | پنجشنبه | جمعرات | برسپتی بار | تھرسڈی | مشتری |

باید دانست که در هر قوم یکی از ایام هفته را مخصوص
بعبادت دارند و بزرگ شمارند و دران روز از اکثر کارها

دنیوی احتراز کنند واز همان روز شروع هفته گیرند نزد اهل اسلام روز جمعه است که این روز را مخصوص بعبادت داشته اند و ما ادای صلوٰة جمعه هر مسلم را باید که از جمله کارهای دنیوی احتراز کند و اگر خدا توفیق دهد تمام آنروز را مخصوص بعبادت دارد که در احادیث صحیحه وارد شده که در روز جمعه ساعتی از ساعات است که دران روز هیچ کس نیست دعائی نکند الا باجابت رسد و درین ساعت اختلاف است بعضی گویند که ساعت اول جمعه قبل طلوع آفتاب است وبعضی گویند ساعت آخر قبل غروب و همچنین درین باب اقوال مختلف بسیار اند پس گویا ساعت اجابت مخفی داشته شد تا هر مسلم به تلاش آن تمام آنروز را مخصوص بعبادت دارد چنانکه لیلة القدر در لیالی ماه مبارک رمضان مخفی است تا تمام لیالی این ماه عظیم الشان بقیام و عبادت گذرد و وقتیکه اذان جمعه شود ازان وقت تا انفراغ از صلوٰة بیع و شرا و دیگر عقود بر اهل اسلام حرام مطلق است قال الله تبارک وتعالی واذا نودی الی الصلوٰة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله وذروا البیع ٭ یعنی هرگاه ندا بصلوٰة جمعه شود سعی کنید بطرف ذکر خدا و ترک کنید بیع را و دلالت

امر بر وجوب خصوص در عبادات از مسلمات مسایل اصول است گو در تفاصیل آن اختلاف باشد بالجمله شرف و بزرگی این روز بزرگ کثیر است و بمقامهای خود مذکور یکی از شرف آن به نسبت ایام دیگر اینست که این روز عید مسلمانان قرار داده شد و درین باب احادیث بسیار آمده و در یکی از احادیث وارد شده که احتراز کنید از عقد نکاح مابین عیدین یعنی اگر روز عید جمعه واقع شود پس عقد نکاح مابین هر دو دوگانه یعنی دوگانه عید و دوگانه جمعه نه بندید و در عوام شهرت دارد که مابین عید الفطر و عید الاضحی نکاح ممنوع است ظاهرا منشا آن همین حدیث باشد که بنا بر کم فهمی معانی حدیث در غیر موضوع له برده‌اند و حالانکه خود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم با ام سلمه رضی الله عنها نکاح در ماه شوال کرده‌اند و همچنین نصاری یوم یکشنبه را از اعظم ایام شمارند و در ان روز اکثر کسان که ثابت قدم بر عقاید خود اند از کارهای دنیوی احتراز کنند و یهود در روز شنبه را مخصوص بعبادت دانند و نزد اینقوم گناهی اعظم از توجه آدمی بکار دنیا در روز شنبه نبوده است و هنود هم شروع هفته از یکشنبه کنند و بنظر بودن آن روز شمس محترم شمارند لاکن تخصیص این روز

برای عبادت دون ایام آخر شروع شد * مطلب چهارم
از مقصد اول * در تحقیق و تعیین زمانه و سال و ماه و تقسیم آن
موافق حرکات یومی نیرین. بطریق شاستر و جوتش اهل هند
باید دانست که مدار گردش روزگار بر قانون باعتقاد هنود
بر چهار دور است یکی ست جوگ دوم ترتیا جوگ سیوم
دواپر جوگ چهارم کلجوگ و هرگاه دور کلجوگ تمام شود
باز از سر نو دور ست جوگ در آید و منتهی کلجوگ
گردد و علی هذا القیاس همیشه احوال جهان برین منوال بود
و از ابتدا و انتها نشانی پیدا نیست و مدت ست جوگ
هفده لکهه و بست و هشت هزار سال متعارف است و درین
دور اوضاع جهانیان بر صلاح و سداد است و وضیع و شریف
و فقیر و غنی از سالک راستی و درستی و مرضیات الهی
تجاوز نمی نمایند و عمر طبیعی ایشان درین عهد یک لکهه سال
عرفی است و ایام ترتیا جوگ دوازده لکهه و نود و شش
هزار سال عرفیست و درین زمانه سه حصه اوضاع آدمیان بمقتضای
رضای الهی است و عمر طبیعی ایشان ده هزار سال معروف
است و دور سیوم که عبارت از دواپر جوگ باشد هشت
لکهه و شصت و چهار هزار سال متداول است در نصف

روش جهانیان بر درست کرداری وراست گفتاری است
و عمر طبیعی مردم هزار سال مشهور است و عمر حضرت
آدم و نوح و امثال ایشان که هزار سال و قریب بهزار سال
نشان میدهند اهل هند قبول میکنند و میگویند که چون ایشان
در آخر دواپر جوک بوده اند عمر اینقدر داشته اند و مدت
دور چهارم یعنی کلجوک چهار لکهه و سی و دو هزار سال
متعارف است و درین دور سه حصه اطوار عالمیان بر
ناراستی و ناورستی است و عمر طبیعی درین عهد صد سال
است و ضابطهٔ ایام هر دور آنست که مقدار کلجوک
هرگاه مضاعف شود مدت ایام دواپر جوک است و هرگاه
مقدار کلجوک بر دواپر جوک زیاده شود مدت دور تریتیا
جوک است و هرگاه مقدار کلجوک بر تریتیا جوک زیاده شود
مدت ست جوک میشود وآن بحساب اهل هند تابحال که تاریخ
هجرت حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم
یکهزار و دو صد و شصت و سه رسیده است از دور کلجوک
چهار هزار و نه صد و سی و دو سال منقضی گردیده و اتفاق
اهل هند بر آنست که حضرت باری نخست پنج عنصر آفریده
چهار مشهور و پنجم اکاس و بعد ازان شخصی تجرد نهادی

دانش نژادی که مسمی به برهماست باختلاف روایت
از کتم عدم بجلوه‌گاه وجود آورده و او را وسیله آفرینش
وسبب ایجاد عالم ساخت و برهما انسان را باذن خالق
از کمین خفا بمنصهٔ ظهور آورده چهار گروه ساخت برهمن چهتری
بیس سدر طایفهٔ اولی را بجهت مجاهدات و ریاضات
وحفظ احکام وضبط حدود معین ساخته پیشوائی معنوی بانها مفوض
گردانیده ثانی را برای ریاست وحکومت صوری نصب فرموده
مقتدائی عالم ظاهر باوشان داده وسیلهٔ انتظام عالمیان گردانید
طایفهٔ ثالث را بجهت مزارع ومکاسب وسایر حرف تعین
کرده جماعهٔ رابع را بجهت اقسام خدمت معین ساخت
وبرهمای مذکور کتابی که متضمن صلاح معاش و معاد باشد بظهور
آورده که انرا بید می نامند وآن صد هزار اشلوک است
واشلوک عبارت است از چهار حرف وهر حرف کمتر از
یک اچهر وزیاده از بست وشش اچهر نمیباشد واچهر یک حرف
را میگویند یا دو حرف ثانی ساکن وباتفاق دانایان هند عمر گرامی
این اعجوبة الخلایق که مخترع کتاب مذکور است صد سال است
لیکن صد سال غیر عرفی چه هر سال او را سیصد و شصت
روز نشان میدهند وهر روزی مشتمل بر چهار هزار دور مذکور

و هر شبی بدستور روز متضمن چهار هزار چوک سطور
و دانشوران بر این متفق اند که تا اینزمان چندین برهما بعالم
ظهور آمده و در پرده اختفا خرامیده و این برهما موجود هزار
و یکم است و از عمر او پنجاه سال و یکروز گذشته شروع
در نصف آخر روز است * فتعالی الله عما یقولون علوا کبیرا *
و شک نیست که مثال ما مردم در این عالم مانا به بلدیست
که آنجا همه نابینا باشند و فیلی در آنجا رسید که هر یک به تحقیق و تجسس
حالش رفت دست کسی بر گوشش او افتاد و دست کسی
بر پای او و دست کسی بر خرطوم او و دست کسی بر پشت
او پس بعد اجتماع با هم کسی که گوشش او را گرفت گفت
فیل بصورت دو بادبانی کلان است و کسیکه پایش بدست آورد
گفت نه بلکه بصورت عمود هست و کسیکه خرطوم بدست
یافته گفت نه بلکه بصورت مشکیزه است و کسیکه تا پشت
او رسید گفت همه هرزه حرف میگویند فیل مثل تختی کلان و بلند است
و با هم بنزاع و پرخاش در آمده ماندند و همه غافل از اینکه
فیل ماهیتی دیگر است عالی و بالا از افهام جمله تماشائیان
و هر کس شمه از تمیز یافته خود را تمیز حقیقی تصور کرد
و دیگری را بی تمیز و نزد ارباب بصیرت و شهود جمله انها بی تمیز

و بحیثیت ادراک امری جزئی ہمہ با تمیز و لیکن ابلہ و ابلہ انکہ ہیچکونہ منشای تمیز نیا نتہ صرف بر تصور باطل خود خود را تمیز حقیقی پندارد * اِهدِنَا الصِّرَاطَ المُستَقِیمَ صِرَاطَ الَّذِینَ اَنعَمتَ عَلَیهِم غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم وَلَا الضَّالِّینَ * و سنین مروجہ ولایت ہندوستان با ختلاف ممالک و بلدان مختلف اند و شہور و ماہہا اگرچہ ہمین اسما کہ پیشتر در جدول شہور فارسیہ و غیرہ مرقوم شد در اکثر ممالک و بلدان با اختلاف لہجہ رواج دارند کہ بعضی جا قمری گیرند و بعضی جا شمسی و انچہ در زیجات و تقاویم ممالک مذ بند رواج تحریر ان است شہور قمری گیرند و سنین شمسی کہ چون حرکت سنوی قمر بہ نسبت حرکت سنوی شمس تقریبا دہ روز کم است انرا در سہ سال مجتمع ساختہ در حوالی سال سیوم یکماہ را مکرر کنند و آنسال سیزدہ ماہہ گیرند و این ماہ مکرر را ماہاس و لوند گویند و درین ماہ لوند ہنود از اکثر کارہا حتراز کنند و انرا داخل سال نشمارند تا اینکہ سلاطین و راجگان مواجب ملازمان درین سال بابت یکماہ مکرر ندہند پس در حقیقت سال را شمسی دانند و ضابطہ ماہ لوند اینست کہ در ہر ماہ سنکرانت یعنی شمسی کہ دو بار اجتماع شمس و قمر شود ماہ قمری

را که باسم آنماه است که در گیرند چه بعضی شهور شمسی
سی و دو روزه هم باشد پس اگر مثلا اجتماع بتاریخ اول
یا دوم ماه شمسی شد لا محاله باز بتاریخ سی ام یا سی یکم
اجتماع دیگر خواهد بود چه مقدار ماه قمری کم از سی روز است
و همچو ماهها باستقرا یکی ازین هفت ماه باشد چیت
بیساکهه جیته اسار ه ساون بهادون کوار و در پنج ماه باقی یعنی
کاتک اگهن ماگهه پوس دو اجتماع واقع نشود پس درین
ماهها لوند نباشد بلکه چون مقدار بعضی از ینها قلیلی از ماه قمری
کم است لهذا امکان دارد که در کدام ازین ماهها یک اجتماع
هم صورت نه بندد و پس دران هنگام یکماه کم خواهند کرد
و انسال که دران چنین اتفاق شود یازده ماهه محسوب گردد
و همچو اتفاق در کم از یکصد و بست سال واقع نگردد
و از سنین انچه در زیچات و تقویمات مینویسند یکی سمبت
بکرماجیتی است که از جلوس راجه بکرماجیت میگیرند و یکی
ساکها سالواهن است یعنی از جلوس راجه سالواهن گیرند
و شروع این سنین از نصف دوم چیت میشود و بالفعل
در دفاتر تحصیل خراج جمله ریاستهای هندوستان
که از صوبجات دهلی واگره واوده واله اباد بر آمده اند

سال فصلی به تحریر رواج دارد و اصل این سال از عهد جلال الدین اکبر بادشاه ابن همایون بادشاه است و همچنین در مملکت بنگاله شهور شمسی گیرند و شروع سال از بیساکهه کنند لاکن در تعداد ایام شهور همیشه اختلاف میباشد که در سالی ماهی سی روزه و همان ماه در سال دیگر سی ویکروزه وعلی هذا القیاس حال تمام شهور است لاکن مجموع سال کم وزاید از سیصد وشصت وپنج روز نمیگیرند الا در سال کبیسه و قاعده آن هنوز معلوم نشد و سال ملقب بسال بنگالی است و در ممالک اریسه در شهور بعینه همین طرز مملکت بنگاله است لاکن شروع ماه یکروز پیشتر از شهور بنگالی گیرند و شروع آن از ماه آسن کنند و سال مروجه انجا ملقب بولایتی است و عملی هم گویند و ابتدای این هر دو سال هم از عهد اکبر بادشاه است وبنقل فرمانی عام که ابو الفضل در یکی از مولفات خود نوشته است معلوم میشود که تا زمان اجرای آن در هندوستان بهر مملکت سالی جداگانه در تحریر مروج بود لهذا حکم نافذ شد که در تمام ممالک محروسه همگی یکسال هجری نوشته شود لکن شروع سال از همان ماه کنند که بیشتر می کردند نظر بران در ممالک مغربیه بنظر بودن ماه کوار شروع فصل تحصیل خراج که از همان ماه شروع سال گیرند

انرا ملقب بسال فصلی کردند و در ممالک اڑیسه بهمین نظر
سال عملی نام نهادند و ولایتی هم گفته باین نظر که ایجاد اهل ولایت
بود چرا که در هندوستان پادشاه و اتباع او را اهالی ولایت میگفتند
چنانچه الحال هم انگریزان را ولایتی گویند و همچنین در ممالک
دکهن هم سال انجا ملقب بفصلی دانند و شروع آن از کدام ماه دیگر است
لاکن در بنگاله ملقب به بنگالی ماند پس در حقیقت این هر سه سال
یعنی فصلی و بنگالی و عملی هجری است لاکن این سالها شمسی اند
و سال هجری قمری لهذا تا حال اینقدر اختلاف از هجری رو داده
و اختلاف قلیلی که مابین فصلی و بنگالی است بسبب اختلاف
اصطلاح تعداد ایام شهور است و بعضی ناواقفین که سال
بنگالی را شروع از عهد حسین شاه بادشاه بنگاله نوشته اند
غلط است چنانچه مضمون فرمان مذکوره سابق بران دلالت دارد
و ظاهر است که نهصد و شصت و سه هجری که در ماهین
سال این همه سالها شروع شده بالتمام این سالها مطابق بود
چنانچه از حساب معلوم میشود که شروع سال هجری نهصد
و شصت و سه بست و ششم نومبر سال پانزده صد و پنجاه و پنج
بود و شروع سال فصلی نهصد و شصت و سه یکم کوار بود
که در دهم ستمبر سال مذکور افتاده و شروع سال عملی .

نوصد و شصت و شه کم آسن بود که هشتم سبطمبر
سال مذکور شروع شد و شروع سال بنگالی نوصد و شصت و سه
یکم بیساکهه بود که در یاز دهم اپرل سال پانزده صد
و پنجاه و شش واقع شد که این اتحاد خصوص در یکزمانه
شروع دلیل قوی بر بودن این سالها هجری است
و شروع ماه هندی از وقت استقبال کنند پس
تا وقت وقوع تفاوت دوازده درجه مابین نیرین تاریخ
اول است و آنرا پروا نامند و چون دوازده درجه ختم شد
پروا ختم گردید و دوج شروع شد تا وقوع تفاوت بست
و چهار درجه همچنین بر نیت تفاوت دوازده دوازده درجه
یک یک تتهه منتقل شود و تتهه دیگر شروع گردد که تا وقت
اجتماع پانزده تتهه منقضی شود و این پانزده تتهه را پاکهه سودی
و شکل پچهه گویند و بعد از اجتماع شروع به پاکهه دوم شود
که انرا پاکهه بدی و کرشن پچهه نامند و انهم باز از پروا شروع
شود لاکن دستور است که اگر یک تتهه بعد از طلوع آفتاب
شروع و قبل از غروب منتقل گردیدان تتهه را دران روز
شمار کنند و اگر قبل از طلوع شروع شد و بعد از غروب
انتقال پذیرفت آن تتهه را دران روز بشمار نه آرند و اسمهای

پانزدہ گانہ تتھہ اینست پروا دوج تیج چوتھہ پانچمین چھہتہ
ستمین اشٹمین نومین دسمی اکادسی دوادسی
تردوسی چودس پورنمین بعد ازان کہ پاکھہ بدی شروع شود
باز از پروا بدستور شمار کنند لاکن تتھہ پانزدہم این پاکھہ را
بجای پورنمین اماوس گویند وباز ہر تتھہ را دوحصہ کنند وہر حصہ را
نامی جداگانہ نہند وانرا کرن گویند وبہدرا ہم نامند وآن یازدہ
است یعنی ببب بالب کولب تیتال گر بنرج بستی کرانرا
بہدرا ہم گویند شکنی چتشپد ناگ کنستگہن وشمار تتھہ ہا
باین یازدہ کرن باین حساب است کہ نصف اخر تتھہ چودس
کرشن پچہہ را شکنی گویند واماوس را چتشپد وناگ
وپروا را کنستگہن وببب بعد ازان تا آخر بہ ترتیب دو دو کرن
مقابل یک تتھہ فرض کنند کہ بعد از پروا باز چہار کرن
یعنی شکنی چتشپد ناگ کنستگہن شمار نشود ما مین
ہفت باقی یعنی ببب بالب کولب تیتال گر بنرج بستی
دو دو مقابل ہر تتھہ بشمار آید بہر قدر دور لہ ممکن باشد
تا اینکہ مقابل نصف اول چودس بدی یعنی کرشن پچہہ
بستی خواہد آمد وباز از نصف اخر چودس مذکور شکنی
واماوس چتشپد وناگ وپروا کنستگہن وببب وباز ہمان

حساب اول و ورای آن این تتهه ها را نامی دیگر است
که سه سه تتهه را بیک نام ملقب کرده اند تا وقت
هیچکونه حساب خصوص در امور سعد و نحس سهولتی
روی دهد و آن اینست نندا بهدرا جیا رکتا پورنا و حسابش
اینست که تتهه اول و ششم و یازدهم نندا باشد و دوم و هفتم
و دوازدهم بهدرا و سیوم و هشتم و سیزدهم جیا و چهارم
و نهم و چهاردهم رکتا و پنجم و دهم و پانزدهم پورنا و پیشتر
در ذکر منازل قمر اشاره کرده شد که هنود تمامی بست و هفت
منزل گیرند و آنرا نچهتر نام نهند و این اسمهای بست و هفتگانه
نچهتر اینست اسنی بهرنی کرتکا روهنی مرگشرا اردرا
پنرو س پشیا اشلیشا مگها پوربا پهالگنی اترا پهالگنی هستا
چترا سواتی وشاکها انورادها جیستها مول پورباشادها اتراشادها
سرون دهنشتها ستبها پوربابهادرپد اترابهادرپد
ریوتی و باید دانست که نچهتر هم مثل تتهه نظر بسرعت و
بطوء سیر قمر گاهی در یکروز دو واقع شود و گاهی یکی هم تمام نگردد
و حسابی دیگر است که بهشت یک تتهه شمس را از بهشت قمری
کم کنند و آنچه باقی ماند از زمانه قمر آنرا جوگ نام نهند و آنرا
هم مثل نچهتر بست و هفت شمرده نموده اند و برای هر یکی

نامی جداگانہ وضع ساختہ و مثال تتھ و نچھتر جوگ ہم در بعضی ایام در یک روز دو انتقال پذیرند و بعضی گاہ در یک روز یک ہم منتقل نشود لاکن انتقال جوگ در یکروز کمتر اتفاق افتد و اسمای بست و ہفتگانہ آن اینست . کمبھ پریتی آیشمان سوبھاگ شوبھن اتی گند سکرما دھرتی شول گند بردھی دہرب بیاگھات ہرشن بجر اسدرک وتی پات بریان پرگہ شیو سادھیہ سدھیہ شبھہ شکل برمہہ اہندر بید ھرتی واضح باد کہ ادراک سعد و نحس اوقات و طالع مردم و جمیع متعلقات آن و ترتیب زایچہ بطرز نجوم ہنود ہم محول و موقوف بر دریافت این جملہ تقسیمات است کہ باجتماع و اتفاق یکی با دیگری و مفارقت و معاضدت آن نتایج بر آرند و حکم کنند * مقدمہ دوم از رسالہ اول از رسایل بیستدو پا * در بیان سعد و نحس و اصل و ماہیت آن و آن مشتمل است بر سہ مطالب * مطلب اول در کلام کلی در باب سعد و نحس بطریق عقل و نجوم و ہم نقل از احادیث نبوی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام بی حجاب است اینکہ وضعی از اوضاع علوی از جنس حرکات کواکب و اجتماع و اقتران و دیگر کیفیات آنہا یا حادثہ از حوادث سفلی

از جنس جوارح طیر و ظباء و غیر آن یا موجب خیر و برکت به نسبت
ماست موصل بمنافع و فواید در انفس و اموال یا باعث حدوث
قبایح و مساوی منجر به نقصانات و مضار جانی و مالی اول معبر بسعد
است و دوم معبر به نحس و ازینجا پی توان برد که در عالم چیزی
خواه از مواد علوی باشد یا سفلی بالذات سعادت و نحوست
نداشته است الا بنظر صفات و عوارض که حرکات و اوضاع
آنها باشد و ظاهر است که اگر چیزی بالذات سعادت دارد
دیگری را ضرر رسیدن ازو محال باشد و اگر بالذات نحوست
دارد وجود خودش به تهلکه افتد درینصورت اطلاق سعد
و نحس بر ذات چیزی به تجوز باشد از قبیل اطلاق حال
بر محل پس چنانکه میگویند که مشتری سعد اکبر است
و زحل نحس اکبر است بهمین معنی است و ازینجا خدشه اینمعنی
که در علم حکمت ثابت شده است که جسمهای فلکی خیر محض
اند پس زحل را نحس محض گفتن چگونه سزد در فع شد و امام
فخر الدین رازی علیه الرحمه در مفتاح العلوم بدفع این شبهه
تقریری آورده که میفرماید تحقیق آنست که امیخته شدن
عناصر هر چند سبب کمال حال مرکبات است لاکن موجب نقصان
حال بسایط زیرا که آن جسمهای بسیط را بد بود که از چیزهای

طبیعی خود بدون افتد و کیفیتهای طبیعی آن متغیر شود و اینهم حالتهای
ناطبیعی است و چون این معلوم شد گوئیم اثر نحوست زحل
نسبت با مرکبات است زیرا که چون او مست برودت
و خرابی باشد لاجرم مرکبات را از ان نقصان بلکه بطلان باشد
لاکن آن نسبت با بسایط سعد محض باشد زیرا که چون ترکیب
باطل گردد هر یک از بسایط بحالت اصلی خود شود و آن
سعادت حال او بود و علی هذا مشتری سعد است نسبت
با مرکبات و نحس است نسبت با بسایط پس معلوم شد
که اجرام فلکی را بچه اعتبار نحس توان گفت انتهی ؛ امری را
از مین اوضاع علوی و حوادث سفلی خواه موضوع جهت
خیر و برکت و قبایح و مساوی باشد یا نباشد قبل از وجود آن
بقرینهٔ اختیار ارباب علم که موثر است را علامت آثار قرار داده اند
یا بهیچ یک مناسبتی لفظی و معنوی دیگر باعث خیری یا سوئی
تسمیه آن معنی بفال و طیره [illegible] و [illegible] تصور و توهم را تفأل
و تطیر گویند و فال بلفظ عام است که نیک و بد هر دو را شامل است
و باشتقاق یکی از ان تخصیص بد بود و از اشتقاق دوم شگون
گویند که این هر دو لفظ لغة مخصوص بفال نیک است و در محاورهٔ
اهل هند بد را هم مضاف بان سازند و تعبیر فال عام تصور

کنند و طیره خاص است بفال بد وگاهی انراهم بفال نیک
استعمال کنند و در شرع محمدی علی صاحبها الصلوٰة والسلام
فال بر فال نیک و طیره بر فال بد اطلاق یابد بالجمله فال و طیره
به نسبت سعد و نحس عام است که اطلاق ثانی بر حال
موضوعهٔ سعادت و نحوست است و در اول وضع سابق را
مداخلت نیست و منشاء ترتب آثار بران با وصف عدم
وضع اینست که درین عالم اسباب به تجربه دانسته اند
که علامات و آثار هر چیزی قبل از وجود ان بوقوع می رسد و نیز
بقاعدهٔ معینهٔ کما متضمن اینکه هیولای عالم واحد است البته
یکی از موجودات را با دیگری و همچنین اوضاع و اسباب
انهار ابا آخر مناسبتی هست پس ممکن که از گیاه ذی طبایع
سلیمه پی توانند برد ملا جلال در یکی از رسایل خود
میفرماید تصور نکنی که تعبیر مخصوص بصور نومیه است هرچه در
بیداری می بینی یا می شنوی یا ملاحظه میکنی رسایل حق اند
و هریک رسالتی میرساند قاعدهٔ خلق آنست که اگر کسی
سخن بی تقریب میگوید از اعتبار نمی کنند و حال آنکه
ازان بیشتر اعتبار می باید گرفت * وکاین من آیة فی السموات
والارض یمرون علیها وهم عنها معرضون * از شیخ سعد الدین

مروی ماثور است که روزی باستدهای بعضی از اصحاب
بضیافت میرفتند و در راه ضفدعی پیش پای مرکب ایشان
آمد شیخ فی الحال ازان صوب مراجعت نمود و بان
ضیافت نرفت بعد ازان معلوم شد که جمعی که دران ضیافت
بودند بهدم خانه هلاک شدند انتهی چون لفظ ضفدع بصورت
ظاهرش مرکب است از دو جزو یعنی ضف و دع پس شیخ
وقت روانگی در ضیافت چون ضفدع بپای مرکبش رسید
فال بد و باینمعنی که این امر اشارتست بانکه ضیافت را ترک
کن که ضف از ضیف بر آورد که مهمان است و معنی دع بگذار است
پس معلوم شد که در تفال و تطیر بودن اسباب ان حال
فاعلیه موثرات لازم نیست بلکه از علامات و امارات ان نیز
باشند و همچنان گویند که ممکن است که فقط فهم و تصور
خیر باشد از چیزی علت حدوث آن گردد و از پیشتر خود آن
امرنه علت مفهوم نه باشد نه علامت آن و ازینجا ست
که میگویند که از هیچیک امر فال بد نباید گرفت و همیشه بفال
نیک میباید گرائید و مشهور است * مصرع * مزن فال بد کاورد
حال بد * و دیگر احادیث نبویه هم ممانعت از تطیر و عمل
آنحضرت به تفائل بسیار وارد شده چنانچه در قصهٔ هجرت

آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که همراه انحضرت
از مکه بر آمدند کفار قریش بریدهٔ اسلمی را به تعاقب
فرستادند و او با آنحضرت در راه ملاقی شد آنحضرت از و
پرسیدند چه نام داری او گفت بریده آنحضرت از مادهٔ
اشتقاق آن تفال فرموده با ابو بکر صدیق رضی الله عنه
گفت * قد برد امرنا و صلح * یعنی خوشی و خنکی باو کار
ما را که آخر روی بصلاحیت دارد باز فرمود از کدام قبیلهٔ گفت
از بنی اسلم فرمود خیر و سلامت است باز فرمود از کدام
بنی اسلم گفت بنی سهم فرمود یافتی سهم خود را یعنی
نصیب و حصهٔ خود از اسلام الی آخر الروایة که مآل آن این بود
که بریده و همراهیانش ایمان آوردند بآنحضرت چنانچه برای
تاثیر است ادویه و اغذیه مراتب و مدارج معین کرده اند
که انرا اول و دوم و سیوم و چهارم تعبیر کنند مثلا میگویند
که فلان چیز در درجهٔ اول حار است یعنی باستعمال آن اهل
امزجهٔ معتدله را کیفیتی زاید از حرارت بر مزاج محسوس
نمیشود و در درجهٔ دوم حار است یعنی کیفیت زاید باستعمال آن
پیدا میشود لاکن ضرر نمیکند و بدرجهٔ سیوم حار است یعنی باستعمال
آن کیفیت زاید که بدرجهٔ تضرر رسد پیدا میشود لاکن ضرر

آن منجر بهلاکت نیست و بدرجه چهارم خارج است یعنی ضرر آن منجر
بهلاکت است و هریکی ازین درجات را باز سه درجه
کرده اند یعنی اعلی و ادنی و متوسط همچنین میباید که اشیائیکه
موثر سعادت و نحوست اند برای آن هم مراتب و درجات
باشد و چنانچه تاثیرات مقرره اغذیه وادویه انچه بعد تجربه در کتب
طب نوشته اند بعضی از انها در بعضی از اسنه و امزجه یافته
نمیشود و از بعضی اشیا گاهی تخلف نمیابد مثلا کیفیات درجه
چهارم که موت است یا تاثیرات سقمونیا و نظایر آن
که کیفیت اسهال است گاهی از ان تخلف نمیپذیرد و تخلف
تاثیرات از بعضی موثرات که معلوم و مدرک میگردد
منشای آن یا اینست که کیفیتی مضاد آن در مزاج شخص
یا از زمان و مکان حادث شود که مبطل اثر آن گردد یا آن
تاثیرات اکثریه و بنظر خصوصیت امزجه و اسنه و امکنه بود
که مجرب به تعمیم بیان ساخت یا خود خام فهمید همچنین حال
تاثیرات سعد و نحس بعینه تصور باید کرد و ازینجا است که
بدرک و تمیز آن ادراک و تجربه طبایع سلیمه که قلب صافی و
مطمئن و غیر پراگنده به تعلقات بی معنی و ناآغشته بکدورات
لایعنی دارند معتبر است و یکی از ابواب سعادت و نحوست

هوا و صفای که بعرف رائج است منجر یا متضمن است که تالیف اجزای
چیزی با تناسب یکی با دیگری یا بوضع آن مقابل چیزی دیگر نزد
طبایع سلیمه مناسب یا غیر مناسب آید مثلا در خانه طول موافق
عرض نباشد یا طول و عرض موافق ارتفاع نافتد یا دار بنظر صحن
غیر مناسب یا صحن بنظر دار غیر مرضی افتد و علی هذا در اشیای
دیگر و همچنین عکس آن چه نتیجهٔ نحوست سوای رسیدن ضرری
بانفس و اموال و نتیجهٔ سعادت علاوهٔ وقوع خیر و برکت های
سبیل التقابل همین است که در آن اسباب المی و انقباضی
یا سروری و انبساطی بقلوب سر او یابد و آن خود در مناسبات
وغیر مناسبات پیدا است اکنون آنچه از احادیث نبوی درین باب
وارد شده بعضی از آن مرقوم میگردد ابی داؤد از بریده رضی الله عنه
روایت میکند که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم
فال بد نمیگرفت بچیزی و هرگاه عاملی بر جائی گماشت نامش
میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد و مسرت
آن بر چهرهٔ مبارک معلوم میشد و اگر ناخوشش می آمد کراهت
آن بر چهرهٔ مبارک محسوس میشد و اگر موضعی وارد میشد
نام آن موضع میپرسید اگر خوشش می آمد مسرور میشد
و مسرت آن بر چهرهٔ مبارک می شد و اگر ناخوشش می آمد

کراهت آن بر چهرهٔ مبارک نمودار میباشد مراد حدیث اینست
که اگر شخصی را بجای میفرستاد مثلا اگر نام او سعید است
تفاءل میفرمود بسعادت آن و همچنین با اعکس و کذلک
از نام قریه تفاءل میکرد و مراد ازینکه فال بد نمیگرفت یا اینست که
عمل بر ان نمی نمود یا اینکه کمتر میگرفت و ترمذی از انس رضی الله عنه
روایت مینماید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم اگر بحاجتی
بر می آمد و دریں هنگام او ازیا راشد یا نجیح میشنید مسرور
میشد یعنی تفاءل میفرمود به رشد و نجاح آن امر و تتمهٔ حدیثی که
ابو داود از عروة بن عامر قریشی روایت کرده اینست
که اگرکسی از شما فال بد گیرد باید که بخواند* اللهم لا یاتي
بالحسنات الا انت و لا یدفع بالسیئات الا انت ولاحول و لا قوة
الا بک * و ابو داود و ترمذی از عبد الله بن مسعود می آرند
که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم فال بد گرفتن شرک
است و نیست از ما چیزی کاین اینکه الله تعالی بتوکل اندادور
میکند انتهی یعنی هر ضرری که از تطیر ممکن الوقوع باشد بالضرور
از مسلمانان بسبب توکل دور مینماید ترمذی میگوید که در رای
ین جملهٔ اخیر اینکه یست قول ابن مسعود است و بخاری
و مسلم و موطا و ابو داود و ترمذی و نسائی باختلاف الفاظ

از انس رضی الله روایت میکنند که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که نیست نحوست مگر در اسپ وزن وخانه ودر روایت دیگر اینست که ذکر نحوست روبروی آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمودند فرمود که اگر نحوستی هست پس درخانه وزن واسپ است ودر روایت سهیل بن سعد اینست که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که اگر نحوستی هست در چیزی پس در اسپ وزن ومسکن است این حدیث را بخاری ومسلم وموطا روایت کرده اند ونیز در حدیث موطا ومسلم ونسائی در سرای وخانه واسپ واقع گردیده وترمذی از حکیم بن معویه روایت میکنند که گفت شنیدم از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود نیست نحوست در چیزی وگاهی یمن میباشد در خانه وزن واسپ وابوداؤد از انس رضی الله عنه روایت میکنند که گفت مردی یا رسول الله مابودیم در خانه وانجا کثیر بود عدد ما وکثیر بود اموال ما پس نقل کردیم در خانهٔ دیگر وانجا کم شد عدد ما وکم شد اموال ما پس فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بگذارید آنخانه را که بد است ودر موطا از یحیی بن سعید همچنین روایتی آمده که زنی نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد

و شکایت از سستی که انجا نقصان کرده بود نمود آنحضرت
فرمود بگذار آنرا که بد است باختلاف الفاظ و نیز روایت
است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
کسیکه بر آمد بار اوهٔ سفر و باز گردید بفال بد پس کافر شد
بانچه نازل کرده شد بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بر روایت
آنکسیکه باز ماند بسبب فال بد از حاجتش پس شریک
گردانید خدا را عرض کردند یا رسول الله پس کفارهٔ آن
چیست فرمود * اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک
و لا اله غیرک * اینجمله احادیث از جامع الاصول است
باستثنای حدیث اخیر که از جامع کبیر منقول شده و درین
باب احادیث کثیره وارد شده اند که شمهٔ ازان بنقل
در آمد شیخ عبد الحق دهلوی رحمة الله علیه در ما ثبت
من السنة میفرماید در بعض احادیث نفی فال بد و نحوی از اعتقاد
آن مطلقا وارد شده و از بعضی ثبوت آن در شان زن
و دابه و خانه بصیغهٔ جزم خواه الحال یا آنچه بود از امر با بایسته واضح
میشود و ایهام در معنی نفی و نحوی است یا بصیغهٔ مشروط مثلا
باینطور که اگر می بود پس در سه اشیا می بود [illegible] معنی
و مراد آن وجه از ان [illegible]

نیست واگر می بود پس این اشیا مظنه ومحل آن بود چنانکه
فرمود انحضرت صلی الله علیه واله وسلم که اگر چیزی می بود
که سبقت میکرد بر تقدیر پس نظر بد می بود واز حدیث
عایشه وابن عباس رضی الله عنهما نفی آن بصراحت
آمده پس وجه تطبیق اینست که تاثیر بالذات منفی است
ومؤثر در جمله اشیا خداوند تعالی است وهرچیز بخلق وتقدیر
اوست واثبات آن درین اشیاء بر سبیل جریان
عادت او تعالی است که درین اشیا خلق نموده وآنرا
اسباب عادی قرار داده چنانچه آتش را سبب احراق
گردانیده پس نفی را جع است طرف تاثیر بالذات
واثبات بحسب عادت است وحکمت در تخصیص این اشیاء
یعنی زن وخانه واسپ در علم شارع است وگفته اند
که نحوست زن بسبب ناشزه بودنش بر شوهر خودش
وعدم اطاعت او مراورا است ونحوست خانه بسبب تنگی آن
وهمسایه بد وعدم طیب هوای او ونحوست اسپ بسبب سرکشی
وگرانی قیمت ونا موافقت او بمصلحتی است انتهی ودر بعضی
احادیث وارد شده که اسپی که یکی از قوایم او در لون مخالف
سه قوایم دیگر باشد از سوار شدن بران احتراز باید

و الله اعلم بالصواب با وصف تضا و مضامین احادیث وارده درین
باب چنانکه انفا نقلا عن ما ثبت من السنة گذشت آرای
اکثر علما در وجه تطبیق همین است که چیزی را بجز ذات پروردگار
مستقل در تاثیر فهمیدن ممنوع است پس نفی و ابطال
اثر آن از همین جنس است تا عوام بغلط نا فتند و این اشیارا
از نجوم و بواعث فال و طیره موثر حقیقی نفهمند و الا در باب
تفاول و تطیر چنانکه نبذی از ان ذکر یافت احادیث کثیره
مرویست و سلف صالح در اختیارات ایام از سفر
واز دواج و اعمال و دعوات سعد و نحس را اعتبار کرده اند و
موید اینمعنی که نفی و ابطال اثر آن بنظر حفاظت عقاید عوام
است بخاطر این کمترین میگذرد اینکه در باب طبایع
سلیمه از قبول وارد یعنی در اکثر احادیث ابطال اثر
تطیر و ممانعت آن وارد شده نه تفاول بلکه خود آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم تفال فرموده اند چنانکه گذشت و ظاهر است
که عوام بخوف ضرر امکان دارد که اشیاء باعث آنرا موثر
حقیقی فهمند و آنرا بدان نهج تعظیم و تکریم سازند چنانچه
در وقت اضطرار حرکات اکثر عوام باین طریق مشاهده میشود
بخلاف عکس آن پس ضرر ضرایل عقاید عوام در اول به نسبت

ثانی اغلب و اکثر است ولهذا در شرع تشدد و در مما نعت این فن و ابطال تاثیر بد به تخصیص ذکر یافت و اگر نه چنین می بود پس بطلان اثر هر دو از نیر و شر منظور و مراد می بود پس این تخصیص را نفعی نیست علاوه ازانکه خود آنحضرت صلی الله علیه وسلم تعالی میفرموده الله اعلم بحقیقة الحال بالجمله چون ادراک اسباب تاثیرات نجوم کماحقه امریست بس صعب و دشوار پس تقید بدان با وصف صعوبت آن موجب هرج کلی در نظم عالم است و بالفرض اگر تاثیرات آن موافق ادراک ما باشد پس احتراز از ان با وصف صعوبت در یافت بنابر دفع ضرر یا اختیار آن بنابر جلب نفع از وسعت وطاقت بشری خارج است و اگر حکم با صحت آن نباشد در صعوبت محل شکی نیست پس امتناع از تقید بدان چنانکه شارع علیه الصلوة والسلام فرموده عین مصلحت است و همچنین اکثری از حکمای فلاسفه توغل بعلم نجوم ننموده اند وحکمای بر طائفه هم قاطبة مقید بان نبوده اند وبسبب کمال صعوبت این علم را ترک کردند و منشای اتفاق این قوم است که درین باب عوام ایشان نیز پیروی خواص کردند ویکی از صعوبت های آن اینست که اکثری از تاثیرات بنظر اشخاص وازمنه وامکنه وغیر

اوضاع موثرات مختلف است چنانچه از قول امام فخرالدین رازی
که پیشتر مذکور شد هم این معنی مستنبط است پس جایز است
که چیزی نسبت به شخصی یمن داشته باشد و نسبت
بدیگری شوم باشد یا بالعکس چنانچه نسبت به بعضی مهر نیاست
مثال الماس و نیلم و غیرها میگویند که برای بعضی اشخاص
موجب خیر و برکت گردد و برای بعضی آفت بود و پس ادراک
اینچنین امور موقوف و موکول بر تجربه ازکیا و اشخاص طبایع
سلیمه است یا مدار آن بر نقل از اسلاف است و بس
و لهذا تقیید بدان منجر بفساد و باعث حرج در امور عظام
و هم موجب خرابی عقاید عوام است پس مقتضای سلامت رای
آنست که همیشه نظر بر عنایت پروردگار و اتکا و توکل در هر امر
بر ذات پاک او باشد که جالب نفع و دفع مضار از اینچنین امور
او وصف عقیدت مضمون صداقت مشحون لا راد لفضله
وجف القلم بما هو کائن و لا مانع لما اعطیت و لا معطی لما منعت
هم بر ما که محال است و احیانا اگر امری موجب وسوسه
قلب باشد از آن احتراز نماید مثلا خانه باشد که به تجربه ضررهای
آن معاینه شده از آن ترک کند یا بیچ سازد و همچنین در امور
دیگر تا موجب رفع آن وسوسه شود کند و شبهه وقوع

وسوسه در قالب بهم یکی از آثار نحو غفلت او سلامت با لجمله
در همچو امور نفعی بین زاید از ضرر آن برای عموم مردم
متصور نیست و درین باب نافع تر عام اختیارات است
و آن عبارت است از دریافت اوقات و از سنهٔ سعد
و نحس و اوقاتی که احتراز در ان از ابتدای امور واجب است
و اوقاتیکه در ان مباشرت امور مستحب است یا بین بین
است پس باید دانست که هر وقت را نسبتی خاص
است به بعض امور از خیریت و به بعض از ان بشریت
و آن معتبر است بحسب بودن شمس در بروج و قمر
در منازل و اوضاع واقعه ما بین آنها از مقابله و تربیع
و تسدیس و غیر ان تا اینکه ممکن باشد بسبب ضبط
اینحالات امتیاز برای امریکه مقصود است از سفر و بنا
و قطع ثوب و غیران و منافع آن بر کسی مخفی نیست چنانکه
صاحب کشف الظنون نقلا عن مفتاح السعادت مولی
ابو لخیر بیان نموده و ضبط و نقل این علم هم به تفصیل و تشریح
جمله اصطلاحات آن از موضوع این رساله خارج میشود لهذا
احکام انرا در همکی دو مطالب آینده یعنی مطلب دوم و سیوم
بیان ساخت * مطلب دوم از مقصد دوم * در اختیارات ایام

منقول از علمای اهل اسلام اعم از اینکه اصل ماخذ آن احادیث نبویه و ارشادات ایمهٔ اطهار علیهم السلام باشد یا به تفریع بر قواعد نجومیه باشد و درین مطلب دو فصل است

* فصل اول * در بیان انچه درین باب از علما و کتب اهل سنت مرویست بدانکه تقیید بوقت و زمانهٔ نیک برای امور عظام از سفر و ازدواج و احتراز از بعض انها مثل وقت بودن قمر در عقرب و از ایام محاق وغیر ذلک از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است چنانچه بعضی از علما بدان تصریح نموده اند در وظایف النبی مینویسد کسیکه اراده سفر کند مسنون است که نماز استخاره هفت بار یا سه بار بخواند چنانچه در وظایف صلوة مسنونه ذکر آن گذشت پس بعد خواندن نماز استخاره اگر انشراح صدر و انفساح قلب حاصل شود از دو شنبه و پنجشنبه برای سفر اختیار کند و از ایام منهیه شهر که نحس مستمره دروهراند و از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ماثور است اجتناب کند که سیوم و پنجم و سیزدهم و بست یکم و بست چهارم و بست پنجم است و هر چهار شنبه آخر شهور و ایام محاق و ایامیکه دران قمر در عقرب باشد و اختیار کند از اوقات وقت چاشت

وقت فاس و احتراز کند از وقت عشی و بعد زوال و سفر نکند الا بهمراہی رفقا و بهتر آنست که چهار کس رفیق باشند انتهی و بعضی علمای دیگر نیز احتراز از ایامیکه دران قمر در عقرب باشد تجویز کرده اند و اکثر محدثین انکار از همچنین احتراز است نموده اند بلکه بر عکس ان اعتقاد این امور را بغایت ممنوع دانند و اصل همان است که پیشتر ذکر یافت که موثر حقیقی خدای تعالی جل شانه را باید فهمید و اگر همچو تاثیرات درین اوضاع بخشیده او تعالی باشد محل غرابت نیست و در طریقه امامیه احتراز از جمله کارها بخصوص وقت قیام قمر در عقرب بشدت و عنف ماثور از ایمه اطهار است ودرین باب احادیث کثیره بر طریقهٔ ایشان مروی است و اهل نجوم یونان و فرس هم نحوست قمر در عقرب را بغایت معتبر داشته اند مگر بطریق نجوم هندوان اثری ازان نیست وچون نظر باین حکم که متضمن احتراز است از مباشرت کار در ایامیکه قمر در عقرب باشد در یافت ماهیت و امتیاز زمانه آن ضرور افتاد لهذا مرقوم می گردد باید دانست که مراد از قمر در عقرب یا اینست که قمر در قلب العقرب که هیجدهم از منازل است برسد یا قمر در برج عقرب داخل شود در صورت اول زمانه آن همگی یک شبانه روز باشد و اگر ثانی مراد است

پس زمانه آن تقریبا دو شبانروز و ثلث آن باشد زیراکه همین قدر مدت بودن ماه در یک برج است و بالفعل مشهور و متعارف همین امر ثانی است یعنی زمانه قیام قمر در برج عقرب و چون ثانی حاوی اول است لهذا اعتنا بهمان سو مناسب و شاید که اول در تاثیر اقوی از ثانی باشد علی ای حال واقع شدن این وضع در هر ماه یکبار لازم است و شروع نحوست قمر در عقرب از وقت بودن طریقه است و آن منزلی از منازل قمر است که بالای عقرب واقع است پس یکشبانه روز تقریبا پیش از آمدن در عقرب قمر دران داخل شود و بعضی کسان اندازیاده تر از زمانه بودن قمر در عقرب منحوس شمارند و بعضی گویند نحوست از ابتدای طریقه تا گذشتن قمر از قلب العقرب ست و بعد ازان نحوست نیست والله اعلم بالصواب و قواعد جهت دریافت انتقال قمر در بروج دوازده گانه مقرر کرده اند لاکن آن حساب تقریبی است چنانچه یکی ازان اینست که هر تاریخ ماه قمری که دران قیام بیکی از بروج معلوم کردن باشد انرا دو چندان کرده پنج عدد بران دیگر افزایند و انروز شمس در هر برج که باشد از اعداد مجتمعه مذکور که از دو چندان کردن تاریخ قمری و اضافه

پانچصد و دیگر حاصل شده است پانچ پانچ صد د بهر برج بگذارند
منتهی بهر برجی که شود قمر در همان برج خواهد بود و در این برج
اخیر یا پانچصد و یا کمتر از آن خواهد رسید باید که آنرا در شش
ضرب کنند آنچه حاصل ضرب است همان قدر درجات از آن
برج قمر طی کرده باشد و بهمین حساب بودن قمر در عقرب
واضح خواهد شد و یکی از اعاظم علمای منجمین از متاخرین در یکی
از تالیفات خود مسطور باید که مشهور است که هرگاه ماه در عقرب
باشد آن تاریخها نحس است بیع و شرا و تزویج و سفر در آن
نباید کرد و ترتیب دانستن قمر در عقرب در میان اهل هند
آنست که در ماه کاتک بتاریخ اول و دوم و سیوم ششم
قمری ماه در برج عقرب می آید و در ماه اگهن بست و هشتم
و بست و نهم و سی ام و در ماه پوس بتاریخ بست و ششم
بست و هفتم و بست و هشتم و در ماه ماگهه بتاریخ بست و سیوم
و بست و چهارم و بست و پنجم و در ماه پهاگن بتاریخ
بست و یکم و بست و دوم و بست و سیوم و در ماه چیت بتاریخ
هیزدهم و نوزدهم و بستم و در ماه بیساکهه بتاریخ شانزدهم
و هفدهم و هیزدهم و در ماه جیته بتاریخ سیزدهم و چهاردهم
و پانزدهم و در ماه اساڑه بتاریخ یازدهم و دوازدهم و سیزدهم

و در ماه ... ون بتاریخ هشتم و نهم و دهم و در ماه بهادون بتاریخ ششم و هفتم و هشتم و در ماه کوار بتاریخ سیوم و چهارم و پنجم اما اکثری از اصحاب حدیث این نحوست را اعتبار نکرده اند والعلم عند الله انتهی و بعضی از علما ایام منحوسه هر ماه را بدین نهج نظم کرده اند * بیت * هفت روزی نحس باشد در مهی * زان حذر کن تا نیابی هیچ رنج * سه و پنج سیزده با شانزده * بست و یک با بست و چار و بست و پنج * و هم برای سفر و دیگر امور عظام منقول و ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است که چون رجال الغیب هر روز بسمتی می باشند لهذا باید که انهار اصحاذی و سمت راست خود داشته سفر و غیره نکنند که موجب ضرر باشد و بر پشت و بجانب دست چپ گذاشته سفر و غیره کنند که باعث نفع است و برای دریافت سمت رجال الغیب دایره نوشته میشود که در ان دایره سمت هشتگانه نوشته زیر هر سمت تاریخهای که در ان بان سمت رجال الغیب می باشند مرقوم گردیده و چون نزد هنود جوگنی چیزی است که هر روز بهمین نهج بسمتی میباشد و مدار حساب آن بر تتهه های هندی است و همچنین دشاسول یک چیزی است که باعتبار ایام هفته هر روز

بست سمتی میباشد و نزد انها هم این هر دو را محاذی و بدست راست
گذاشته کاری نکنند و بر پشت و جانب چپ موجب سعادت
باشد و اگرچه موقع تحریر آن در مطلب سیوم بود لاکن در اینجا باین نظام
نوشته شد که هر سه در یک دایره جمع شوند پس زیر خط اول نام
سموت هشتگانه بعربی نوشته شد و زیر خط دوم تاریخهای دورهٔ رجال
الغیب و زیر خط سیوم تتهه های دورهٔ جوگنی و زیر خط چهارم ایام هفته
دورهٔ دساسول و زیر خط پنجم نامهای سموت بهندی مرقوم شده
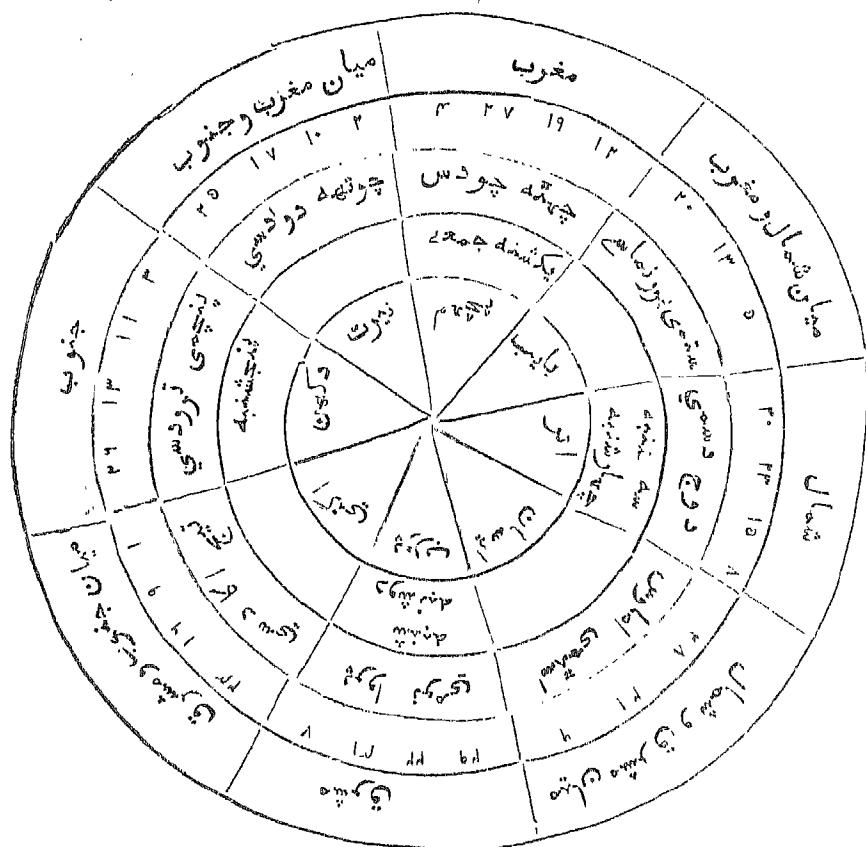
وچون در یا نقام ایضاح حقیقت و ماهیت رجال الغیب
مناسب نمود و لهذا اینجا از فواتح سیدی که با بعضی دیگر از
متعلقات و مناسبات آن نوشته است بعینه مرقوم میگردد
مینویسد که شیخ محی الدین گوید افراد جمعی اند که قطب در ایشان
تصرف ندارد و عدد ایشان طاق باشد و قطب که او را غوث
هم گویند یک شخص است که محل نظر حق تعالی است
و او را عبد الله گویند و بر سبیل ندرت خلافت ظاهر یابد چنانچه
خلفای اربعه و امام حسن و معویه بن یزید و عمر بن عبد العزیز
و متوکل و او بر قلب اسرافیل است و مراد از آنکه فلان بر قلب
یا بر قدم فلان است آنست که فیض حق بر هردو از یک جنس
است و امامان دو شخص اند یکی بر یمین غوث و نظر او بعالم
ملکوت است و او را عبد الرب گویند و یکی بر یسار غوث و نظر
او بعالم ملک است و او را عبد الملک گویند و افضل است
از عبد الرب و اوتاد چهار شخص اند در چهار رکن عالم یکی را
که در مشرق است عبد الحی گویند و یکی را که در مغرب
است عبد العلیم گویند و یکی را که در شمال است عبد المرید
و یکی را که در جنوب است عبد القادر گویند و ابدال هفت
شخص اند و خلاف است در آنکه ایشان قطب و اوتاد

و امامان اند یا نه و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان
مرد یکی از چهار تن بدل او شود و تتمیم چهار تن یکی از سیصد
تن است و تتمیم سیصد تن یکی از صلحا است یا آنست
که چون ایشان از مقام میروند میتوانند که جسدی بصورت
خود بگذارند و اطلاق ابدال بر ایشان مشروط است بانکه
عالم باشند باین امر و مقرر است که ایشان در هر روز
از روزهای ماه در کدام جهت اند باین تفصیل در مقام همان دایره
که پیشتر نوشته شد بدون ذکر تتمه هندی که موسومی بدوره جوگنی
است و ایام هفته که مبنی دوره دساسول است مرقوم گردیده
و اعداد تاریخ بحروف ابجد نوشته بنابر تطویل اعاده نشد
و چون کسی را حاجتی باشد باید که رو بجانبی کند که ایشان
در آنجانب اند و بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة * و نجبا هشت شخص
اند که مشغول اند بحمل اثقال خلایق و نقبا ده شخص
اند که مطلع اند بر اسرار نفوس و بدلا دوازده شخص
اند و وجه تسمیه آنست که چون یکی از ایشان مرد باقی قایمقام
مجموع اند و ایشان غیر ابدال و نقبا اند و رجبیین چهل شخص
اند که در اول رجب ثقلی عظیم در ایشان پیدا میشود چنانچه

قادر بر حرکت نیستند و روز بروز آن ثقل کم میشود تا اول
شعبان تمام زوال می یابد و شیخ کمال الدین عبد الرزاق
گوید نجبا چهار اند و نقبا سیصد و ما ستیه قومی اند که حال خود
پوشیده دارند و نگذارند که ایشان را بولایت بشناسند
و ایشان افضل طایفه اند انتهی و بمقامی دیگر منقول از شیخ
محی الدین عربی بنظر آمده که اگر در امری متحیر گردد توجه بجانب
ایشان کند و نعت بار صلوة فرستد باین طریق * اللهم صل علی
محمد وآل محمد بعدد النجوم فی السموات وبعدد کلماتك والطافك
وسلم * پس بگوید * السلام علیکم یا رجال الغیب یا ارواح
المقدسة اغیثونی بغوثة وانظرونی بنظرة یا رقباء یا نجباء
یا ابدال یا اوتاد یا قطب یا غوث اغیثونی بحرمة محمد المصطفی
صلی الله علیه واله وسلم * و پشت بطرف ایشان کند
و در خاطر خود بگذارد که استظهار من بشماست مرا و انه سازید
و معاونت کنید انگاه مهمی که دارد روی آورد حق سبحانه
تعالی آنرا کفایت کند و در وقت مبارزه اگر بیند که پشت
دشمن بطرف ایشان است جنگ نکند که شکست خواهد شد
و اگر پشت دشمن بطرف دیگر باشد خود پشت بطرف ایشان
کند و استمداد نماید که مظفر گردد و همچنین در صید کردن باید

که تیر بطرف ایشان نانداز و که خطا شود و همچنین در جمله
کارها و معارضه و مجادله این قاعده رعایت کند که بمقصود رسد
انتهی و نیز ماثور از اسلاف کرام و مشایخ عظام است
که اگر کسی ناچار باشد که رجال الغیب را بمحاذات یا بدست
راست گذاشته سفر کند همین دعا و سلام که بالا بگذشت
خوانده و چند قدم ایشان را پشت داده روان شود و بعد ازان
بسمتی که مقصود است برود پس از ضرریکه بمحاذات یا بدست
راست بودن انها متصور بود ازان نجات یابد و محفوظ ماند و کسی
هشت حروف را جمع نموده و مکرر کرده بیتی نظم نموده است که
ازان دریافت سموت رجال الغیب بدون نظر بردایره باسانی
میشود و حروف مذکوره اینست ک ن ج غ ب ا م ش مراد از
اول الف است که مابین جنوب و مشرق است و از دوم نیرت
که مابین جنوب و مغرب است و از سیوم جنوب و از چهارم
مغرب و از پنجم بایب که مابین مغرب و شمال است و از ششم
ایسان که مابین مشرق و شمال است و از هفتم مشرق
و از هشتم شمال و بیت مذکور اینست * بیت * کنجغ باشش
کنجغ بمش * کنجغ باشش کنجغ اشش * و طریقهٔ دریافت
ان اینست که از همین بیت منظوم یک یک حرف از شروع

بیست بترتیب بر هر تاریخ از تاریخ یکم تا تاریخیکه دریافت نحوست
آنروز منظور است به نهنه هر حرف که بتاریخ مذکور منتهی شود درجال
الغیب بسمت معینهٔ آنحرف خواهند بود و در بیاض رشک ریاض
حضرت جد امجد اقضی القضات سیدنا و مولانا محمد نجم الدینخان طاب
ثراه بدون ذکر منقول عنه در باب اختیارات ایام روایتی از
پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرقوم است که بعینه آنرا ترجمه نموده شد
و آن اینست ذکر نحوسات ایام و مذمومات و توسط آن از حالات
برفع شقاوت و نکبات باسناد صحیح از نبی صلی الله علیه و آله و سلم
* روز اول * از شهر سعید است پیدا کرد خدا تعالی درانروز
آدم علیه السلام را صالح است برای حضوری نزد سلطان
و امرا و آنچه کسی را حوایج باشد از بیع و شرا و غرس
شجر بکنید دران هرچه خواهید و کسیکه مریض شود درانروز
صحت یابد * دوم روز سعید است پیدا کرد درانروز الله تعالی
حوا را از پهلوی آدم پس تزویج کرد با او پس قربت اهل
خود بکنید و سفر کنید درانروز که مبارک است برای
سفر و نکاح و خرید و فروخت و طلب حاجات و قضای آن
و کسیکه مریض شود درانروز صحت شود سریع او * سیوم *
نحس است پس حذر کنید دران از حرکت و طلب نکنید

حاجت را و قصد نکنید چیزی او نگاهدارید نفس خود را و حذر
کنید دران از کارهای سلطان و کسیکه مریض شود دران روز
خوف است بر وی و طول کشد مرض او و صحت یابد. نخچیر و صدقه و نماز
و مسافر آنروز بعافیت باشد از سفر و آنروزی است
که خارج کرده شد آدم علیه السلام از جنت * چهارم * روز
نیک است پیدا شد دران روز هابیل و آنروز جید است برای
تزویج و طلب صید در بر و بحر و مولود آنروز محبوب باشد و مسافر
آنروز نادم شود و مریض آنروز زود صحت یابد * پنجم * روز
نحس است پیدا شد دران روز قابیل و ملتزم بود بقتل برادر
خود و داخل کرد معصیت را در اهل خود پس حلال شد
برانها عقوبت پس پرهیز کنید درین روز کل الحذر از جمیع
آیات که روز نحس است * ششم * روز صالح و مبارک است
برای تزویج و شکار در بر و بحر و مسافر آنروز شادمان در اهل
خود مراجعت نماید * هفتم * روز نیک است بکنید دران انچه
خواهید که مبارک است برای هر امر که اراده کرده شود
از حاجت انشاء الله تعالی * هشتم * روز جید است برای
بیع و شراء و شکار و پرهیز کنید از سفر دران روز و مریض
آنروز زود صحت یابد و کسیکه نزد پادشاه رود حاجتش قضا

شود و سعدان کند خدا هر انچه اراده کنی بکنید دران هرچه خواهید
که مبارک است * نهم * روز مبارک است برای هر حاجت
که اراده کرده شود و کسیکه سفر کند درانروز روزی کند
خدای تعالی او را مال و خیر بیند و مریض آنروز صحت یابد * دهم * روز
مبارک است مولود آنروز مرزوق باشد و زود نمیرد * یازدهم *
مبارک است پیدا شد درانروز شیث علیه السلام و جید
است برای بیع و شراء صالح نیست برای دخول و صالح
است برای قضای جمیع حوایج خصوص حاجتی که از طرف
سلطان باشد * دوازدهم * روز جید است برای جمیع اعمال
خصوص برای شروع جمیع امور معظمه و تزویج و سفر و تجارت
و قطع ثوب و لباس و هر مولود آنروز رزق طیب و وسیع روزی
شود انشاءالله تعالی * سیزدهم * روز نحس است پس حذر کنید
دران از حرکت و قصد نکنید سلطان را و هیچ حاجت دران طلب نکنید
که نحس است * چهاردهم * روز مبارک است بکنید دران انچه خواهید
و مولود آنروز مبارک و مسعود باشد و علم طلب کند و کثیر شود مال
او در آخر عمر او و برای مریض آنروز خوفست که طول شود
مرض او * پانزدهم * روز صالح است برای هر عمل و حاجت و مولود
آنروز از نحس اولاد او بود * شانزدهم * روز نحس است مسافران و

روز هلاک شود و مولود آنروز مجنون باشد و آنروز نحس است
برای هر چیز پس حذر کنید تا بمقدور دران از حرکت و مریض
آنروز را انجیر و عافیت گذرد * هفدهم * صالح و مبارک است
برای هر امر که اراده کرده شود * هیجدهم * مبارک است
برای سفر و قضای حوایج و هر امر که اراده کرده شود و هر که
مخاصمت کند در آنروز ظفر یابد و عدو او هلاک شود * نوزدهم *
روز مبارک است که اسحاق علیه السلام در آنروز
پیدا شده * بستم * روز جید است برای هر امر سوای تزویج
و سفر * بست و یکم * روز نحس است و مولود آنروز نادم
شود و باخر عمر خود پس هیچ حاجت دران طلب نکنید * بست و دوم *
روز صالح است برای هر بیع و شراء و کسیکه تصدق کند درانروز
ثواب عظیم یابد و مولود آنروز مبارک باشد و مریض آنروز صحت
یابد و مسافر آنروز غانما باهل خود رجوع کند * بست و سیوم * روز
صالح است مولود آنروز جمیل باشد و صالح و محبوب اهل خود و مسافر
آنروز سالم و غانم ماند و منتفع شود * بست و چهارم * روز نحس
است پیدا شد درانروز فرعون علیه اللعنة مولود آنروز
مقتول شود و اگر زنده ماند حزنی باشد و مرض بیمار آنروز طول
شود پس تصدق کند و مسافر آنروز خیر روزی نیابد * بست و پنجم *

روز نحس است اهمال مرض خواری بر دارند و آنروز بلاست
مریض آنروز نجات نیابد و مسافر آنروز رجوع نکند محفوظ
دارید دران روز تا بتوانید ور نفوس خود را * بیست و ششم * روز
صالح ست پیدا شده در آنروز موسی علیه السلام جید است
برای هر امر مقصود سوای سفر و تزویج * بیست و هفتم *
صالح است برای هر امر که اراده کرده شود و مولود آنروز امیر
شود و مملوک و مسافر آنروز غنیمت یابد و خیر بینند و راشد
باشد * بیست و هشتم * روز صالح است پیدا شده درانروز
یعقوب علیه السلام مولود آنروز مبارک باشد و بیمار آنروز
زود صحت یابد * سی ام * روز مبارک و محمود است پیدا شد
درانروز اسمعیل علیه السلام جید است برای بیع و شراء
و تزویج و صالح نیست برای دیگر معامله و سفر و غرس
و مولود آنروز مبارک و حکیم باشد انتهی و بالفعل در عرف
شهرت دارد که تمام ماه صفر خصوص از اول تا سیزدهم
آن برای سفر و دیگر تمام امور نحس است لان ماخذ آن
از کتابی معتبر بنظر این بی‌بضاعت نرسیده و بعضی بنابر علامات آن
حدوث مرض موت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم است
و صاحب قاموس در لغت صفرین نوشته که موشکی است

که در انجا بغره صفر محاربهٔ عظیم ما بین امیر المومنین علی ابن ابیطالب سلام الله علیه و معویه واقع شد و لهذا سفر در ماه صفر ممنوع شد و آیتی در کلام الهی در شان قوم عاد نازل شده *انا ارسلنا علیهم ریحا صرصرا فی یوم نحس مستمر* یعنی ما نازل کردیم بر ایشان هوای تند آواز کننده شدید در روز نحس که نحوست آن دایم است و بعضی گویند که آنروز چهارشنبه آخر ماه صفر بود شاید این امر هم ماخذ نحوست ماه صفر باشد که در عرف و عوام خصوص در اینچنین اشیا اینقدر هم کافی است و در بیضاوی براد این آیت تخصیص ماه صفر واقع نشد بلکه مینویسد که آنروز چهارشنبه آخر شهر بود و در معنی نحس مستمر این احتمال هم نوشته که مستمر خاص بر قوم مذکور بود که هیچیک فرد را از انها از هلاکت نگذاشت و مناسب مقام سعد و نحس است حدیثی که از آنحضرت صلی الله علیه و سلم مرویست که چند افعال انسان مورث فقر و افلاس اند لهذا همین جا نقل شد در کتاب ایضاح آورده فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که بیست و پانچ چیز مورث فقر است یعنی برهنه بول کردن و در حالت جنابت خوردن و نان را بحقارت شکستن و پوست پیاز در آتش سوختن و وقت شب خانه

بخار و شب پاک کردن و مقدم بر شخص مسن و معمر رفتن
و پدر و مادر را بنامهای ایشان ندا کردن و دست بگل شستن
و بر دهلیز خانه نشستن و در موضع نجاست وضو کردن و سپش
را گرفته زنده گذاشتن و کاسه را ناشسته گذاشتن و ظرف
آب را سر کشاده داشتن و بعد وضوء از دامن یا آستین
آب پاک کردن و سوگند خوردن و خانه را از تنندهٔ کناسش
پاک نکردن و نماز را باآسانی و سستی گزاردن و نان از گدای
خریدن و اولاد را بددعا کردن و دروغ گفتن و جامه بر بدن دوختن
و چراغ به پف دهان کشتن و بعد نماز فورا بسجده هوا گرفتن * فصل دوم *
در بیان آنچه در باب اختیار ایام از علما و کتب امامیه منقول
است و با ائمهٔ اطهار علیهم السلام بطریق آنها منسوب شده
دانستنی است که درین باب بمذهب امامیه بنسبت
اهل سنت اعتنا زایداست چه اکثر علمای اهل سنت از اهل حدیث
این امور را لغو محض دانند و صرف اتکا و توکل بر خداوند حقیقی
کنند و هیچیک امر دیگر را موثر نفهمند و درین مذهب روایات
کثیره باسناد صحیحه از ائمه اطهار علیهم السلام در اختیارات
ایام ماثور است و در کتب مدونین و خاص در همین باب
هم تالیفات بسیار شده اند بالفعل که زیر نظر این ناچیز است

دو رساله است یکی مسمی بدروع واقیه من الاخطار که از
تالیفات یکی از علمای متقدمین است دوم رساله تقویم المحسنین
مولفه آخوند ملا محسن کاشی که درین رساله آنچه
روایات این مذهب منقول شده از همین دو رساله است
اول دو روایت از دروع واقیه مرقوم میشود منجمله آن
روایت اول که در فصل نوزدهم آنست بدو روایت
نوشته است یکی بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام
و دوم بروایت از سلمان فارسی رضی الله عنه و بعد ازان
برای هر روز دعای جداگانه که تدارک ضررهای آنروز کند نیز روایت
کرده که بنظر اطناب اینجا نقل نشد پس آنچه اول مرقوم میشود
بروایت از امام جعفر صادق علیه السلام است و آنچه بالفظ
دیگر نوشته شد مروی از سلمان فارسی رضی الله عنه است
وچون درین روایت دوم نام هر تاریخ هم آنچه فارسیان میگویند
و در مقصد اول مذکور شده مرویست آنرا هم بنظر تکرار حذف
نموده و اگرچه درین فصل بجز روایت سلمان فارسی نام
هر یکی از تاریخهای مشهور فرس مصرح نیست که مراد
ازان تاریخهای مشهور فارسیه اند و همچنین در فصل دیگر
که بعد ازین روایت منقول خواهد شد تصریح باین معنی واقع نشده

لاکن چون در تقویم المحسنین نیز این روایت اول مذکور شده است و در عنوان آن تصریح نموده است که این اختیار ات ایام موافق شهور فارسیه است و هم بقرینهٔ روایت سلمان فارسی اسمای تواریخ معلوم میشود که شهور فارسیه مراد اند گو بسبب عدم ذکر خمسهٔ مسترقه هنوز محل اشتباه است چه اگر سلمان فارسی رضی الله عنه همان اسمای سی گانه را بر تواریخ شهور قمری اطلاق کرده باشد چه بعید است مگر اینکه روایتی دیگر وقرینهٔ اخر صارف ازین احتمال باشد والله اعلم ٭ روز اول ٭ از شهر رویست که در ان روز آدم علیه السلام مخلوق شد و آن مبارک و محمود است برای طلب حوایج و برای حضوری نزد سلطان و برای طلب علم و تزویج و سفر و خرید و فروخت و گرفتن مواشی وانکه بگریزد و یا کسیکه راه گم کند دران روز باز یافته شود تا هشت شب و اگر مریض شود دران روز صحت یابد و مولود آید و زجوانمرد و مرزوق و بر والدین مبارک باشد ٭ دیگر ٭ روزی مختار و مبارک است برای طلب حوایج و حضوری نزد سلطان ٭ روز دوم ٭ درین روز حوا از آدم علیه السلام جدا آمده صالح است برای بزرو بنای منازل و تحریر عهود و سفر

و طلب حوایج واختیار است وکسیکه مریض شود دران روز
باول نهار مرض خفیف باشد بخلاف آخر نهار و مولود آنروز
صالح التربیت باشد* دیگر* روز مبارک است برای تزویج و
وقضای حوایج* روز سیوم* این روز نحس مستمر است
دران روز نزع لباس آدم و حوا شد علیهما السلام واز
جنت خارج کرده شدند پس مشغول شو درین روز بکارخانگی
خود و خارج مشو از خانهٔ خود اگر ممکن باشد و پرهیز کن
درین روز از حضور نزد سلطان و از بیع و شراء و طلب
حوایج و معاملات و مشارکت و مریض این روز صعوبت یابد
و گم شده یافته شود و مولود آنروز مرزوق گردد و طویل العمر
باشد* دیگر* روز گران و نحس است صالح نیست برای امری
از امور* روز چهارم* این روز صلاحیت دارد برای زراعت
و شکار و خریدن دواب و مکروه است درانروز سفر
پس کسیکه سفر کند درآنروز خوف قتل اوست و بلای بدو
نازل شود و دران روز هابیل پیدا شد مولود آنروز صالح باشد
وبرکت داده شود بهرچه مشت کند وبنده که بگریزد دران
روز طالب او عشیر بود* روز پنجم* نحس مستمر است
پیدا شد درانروز قابیل شقی ملعون و دران روز قتل کرد

بزادر خود را دعا کرد بوبال بد نفس خود داو اول کسی
است که بدروی زمین گریه کرد پس کار مکن درین روز و خارج
شو از منزل خود و شخصیکه سوگند خورد درین روز جزای
او سریع باشد و مولود آنروز صالح الحال باشد * دیگر *
روز پنجم است مناسب مکن درین روز حاجت خود و ملاقات
سلطان مکن * روز ششم * اینروز صالح است برای قضای
حاجت و تزویج و کسیکه سفر کند درینروز به بحر یا بر رجوع
نماید با مال خود یا بآنچه دوست دارد و شرای دواب را صالح
است و بنده که بگریزد و یا کسیکه گم شود درینروز یافته شود
و کسیکه مریض شود در انروز صحت یابد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و از آفات سالم ماند * دیگر * صالح است برای
تزویج * روز هفتم * صالح است برای جمیع امور و کسیکه
شروع کند در ان بکتابتی کامیاب یابد و عمارت و غرس که در ان
روز شروع کنند عاقبتش محمود باشد و مولود آنروز
صالح التربیت باشد و رزق بر وی وسیع ماند * دیگر * آنروز مبارک
و سعید است پس بکن آنچه خواهی دران روز از خیر
* روز هشتم * صالح است برای هر حاجت از بیع و شراء
و شخصیکه در انروز روبروی سلطان رود حاجت او روا

شود و مکروه است دران روز سواری دریا و سفر در خشکی و خروج برای جنگ و مولود آنروز نیک بود ولادت او بر والدین و بنده که بگریزد دران روز بدست نه آید مگر خود ش تعب کشد و کسیکه گم شود درانروز رشد یا بد مگر صعوبت بر دارد و مریض آنروز سختی کشد * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر که اراده کنی از خیر * روز نهم * اینروز خفیف است صالح برای هر امر که اراده کنی و شروع کن دران روز بمهمان و قرض کن و زراعت کن و درخت بنشان و کسیکه محاربه دران روز کند غالب یابد و اگر سفر کند مال روزی شود و خیر بیند و کسیکه گم شده است یافته شود و مریض آنروز سختی کشد و مولود آنروز صالح باشد و ولادت او و توفیق داده شود در جمله حالتش * دیگر * خوابهائیکه آنروز بینند همانروز نتیجه دهد * روز دهم * پیدا شد درانروز نوح علیه السلام پس کسیکه ولادت یابد درانروز پیر هرم شود و مرزوق گردد صالح است برای بیع و شرا و سفر و گم شده آنروز یافته شود و گریزنده بدست آید و محبوس گردد و سزاوار است برای مریض آنروز که وصیت کند * دیگر *

روزی خفیف و مبارک است وکسیکه بگریزد دران روز از
سلطان گرفتار شود و مولود آنروز به باشد ضیقی باوند
و مرزوق باشد و خوابهای آنروز نتیجه دهد در مدت بست روز
* روز یازدهم * پیدا شد دران روز شیث علیه السلام صالح است
برای ابتدای عمل و بیع و شراء و سفر و اجتناب کند دران روز
از حضوری نزد سلطان وکسیکه بگریزد دران روز رجوع کند
بطوع و رغبت وکسیکه مریض شود دران روز زود صحت یابد
و گم گشته سلامت شتابد و مولود آنروز خوش زندگانی
کند مگر اینکه نمیرد و تا محتاج نشود و از سلطان بگریزد * دیگر *
روز خفیف است مثل روز گذشته * روز دوازدهم *
صالح است برای تزویج و فتح دکاکین و شرکت در کوب
بحار و دران روز از توسط بین الناس اجتناب کند و مریض
آنروز زود صحت یابد و مولود سفهان التربیت باشد * دیگر *
روز مختار است * روز سیزدهم * نحس است پس پرهیز
کند دران روز از منازعت و لقای سلطان و از هر امر و تدهین
نکند سر را و حلق نکند مو را و کسیکه راه گم کند دران روز سالم
ماند و مریض آنروز صعوبت کشد و مولود آنروز زندگانی نکند
* دیگر * روز نحس است و ردی پس پرهیز کن دران روز

از سلطان و از جمیع کارها و خوابهای آنروز بعد نه روز نتیجه دهد * روز چهاردهم * صالح است برای هر چیز و کسیکه پیدا شود درانروز ستمگار و ظالم باشد و جید است برای طالب علم و بیع و شرا و استقراض و رکوب بحر و کسیکه بگریزد درانروز گرفتار شود و کسیکه مریض شود صحت یابد انشاء الله تعالی * دیگر * روز مبارک و سعید است صالح برای هر امر خیر و برای لقای سلطان و ملاقات ناس و علمای آنها و مولود آنروز کاتب ادیب گردد و مال او کثیر شود تا آخر عمر او و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد بست و شش روز * روز پانزدهم * صالح است برای هر امر که برای قرض دادن و قرض کردن و مریض آنروز زود صحت یابد و بر هارب آنروز ظفر یابند و مولود آنروز گنگ باشد یا السغ * دیگر * صالح است برای هر حاجت و خوابهای آنروز نتیجه دهند بعد سه روز * شانزدهم * صالح نیست هر چیز برای سوای بناها و وضع بانیا دها و کسیکه سفر کند در روی هلاک شود و گریزنده باز پس آید و گم شده بسلامت ماند و بیمار آنروز زود صحت یابد و مولود آنروز اگر قبل زوال باشد مجنون گردد و اگر بعد زوال ولادت یابد حال او نیکو بود * دیگر * روز نحس

است پس پرهیز کن از حرکت درانروز و خوابهای آنروز نتیجه
دهند بعد دو روز* روز هفدهم* متوسط است پس احتراز کن
دران از منازعت و قرض دادن و قرض کردن که ادا نشود
و مولود آنروز صالح الحال باشد* دیگر* روز گران است
پس حاجت مخواه درینروز* روز هجدهم* سعید است
صالح برای هرچیز از بیع و شرا و زراعت و سفر و کسیکه
درین صحبت کند درانروز از عدو خود ظفر یابد و قرض آنروز
ادا شود و مریض صحت یابد و مولود صالح الحال گردد
* دیگر* نیک است درانروز سفر و طلب حوایج* روز
نوزدهم* مبارک است اسحاق علیه السلام درانروز
پیدا شد صالح است برای سفر و علم اموختن و برای حاجات
و خرید دواب و جواری و مفرور و گم گشته آنروز بدست
آید بعد پانزده شب و مولود آنروز صالح باشد و موفق بخیر
انشاء الله تعالی* دیگر* روز مبارک است* روز بیستم*
متوسط است صالح برای سفر و قضای حوایج و بنا و بنیاد
نهادن و غرس شجر و انکه رو خرید دواب و یافتن گریزنده درین
روز دشوار گردد و گم گشته مخفی شود و مرض بیمار آنروز
سخت گردد و مولود آنروز سستی زندگانی آرد* دیگر*

روز خفیف و مبارک است * روز بست ویکم * نحس است پس طلب مکن دران روز حاجتی و به پرهیز از حضوری نزد سلطان و کسیکه سفر کند دران روز محال خوف است برای او و مولود ان روز فقیر و محتاج باشد * دیگر صرف برای اخراج دم صالح است * روز بست ودوم * صالح است برای قضای حوایج وبیع وشراء و برای حضوری نزد سلاطین و صدقه دران روز مقبول است و مریض آن روز زود صحت یابد و کسیکه سفر کند دران روز زود بعافیت مراجعت کند * دیگر * روز خفیف است صالح برای هر حاجت * روز بست وسیوم * درین روز یوسف علیه السلام پیدا شد صالح است برای طلب حوایج وتجارت وتزویج و حضوری نزد سلطان و شخصیکه سفر کند دروی غنیمت یابد و باو خیری رسد و مولود آن روز حسن التربیت باشد * دیگر * روز خفیف است صالح برای جمله حاجات * روز بست و چهارم * ردی ونحس است پیدا شد دران روز فرعون ملعون پس طلب مکن دران روز امری از امور و کسیکه پیدا شود دران روز کمدر زندگانی کند و توفیق خیر نیابد و آخرش مقتول گردد یا غرق شود یا در آتش بسوزد و مرض بیمار آن روز

بطول کشد * دیگر * روز نحس مستمر است و حال مولود آنروز همان است که آنفا گذشت * روز بست و پنجم * نحس وردی است پس نگاهدار روی نفس خود را و حاجتی دران طلب کن که آنروز شدید البلاست هلاک کرد پروردگار در انروز اهل مصر را با فرعون بآیات و مریض آنروز صعوبت کشد و بدر وایتی از مرض افاقه نیابد و مولود آنروز مبارک و مرزوق و سخی باشد و مبتلای مرضی صعب شود و کم سلامت ماند * دیگر * هلاک کرد الله تعالی در آنروز اهل مصر را بآیات پس مشغول شو در ان بدعا و صلوة و همان خیر * روز بست و ششم * صالح است برای سفر و هر امریکه خواهد مگر تزویج پس کسیکه تزویج کند در انروز ترک کند زوجهٔ خود را چه در انروز شق دریا برای موسی علیه السلام شد و قربت کن در انروز با زوجهٔ خود وقتیکه از سفر معاودت کنی و مریض آنروز صعوبت کشد و مولود در انروز طویل العمر باشد * دیگر * صالح است برای هر امر سوای تزویج * روز بست و هفتم * صالح است برای هر امر خیر و مولود آنروز حسین و جمیل و طویل العمر و کثیر الخیر باشد و مردم او را دوست دارند و محبت او در دلهای انها باشد * دیگر * حال مولود آنروز همانست که آنفا گذشت

* روز بیست و هشتم * صالح است برای هر امر و در ان روز پیدا شد یعقوب علیه السلام مولود آنروز محزون ماند و با رنجها رسد و ابتلای به بدنش باشد * دیگر * روز مبارک و سعید است و خوابهای آنروز همان روز نتیجه دهد * روز بیست و نهم * صالح است برای هر امر مولود آنروز خلیق باشد و کسیکه سفر کند در انروز مال کثیر یابد و مریض آنروز صحت یابد و وصیت نه نویسد * دیگر * صالح است برای ملاقات اخوان واصدقا و برای هر حاجت و خوابهای آنروز همان روز منتج شود * روز سی ام * جید است برای بیع و شراء و تزویج و مولود آنروز حلیم و مبارک باشد و عسیر بود تربیت او و بد خلق باشد و مرزوق باشد برزقی که باز داشته شود از ان و در روایتی دیگر بلند شود امر او و علو یابد حال او و صادق اللسان باشد و صاحب وفا و مفر و رآنروز گرفتار شود و اگر کسی را چیزی گم شود بیابد اندرا و کسیکه قرض دهد آنروز زود واپس یابد * دیگر * روز سعید و مبارک است و صالح برای هر امر که اراده کنی انتهی و در فصل بست و یکم از همان کتاب یعنی وروع واقیه حال ایام و شهر و انچه درانست از خیر و شر بروایت دیگر از صادق علیه السلام محذوف الاسناد و نقل میکند و درین روایت مطابق ذکر اینکه مرا دازان شهور

شمسی است یا قمری هیچ نیست و از اطلاق دیگران و را اهل اسلام متبادر شهور قمری میشود مگر اینکه دلیلی بر خلاف آن قایم شود و آن روایت بدین نهج است که پرسیده شد از اختیارات ایام پس فرمود علیه و علی آبائه الصلواة والسلام * روز اول * صالح و مسعود است پس خطاب کن دران با پادشاه و تزویج کن و بعمل آر در آن روز آنچه خواهی از حاجت * دوم * تزویج کن در آن روز و نزاد یکی کن با اهل خود و بخر و بفروش و طلب کن دران حاجات و پرهیز کن از کارهای سلطان * سیوم * روز نحس است پس خرید و فروخت کن در آن روز و با اهل خود قربت کن و نزد سلطان مرو و هر حاجتی در آن روز طلب کن * چهارم * صالح است برای تزویج و شکار و بد است برای سفر پس کسیکه سفر کند در آن روز مسلوب المال گردد * پنجم * طلب کن در آن روز حاجتی * ششم * صالح است برای تزویج و شکار و طلب معاش و هر حاجت * هفتم * مثال روز ششم * هشتم * مبارک است و صالح برای هر حاجت مگر سفر کن در آن روز * نهم * روز نفیس است برای هر امر که اراده کنی و بمولود آن روز

معیشت دهند و گاهی او تنگی نه بینند * دهم * صالح است برای
حرث و زرع و سیاحت و هر حاجت * یازدهم * مقرور آنروز
گرفتار شود و کسیکه بوجود آید دران روز مرزوق بمعیشت باشد و معمر
شود تا هرم و گاهی محتاج نباشد * دوازدهم * مثل آن * سیزدهم *
روز نحس است پس هرگز طلب نکنید دران حاجتی * چهاردهم
روز سعید است صالح برای هر حاجت و کسیکه پیدا شود
دران روز طویل العمر و شایق طلب علم باشد و ماشی در آخر
عمر او کثیر باشد * پانزدهم * روز صالح است برای هر حاجت
و مولود آنروز گنگ باشد یا الثغ * شانزدهم * روز نحس است
هر که پیدا شود دران روز مجنون گردد و کسیکه سفر کند هلاک
شود * هفدهم * بروایتی روز صالح است و بروایتی روز گران
است صالح نیست برای هیچ حاجت * هیجدهم * صالح است
برای سفر و برای هر چیز که اراده کنی از حاجت * نوزدهم *
مثل ان * بستم * صالح و مبارک است و نیک است
برای سفر و طلب حوایج * بست و یکم * روز نحس است
و آنروز اراقت دم است پس طلب مکن دران روز حاجتی
* بست و دوم * صالح است برای هر حاجت که التماس
کرده شود * بست و سیوم * مثل آن * بست و چهارم *

نحس است و شوم کسیکه پیدا شود درانروز گم گردد و در وخبری
نه بود و زندگانی او تلخ باشد و کسیکه مریض شود درانروز افاقه
نپذیرد * بست وششم * صالح است برای هر امر مگر تزویج
که اگر واقع شود بین الزوجین افتراق شود * بست وهفتم *
صالح است برای هر امر * بست وهشتم * روز سعید
است مولود انروز مرزوق باشد و محبوب اهل خود و عزیز
بین الناس وعمر او دراز باشد و باو رنجها رسد و بکوری مبتلا گردد
* بست ونهم * روز مبارک است صالح برای هر حاجت
از ملاقات سلطان و اصدقا و نکوئی کردن * سی ام *
روز سعید است و مبارک صالح است برای هر حاجتی
که خواسته باشد انتهی این روایت را ابراهیم بن جبیعی
کفعمی وفقه الله لمرضاته نزد سید ابوالقاسم علی بن موسی بن
جعفر بن محمد بن محمد الطاوس الحسینی قدس روحه فرستاد
و اشاره کرد دران بروایتی که از مولانا هادی علیه السلام
مرویست و آن ادعیه ایست که اگر کسی دعا کند بان الله تعالی
نحوست ایام محذوره را از او رفع سازد دیگر آن ادعیه ذکر نه نمود
و ما انرا درین کتاب ذکر کنیم میگوئیم که روایت کرد انرا ابو
یسری سهل بن اسحاق ملقب بابی نواس گفت که خدمت

میکردم هادی علیه السلام را در سفر من رای و در حوایج
او سعی میکردم پس گفتم روزی یا سیدی من کارها دارم
و حوایج پس هدایت کن مرا چیزی که ازان سبب از ایام
نحس و شر آن محفوظ مانم فرمود ای سهل برای شیعه
و موالی ما عصمتی است که اگر راه روند بان در لجج بحار و
سیاسیب البید اهر آینه محفوظ مانند از هر مخوف ای سهل وقتیکه
صبح کنی بگو سه بار و همچنین وقتیکه شام کنی این دعا را و آن
دعای امیرالمومنین علیه الصلوة والسلام شب مبیت
برفراش نبی صلی الله علیه و اله و سلم است * بسم الله الرحمن الرحیم
اصبحت و امسیت اللهم معتصما بذ ما مك المنيع الذي لا يطاول
ولا يحاول من شر كل غاشم وطارق من ساير من خلقت وما خلقت
من خلقك الصامت والناطق في جنة من كل مخوف بلباس سابغة
ولاء اهل بيت نبيك محمد صلى الله عليه واله عليهم السلام
محتجبا من كل قاصد الى اذية بجدار حصين الاخلاص
في الاعتراف بحقهم والتمسك بحبلهم موقنا بان الحق لهم ومعهم
وفيهم وبهم اوالي من والوا واجانب من جانبوا فصل علي محمد
واله واعذني اللهم بهم من شر كل ما اتقيه يا عظيم حجزت
الاعادي عني ببديع السموات والارض وا جعلنا من بين ايديهم

سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون * و این روایت را
شیخ رضی الله ابو نصر بن الامام امین الدین ابی علی الفضل
در کتاب خود مکارم الاخلاق ذکر نموده انتهی و در تقویم المحسنین
تتمه همین روایت اینست واگر اراده کنی توجه بجائی روزیکه پرهیز
میکنی پس قبل از توجه باین سوره فاتحه و معوذتین و سوره اخلاص
و آیة الکرسی و سوره قدر و پنج آیت از آل عمران
خوانده این دعا بخوان * اللهم بك یصول الصایل و بقدرتك
یطول الطایل و لا حول لکل ذي حول الا بك و لا قوة یمتان بها ذي
قوة الا منك و بصفوتك من خلقك و خیرتك من بریتك محمد نبیك
و عترته و سلالته علیه و علیهم السلام فصل علیهم و اکفنی شر
هذا الیوم وضره و ارزقني خیره و یمنه و اقض لي في متصرفاتي بحسن العافیة
و بلوغ المحبة و الظفر بالامنیة و کفایة الطاغیة الاقویة و کل ذي
قدرة لي علي اذیة حتی اکون في جنة و عصمة من کل بلاء و نقمة
و ابدلني من المخاوف فیه امنا و من العوایق فیه یسرا حتی
لا یصدني صاد عن المراد و لا یحل لي طارق من اذي العباد انك علی
کل شيء قدیر و الامور الیك تصیر یامن لیس کمثله شيء و هو السمیع
البصیر * اگرچه تحریر این ادعیه چنانکه وضع این رساله است در مقصد
ثالث می بایست لاکن چون متعلق بسعد و نحس بود بذکر آن

درهمین مقام سزاوار است رفت باید دانست که بموجب بعضی از روایات امامیه تمام روز را دوازده حصه کرده هر حصه را بیکی از ایمهٔ اثنا عشر منسوب سازند که دران حصه توسل باو موجب اجابت دعا و نجات از مهالک است و برای هریکی ازان دعائی است که در کتب ادعیه مثل مفتاح الفلاح و غیره مذکور است و اینجا نقلا از تقویم المحسنین آن ساعات مذکور میشوند مابین طلوع فجر تا طلوع شمس منسوب است بامیر المومنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و توسل باو درانوقت برای انتقام از ظالم نیک است و انچه سزاوار است که بعمل آرد انوقت تصدق است بقدر میسور اگرچه قلیل باشد که صادق علیه السلام روایت میکند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که بکور کنید بصدقه و عطای بسیار بخشید درانوقت پس نیست هیچیک مومن که صدقه کند درانوقت مگر انیکه محفوظ ماند از بلای نازل از آسمان بسوی ارض که دران روز باشد و باید که مادر و برادر و دستهای خود مالد که در حدیث آمده هر که مادر و بروی خود مالد سختی و فقر باو نرسد و انوقت عمامه بندد و لباس پوشد و موزه و نعل پوشد حصهٔ دوم از طلوع شمس تا ذهاب حمرة آن و ان منسوب است بامام حسن علیه السلام

و توسل باو درانوقت موجب نجاح امور دنیا و آخرت است
سیوم از ذهاب حمرة تا ارتفاع نهار و آن منسوب است
بامام حسین علیه السلام و توسل باو درینوقت برای نجاح امور دنیا
و آخرت نیک است چهارم از ارتفاع نهار تا زوال که منسوب
است بامام زین العابدین علیه السلام و توسل باو درینوقت
برای نجات از سلاطین و نفث شیاطین مرجو الفوز است
پنجم از زوال شمس تا گذشتن مقدار چهار رکعت و ان
منسوب است بامام باقر علیه السلام و توسل باو درینوقت
برای امور آخرت و عبادات نیک است ششم از گذشتن
مقدار چهار رکعت از زوال تا نماز ظهر و آن بامام جعفر صادق
علیه السلام منسوب است و برای امور آخرت توسل
باو درینوقت نیک است هفتم از نماز ظهر تا گذشتن
مقدار چهار رکعت قبل عصر و آن برای کاظم علیه السلام است و توسل
باو برای عافیت نیک است و دعا درانوقت مرجو الاجابت است
هشتم از گذشتن مقدار چهار رکعت قبل عصر تا نماز عصر و آن برای
رضا علیه السلام است و توسل باو برای طلب سلامت در براری
و بحار درانوقت نیک است نهم از نماز عصر تا گذشتن
دو ساعت و آن برای جواد علیه السلام است و توسل

دز انوقت باو برای طلب رزق مرجو الاجابت است دهم
از دو ساعت بعد عصر تا قبیل اصفرار شمس و آن برای هادی
علیه السلام است و توسل باو درینوقت برای تولی بر قضای
حوایج و نوافل وجوایز محمود است یازدهم از قبیل اصفرار
شمس تا اصفرار و آن برای عسکری علیه السلام است
و توسل باو درینوقت برای التماس آخرت خوب است
دوازدهم از اصفرار تا غروب شمس و آن برای امام ثانی عشر
مهدی منتظر علیه السلام است و توسل باو درانوقت برای
امن از مخاوف نیک است تا اینکه اگر برسد شمشیر بر مذبح پس
طلب اعانت کن مدد کند ترا انشاء الله تعالی * در بیان دوروز
نحس در هر ماه * که از امور غیر ضروریه دران احتراز باید
روایت است از امیر المومنین علیه السلام که در سال
بست و چهار روز نحس ردی است که تمام نمیشود امریکه
شروع شود دران و زنده نمی ماند طفلی که پیدا شود دران و
ظفر نمییابد غازی که غزا کند دران و نامی نمیشود درختیکه نشانده
شود دران و آن در هر ماه دوروز است و بروایتی دیگر از
امام جعفر صادق علیه السلام در هر سال دوازده روز نحس است
که یک روز در هر ماه نحس باشد و بموجب این هردو روایت

در هر ماه سنه روز نوشته میشود دو روز از اول موافق روایت اول است و یک روز اخیر موافق روایت ثانی است در محرم ۱ و ۱۴ و ۲۲ در صفر ۱ و ۲۰ و ۱۰ در ربیع الاول ۱۰ و ۲۰ و ۴ در ربیع الثانی ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الاول ۱ و ۱۱ و ۲۸ در جمادی الثانی ۱ و ۱۱ و ۱۲ در رجب ۱۱ و ۱۳ و ۱۰ در شعبان ۴ و ۲۰ و ۲۶ در رمضان ۳ و ۲۰ و ۲۴ و ۲ در شوال ۶ و ۸ و ۲ در ذی القعده ۶ و ۱۰ و ۲۸ در ذی الحجه ۸ و ۲۰ و حسب روایت ثانی هم ۸ و محقق طوسی در ترجمهٔ قول صادق علیه السلام نظم کرده که در شهور فارسیه بعضی ایام اند که برای هیچیک امر صلاحیت ندارند و ان سیوم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بست و یکم و بست و چهارم و بست و پنجم است و نیز بترجمهٔ قول دیگر بعضی از ایام شهور فارسیه را برای احتراز از بعضی امور نقل کرده و آن چهارم و هشتم برای سفر است و پانزدهم برای رفتن نزد ملوک و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم برای فرار و دوازدهم برای مناظره و مخاصمت * در بیان اختیارات انچه در ایام هفته وارد شده * و انچه از اختیارات در آخر بالفظ دیگر مرقوم میشود از ابیات مشهوره است که منسوب بامیر المومنین علیه السلام است * روز یکشنبه * و آن اول روز است و در ان روز

الله تعالی شروع کرد بپیدایش خلق وان روز شمس است
محمود است دران روز لقای سلاطین و ارباب دول * دیگر
محمود است غرس و بناء دران روز * روز دوشنبه * انروز
قمر است محمود است برای تجارت و معاش و پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم مواظبت صوم آنروز و روز خمیس میکرد و فرمود
که درین هردو روز اعمال مرفوع میشوند و من دوست دارم
که عمل من مرفوع شود و من صایم باشم و مکروه است
درانروز سفر و طلب حوایج بموجب قول صادق علیه السلام
که سفر مکن روز دوشنبه و طلب مکن حاجتی درانروز و روایت
است که ابو ایوب خزاز گفت وقتیکه اراده کردیم که خارج
شویم پس آمدیم که سلام کنیم برابی عبدالله علیه السلام پس
فرمود شاید شما طلب کردید برکت روز دوشنبه گفتیم بلی
فرمود کدام روز شوم تراست از روز دوشنبه که گم کردیم
درانروز نبی خود را و مرتفع شد از ما وحی خارج نشوید تا آخر
حدیث * دیگر * محمود است دران روز سفر * روز سه شنبه *
آنروز مریخ است محمود است برای لقای عدو و جهاد
فی سبیل الله و سفر بجهت قول او صلی الله علیه و آله و سلم
که سفر کنید روز سه شنبه و طلب کنید حوایج دران روز پس

آنروزیست که نرم کرد ایزد تعالی آهن را در انروز برای
داود علیه السلام * دیگر * شبهاست محمود است در آنروز
* روز چهارشنبه * آنروز عطارد است محمود است انروز
برای علوم و حکمت و کتابت و استحمام و ابتدا برای انکه
نبی صلی الله علیه و سلم فرمود که نیست امری که شروع کرده شود
روز چهارشنبه مگر اینکه تمام شود * دیگر * شرب دوا محمود
است در انروز * روز پنجشنبه * وآن روز مشتری است
محمود است برای ملاقات قضات و علما واکابر و امرا * دیگر * آنروز
مبارک است خصوص برای طلب حوایج و ابتدا و سفر و
مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که رسول الله صلی
الله علیه و سلم روز پنجشنبه سفر میکرد و فرمود که انروز را ایزد
تعالی و رسول او و ملائکه او دوست میدارند * روز جمعه *
وآنروز زهره است مستحب است در انروز شستن سر
بسدر و خطمی و دیگر تنظیفات و تزئینات خصوص تطیب و
لذات و برای او فضایل است بنسبت دیگر ایام پس
او سید ایام است از جهت حدیثی که وارد شده طلوع
نکرد شمس و نه غروب کرد بر روزی افضل ازو و برای خوردن
انار در روز و شب آن فضیلت بسیار است و دران ساعتی است

که دعاها دران مستجاب است و مکروه است سفر دران قبل نماز که مرویست هرکه سفر کند دران روز قبل نماز فرشته ندا کند او را که باز پس نه آید * دیگر * محمود است دران روز تزویج و افراج * روز شنبه * آن روز زحل است محمود است برای اعمال فلاحت و قضای حوایج و اخذ و عطا وابتدای تعلیم از جهت انچه مرویست از نبی صلی الله تعالی علیه واله وسلم برکت داده شد برای امت من در روز شنبه و پنجشنبه لاکن در بکور انها * دیگر * مبارک است دران روز سفر * در اختیار تزویج و مباشرت * ابو سعید خدری رضی الله عنه وصایای پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرموده درباب اداب تزویج روایت میکند انچه ازان متعلق باوقات و ایام است منقول میشود و در روایت وجوه کراهت و حسن هم مرویست اینجا فقط ساعات محموده و ردیه و ایام ردیه و لیالی محموده و ردیه نقل کرده میشود پس از ساعات محموده نزدیک زوال روز پنجشنبه است و بعد العصر روز جمعه و بعد عشاء دوم از شب جمعه است و از ساعات ردیه بعد ظهر است و اول ساعت از شب و ساعات حاره در نصف نهار بر روایت

باقر علیه السلام و از طلوع فجر تا طلوع شمس و از غروب شمس
تا غروب شفق هم بروایت از باقر علیه السلام و وقت
اصفرار شمس و وقت طلوع ان تا وقتیکه زرد باشد و از ایام
ردیه اول شهر و وسط آن و آخر آنست و نصف
شعبان و دو روز آخر هر شهر که مسمی بایام محاق اند و روز
کسوف و روزیکه هوای سیاه و سرخ و زرد و زرد و روز
زلزله و روزیکه قمر در عقرب باشد و از لیالی محسود
شب سه شنبه است و شب جمعه و اول شب از شهر
رمضان و از لیالی ردیه شب عید الاضحی است و شب
چهار شنبه و شب خسوف قمر و شبیکه دران هوای سیاه
و سرخ و زرد و زرد و شبیکه زلزله آید * در بیان اختیارات
سفر * روز شنبه بهتر است که مرویست از صادق علیه السلام کسیکه
اراده کند بسفر پس سفر کند روز شنبه که اگر سنگی جدا
شود روز شنبه از کوه هر آینه باز آرد خدا تعالی او را بر
مکان خود و از جهت انکه مرویست در قول او تعالی عز وجل
* فاذا قضیت الصلوة فانتشروا فی الارض * فرمود تا از روز جمعه است
و انتشار روز شنبه است و روز جمعه سفر ردی است که
مرویست هر که سفر کند روز جمعه خدا آنکه فرشته که باز

نگردانند خدا او را و شب جمعه سفر مضایقه ندارد و روز چهارشنبه آخر ماه صفر سفر نیک است از جهت انکه مرویست که بعضی از بغدادیین بصادق علیه السلام درباب خروج در چهارشنبه آخر نوشتند بجواب نوشت که یکه خارج شود روز چهارشنبه برخلاف اهل طیره محفوظ ماند از هر آفت و بعافیت ماند از هر بلیه و بعضی روایات دلالت میکند بر کراهت سفر بروز چهارشنبه * اختیارات ابتدای امور * شروع نمودن هر کار روز چهارشنبه نیک است که مرویست از نبی صلی الله علیه و سلم نیست امری که شروع شود روز چهارشنبه مگر تمام گردد و روز دوشنبه نیز بهتر است که مرویست طلب کنید علم روز دوشنبه که آسان میکند مطالب آنرا و سزاوار است برای متعلم که بکور کند بدرس خود برای خبری که منقول است برکت داده شد در امت من در بکور آنها و نیز از جهت خبر غدا کنید در طلب علم پس من خواسته ام از پروردگار خود که برکت دهد برای امت من در بکور انها فرمود سزاوار است که گرداند ابتدای آن از روز پنجشنبه و در روایتی روز شنبه و روز پنجشنبه * اختیارات قطع ثوب * قطع ثوب روز یکشنبه مورث غم است از جهت انکه مرویست

از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کسیکه قطع کند ثوب روز یکشنبه
او را غم برسد و مبارک نباشد و روز دوشنبه مبارک
است که مرویست کسیکه روز دوشنبه قطع ثوب کند
مبارک باشد و روز سه شنبه بد است که در ذیل حدیث
سابق مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز سه شنبه آن
ثوب یا بدزدی رود یا بسوزد یا غرق شود روز چهارشنبه و پنجشنبه
و جمعه مبارک است که بذیل حدیث سابق مرویست
هرکه قطع کند ثوب روز چهارشنبه رزق داده شود و بمشقت
نرسد و باشد در عیش و رضا و هرکه قطع کند روز پنجشنبه
روزی کند الله تعالی او را علم در ان ثوب و باشد مکرم
نزد ناس و کسیکه قطع کند روز جمعه عمر و دولت او زیاده
شود و در روز شنبه نحس است که در ذیل حدیث سابق
مرویست کسیکه قطع کند ثوب روز شنبه مریض باشد
مادامیکه آن ثوب بر بدن اوست مگر اینکه چه کند انرا * اختیارات
استخاره * اگر استخاره کنی از کلام الهی پس اختیار کن
برای آن ساعتی نیک اگرچه درین باب از اهلبیت
علیهم السلام چیزی روایت نیست روز یکشنبه جید است تا ظهر
و از عصر تا مغرب روز دوشنبه جید است تا طلوع شمس

و از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز سه شنبه
جید است از چاشت تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز چهارشنبه
تا ظهر و از عصر تا عشاء دوم روز پنجشنبه جید است تا طلوع
شمس بعد از ان از ظهر تا عشاء دوم روز جمعه جید است
تا ظهر و بعد از ان از زوال تا عصر روز شنبه جید است
تا چاشت بعد از ان از زوال تا عصر * مطلب دوم
از مقصد دوم در بیان اختیارات بطریق اهل نجوم *
و بذیل آن بیان زجریات و تفاءلات هم قایلی از ان
که حسب عقیدهٔ منجمین است ذکر یافت باید دانست
که یکی از اختیارات نجوم بنظر سیر و قیام قمر به بروج
دوازده گانه است وانچه درین باب استخراج ان منتسب
بخواجه نصیر طوسی است ذکر میبابد * وقت بودن قمر به برج
حمل * سفر کردن و ملاقات امراء و جامهٔ حریر پوشیدن و شکار
کردن و ابتدای هر کار نیک است و بنیاد کردن خانه و غیره
و چیزی کاشتن بد است * در برج ثور * تزویج کردن و تخم بباغ
افگندن و خط نوشتن و وصال محبوبان و عطر مالیدن و شرکت نمودن
و خریدن جواری نیک است و جدال کردن و فصد نمودن
و حمام کردن بد است * در جوزا * خریدن جواری و تعلم علوم

وملاقات اهل علم و سیر کردن و سفر نمودن و پارچه نو
پوشیدن نیک است و ناخن چیدن و فصد و حجامت نمودن
بد است * در سرطان * رخت نو پوشیدن و سفر کردن
و داروی مسهل خوردن و خطوط بدوستان نوشتن
و حمام کردن و موی ستردن نیک است و فصد کردن و تزویج
نمودن و بنای نو نهادن بد بود * در اسد * تزویج کردن و اشغال
جوانانه کردن از ورزش و غیره و کارهای آتش کردن
و حاجت از سلاطین و امرا خواستن و سلاطین را بر تخت نشستن
و خریدن جواری و خدم نیک است و سفر کردن و جامه نو پوشیدن
روا نیست * در سنبله * سفر کردن بیابان با قافله و جامه
نو بریدن و تعلیم و تعلم علوم و کشتکار کردن و خریدن جواری
و غلامان نیک است و تزویج کردن و فصد نمودن بد است
* در میزان * تا هنگامی که قمر هفده درجه ازین برج طی کند سفر کردن
و عقد بستن و جواهر خریدن و بعیش و طرب پرداختن از سرود
و سماع و میکشی و صحبت محبوبان نیک است و چون
از هفده درجه بگذرد جمله کارها ممنوع است * در عقرب *
دارو خوردن و قی کردن و غرغره ساختن و جراحت بستن و معاجین
ساختن و حمام کردن و بر خصم بیرون تاختن و بر اسپ ریاضت

کردن و ناخن چیدن نیک است و دیگر کارها ناجایز و ممنوع * در قوس * در اولش تعلیم و تعلم و در آخرش تزویج و شکار نیک است و خریدن جواهر و حیوانات و جامه نو پوشیدن و پیش قاضی مرافعهٔ خصومت بردن و سیر کردن و موستردن و داروی مسهل خوردن سخت بد بود * در جدی * جامه نو پوشیدن و شکار کردن و دفع سحر و جادو با دعیه و ارقاع کردن و مکر و غدر نمودن نیک است وحضوری سلاطین و مناکحه کردن و فصد گرفتن ممنوع است * در دلو * کارهای کشتکاری نمودن و مواثیق و عهود بستن وخریدن جواری و غلمان و بناهای قلاع وحصنها انداختن و اشجار نشانیدن نیک است و نقل و تحویل و فصد کردن و تزویج ساختن بد است * در حوت * فصد کردن و ناخن چیدن و دعوت کردن و ملاقات شرفا و پیرهن و قبا وکلاه و کمربند نو پوشیدن نیک است و دیگر کارها بد و یکی از اختیارات بطریق نجوم مغان نظر بایام شهور است و آن اینست * اورمز * نیک است برای جامهٔ نو پوشیدن و سفر کردن و مهر بر کاغذ نهادن و بد است برای قرض و وام دادن * بهمن * روز نیک است درینروز جامه نو بریدن و پوشیدن و ناخن چیدن و موی پیراستن

و عمارت کردن و بنابر قاعدهٔ کلیهٔ ایشان که اگر نام روز و ماه
موافق افتد درآنروز عید کنند در روز بهمن از ماه بهمن جشن سازند
و انواع خاها و گوشتها پزند و گل بهمن سرخ و سفید بر طعامها
پاشند و بهرو و بهمن را سیده کرده بانبات و قند بخورند و بهمن
سفید را سائیده با شیر بخورند و انرا مقوی حافظه دانند و گویند
این روز را خاصیت تمام است در کندن گیاهها و بیخهای
دوائی از کوهها و صحراها و گرفتن روغنها و کردن بخورها و اینروز
را بهمنجنه و بهنجه خوانند * اردی بهشت * روز نیک است در ینروز
بمعبد و آتشکده رفتن و از پادشاهان حاجت خواستن و بجنک
وکارزار شدن و درین روز از اردی بهشت ماه حسب
قاعدهٔ معینه عید کنند وجشن سازند و انرا اردی بهشت گان هم خوانند
* خرداد * روز نیک است در ینروز طلب حاجات از ملایکه
و فرشتها کردن و زن خواستن و در ینروز هم از خرداد ماه
حسب قاعدهٔ معینه عید کنند و انرا جشن خردادگان گویند * مرداد *
روز در ینروز از ماه مرداد عید کنند و انرا جشن نیلوفری گویند و در ینروز
هرکه حاجتی از پادشاه خواستی البته روا شدی * دیبا ذر * روز
نیک است در ینروز صدقه دادن از بهر تندرستی خود و فرزندان
خود و دعا کردن * آذر * روز نیک است در ینروز ناخن چیدن

و موی ستردن و باتش خانها رفتن * ابان * روز نیک است
درین روز حاجت از خدا یتعالی و پادشاهان و بزرگان خواستن
وسلاح ساختن * تیر * روز نیک است درینروز دعا کردن
وحاجت خواستن وحسب دستور درینروز از تیرماه عید کنند
وآنروز را تیرگان وجشن انرا جشن تیرگان گویند و مثل
مهرگان و نوروز مبارک دانند * گوش * روز نیک است
درین روز فرزند بمکتب دادن و پیشه آموختن و درینروز جشن
کنند و عید سازند و انرا سیرسور گویند وآنروز سیربا دلپیاز خورند
وگوشت را باگیاه و علف پزند نه باچوب وهیزم وگویند
این امر باعث امان یافتن از سحر و لاسه جن است وبدان
دوای امراضی کنند که منسوب بجن است * مهر * روز نیک است
درینروز نام برکودک نهادن و کودک را از شیر باز کردن
وعید یکه درینروز از مهرماه کنند آنرا بجشن مهرگان موسوم سازند
* سروش * روز نیک است درینروز دعا کردن و باتشکده
رفتن و باقی امور بد است * فروردین * روز درینروز جامهٔ
نو پوشیدن و دیدن گوسفندان وگله و رمهٔ گاوان و اسپان
نیک است * دیبادین * روز نیک است درینروز دعا کردن
جهت دفع شر شیاطین و از حق تعالی فرزند خواستن

* دین * روز نیک است درین روز فرزند بمکتب دادن و نکاح کردن
* آراد * روز جامه نو پوشیدن درین روز نیک است و سفر کردن بد
* اشتاد * روز نیک است درین روز حاجت خواستن و جامه
پوشیدن و صدقه دادن * زامیاد روز * درین روز درخت
نشاندن و تخم کاشتن و عمارت کردن بغایت خوب است
* مار اسفند روز * درین روز نکاح کردن و با دوستان نشستن نیک
است * دیگر * و اختیارات ایام بطریق نجوم هنود بی انتها است
و اکثر آن متعلق بکواکب طالع و عاشر میلاد هر هر فرد از انسان
است اما بندی از آنچه بر سبیل عموم است درینجا مرقوم
میشود باید دانست که اختیارات هنود هم بنظر منازل قمر است که
نچهتر باشد و هم بنظر ایام هفته و هم بنظر تتهه یعنی تاریخها است
اما نچهترهای متعلقهٔ سفر سه قسم است سعد و نحس
و بین بین بدین تفصیل * نچهترهای سعد برای سفر *
* اشنی * انورادها * ریوتی * مرگشرا سول * پنروس * پوشیه *
* هستا * بیستا * نچهترهای بین بین برای سفر * روهنی
پوربا پهالگنی پوربا شارتها پوربا بهادر پد چترا سواتی ستبهاشا شرون
دهنستا * نچهترهای نحس برای سفر * اترا پهالگنی اتراشارها
اترا بهادر پد وشاکها مگها آدرا بهرنی کرتکا اشلیشا * نچهترهای

که برای تزویج و نکاح موضوع اند * ریوتی اترا پهالکنی روهنی مرگشرا مول انورادها گها دهستا سواتی او پنج نچهتر مذکوره ذیل برای بنا کردن خانه و مکان و هرچیزیکه از گل و چوب سازند و نیز برای خریدن آن و خریدن جاروب و روغن سیاه نهایت ممنوع است دهستا ستبها شاپوریابهادرپد اترابهادرپد ریوتی * ونتایج سفر * درتتهها بدین تفصیل است پروا نحس دوج نیک تیج باعث فتوح چوتهه نحس پنچمین موجب نفع چهتتهه موجب هلاکت ستمی موجب نفع از زمین و دولت استمی بسیار بد نومی موجب هلاکت دسمی موجب نفع بزمین اکادسی موجب بیماری دوادسی لغو یعنی نفع و نقصان هیچ نباشد تردوسی بسیار نیک چتردسی نحس اماوس ایضا نحس پورنماسی موجب مرگ و هلاکت و تزویج و نکاح از پروا تا چودس بهمه تتهها مستحسن است و در اماوس و پورنماسی ممنوع است و حساب جوگنی و دساسول در دایرهٔ رجال الغیب پیشتر گذشت و حسب اظهار یکی از پندتان معلوم شد که این هردو نام خیالی و فرضی اند صرف بنابر ممانعت سفر و غیره بسمت معینهٔ آن مقرر کرده شده نه اینکه چنانچه رجال الغیب دراهل

اسلام امری قرار یافته است نزد انهاجو گنی و دشاسول چیزی
معین باشد و تزویج و انکاح بنظر ایام بروز شنبه و دوشنبه
وچهارشنبه و پنجشنبه وجمعه سعد و مستحسن است و بروز
یکشنبه و سه شنبه نحس و ممنوع تا اینکه میگویند که اگر بروز
یکشنبه نکاح کنند زن فاحشه گردد و برای قطع کردن پارچه نو
و پوشیدن آن چهارشنبه و پنجشنبه وجمعه نیک و مستحسن
است و نیز گویند که در سفر وغیره به بودن چندرما یعنی قمر
بمحاذات وپشت وچپ و راست هم اثری است پس
درصورت محاذات سعد و نیک است وچپ وراست
بین بین و بر پشت نحس و طریقهٔ دریافت آن آنست
که از بروج دوازده گانه سه برج برای یک یک
سمت موضوع اند پس قمر در هر جهتیکه باشد از ان
سموت معینه آن دریافت سازد پس حمل و اسد وقوس
مشرقی اند وجوزا ومیزان و دلو مغربی و ثور و سنبله وجدی
جنوبی و سرطان و عقرب وحوت شمالی و شهور دوازده
گانه سال هم برای تزویج هم سعد اند و هم نحس سعد اینست
ماگهه و نتیجه آن دولتمندی است پهاگن نتیجه ان نیک است بیساکهه
نتیجه آن عصمت زن است و برای شوهر نهایت بهتر است جیٹهه

نتیجه ان مثل بیساکهه است اساده نتیجه آن ترقی اولاد است و در ماه اگهن شاذ است که بعضی میکنند و ماههای چیت و ساون وبهادون و کوار وکاتک و پوس نحس است و یکی از طرق اختیارات هنود بنظر تتهه و ایام هردو است و پیشتر در مقصد اول مذکور شده است که سه تتهه را یک یک نام نهاده اند پس بهمان اسما بعضی در بعضی ایام سعد اند و بعضی بین بین و بعضی نحس باین طریق سعد اینست که بروز جمعه نندا واقع شود وبروز چهارشنبه بهدرا و بروز سه شنبه جیا و بروز شنبه رکتا وبروز پنجشنبه پورنا وبین بین اینست که بروز سه شنبه بهدرا واقع شود و بروز پنجشنبه جیا و بروز جمعه رکتا و بروز یکشنبه یا دوشنبه پورنا ونحس اینست که بروز یکشنبه یا سه شنبه نندا واقع شود وبروز جمعه یا دوشنبه بهدرا وبروز چهارشنبه جیا وبروز پنجشنبه رکتا وبروز شنبه پورنا ویکی از اختیارات آنها بار بیالا وکال بیالا است و انوقتهای معین است بروزهای معین که دران اوقات از خانه حرکت نمودن بغایت منع است و اگر حرکت کند بد انست ایشان مبتلای آفتی شود لاکن عمل بران درملک بنگاله بکمال مبالغه است و درممالک مغربی چندان معمول به نیست وآن این است که

مجموع روز را از طلوع تا غروب هشت حصه نمایند منجمله آن
بروز دوشنبه حصهٔ دوم و پنجم و بروز سه‌شنبه حصهٔ دوم
و ششم و روز چهار شنبه حصه چهارم و پنجم و بروز پنجشنبه حصه
هفتم و هشتم و بروز جمعه حصهٔ سیوم و چهارم و بروز شنبه
یکم و ششم و هشتم را بار بیلا نامند و همچنین اوقات شب
را کال بیلا نامند بهمان ترتیب که در روز گذشت مگر این اوقات
باستثنای وقت صبح صادق و قدری بعد از غروب است
که برای آن حکم آخر است و درین هر دو وقت نوعی سفر وغیره
ممنوع نیست * ذیل * در بیان بعضی از احکام زجریات و تفألات
موافق عقیدهٔ اهل نجوم زجر بفتح زاء معجمه و سکون جیم فال
گرفتن بمرغ باشد وچون بعضی از علامات و احکام آن محل خوف
است لهذا ممکن که بنظر ترسانیدن از ان مسمی باین اسم
نمودند وچون بسبب آن از عزیمت باز میمانند و زجر بمعنی باز داشتن
است بنظر آنهم تسمیه آن بان شده باشد و این امر از زمان
قدیم در اکثر اقوام رواج داشت و وارد که مدار جمله
امور از عظایم باشد یا صغایر بران داشته اند مشهور است
که امیه و هاشم دو برادر بودند که توامان متولد شدند و علی اختلاف
الاقوال پشت یا پیشانیهای ایشان باهم چسپیده بود بد لا

ایشان عبد مناف بشمشیر هر دو را از هم جدا کرد اهل خبرت گفتند که میان اولاد این هر دو برادر همیشه شمشیر خواهد ماند و همچنین قصص و حکایات کثیره مرویست و چگونه گفته شود که از سلف تا خلف اقوال عقلا همه غلط و بی اصل محض است و از جملهٔ رسوم عرب است که اگر کسی از منزل خود بقصد حاجتی بیرون آید و مرغی از چپ او در آید و بجانب راست رود آنرا مبارک شمرند و بطلب آن روند و اگر از راست در آید و بچپ رود آنرا بد دانند و بان کار نروند و جمعی از علما م بعضی تاثیرات را در مصنفات و رسایل خود ذکر کرده اند مثل انکه جمع شدن گنجشک بر درختان و بانگ کردن آنها و آتش گرفتن زیر دیگ و ایستادن گاو روی بمغرب و یکپای را بالتمام بر زمین نه نهاده و گرگ باباد انی در آمدن و موش و مور را ذخیره خود از سوراخها بیرون انداختن و بانگ کردن مرغان خانگی و خود را بسیار خاریدن و طوف کردن خطاف حوالی آب و بانگ کردن ایشان علامت باران دانسته اند و همچنین بانگ کردن مگس بسیار در خانه و برجستن گوسفند در چراگاه و نمودن روشنای چراغ بمشابهٔ ظلمت علامت سرما و همچنین بزیر آمدن

مرغان از درخت در آب غوطه خوردن علامت سرما
و باریدگی دانسته اند بالجمله درین مقام بعضی احکام منقوله از
حکمای یونان منقول می شود اراطیس حکیم گوید چون گرد
چراغ دایره ها بینی دلیل کثرت آبها باشد و چون مرغانی که آبی
نباشند در حوالی آب بسیار طوف کنند و خود را بر آب زنند
دلیل سرما و باران باشد و همچنین چون کلاغ سیاه بانگ بلند زند
و پرها سخت افشاند و گاو زنگوله دست لیسد و زاغ و خروس
خود را در آب انداخته پر و بال خود را اغشته نماید دلیل باران است
و احمد عبد الجلیل سنجری گوید که قسم ماهی دلفین که در ولایت
منصوره هند و ملتان میباشد و مشهور است که با آدمی انس و محبت
تمام دارد چون بکناره دریا آید و خود را بمردم نماید دلیل سرما باشد
و مورچه از زیر زمین چون تخم خود فروتر برد دلیل صحو بود و چون مرغان
بر غذا خوردن حریص و بسیار ساعی باشند زیاده بر عادت دلیل
سرما باشد و کرمی سرخ که انرا خراطین گویند و عوام گل خورده چون
از زیر زمین بسیار بیرون آیند ایضا علامت سرما باشد و چون
در فصل خزان زنبور بسیار جمع آیند سرمای سخت و نزول باران
بسیار بود و محقق برجندی در رساله فلاحت آورده که در سالی
که درخت فلفل و بلوط بسیار بار آورد زمستان آن سال

دراز گذرد و همچنین چون دراز گوش روی بمغرب بایستد و زمین بدست بکاود و در آسمان نظر کند علامت درازی زمستان است و مشهور است که علامه طوسی در حین سفر بدر آسیائی فرود آمد آسیابان گفت امشب بدرون آسیا آئید که باران خواهد شد خواجه التفات بسخن او نکرد از اتفاقات در آنشب باران شد و در اثنای آن آسیا را پناه گرفت و از آسیابان پرسید که این امر بچه علامت دانستی گفت هرگاه دراز گوش سرگین با خر روز می اندازد تجربهٔ من شده است که بعد از آن باران میشود و تاج اکرم گوید که بعضی از علمای فارس در کتب خود ایراد نموده اند که اگر کودکان بلهو ولعب و بازی صولجان و رقص و سرود مشغول باشند دلالت کند بر ارزانی و فراخی سال و کمی بیماریها و اگر بینند که اطفال از نی و چوب علمها ساخته باشند و آله ها مثل آلات حرب بدست گرفته باهم جنگ کنند یا بطریق لعب بر یکدیگر حمله کنند دلیل بود بر هیجان فتنه و فزع در آن ولایت و اگر بقصد لعب از یکدیگر گریزند و پوشیده و پنهان شوند دلالت کند بر ظهور دزدان و قاطعان طریق و مردم بدکار و علی بن زید طبری گوید که اگر وحوش کوهی و صحرائی را بینند که میل بآبادانی کنند بی سببی

دلالت کند که ذرات اشمال برودت هوا وسرما بسیار و بغایت بود و زمستان سخت و دراز گردد و اگر گنجشک و هدهد بشب بانگ کنند و سرا اینه باران آید و اگر در روز کلاغ و دیگر طیران بانگ متتابع کنند دلیل بارندگی بود و اگر مرغان خانگی بی سبب بانگ کنند بنوعی که یکی از جوارح را در هوامی بینند دلیل آمدن باغی باشد و اگر بر روی آب غبار بینند دلالت بر موت و مرگ کند و اگر میت در وقت غسل پا یها بر هم اندازد دلیل آشوب بود در ولایت دارالمرز گویند چون غوک بر درخت صفیر زند و او را بزبان آن ولایت دارک گویند یعنی محک درخت علامت باران باشد و ذکریا کمونی در کتاب عجایب المخلوقات آورده که اهل گیلان گویند که اگر شغال در روز فریاد کند علامت صحو است علی الخصوص که سگ از عقب بجواب در آمده فریاد کند و درین امور مبالغه بسیار مینمایند و لهذا شاعری گوید * بیت * از غایت ابلهی که در گیلان است * تقویم کشای شان شغالی چند اند * و محقق برجندی در کتاب عجایب البلدان و خواندمیر در کتاب حبیب السیر نیز این مضمون را در خواص گیلان نقل نموده اند و باید دانست که اهل هند مدار احکام برین امور نهاده اند و اکثر عوام و اهل دیهات که مطلق

اشنا بعلوم نیستند چنان احکام میدهند که اکثر مطابق واقع میشود و باعث استعجاب میگردد و درین رساله بعضی احکام مندرجه کتب و پوتهی های ایشان مرقوم میشود در پوتهی نارا یینی نوشته است که اگر جانوری غیر مار و موش و ماهی جنس خود را بخورد دلیل قحط باشد و اگر بولایتی غیر آدمی با غیر جنس خود جماع کند دلیل خرابی آنولایت باشد و اگر در وقت طلوع آفتاب سگ در میان آبادانی گریه کند دلیل خرابی باشد و اگر در آخر روز رو باقتاب گریه کند مزارعان را بد بود و اگر در حوالی نیم شب گریه کند مواشی را خوف بود و اگر بعد از سه پاس گریه کند بدی حال دختران باکره و زنان باشد و اگر بر بالای بسیار بلند گریه کند دلیل کثرت باران باشد و اگر در میان آب رود بگردد و باز بیرون آید و اندام خود بیفشاند و در وقت افشاندن آب خورد تا ده روز متعاقب باران باشد و اگر سگ با ماده گاو بازی کند نیکی و ارزانی غله باشد و اگر در وقتی که هندوان نعش خود را میسوزند سگ شروع در فریاد کند بزرگی درانولایت بمیرد و اگر سباع صحرائی بحوالی آبادانی آمده فریاد کنند و سباع اهلی با ایشان موافقت کنند لشکر بیگانه بانولایت آمده خرابی کند و اگر جانور دشتی با بادانی آمده بچه کند دلیل

خرابی آن دیار است و اگر مادهٔ گاو بپای خود زمین بکاود دلیل
ملالت خلق بود و اگر نیم شب جهت آب وکاه فریاد کند و گوساله
نداشته باشد دلیل خوف امکان باشد از دشمن و اگر اندام
مادهٔ گاو تر بینند چنانچه از باران تر میشود و مو یها بر خواسته دلیل
بیماری مواشی بود خلاصه اینکه درین پوتهی از ینقسم بسیار
مسطور است و دیگر کتب هم مملو باین اقسام اند و اختیارات
هم بهمین نهج بیشتر ملحوظ و مد نظر دارند و نسبت شخص
خاص و مکانی مخصوص هم آثار این امور بیان میسازند بنابر تمثیل
دو سه حکم ازینگونه هم مرقوم میشود چنانچه یکی از تفائل شخصی
باو از چلپاسه کند و آن بدین نهج است که اگر او آواز بالای
سر کسی کند آنکس دولت یابد و فتحیاب شود و از سمت مشرق
محال خطر باشد و از جانب نیرت که میان مغرب و جنوب
است زحمت و بیماری یابد و از سمت مغرب انتفاع بر دارد و از
جانب بایب یعنی مابین مغرب و شمال آدم یابد و از جانب
شمال زن یابد و از جانب ایسان که گوشهٔ مابین مغرب و شمال است
موجب مرگ و هلاکت شود و یکی از اقسام تطیر عطسه کنند که
اگر کسی بر کاری عازم باشد و دیگری عطسه کند از جمله کارها
احتراز واجب دانند و اینحکم عام است در جمله عزایم

را الا هفت کار ازان مستثنی است که اگر وقت عطسه یکی
ازان هفت کار کسی را عطسه رو دهد آنها را بی مضایقه بعمل
باید آورد و آن کارها نشستن و خفتن و خیرات کردن و طعام
یا چیزی خوردن و پارچه پوشیدن و مباحثه نمودن و تزویج
کردن باشد که اینجمله را عطسهٔ کسی ضرر نمی تواند رساند و در
حالت بیماری یعنی شروع یا اشتداد آن وقوع عطسه سخت
بد است تا اینکه گویند که منبی مرگ است لکن عطسهٔ پیران
و اطفال و عطسه که باختیار آورند اگرچه نهایت ممنوع و قبیح نیست
لاکن بهتر هم نیست بالجمله چون هر جنس احکام هندوان از صفیر
طیور و اواز جانوران و حرکات و اوضاع آنها و دیگر حوادث سفلی
مدار غایه و معظم ترین اعتبارات اند و در یا بخصوص کتب کثیره
با دله تجربیات تالیف شده اند تفصیل انهمه از مبحث خارج ست
* مقصد سیوم * در شرایع و عبادات اهل اسلام و آن
مشتمل است بر یک مقدمه و شش مطالب * مقدمه *
در ماهیت اسلام و شرعیت عبادات انها و کیفیت و ماهیت
آن هم بطریق کلی بدان وفقک الله تعالی و اسعدک که
اسلام عبارت است از اذعان و ایقان وجود معبودی
بحق واجب بالذات واحد و بی شریک متصف بجمیع صفات

کمال و منزه از تمامی عیوب و منقصتهای حسمی و جسمانی و مبرا از تغیر و زوال که خالق جمله کونات و مخلوقات از علی تاثری است و تصدیق رسالت و نبوت محمد مصطفی رسول الله صلی الله علیه و سلم با انچه آورد از قران و فرمود از اوامر و نواهی و وعد و وعید و بشارت و نذارت و قصص و اخبار و جز آن که خاتم رسل و افضل انها است و بعد تصدیق رسالت گذاردن حق فرمان او تعالی جل شانه بانچه بواسطه پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم فرمود جزو تصدیق است یا علامت آن و امین است عبادت و ان نتواند شد الا باعتقاد داشتن و بقلب اوردن بطوع و رغبت تفاصیل و جزئیات جمله انچه بان مامور شد و بعد از زمان انحضرت صلی الله علیه و سلم بصحت روایت بوسایط صحابه کرام و اهلبیت عظام و علمای امت دریافت شده و قلب را دو آله است یکی زبان و دیگر ارکان پس اقرار باللسان و عمل بالارکان خواه بالذات یا به بتعیت قلب علی اختلاف المذاهب هم جزو اسلام باشد یا علامت آن و مبنا و منشای این اختلاف بر فرق اسلام از ایمان است که نزد بعضی مابین انها نسبت عموم و خصوص مطلق است و نزد بعضی باهم نسبت تساوی دارند و علی کلا التقدیرین انچه بدون حاجت

باین هردو آله است انرا اصول دین و اعتقادیات گویند و
مباحث انرا علم کلام نامند و ثانی را فروع دین و معاملات خوانند
و مباحث انرا که باکتساب از ادلهٔ تفصیلی است فقه نامند پس
معاملات دو قسم باشد یکی مصروف داشتن زبان و ارکان
بگفتنی و کردنی دوم باز داشتن آن از ناگفتنی و ناکردنی و
مباحث ان از دو حال خالی نیست یا نفع آن بیان بمقاصد و
سعادت اخروی بود یا حفظ و انتظام امور دینوی اول را
عبادات و علم آخرت گویند و ثانی از سه حال خالی نیست یا
مراد ازان حفظ شخص انسانی است یا حفظ نوع یا حفظ هردو
اول را معاملات گویند و ثانی را مناکحات و ثالث را اجنایات
پس اطلاق لفظ عبادات و معاملات درین تقسیم موافق
تقسیم اول از جنس اطلاق عام بر خاص است و نباید فهمید که
عبادت مقصر باوقات معین و کردنی ازان همین ارکان اربعه
که صوم و صلوة و حج و زکوة و متعلقات آن است و ناکردنی ترک
همین صغایر و کبایر محصور داست بلکه اگر خلوص نیت است و محض
فرمانبرداری مقصود است هر فعل و هر حرکت انسان و هر ترک
آن از بدو شعور تا رسیدن بامر ناگزیر و ضرور محسوب
بعبادت میتواند شد و ازین هم بالاتر گوئیم که هر گفتنی و کردنی

بوقتی و مصلحتی ممکن است که لباس ناگفتنی و ناکردنی پوشد
و بالعکس و ازینجا توان فهمید که عبادت نام گذاردن حق فرمان
بخلوص نیت و اطمینان و جمعیت است و فقط همین خم و پیچ
اعضا و باز داشتن معده از طعام و غذا و غیر ذلک که با تشتت
خاطر و پراگندگی نفس و اشتغال دل بملاهی و ملاعب و افکار
بیسر و پا و غیر صایب بعمل آید آنرا عبادت نتوان گفت
بلکه آن لعب در دین است و اهانت آن و انچه بمصلحت بران
مامور شده ایم که از همین حرکات و سکنات چند ساقط
الذمه شده ایم معنی آن اینست که حکم شمشیر از سر ما برخاست
چه اجرای حکم شرع بر ظاهر است نه اینکه بسبب گذاردن
حق فرمان عند الله بری شده ایم و این مقامی است که عامی
پسند نیست و وسعت بیان را درینجا حصری معین نه لاجرم
انچه موضوع این رساله است بانسو رخ میکنم پس معلوم
شد که عبادت بدو نهج است یکی بعمل و دیگر بترک و هر
یکی را ازینها مدارج و درجات است از وجوب عمل و عدم وجوب
ان و شدت ممانعت و عدم شدت آن چه امر بفعل یا قطعی
الثبوت است یا نه اول را فرض گویند و تارک آن کسلا
عاصی و انکار را کافر باشد همچو صلوات پنجگانه و صوم رمضان

و زکوة و حج بیت الله و غیر ذلک و فرض هم دو گونه است یکی
انکه از ادای یکی دیگری ساقط الذمه شود و انرا فرض عین
گویند چنانکه در اسلهٔ مذکوره است و دیگری آنکه چنین
باشد و آنرا فرض بالکفایه گویند مثل صلوة جنازه و غیره و ثانی
یعنی انکه امر بفعل آن قطعی الثبوت نیست یا بترک آن آدمی
معاقب باشد یانه اول را واجب گویند و تارک آن کسلا و
انکارا هردو عاصی باشد مگر عصیان ثانی اقوی از اول باشد
همچو صلوة وتر نزد کسانی که واجب است ثانی یعنی انکه بترک
آن معاقب نباشد یا بر فعل آن حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و سلم مواظبت فرموده اند و بترک آن احیانا یانه اول
را سنن هدی و سنن موکده و رواتب گویند مثل دو رکعت
نماز بعد ظهر و مغرب و عشا و دو رکعت قبل فجر و چهار رکعت
قبل ظهر و ثانی را مستحبات گویند مثل چهار رکعت نماز قبل
عصر و قبل عشا و فاعل و مؤدی هر چهار از اقسام امر یعنی
فرض و واجب و سنن و مستحبات اگر محض با طاعت امر
و بی ریا باشد مثاب است بحسب مدارج آن و همچنین
حکم بترک یا قطعی الثبوت است یانه اول را حرام گویند و فاعل
آن عمدا با عتقاد حرمت آن عاصی و مستحل آن کافر باشد

مثال زنا و شرب خمر و غیر آن و آنکه حکم بترک آن قطعی الثبوت
نیست بفعل آن آدمی معاقب گردد دیانه اول را مکروه تحریمی
گویند مثال مکروهات که در صلوة است و فاعل آن باعتقاد کراهت
و عدم کراهت هر دو عاصی باشد و عصیان ثانی اقوی از
اول است و انچه بفعل آن معاقب نگردد و آنرا مکروه تنزیهی
گویند و بفعل آن آدمی دور از ادب باشد مثل خوردن سور
گربه و مانند آن و تارک این ممنوعات باوصف قدرت
و اختیار و خواهش نفس و فقدان مانعی دیگر اگر محض بنظر اطاعت
حکم است مثاب و ماجور گردد بحسب مدارج و این تقسیم
حسب رای ابی حنیفه رحمة الله علیه است و دیگر مجتهدین
فرض و واجب را از یکجنس شمارند و حرام و مکروه تحریمی را
از یکجنس و مسلم بعد درستی اعتقاد بشهادت و حدانیت
خدا و تصدیق رسالت اگر از گذاردن حق فرمان کسالا و بخواهش
نفس لا انکارا و اهانة تقاعد و تقصیر نماید مذنب و فاسق است
و ذنوب را باعتبار مدارج مامورات و منهیات دو قسم
ساخته اند کبایر و صغایر و باصرار بر کبایر بحدیکه خوف عقاب از
دل برخیزد و آنرا وقعتی نه نهد آدمی بسرحد کفر میرسد و همچنین
نهج باصرار بر صغایر مرتکب کبیره شود و نزد معتزله بارتکاب کبیره

کافر گردد و نزد خوارج بار تکاب صغیره هم کافر شود و کبایر معدود
اند باختلاف روایات اصح آنست که هفده اند یعنی شرک
بالله تع و اصرار بر معصیت و نومیدی از رحمت خدا یتعالی هر چند
گناهان بیشمار دارد و ایمن بودن از مکر و غضب الهی هرچند
طاعت بسیار دارد و شهادت دروغ و دشنام مسلمان
بالغ و آزاد بچیزیکه او را از ان خبر نباشد و سوگند بدروغ به نهجیکه
حق را باطل و باطل را حق گرداند و سحر کردن و خمر خوردن
و مال یتیم خوردن و سود گرفتن و خوردن و زنا و لواطه کردن و
آدمی کشتن بناحق و فرار از جنگ کفار و قتیکه تقابل فیتین باشد
و آزردن مادر و پدر و بعضی کسان غیبت کردن و ترک صلوة
عمداً و در حرم مکه صید کردن و خون ریختن و انرا حلال دانستن
نیز از کبایر شمرده اند و بعضی کسان بعضی دیگر هم افزوده اند
مثل بغاوت از امام برحق و غیر ذلک و ورای آن جمله صغایر
اند و نیز باید دانست که ترک هر مامور به و فعل هر منهی عنه هرگاه
جریمه باشد پس از دو حال خالی نیست یا ضرر آنجریمه فقط
بذات مباشر راجع است یا عاید است بدیگران و سزاوار
است که اضعف قسم دوم از اشد قسم اول شدید تر
باشد بانکه اگر بمباشرت امری از مامورات یا بترک چیزی

از منهیات که موجب ثواب باشد اگر ضرری به نسبت دیگری
برسد و مباشر محض به خاوص نیست و اراده حفاظت شخص
متضرر منه به تحصیل ثواب رخ نکند بلکه عقابی برخود گوارا
داشته احتراز از فعل ماموربه یا ترک منهی عنه کند حصول
ثوابی مماثل انچه فوت کرد بلکه ازید ازان و عفو عقابی که
ازان احتراز برخود گوارا کرد مرجو و متوقع است و همین معنی
است انچه پیشتر گفته شد که میتواند شد که بوقتی و مصلحتی
ماموربه لباس منهی عنه پوشد و منهی عنه صورت ماموربه گیرد
و بصورت فرضی که بیان میشود یقین است که طبع سلیم آنرا
بدون مجادله و معارضه مقبول خواهد داشت مثلا شخصی بنماز
مشغول است و نابینائی آنجا هست که اگر این مصلی حفاظتش
نکند و مشغول بنماز باشد بچاه افتد و اگر بحفاظتش پردازد نماز
فوت شود پس لامحاله برین مصلی ترک صلوة و حفاظت نابینا
واجب باشد و نماز را قضا کند والا عاصی گردد و مرتکب حرام
نه مصلی مودی فریضه و اینجا کردنی ناکردنی شد و اگر بادشاهی
فاسد و ظالم بهادری از دیانت داران مسلط شده رئیس
آنجا را مامور کرد که فلان بی گناه را بکشد و اگر نکشد تمام
شهر را قتل سازند پس جهت حفاظت جانهای کثیره

قتل یک نفس روا بود بلکه واجب گردد و تارک ان عاصی باشد پس ناکردنی کردنی شده وهکذا بسیاری از صور تهاے مثال آن پیدا میشود که بر ازکیا مخفی نیست و قریب آن در بعضی از احادیث هم وارد شده و بعضی از جرایم ناکردینها صرف متعلق بقلب است و زبان و ارکان را دران مداخلت نیست مثل حسد و بغض و ریاء و غیر ذلک و چون حکم شرع بر ظاهر است بدون ظهور متفرعات و سببات آن از زبان و ارکان بظاهر مواخذه بدان نیست لاکن صحت ایمان موقوف بر ترک و اخراج آن از قلب است و لهذا آنرا مهلکات خوانند و تفصیل آن از کتب طریقت معلوم شود

* مطلب اول از مقصد سیوم * در عقاید اسلامیه یعنی اشاعره از اهل سنت و جماعت و امامیه اثنا عشریه و عقاید اولا بطریق اهل سنت صرف نفس مسایل بترک دلایل بیان کرده شود و هر جا که امامیه و غیره دران عقاید مخالفت کرده اند بان تصریح رود بتصدیق دل که نوعی شک و تذبذب را بان راه نباشد عقیده باید داشت که خدایتعالی معبود بحق و یکی است بی همتا و بی مانند و بی زن و بی فرزند و بی نیاز و بی انباز باسما و صفات از وجود و هستی و جز آن مشابه بخلق نیست و خلق نیز باسما و صفات مشابه او نیست

همیشه بود و همیشه باشد و هیچ چیز غیر او از آسمانها و زمین ها
و عرش و کرسی و لوح و قلم با او نه بود پس همه را بکمال
قدرت خود او از عدم بوجود آورد و نه جسم است و نه جوهر و نه
عرض بلکه آفریننده همه اجسام و جواهر و اعراض او ست نه ضدی
دارد مخالف خود در حکم و جز آن و نه ندی موافق اطلاق کی و کجا
و چند و چون و چگونه در ذات و صفات او محال باشد اول
است در عین اخریت و آخر است در عین اولیت پیدا است
در عین پنهانی و پنهان است در عین پیدائی هرچه عقل و فهم و وهم
کسی از خلایق تقاضای آن کند و بخاطر کسی در آید و تصور
کند ایزد تعالی و رای آن آفریننده و خدا وند آن باشد و
بهر صفتی و اسمی که خود را بان در قران و بر زبان پیغمبران یاد کرد
موصوف و مسمی است حی است بحیوة و عالم است بعلم
و مرید است بارادت و سمیع است بسمع و بصیر است
به بصر و متکلم است بکلام و همچنین در جمله صفات و لیکن
در هیچیکی از ینها بما نماند و در ینصفات امامیه را اختلاف است
که نزد آنها خدا یتعالی موصوف بجمله این صفات است لکن
حیوة و سمع و بصر عین صفت علم و قدرت است و رای آن
صفتی دیگر نیست و همچنین دیگر صفات و مرجع و مال آن همان

همان است که معتزله گویند که ایزد تعالی حی است نه بحیات و عالم است نه بعلم و قادر است نه بقدرت و مرید است نه بارادت و سمیع است نه بسمع و بصیر است نه ببصر انتهی و هیچ عقل بکنه حقیقت و کیفیت اسما و صفات او نتواند رسید و حق تعالی مستوی است بر عرش نه باستوائی که مفهوم خلایق است از نشستن و خاستن و تکیه زدن و غیر آن بلکه باستوائی که او داند و او خواهد و لایق حضرت او باشد و قرآن کلام اوست و صفت او غیر مخلوق و آنچه در مصحفات نوشته است و در سینه‌ها محفوظ است و بزبانها خوانده می شود آنهم قرآن است و امامیه را درین باب همچو معتزله خلاف است گویند که حرف و صوت آدمی حادث است و مخلوق پس مکتوب فی المصاحف و مقر و علی الالسنة و محفوظ فی الصدور مخلوق باشد و کلام الهی نباشد و مذهب صحیح از اهل سنت آنست که خوض درین باب نباید کرد که حروف و اصوات قران حادث است یا نه چه درین باب نصی وارد نشده و همچنین دیگر کتب منزله بر رسل و خدا یتعالی خالق خلق است و هم خالق افعال او بلا واسطه و خلق را بعد پیدا کردن افعال او قادر کند بر کسب آن و امامیه و معتزله گویند که خدا یتعالی خالق

افعال ما نیست بلکه ما خود افعال خود را پیدا کنیم انتهی و خدا یتعالی روز قیامت در بهشت دید از خود خواهد نمود بمومنان و آنها بهمین چشم سر خواهند دید چنانچه ماه شب چهارده را بینند بدون مقابله و مواجهه و بدون احاطه پس و پیش و فوق و تحت و یمین و یسار بلکه چنانکه او خواهد و او داند و او نماید و امامیه را همچو معتزله درین باب خلاف است که نزد ایشان رویت او تعالی بچشم سر مطلقا جایز نیست انتهی و طاعت موجب ثواب نیست و عصیان علت عذاب نباشد بلکه اگر او خواهد مطیع را بدوزخ فرستد و عاصی را به بهشت سراسر عدل او باشد و اگر مطیع را به بهشت برد و عاصی را بدوزخ بدون استحقاق آنها محض برافت و کرم و غضب و قهر او باشد و امامیه و معتزله گویند که طاعت علت ثواب است و عصیان علت عقاب و واجب است و مقتضای عدل او ست که مطیع را مثاب دارد و عاصی را معاقب انتهی و هیچ چیز بر خدایتعالی نسبت بما واجب نیست آنچه خواهد بکند عین عدل است و انچه خواهد نکند سراسر رحمت است و امامیه گویند انچه اصلح برای ما است بر خداوند تعالی واجب است که کند و انچه غیر اصلح برای ماست ضرور است که ترک کند انتهی و

غیر ذات او تعالی آنچه در عالم علوی و سفلی است از همه اشیا عدم هم سابق است و هم لاحق پس نه بود که بخواهش و قدرت او بوجود آمد و هم بخواهش و قدرت او معدوم خواهد شد و نبوت و رسالت حق است و جمله انبیا و رسل برای دعوت و هدایت خلق از طرف خالق مخلوق شدند و افضل و اکمل و بهتر و مهتر ایشان پیغامبر ما محمد مصطفی است صلی الله علیه وسلم که رسالت بر وختم است و بعد از ان هرگز تا ابد الابدین هیچ پیغمبری مبعوث نخواهد شد و طاعت او فرض عین است و مخالفت و انکار او کفر محض و امر او واجب حتمی مگر اینکه دلیل ندب و اباحت یافته شود و افعال او سنت است و او را مخصوص گردانید خدایتعالی بمعراج در بیداری نه در خواب از مکه تا بیت المقدس بسواری براق و از انجا باسمان ها برده و مبعوث شد بر کافهٔ مخلوقات از جن و انس و شفاعت او عاصیان امت را حق است و همچنین شفاعت اخیار امت او از اهل بیت عظام علیهم السلام و مشایخ کرام و امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم و خلیفهٔ او بلا فصل به نصب خلق ابوبکر است پس عمر پس عثمان پس علی رضی الله عنهم اجمعین

و فضیلت آنها مابین خود ها بمعنی کثرت ثواب عند الله بنظر ترویج دین و اشاعت اسلام به ترتیب خلافت است و نزد امامیه امام برحق بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم بلا فصل بنص خدا و رسول علی مرتضی علیه السلام است و دیگران بغصب و بدون استحقاق مباشر آن شدند و هرکه ببیعت با دیگران نمود تجاوز از حق نمود یا بمصلحت تقیه کرد انتهی و

اهلبیت عظام و صحابه کرام و ازواج مطهرات پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم افضل و اشرف جمله اهلبیت و صحابه و ازواج دیگر پیغمبران اند و در مشاجرات و منازعات که فیما بینهم واقع شد خوض نباید کرد و انها را بحق صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم در نیل سعادت اخروی زیاده تر از دیگران باید فهمید و در عصات انها خوض نباید کرد که خداوند تعالی مالک است هرچه خواهد بکند مگر اینقدر باید فهمید که هرکه با امیر المومنین علی ابن ابیطالب کرم الله وجهه محاربه برخاست امیر المومنین برحق بود و دیگران برخطا یا بطلان و نزد امامیه جمله صحابه بجز از اشخاص چند که بد انست انها مطیع و موافق اهلبیت علیهم السلام ماندند به بیعت نمودن با دیگران راه خلاف با ایمهٔ معصومین پیمودند و بعضی عاصی شدند و بعضی کافر و مذهب متقدمین ایشان اینست که مخالفوه فسقة و محاربوه

کفرة یعنی آنها که فقط خلاف علی علیه السلام نمودند فاسق اند
وآنها که محاربه و جنگ با او نمودند کافر اند و بالجمله از همه آنها بجز
معدودی چند تبری و بیزاری دارند انتهی و کرامت اولیاء الله
از خوارق عادات مثل طیران بر هوا و مشی علی الماء وغیر ذلک
حق است و قیامت و بعث و حشر دران همین اجسام و صور
و گذشتن بر پلصراط که باریکتر از موی و تیزتر از شمشیر است
وحساب اعمال نیک و بد و میزان جمله حق است و عصاة
امت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مخلد فی النار نباشند و وجود
ملایکه و مدارج آنها نزد خدا تعالی در عالم خود شان حق است و ثابت
و واقع مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حمله عرش
و کروبیان و چهار فرشته که دو بشب و دو بروز یکی بر یمین و یکی
بر یسار هر آدمی موکل است که اعمال نیک و بد آنها مینویسد و آنها
را کرام الکاتبین خوانند و این ملایکه بهر صورتیکه خواهند بر انبیا و اولیا
ظاهر شوند والله اعلم بالصواب * مطلب دوم از مقصد سیوم *
در عبادت صلواة و آن عبارت است از حمد و ثنای خداوند
تعالی و شکر نعمای او و شهادت وحدانیت او و رسالت
پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و درود و سلام بروی و دعای هدایت
و مغفرت خود بوضعی خاص که شارع بدان امر فرموده از خشوع

وخضوع که بجز وضع مذکوره وضعی دیگر اعلی وافضل ازان برای
این مطلب ممکن و متصور نیست وان رکنی اعظم از ارکان
مسلمانی است در حدیث صحیح واقع شده * الصلواة عماد
الدین فمن اقامها فقد اقام الدین و من هدمها فقد هدم الدین
یعنی نماز ستون دین است کسیکه برپا کرد او را برپا کرد دین را و
کسیکه هدم کرد آنرا هدم کرد دین را ولهذا بیک قول از امام شافعی منقول
است که اگر کسی یک نماز از نمازهای پنجگانه عمدا بی عذر معقول
ترک کند تا اینکه وقت آن آخر شود کشتنش لازم است و بقولی دیگر
از و بترک چهار نماز اول او را بگویند که توبه کن اگر اصرار
کند وگوید که نماز فریضه است لکن نمیگذارم آن وقت او را بکشند
و بعضی گفته اند بشمشیر گردنش زنند و بعضی گویند سر شمشیر در
پهلوی او شالانند تا اینکه توبه کند یا بمیرد و چون کشته شود غسل وکفن
دهند و برو نماز گذارند و بگورستان مسلمانان دفن کنند لیکن اثر قبر را
ناپدید کنند و بمذهب احمد حنبل تارک صلوة بقولی کافر است پس
برین تقدیر غسل وکفن و دفن او در مقابر مسلمانان نباید و نماز جنازه
بر و هم نشاید و یک قول او موافق مذهب شافعی است و بمذهب
مالک تارک صلوة را حبس کنند چند روز و بگویندش که توبه
کند تا سه بار و به نوبت چهارم او را بکشند امانزد ابی حنیفه

تارک صلوة را کشتن نشاید ولاکن امام را باید که به تعزیر بضرب
تازیانه کمتر از حد واجب او را معاقب سازد و مذهب امامیه موافق
مذهب امام مالک است بالجمله تاکید این عبادت بنسبت
جمله عبادات زاید واقع شده و از مسلم گاهی و بعذری ساقط
نشود حتی که اگر طاقت حس و حرکت ندارد بایمای چشم ادا
کند الا از زنان بوقت حیض و نفاس ساقط شود و لهذا در شان
آنها ناقصات دین وارد شده یعنی دین آنها که صلوة است بوقتی
بسقوط نقصان می پذیرد و اگر کسی نماز پنجگانه میگذارد لاکن فرض از سنت
نمی شناسد بعضی گفته اند هیچ نمازش محسوب نشود و قضا
بر او واجب گردد و بعضی گویند اگر در همه نیت فرض کند رواست
لاکن باجماع اقتدا بچنین شخص جایز نباشد الا بمذهب امامیه حنفیه
مثل او را و همچنین کسیکه ارکان فرایض هر نماز و هر رکعت
نداند موجب فساد نماز است بمذهب صحیح و اقتدای او عالم
را روا نباشد پس هیچ مسلمانی را نشاید که در آموختن
ارکان فرایض نماز تقصیر و تهاون نماید و ذکر تاکیدات و
فضایل آن از موضوع این رساله دور می افگند لهذا از ان
سو رو گردانیده شروع بمباحث ضروری آن که همگی در پنج
فصل یاد کرده آید میشود * فصل اول * در طهارت که یکی از

شرایط جواز صلواة است وبدون آن نماز درست نباشد و
درین فصل چند مباحث است * بحث اول * در بیان اعیان
نجسه بدانکه طهارت عبارت است از ازالهٔ نجاست حقیقی
از بدن وجامه وجای نماز باب شستن وانچه قایم مقام آنست و ازالهٔ
نجاست حکمی از بدن بوضو وغسل اما نجاست حقیقی نزد ابیحنیفه
دو قسم است مغلظه و خفیفه وقدر یکدرهم از نجاست مغلظه پیش
او معفو است یعنی اگر بدون شستن آن نماز گذارند جایز باشد
واین امر در نجاستهای قابل وزن بوزن درهم معتبر است که یک
مثقال باشد و در نجاستهای مائی بمساحت آن وآن بمساحت
مربع مقدار عرض کف باشد واز نجاست خفیفه مقدار ربع
ثوب یا ربع عضو معفو است لاکن خفت نجاست معتبر است
در بدن وجامه ودر آب هر انچه از مغلظه وخفیفه افتد قلیل باشد
یا کثیر آنرا نجس کند ونزد دیگر ایمه اهل سنت نجس همین
یکقسم است وبه بودن قلیل وکثیر آن بر بدن یا جامه نماز جایز نباشد
وهمچنان نزد امامیه انچه نجس است از قلیل وکثیر آن احتراز
باید مگر خون سوای خون حیض ونفاس که یکدرهم از ان
معفو است وهمچنین خمر نزد بعضی کسان که آن را نجس دانند
مقدار یکدرهم آنهم معفو است اما یکی از اقسام نجاست مغلظه

نزد ابی حنیفه بول و غایط انسانست صغیر باشد یا صغیره و طعام خوردیانه و شافعی و مالک و احمد حنبل بول قلیل طفل صغیر را که هنوز طعام نخورده است گویند که صرف بریختن آب پاک گردد و نزد امامیه بول دختر صغیره قبل از طعام خوردنش نجس است شستن آن واجب است و بول پسر صغیر بریختن آب پاک میشود * دیگر * منی و مذی وودی انسان نزد ابی حنیفه و مالک شستن منی واجب است و اگر خشک شود بمالیدن آن نهجیکه جمله اجزایش دور شود پاک گردد لیکن باز اگر بان رطوبتی رسد نجاستش عود کند و نزد احمد حنبل و شافعی منی آدمی پاک است لیکن اگر بعد بول سیکه استنجا بچیز طاهر نکرده است برآید بسبب مجاورت با نجس شستن آن واجب گردد * دیگر * خون و ریم و هر متغیری که از باطن حیوان غیر ماکول ظاهر شود سوای عرق و شیر که دران نجاست خفیفه است نزد ابی حنیفه الا بمذهب مالک که جمله طاهر است * دیگر * خمر و احتیاطا انچه در حکم آنست و نزد امامیه در خمر و جمله مسکرات اختلاف است بعضی طاهر گویند و بعضی نجس و باتفاق روایت کنند که اگر خمر در ظرفی بمکانی باشد دران مکان نماز جایز نباشد * دیگر * جمله اجزاء

سگ و خوک و هر حیوان که گوشت آن حرام است زنده باشد یا مرده و هرچه از ایشان برآید و ظاهر شود سوای استخوان و پشم غیر خوک که نزد ابی حنیفه طاهر است و بمذهب مالک جمله اجزاء جمله حیوانات غیر ماکول سوای بول و سرگین و خون و منی انسان پاک است * دیگر * هرچه از پس و پیش جمله حیوانات برآید سوای بچه و بیضهٔ آدمی و حیوانی که گوشت او خورده شود سوای بول حیوانات ماکول اللحم که نجاست خفیفه دارد و نزد ابی حنیفه و بمذهب مالک و احمد حنبل طاهر است و بول اسپ و پیخال طیور غیر ماکوله نزد ابی حنیفه نجاست خفیفه دارد و پیخال طیور ماکوله طاهر است سوای مرغ خانگی و بط و مرغابی که اینهم نجس عین است و نزد دیگر ایمه بول اسپ و پیخال طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله همه نجس است و نزد امامیه بول جمله حیوانات ماکوله و بول و سرگین اسپ و اشتر و خر و الاغ و پیخال جمله طیور ماکوله باشد یا غیر ماکوله و همچنین بول طیور که بعضی میکنند مثل شب پره و غیره باتفاق طاهر است الا بعضی از علما بول و پیخال طیور غیر ماکوله را نجس دانند و سرگین حیوانات غیر ماکوله دیگر که دم سایل داشته باشد باتفاق نجس است * دیگر * آب دهن جملهٔ حیوانات غیر ماکول سوای

عظم الحیوانات سوی الخنزیر طاهر علی ما ذهب الیه ابو حنیفة رح

آدمی و گربه و ستوای اشتر و خر که آب دہن آنها مثل نکوسک
است و احتراز از ان اولی تر و بمذہب مالک و امامیہ آب دہن
جملہ حیوانات غیر ماکول ظاہر است پس انچہ با عیان نجسہ
مذکورہ بالا نجس شد شستن آن منحصر است بر آب پاک
غیر مضاف بچیزی نزد شافعی و مالک و احمد حنبل و نزد ابی حنیفہ
بہر چیزہائی ظاہر کہ قابل فشرون است مثل سرکہ و گلاب
و مانند آن ہم شستن جایز است و اما انچہ قابل فشرون
نیست مثل دہنیات و افشرہ و غیرہ شستن از ان جایز نیست
و نجاستیکہ دیدہ می شود اگر بشستن زوال عین و آثر آن شود
ظاہر می گردد اگرچہ یکمرتبہ شوید و اگر از سہ بار شستن ہم
اثر زایل نگردد تا ہر قدر کہ زایل گردد بشویند لاکن اگر زوال
اثر بدون شستن بچیز دیگر مثل صابون و غیرہ نشود پس
بصابون و غیرہ شستن ضرورت ندارد فقط تطہر باب کافی
است و اگر نجاست غیر مرئی است پس بمذہب ابی حنیفہ
سہ بار شستن و ہر بار افشرون چیزیکہ قابل افشرون
است و در آخر مبالغہ دران بقدر طاقت بحدی کہ اگر بگذارند
آب سیلان نکند لازم است و در انچہ قابل افشرون نیست
سہ بار شستن و ہر بار خشک شدن آن تا این حد کہ تقاطر

موقوف شود ضرور است و امثال آهن شفاف غیر منفس
وغیره که نجاست دران ورنه آید بمسح بخرقه طاهره خواه نجاست
تر باشد یا خشک ومنی بمالیدن ومثل زمین بخشک شدن وزوال
اثر برای سجده بران نه برای تیمم و سرگین وغیره بسوختن و خاکستر
شدن وخمر بسرکه مستحیل شدن و چرم حیوانات بدباغت
وغیره و پنبه اگر کم از نصف نجس و باقی طاهر باشد بمجموع
از ندف نمودن هم بمذهب ابی حنیفه طاهر میشود و بمذهب
امامیه چیز نجس را اگر در آب جاری و چاه دگر اندازند اگر
آب بمحل نجاست رسد و زوال عین آن شود حاجت بافشردن
نیست و اگر آب قلیل باشد در نجاستهای غیر مرئی مثل بول
وغیره دو بار شستن و افشردن باید و اگر نجاستهای مرئی
است یکبار شستن و افشردن کافی است و اما نجاست
حکمی دو نوع است یکی مغلظه که موجب غسل است و دیگر
غیر مغلظه که موجب وضو است و آنرا حدث گویند و موجب غسل
زنده را سه چیز است نزد اهل سنت باتفاق جنابت و
حیض و نفاس و نزد امامیه بقول بعضی ازانها پنج چیز است سه همین
و دیگر استحاضه مع غمس القطنه و مس میت آدمی قبل الغسل
* بحث دوم * در بیان جنابت و آن بر دو وجه است یکی

به بر آمدن منی از پیش آدمی بلذت و انتشار آلت و جستن بقوت نزد ابیحنیفه و مالک و بنزد شافعی و احمد حنبل بیرون آمدن منی از پیش مرد بهروجه که باشد و از پیش زن بلذت دوم غیبت حشفه در قبل یا دبر مرد و زن برای هردو از فاعل و مفعول وجنب ممنوع است از پنج چیز از نماز وانچه بحکم آنست مثل سجده های مشروع دوم طواف سیوم خواندن قرآن مطلقا و بمذهب مالک زیاده از دو آیت چهارم مصحف بدست یا بهر عضوی دیگر مس کردن پنجم دخول در مسجد بمذهب ابیحنیفه و درنگ نمودن دران نزد دیگران و نزد امامیه خواندن قرآن مطلقا جایز است سوای چهار سوره عزایم که سوره لقمان وحم سجده و والنجم و اقرأ است وعبور در مسجد درست است وخواب نمودن دران هم جایز است نزد بعضی و اصح عدم جواز خواب کردن است ومس مصحف درست نیست لیکن اگر فقط ورق بگرداند یا دیگری ورق گردانیده دهد و جنب بخواند جایز باشد

* بحث سیوم * در بیان حیض ونفاس واستحاضه حیض خونی است که از پیش زن حسب عادت می آید واقل مدت آن نزد ابیحنیفه سه شبانه روز است واکثر آن

ده شبانه روز و هرچه کمتر از اقل مدت و بیشتر از اکثر مدت بیند استحاضه است نه حیض و نزد شافعی و احمد حنبل اقل مدت حیض یک شبانه روز است ونزد مالک یک دفعه که بیند اقل مدت حیض است و اکثرش پانزده شبانه روز است نزد هرسه و غیر آن استحاضه باشد و اقل مدت طهر یعنی ایام فاصل بین الحیضین پانزده شبانه روز است واکثرش حدی ندارد و واقع در بیشتر زنان شش یا هفت شبانه روز مدت حیض است و بست وچهار یا بست و یک روز مدت طهر و هر رنگی که در ایام عادت زن به بیند از سیاهی و سرخی و تیرگی و زردی جمله حیض باشد و در ورای ایام عادت نزد ابی‌حنیفه و مالک هم حیض است اگر مکرر باشد و نزد شافعی و احمد حنبل خون حیض سیاه و غلیظ می باشد اگر پیش از عادت در زمان مدت حیض باین صفت باشد حیض است والا استحاضه و نزد امامیه اقل مدت حیض سه روز است و اکثر آن ده روز و اقل مدت طهر ده روز و اکثرش را حد نیست وخون حیض نزد آنها سرخ است مایل بسیاهی پس اگر زرد در ایام عادت بیند حیض باشد و در غیر ایام معتاد استحاضه و برای حایضه همان ممنوعات است که برای جنب

است به جمله مذاهب بزیادت اینکه قضای نماز بر او واجب نیست وصوم هم ترک کند لاکن قضای آن ضرور باشد ومجامعت هم ترک کند ونزد امامیه حنا کردن دست وپا نیز حایضه را ممنوع است وبعضی گویند که مکروه است واگر کسی با وصف علم بحرمت جماع در حیض مرتکب آن شود سوای توبه واستغفار بر وچیزی نیست ومستحب است که یک دینار یا نصف آن تصدق کند ونزد امامیه تصدق یک دینار اگر در اول حیض قربت کند ونصف دینار بقربت در وسط حیض وربع دینار باخر آن واجب گردد وبعضی گویند سنت است ونفاس خونی است که بعد از ولادت از پیش زن برآید واقل مدت آنرا حدی نیست واکثر آن بمذهب ابیحنیفه واحمد حنبل چهل شبانه روز است ونزد شافعی ومالک شصت شبانه روز وجمله احکام آن مثل احکام حیض است ونزد امامیه اقل مدت نفاس ده روز است وکمتر ازان هم میتوان شد واکثر آن هجده روز وزیاده از هجده روز بمذهب ایشان روایات آمده مگر محمول بر تقیه است واما استحاضه اگر در ایام حیض باشد حکم آن حکم حیض است ودر غیر ایام حیض نماز روزه بیباید کرد وصحبت هم جایز است لاکن برای هر نمازی وضوی تازه باید کرد مثل کسیکه او را سلس البول است

است پانزد ابیحنیفه مثل کسیکه خون از جراحت او قطع نشود یا دایم السلس البول یا دایم الرعاف باشد و بمذهب ابیحنیفه ازان وضو هر قدر از فرایض و نوافل که خواهد در وقت آن نماز ادا کند و نزد شافعی و احمد حنبل برای هر فریضه وضوی علیحده میباید کرد و باتفاق وضو بعد از در آمدن وقت کنند نه قبل آن و نزد امامیه زنرا باید که در ایام استحاضه فرجش از پنبه پر کند و بران خرقه بندد پس اگر خون اینطرف پنبه ناید برای هر نماز وضوی تازه کند و پنبه تازه گیرد و فرج بشوید و اگر خون اینطرف پنبه سوراخ کرده ظاهر شود سیلان نکند که از خرقه بگذرد برای نماز صبح یک غسل بکند و برای دیگر نماز ها وضوی تازه کرده باشد و اگر خون غلبه کند و از خرقه بگذرد نماز شب و نماز صبح بیک غسل بکند و ظهر و عصر بیک غسل مگر ظهر را اندک تاخیر کند و عصر را تعجیل و نماز شام و نماز خفتن بیک غسل شام را اندک تعجیل کند و خفتن را تاخیر * بحث چهارم * در کیفیت غسل چون معلوم شد که در نجاست حکمی مغلظه غسل فرض است پس کیفیت آن باید دانست که نزد ابیحنیفه سه چیز در غسل فرض است آب در دهان کرده تا حلق رسانیدن و آب در بینی کردن و شستن جمیع بدن معه تنهای موی بر وان کردن آب بران و نزد شافعی دو فرض است نیت باین کیفیت که غسل میکنم برای

دفع جنابت وحدث و مباح شدن نماز و بمذہب مالک پنج
است نیت و مضمضہ و استنشاق و رسانیدن آب بر جملہ بدن و
مالیدن آن و بمذہب احمد حنبل چہار فریضہ است سوای مالیدن
بدن و سنتہای غسل آنست کہ اول استنجا کند باب
انگاہ اگر نجاستی ببدنش رسیدہ آنرا بشوید و فرج بشوید نجاست
دران باشد یا نہ انگاہ نیت کند و وضو نماز دیگر پایہا نشوید و بزبان بگوید
* نویت الغسل دفعا للجنابة والحدث واستباحة الصلوٰة *
پس بر جانب راست آب ریزد و پس جانب چپ انگاہ بر جملہ
اندام و بنہای مویہا روانہ کند سہ بار و در اول آب ریختن
بدنش بمالد و در ہر آب ریختن نیت غسل کند و وقت غسل
رو بقبلہ نباشد و بموضعی غسل کند کہ کسی اورا نہ بیند و اسراف
در آب ریختن نکند و بعد فراغت از غسل یا ہمان موضع اگر بر
مجمع آب نہ ایستادہ باشد یا بجای نقل کردہ پایہا تا کعبہا بشوید
و ہمین است غسل زنان در حیض و نفاس لاکن بر آنہا کشادن
موی ضرور نیست و رسانیدن آب بر مویہا واجب است و بمذہب
احمد حنبل زن را در حیض موی کشادن لازم است و در جنابت
لازم نیست و نزد امامیہ چہار چیز در غسل فرض است اول نیت
با استدامت آن دوم رسانیدن آب بظاہر جمیع بدن و بنہای

موبہا و تخلیل مواضعی کہ آب بدون تخلیل آنجا نرسد و ترتیب یعنی اول
سر بشوید بعد ازان بجانب راست بعد ازان جانب چپ پس
غسل واجب برای زند چنانکہ انفا گذشت ہمین سہ نزد
اہلسنت است و غسل موتی ہم واجب است و غسل مسنون
نزد ابیحنیفہ پنج است غسل جمعہ و عیدین و روز عرفہ یا وقوف
بعرفہ و غسل احرام حج و یک مستحب است و آن غسل
کافر کہ مسلمان شود اگر جنب نباشد و اگر جنب باشد پس
غسل واجب است و بمذہب شافعی غسل مسنون دوازدہ
است ہمین شش و غسل برای نماز کسوف و خسوف
و نماز استسقا و بعد دادن غسل میت و بجہت در آمدن مکہ
و بجہت وقوف بمزدلفہ و جہت رمی جمارہ و اما نزد امامیہ پس
در باب غسل روایات کثیرہ اند و در وجوب و استحباب
آن اقوال اکثر مجتہدین متعارض اند و در احادیث حکم وجوب
بسیاری از غسلہا آمدہ و آنہا کہ غسل واجب ہمین پنج گویند
می گویند کہ در دیگر غسلہا نیت قربت کنند نیت وجوب و استحباب
نکنند و در روایتی از ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ و علی آبایہ آمدہ
کہ غسل جمعہ در سفر و حضر مگر برای زن در سفر رخصت
است کہ نکنند و غسل جنابت و غسل حیض و استحاضہ مع خمس

القطنہ چنانکہ کیفیتش گذشت و غسل نفاس و غسل مولود یکہ زائیدہ شود و غسل میت و غسل کسیکہ میت را غسل دہد و غسل احرام وغسل یوم عرفہ وغسل زیارت وغسل دخول بیت اللہ وغسل حرم وغسل مباہلہ وغسل استسقا ہمہ واجب است وغسل شب اول وبست ویکم وبست وسوم رمضان وغسل فطر وغسل ضحی و غسل استخارہ مسنون است و در روایتی دیگر از امام ابو جعفر الباقر علیہ السلام وعلی اٰبائہ الکرام آمدہ کہ غسل در در ہفدہ مقام است در شب ہفدہم و نوزدہم و بست و یکم و بست و سیوم رمضان و غسل عیدین و وقت دخول بحرمین و روز احرام بستن و روز زیارت و روز دخول خانہ کعبہ و یوم ترویہ و یوم عرفہ و بعد غسل و کفن دادن میت و بعد مس کردن میت بعد از انکہ سرد شود و روز جمعہ و غسل کسوف وقتیکہ تمام قرص گرفتہ باشد و غسل جنابت ہمہ فریضہ است وبروایتی آخر ہر کہ چاپاسہ را بکشد بر و غسل واجب است و بروایتی دیگر ہر کہ نظر کند بطرف مصلوب بر و غسل واجب است ومیگویند مراد آنست کہ مصلوب بیگناہ باشد واگر مصلوب شرعی باشد پس غسل مسنون است * بحث پنجم * در موجبات وضو وکیفیت آن اما از نجاست خاکی غیر مغلظہ کہ موجب

وضو است یکی آنست که آنچه از سبیلین بیرون آید سوای
باد که از پیش آدمی احیاناً می برآید و بمذهب مالک سوای بول
و غایط و باد معتاد آنچه از سبیلین بیرون آید مثال سلس بول
و مذی و خون و کرم ناقض وضو نیست دوم هر شیئی نجس که از
غیر سبیلین بیرون آید مثل قی به پری دهن و خون و ریم و امثال
آنها بمذهب ابی حنیفه رح و بمذهب سه ایمهٔ دیگر هر نجسی
که از بدن آدمی ورای پس و پیش بیرون آید شستن
مخرج و ازالهٔ نجاست واجب باشد اما مبطل وضو نگردد الا
بمذهب احمد حنبل در قی و خون و کرم از جراحت اگر بسیار و
فاحش بیرون آید ناقض وضو است والا فلا سیوم خواب
مضطجع باشد یا متکی یا مستند بر چیزی که از زوال آن خفته
بیفتد و بمذهب شافعی خواب بشرط آنکه مقعد ممکن بر جا نی
نباشد چهارم خنده قهقههٔ شخص بالغ در نماز صرف نزد ابی
حنیفه رح پنجم آلت پیش را از مرد یا از زن بکف دست
سودن بمذهب هر سه امام سوای ابی حنیفه ششم بیهوشی
بهر طریق که باشد هفتم مماس شدن هیچ یک چیز از بدن مرد یا
هیچ یک چیز از بدن زن اگر باهم ذی رحم محرم نباشند یا طفل
کوچک از بیگانه بمذهب شافعی و بمذهب مالک و احمد حنبل

بشرط شهوت داشتن مباشرت فاحشه یعنی مرد و زن برهنه
شده باهم بچسپند به نهجیکه با فرجین ملاقی شوند صرف بمذهب
ابی حنیفه نهم خوردن گوشت اشتر صرف بمذهب
احمد حنبل دهم دخول و خروج وقت صلوة برای مستحاضه
و صاحب سلس بول و صاحب جرح سایل در دو صورت
اول بمذهب شافعی و احمد حنبل و در هر سه صورت بمذهب
ابی حنیفه رح و مرد متقی را باید که بهر مذهب که باشد ازینهمه
چیزها وضو سازد تا رعایت همه مذاهب کرده باشد و نزد امامیه
آنچه از سبیلین بیرون آید از بول و غایط و منی و ریح معتاد و
و استحاضه قلیله و خواب به نهجیکه مبطل حاسه سمع و بصر
باشد علی ای حال خواه قایم خواه قاعد و آنچه عقل را ازایل
کند ناقض وضو است و ورای آن و دیگر هیچ مبطل وضو
نیست مثل خروج مذی و وذی و خون و ریم و کرم غیر آلوده
به نجاست که از سبیلین آید و خون رعاف و حجامت
که نه ازین اشیا وضو باید و نه استنجا چون حال نجاست حکمی غیر
مغلظه معلوم شد که موجب وضو است پس کیفیت وضو باید
دانست در وضو بمذهب ابی حنیفه چهار فریضه است اول رو
شستن در طول از منبت موی سر تا زیر زنخدان و در عرض از

نرمهٔ گوش تا نرمهٔ گوش دیگر و به تبعیت غسل وجه ربع ریش
را مسح کردن نیز بمذهبش فرض است دوم دستها را تا
آرنجها شستن سیوم مسح ربع سر چهارم پایها را تا کعبها
شستن و بمذهب شافعی شش فریضه است چهار آنچه بیان
کرده شد الا حد مسح سر اینست که یک موی از سر تر شود
و بقولی سه موی دیگر نیت کردن و ترتیب به نهجیکه مذکور شد
مرعی داشتن نگذ نیت از همه مقدم کند و بمذهب مالک هفت
فریضه است شش آنچه بمذهب شافعی است دیگر موالات
یعنی عضوی را شستن قبل از آنکه عضو مغسول سابق خشک
شود و بمذهب احمد حنبل نه فریضه است هفت آنچه بمذهب مالک
است بزیادت مضمضه و استنشاق قبل از جمله فرایض و حد
مسح سر بمذهب مالک و احمد جمله سر بر سبیل فرضیت
است و نزد دیگران بر سبیل سنت و اما کیفیت نیت
اینست که مقارن آب بر رو انداختن بمذهب شافعی و مالک
و مقارن آب در دهان کردن بمذهب احمد حنبل در دل آرد که باین
وضو حدث را از خود زایل میکنم و ادای نماز بر خود مباح میگردانم
اما همان وقت بزبان گفتن * نویت الوضوء لله تعالی لدفع الحدث
واستباحة الصلوة * سنت است و اما از سنتهای وضو

یکی سواک کردن است بچوب تلخ برپهنای دندان و قبل
از شروع تسمیه کردن یعنی بسم الله گفتن بعد ازان هردو
دستها را تا رسغین شستن صرف بمذهب ابی حنیفه
و هرعضوی را سه بار شستن و مضمضه و استنشاق نمودن
الا بمذهب احمد حنبل که فرض است و تخلیل ریش نمودن
بوضع خاص نزد ابی حنیفه یعنی باین طرز که پشت دست بسوی
گلو وروی دست بسوی بیرون باشد وروی با بعضی از سر
و دستها را تا میانه بازو ها شستن بمذهب غیر ابی حنیفه و مسح
تمام سر نمودن الا بمذهب مالک و احمد حنبل که فرض است
وکیفیت آن آنست که هردو دست را با نگشتان ترک کرده نصف
طولانی هردو دست از انگشتان تا منتهای کف از رو تا قفا بزد
سوای ابهامین و نصف باقی را از قفا بروآرد که باین وضع تمام
سر را استیعاب کند و نیت بدل کردن و بزبان گفتن صرف
بمذهب ابی حنیفه رح که نزد دیگران فرض است و موالات
یعنی پی در پی شستن بمذهب ابی حنیفه و شافعی و ترتیب
رعایت داشتن صرف بمذهب ابی حنیفه و اعضای ممسوح
را سه بار مسح کردن صرف بمذهب شافعی و مسح هردو
گوش باب تازه نزد هرسه امام و به بقیهٔ تری مسح سر

٭ پنج ٭ بالغض ۱۴ بت ۵۵ ۱۴ ۵۵

نزد ابی حنیفه و رعایت تیامن یعنی دست و پای راست قبل از
دست و پای چپ شستن بمذهب غیر ابی حنیفه و نزد او مستحب
است و تخلیل اصابع دست بمذهب ابی حنیفه و تخلیل اصابع
رجلین باتفاق هر چهار ایمه و کیفیت تخلیل اصابع دست آنست
که روی انگشتان دست چپ از پشت کف دست راست
در بنهای آن داشته بیرون بکشد و همچنین از انگشتان دست
راست تخلیل انگشتان دست چپ کند و کیفیت تخلیل اصابع
رجلین اینست که خنصر دست چپ از زیر قدم در جمله فرجهای
انگشتان پای داشته باشد و از خنصر پای راست شروع
کند و بخنصر پای چپ ختم کند و ترک استعانت از دیگری در آب
ریختن و ترک دست افشاندن بعد غسل اعضا و ادعیهٔ ماثوره
از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم خواندن الا بمذهب ابی حنیفه که
مستحب است و نزد امامیه در وضو هفت چیز واجب است
اول نیت با استدامت آن دوم غسل وجه از اعلا تا اسفل
و در و نزد انها عبارت است از منبت مویها تا ذقن در طول و هر
قدر را که احاطه کند انگشت مهین و میانین در عرض سوم
شستن دستها از مرفق تا اصابع چهارم مسح سر از مقدم
راس بقدر اسه انگشت که از طول انگشتهای مضموم

بہ عرض راس باشد یا ہمچنین از یک انگشت و اگر از طرف دیگر
بمقدار آن دو جایز است بکراہت پنجم مسح ہر دو پاکن ہر دو مسح
سر و پا باب بقیہ نہ باب تازہ ششم ترتیب چنانکہ بیان کردہ
شد ہفتم موالات و شستن پایہا قبل مسح اگر خشک
نشدہ باشد مبطل وضو است و در تکرار شستن اعضا ہم
اختلاف است بہ بعضی روایات بدعت و بہ بعضی روایات
دو مرتبہ شستن ہم آمدہ و سنن و آداب وضو و ادعیہ درین
مذہب ہم بسیار ماثور اند بنظر اختصار برہمین قدر اکتفا رفت
*بحث ششم* در احکام آب چون معلوم شد کہ ازالۂ نجاست
حقیقی باشد یا حکمی محتاج باب است پس کیفیت آب بیان
نمودن ضرور افتاد باید دانست کہ برای ازالۂ جملہ نجاسات بمذاہب
ایمۂ ثلثہ یعنی شافعی و احمد حنبل و مالک آب پاک مطلق باید
مثل آب دریا و چشمہ و رودخانہ و کاریز و چاہ و انچہ بدینہا ماند
و بمذہب ابی حنیفہ رح چنانکہ بالا گذشت ازالۂ نجاست حقیقی باب
مضاف مثل گلاب وغیرہ جایز است اما ازالہ نجاست حکمی یعنی
غسل و وضو پس بدان جایز نیست و بمذہب شافعی و احمد آب
ایستادہ اگر دو قلہ باشد ہر نجاستی کہ دران افتد اگر ازان نجاست
از رنگ و بو و طعم آب یکی ہم متغیر نشدہ باشد نجس نگردد و در
کبیر

کمتر از ان نجس گردد و دو قله دویست و پنجاه من باشد بسنگ
خراسان و پنجاه من بسنگ روم لیکن عین نجاست اگر بنظر آید
آنرا بیرون باید انداخت اما بمذهب احمد حنبل اگر نجاست
بول یا عذره مایع باشد دو قله هم نجس گردد و بمذهب
ابی حنیفه اگر حوض ده گز در ده گز باشد حکم آن حکم دو قله نزد
دیگران است و آب روان هرچند اندک است چون
چون نجاستی ظاهر و غالب نباشد پاک است و بمذهب
مالک آب هرچند کمتر باشد اگر یکی از او صاف ثلثه آن بچیز
نجس متغیر نیست روان باشد یا ایستاده پاک است نجاست
ظاهر ازو دور کنند و باستعمال آرند و آب مستعمل نزد
مالک طاهر و مطهر است یعنی از آبیکه وضو یا غسل کرده باشند
اگر از جای طاهر بردارند باز از ان غسل و وضو جایز است و
بمذهب شافعی و احمد حنبل طاهر است مگر غسل و وضو و ازالهٔ
نجاست حقیقی بدان جایز نیست پس طاهر است غیر مطهر و
همین است مذهب مفتی به ابی حنیفه رح بقول محمد و اصل
مذهب ابی حنیفه رح این است که نجس است بنجاست غلیظه مثل
بول و براز و نزد امامیه اب اگر بقدر یک کز باشد حکم آن مثل حکم
قلتین است بمذهب امام شافعی و حکم ده گز در ده گز بمذهب

ابی حنیفه رح ذکر و زنا یکهزار و دو صد رطل عراقی باشد که هر رطلی
ازان یکصد و سی درهم است و بحساب روپیه هندوستان
مجموع کرسی دوهزار وهفتصد و شصت روپیه سکه صاحب
قرانی است و بحساب من هندوستان که چهل اثار است
و هر اثار نود و شش روپیه هشت من و بست و یک اثار
باشد و مساحت مقدار گز چهل و سه وجب کاسر باشد کسری
کم و در آب مضاف یعنی گلاب وغیره اختلاف در علمای امامیه
است مذهب صحیح ایشان اینست که وضو و غسل بان جایز
نیست و آب مستعمل وضو نزد آنها طاهر و مطهر است که اگر
در ظرفی پاک بگیرند باز وضو وغیره ازان درست است و در
آب مستعمل غسل جنابت وغیره و غساله استنجا اختلاف
صحیح اینست که طاهر غیر مطهر است و نزد بعضی علما طاهر و مطهر
است * بحث هفتم * در تیمم بدانکه در نجاست حکمی خلف آب
یعنی قایم مقام آن تیمم است پس اگر بیماری حادث شود که
از استعمال آب خوف تلف نفس یا عضو یا زیادت بیماری
باشد اتفاقا یا صحیح را بشدت برد خوف حدوث مرض و هلاکت
باشد خاص بمذهب ابی حنیفه یا قدرت استعمال آب نباشد
بفقدان آب مطلقا یا عدم قدرت بر وصول به آب یا در بیابانی

آب زیاده از خوردن خود و رفیق خود و مرکوب خود نداشته باشد
یا اگر آب میسر شود جز بقیمت گران از عادت معهود بدست
نیاید درین صورتها تیمم کردن عوض وضو و غسل جایز باشد بمذهب
ابی حنیفه و مالک بهر چیزیکه از جنس ارض باشد همچو خاک و ریگ
و گچ و سنگ خواه بران غبار باشد یا نباشد و شفاف بود و اما بمذهب
شافعی و احمد حنبل جز بمطلق خاک پاک خالص جایز نباشد و بخاک
آمیخته با ریگ و گچ و آهک روا نبود لکن بغباری که بر جامه یا پشت
حیوانی نشسته باشد جایز بود و آن را چند رکن است که بدون آن
تیمم روا نبود یکی نیت طهارت مطلقا یا نیت اباحت صلوة دیگر
بمذهب غیر ابی حنیفه چیزیکه بان تیمم کند مثل غبار آنرا بر جمله اعضا
نقل نماید از جای بجائی پس اگر روی و دستهایش بگرد و
خاک طاهر آلوده باشد و دست بران بمالد بمذهب ابی حنیفه رح روا
بود و بمذهب دیگران جایز نباشد دیگر آنکه آلهٔ تیمم پاک باشد نه
نجس پس اگر بر زمینی که بران نجاست خشک شد تیمم کند
جایز نباشد دیگر بمذهب غیر ابی حنیفه رح خاک را بقصد بردارد پس
اگر باد خاک را بروی و دستهایش افشاند و دست بران مالد
بمذهب سه امام درست نباشد و بمذهب ابی حنیفه جایز بود
دیگر استیعاب یعنی دست بجمله روی رسانیدن دیگر بهر دو دست

تا ارنجها بمذهب ابی حنیفه و شافعی و تابند دستها بمذهب مالک
و احمد حنبل خاک یا اثرش برفشاند دیگر ترتیب بمذهب ابی حنیفه
یعنی اول بر روی تیمم کند و بعد ازان بر دستها خاک برفشاند
و بمذهب ابی حنیفه ترتیب سنت است و بمذهب غیر مالک
جزبد و ضربه تیمم روا نیست و بمذهب مالک یکضربه کافی است
و نیز بمذهب ابی حنیفه مسنون است که وقت ضربه اولا
چون دستها بر تراب نهد هم روی دستها بران مالد و هم
پشت آن بعد ازان بردارد و خاک بیفشاند و موالات
هم سنت است یعنی بلا فصل هر دو ضربه و مسح رو و دستها
بعمل آید و صورت تیمم اینست که اولا تسمیه کند بعد ازان نیت
کند بدل و بر زبان آرد * نویت التیمم لاستباحة الصلوة * مقارن
نیت هر دو دست و سر هر دو ابهام بهم پیوسته و دیگر انگشتان
بهم متصل کرده بر زمین و غیره زند و اقبال و ادبار نموده دستها
بردارد و بیفشاند و بر روی مالد و تا ریش فرود آرد چنانچه جای نماند
که آنجا دستها نرسد بعد ازان بار دیگر هر دو دست سوای سر
ابهامین انگشتان کشوده بهمان نهج ضربه دهد و برداشته و افشانده
روای انگشتان دست چپ را بر پشت انگشتان دست
راست نهد و بر پشت دست تا بالای ارنج راست بکشد به

بهیجی که کف دست چپ مستعمل نشود پس کف دست
چپ از بالای ارنیج بر روی دست راست فرود آرد و فرجه میان
مسبحه و ابهام دست چپ بر پشت ابهام دست راست
فرود آرد و تمام کند و همین عمل از دست راست بر دست چپ
کند آنگاه کف هر دو دست را برهم مالد و انگشتان تخلیل کند
پس تیمم کامل گردید و بمذهب ابی حنیفه رح بیک تیمم هر قدر خواهد
از فرایض نوافل در اوقات مختلف بگذارد چنانکه حکم وضو است
و بمذهب شافعی برای هر فریضه تیممی جدا کانه باید الا نوافل هرچند
که خواهد باتفاق بگذارد و بمذهب مالک و احمد حنبل مادام
که وقت نماز که برای آن تیمم کرده است باقی باشد چندانکه خواهد
از فرایض و نوافل بهمان تیمم تواند گذارد و هرچه وضو را
باطل کند تیمم را هم باطل میکند جز یافت یافتن آب و رفع
عذری که باعث تیمم بود و تیمم حدث و جنابت و حیض و نفاس
یکسان است و نزد امامیه در تیمم هفت چیز واجب است
یکی نیت مقارن صلوة برای وجوب یا ندوب عاشر؟ عاجزه
بر سبیل استدامت تا آخر دوم بر زمین زدن دست
سیوم مسح پیشانی بباطن کف هر دو دست از موضع
منبت شعر تا سر بینی چهارم مسح پشت دست راست

بکف دست چپ و پشت دست چپ بکف دست راست
از بند دست تا سر انگشتان پنجم ترتیب بو نهجیکه بیان شد
ششم موالات یعنی پی در پی جمله واجبات بعمل آرد و مابین
انها فصل واقع نشود هفتم خاک مغصوب و نجس نباشد و بجز
بر خاک بر چیز دیگر تیمم جایز نباشد و عذرهای موجب تیمم
همانست که باتفاق بمذهب اهل سنت است مگر بشرط میسور
گرانی قیمت آب بهر مقدار نزاید که باشد اگرچه یک مقدار وضو
و غسل بمیات و الوف برسد عذر موجب تیمم نیست بلکه خرید کند
و وضو سازد اگر مقدرت دارد و دو ضرب برای تیمم بدل
غسل باید و یکضرب برای تیمم بدل وضو و تیمم یکجا برای دیگر کافی
نباشد و برای هر فریضه تیمم جداگانه باید و برای نوافل جدا * بحث
هشتم در مسح بر موزه * که خاص است نزد اهل سنت اگر موزه
بر طهارت کامل پوشیده باشد بعد از آن که وضو کند اختیار دارد
که موزه از پا نکشد و پایها را نه شسته عوض آن مسح بر موزه
نماید و کیفیت مسح اینست که چهار انگشت تر غیر مستعمل
بر بالای پنجه پای از سر انگشتان تا کعبها بکشد و بمذهب شافعی
و مالک و احمد حنبل اگر بالای پنجه و زیر قدم را بهر دو دست مسح کند
اولیتر باشد و بمذهب ایشان باید که موزه باشد که بان تردد توان

کرده چنان ضعیف وسبک که باندک رفتاری پاره شود و
بمذهب احمد حنبل و ابو یوسف و محمد بر جرابی که قوی و سطبر
باشد چنانکه آب و تری را بخود جذب نکند نیز مسح کردن روا بود
و بمذهب ابی حنیفه رح و شافعی و مالک روا نباشد و مدت مسح
بمذهب غیر مالک برای مقیم یک شبانه روز است و برای مسافر
سه شبانه روز یعنی از وقتیکه بعد پوشیدن موزه طهارت را
شکسته است حساب مدت بعمل خواهد آمد و دریدگی موزه
بقدر سه انگشت نزد ابی حنیفه و هر قدر کم که باشد نزد
شافعی مانع جواز مسح است و بمذهب مالک مدت مسح
معین نیست چندانکه خواهد مسح کند مقیم باشد یا مسافر و چاک موزه
اگر فاحش نباشد هم مانع نیست و چون با وضو موزه بیرون کشد
یا مدت مسح منقضی گردد فقط پا یهاشستن کفایت کند
و اگر با وضوی در حالت اقامت موزه پوشد و بعد از ان مسافر
شود اگر وضو را شکسته باشد در حضر و بعد ازان مسح کرده
مسح مسافرانه کند بمذهب ابی حنیفه و مقیمانه بمذهب شافعی
و اگر در حالت سفر با وضوی کامل پوشیده باشد پس مقیم
شود مسح مقیمانه کند باجماع * فصل دوم * در اوقات صلوٰة
و متعلقات آن بدانکه یکی از شرایط صحت وجواز نماز بمذهب

شافعی و سبب جواز یا شرط صحت آدای ان بمذهب
ابی حنیفه وقت است اما وقت نماز فجر از طلوع صبح صادق است
تا طلوع آفتاب و صبح صادق آن سپیدی را گویند که قبل از
طلوع آفتاب بجای طلوع آن در عرض آسمان نمودار شود و آن
سپیدی آناً فاناً زیاده میشود بخلاف سپیدی که قبل از صبح
صادق در طول آسمان همانجا بر آید و آن آناً فاناً کم میشود و آنرا
صبح کاذب گویند و اگر آدمی عادت کند بنظر انداختن و تمیز آن
چند روز بی طفره بر شناخت و تمیز هردو از صبح صادق
و کاذب قادر گردد و از طرق اوفق بطبایع عام آنست
که از وقت غروب آفتاب تا وقت طلوع هر قدر زمانه شب
است آنرا هفت حصه نمایند حصه هفتمین آخرین صبح صادق باشد
و قاعدهٔ دریافت نمودن مقدار شب در مقصد اول بیان کرده
شد که بر هر قدر که طلوع آفتاب ست آنرا دوچند کنند همان مقدار
شب است پس حصه هفتم آن صبح صادق باشد و باخر این فصل
جدولی که از ان حال شروع صبح صادق در بلاد مشهوره هندوستان
معلوم شود نوشته می آید چه مقدار انهم باختلاف آفاق و ازمان
مختلف میباشد و شروع وقت نماز ظهر از وقت زوال آفتاب ست
از دایرهٔ نصف النهار و ادراک این وقت باین نهج است

که تا وقتیکه سایهٔ هر چیز رو بکمی می نهد وقت ارتفاع است و
وهرگاه شروع بزیادت نمود معلوم شد که آفتاب از نصف
النهار زایل شد ومنتهای وقت ظهر تا آنگاه است که سایهٔ هر
چیز برابر آن چیز شود سوای آن مقدار سایه که عین وقت بودن
آفتاب بر نصف النهار باشد که آنرا سایه اصلی گویند موافق مذهب
شافعی و احمد حنبل و مالک و صاحبین اما بمذهب ابی حنیفه منتهای
وقت ظهر تا آن وقت است که سوای سایه اصلی سایه هر چیز دو مثل
آن چیز باشد لاکن فتوی بر مذهب صاحبین است برای نماز
ظهر و بر مذهب ابی حنیفه رح برای نماز عصر و بآخر فصل بعد
جدول صبح صادق دایره که از ان وقت نصف النهار و حال
سایهٔ اصلی معلوم شود بقلم می آید و ابتدای وقت عصر
همان منتهای وقت ظهر است بهر یک مذهب و منتهای آن
وقت غروب آفتاب است و وقت مغرب بعد از غروب
آفتاب شروع میشود پس بمذهب شافعی منتهای آن همان
مقدار است که کسی وضو کرده بعد اذان و اقامت پنج
رکعت نماز بگذارد و از ان بعد تا غیبت شفق بمذهب او
وقت مهمل است مثل زمانه که از طلوع آفتاب تا ظهر است
اما اگر نماز مغرب را چندان بقراءت وغیره طویل کند که قریب

غیبت بشفق رسد ادا کرده باشد نه قضا و بمذهب ابیحنیفه
رح تا غیبت شفق است و شفق بمذهب او سپید یست
که بجای غروب آفتاب بعد از سرخی نمودار شود مانند
صبح که اول از اثر آفتاب سپیدی ظاهر میشود بعد ازان سرخی
پس آفتاب طلوع مینماید همچنان بعد غروب اول سرخی
از اثر آفتاب میباشد پس سپیدی و بعد غیبت شفق
هرچه باشد خواه سرخی یا سپیدی علی اختلاف المذاهب
وقت عشا می آید تا طلوع آفتاب که باتفاق وقت جواز نماز
عشا است و وقت وتر بعد از ادای صلوة عشا است تا
طلوع صبح صادق و بمذهب شافعی و احمد حنبل اول وقت نماز
گذاردن فاضلتر است و بمذهب ابی حنیفه رح آخر وقت و
خیر الامور اوساطها و بمذهب شافعی در تابستان که هوا سخت
گرم باشد نماز ظهر بمیانهٔ وقت مستحب باشد لاغیر و بمذهب
مالک در مساجد جماعت نماز ظهر و عصر را تاخیر فاضلتر است و
مغرب و صبح را تعجیل و نیز بمذهب او اگر از روز بمقدار
پنج رکعت وقت باقی باشد ظهر و عصر ادا کرده باشد نه قضا و اگر
از شب مقدار چهار رکعت وقت باشد مغرب و عشا ادا کرده باشد
نه قضا پس بالالزوم جمع بین الظهر والعصر والمغرب والعشا بی ضرورت

جایز باشد بمذهب او و تاخیر عشا باتفاق مذاهب ایمهٔ اربع
تا گذشتن ثلث شب فاضلتر است الا بعد نصف شب
مکروه باشد و بمذهب ابی حنیفه رح سه وقت نماز و سجدهٔ
تلاوت جایز نباشد یکی وقت طلوع و دیگر وقت نصف
النهار و سیوم وقت غروب الا فقط عصر آنروز که اگر بمقدار
یک رکعت آفتاب باقی باشد و بعد سجدهٔ رکعت اول
غروب شود نماز عصر ادا شود مگر باتفاق بعد زرد شدن
آفتاب عصر مکروه و ناقص باشد و همچنین نزد شافعی در فجر
و عصر هردو اگر یک یک رکعت قبل طلوع و غروب ادا کند
هردو ادا شدند و نیز بمذهب ابی حنیفه رح ادای نوافل
بعد نماز فجر تا قبل طلوع و بعد نماز عصر تا قبل غروب و همچنین
بعد طلوع صبح صادق تا وقتیکه نماز فجر نخوانده باشد و بعد غروب
شمس تا وقتیکه نماز مغرب نخوانده است و وقت تکبیر نماز جمعه
و وقت خطبه جمعه و عیدین و کسوف و استسقا و وقت خطبه
حج و خطبهٔ نکاح و وقت تکبیر جمیع نمازها سوای سنت
فجر اگر خوف فوت جماعت نباشد ادای نوافل مکروه است
و نزد امامیه وقت صبح همان است که نزد اهل سنت است
و وقت ظهر از زوال آفتاب شروع میشود و منتهای آن تا وقتی

است که وسعت ادای چهار رکعت قبل غروب باقی
باشد وابتدای وقت عصر از ان حین است که بعد از
زوال مقدار ادای چهار رکعت گذشته باشد و منتهای
آن تا غروب آفتاب است پس از زوال بقدر ادای
چهار رکعت وقت خاص ظهر باشد و مقدار ادای چهار
رکعت قبل غروب وقت خاص عصر و باقی مشترک است
بین الظهرین و وقت فضیلت ظهر نزد آنها از زوال آفتاب
تا وقتی است که بر سایهٔ اصلی مقدار چهار قدم زیاده شود
و وقت فضیلت عصر از انتهای فضیلت ظهر تا وقتیکه بر سایهٔ
اصلی مقدار هشت قدم افزون شود وابتدای مغرب از
حین غروب آفتاب است و نزد جمهور از حین زوال حمرت ناحیهٔ
مشرق و انتهای آن تا قبل نصف شب که وسعت
ادای چهار رکعت داشته باشد وابتدای عشا بعد از ادای
سه رکعت از شروع وقت مغرب تا نیم شب و وقت و
وتر انتصاف لیل است وجدول ادراک شروع حصه
حقیقی آخر از شب که مقدار صبح صادق است در صفحهٔ عایده
مرقوم است و طریقهٔ دریافت آن از جدول آنست بهر ماه
و تاریخی که ادراک آن منظور باشد از خانهای طولی که
بدست راست جدول اند متعین ساخته و بهر عرض البلد که در

یا فن منظور است بالای جدول از خانهای عرضی گرفته بمانتقای
هر دو یعنی عین زیر عرض البلد بمقابل تاریخیکه معین ساخته اند
نظر کنند که آن مقدار شروع صبح صادق است پس حروف
ابجدی را عدد ساعات تصور سازند در قوم را دقایق آن مثلا در ملتقا
اگر این صورتست ( د ۴۵ د ) معلوم کنند که شروع صبح صادق از نواخت
چهار ساعت و چهل و پنج دقیقه باشد و همچنین او در علامات عرض
البلاد هم عدد درجات بحروف ابجدی و دقایق آن بر قوم
هندسه قلمی گردیده پس این صورت را * کا * ۳۰ * بست
و یک درجه و سی دقیقه تصور باید کرد و برهمین قیاس باید رفت
واما وضع دایره نصف النهار که آن را دایره هندیه هم گویند بدین
طریق است که بر زمین هموار به نهجیکه اگر آب بران ریزند از
جمله جهات مساوی سیلان کند دایره رسم کنند و بر مرکز
آن دایره مقیاسی یعنی چوب پاره یا میخی آهنی که طول آن
استحساناً از ربع قطر دایره زاید نباشد و در سطری مناسب
دایره بود نصب سازند و بعد از طلوع آفتاب دران دایره نظر
کنند تا سر سایه مقیاس که بیرون از دایره است و آناً فاناً متصاغر
شده برهیچیک نقطه از محیط دایره رسد انجا علامت کنند و آنرا
مدخل الظل نامند و همانروز قریب آفتاب بینند که سایه مقیاس
که بعد نصف النهار آناً فاناً متعاظم می شود تا بحد یکه بر نقطه از

محیط دایره بنابر بیرون شدن ازان رسد آنجاهم علامت کنند
و آنرا مخرج الظل نامند و این هردو نقطه را به خطی مستقیم که
لامحاله در دایره خواهد افتاد وصل کنند تا به تنصیف این خط تنصیف
قوس دایره که مابین هردو نقطه است سهل باشد پس
اگراز نقطه که منصف این قوس است خطی کشند که بر مرکز دایره
گذشته بجانب دیگر منتهی شود همین خط نصف النهار است
باز هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد عین وقت نصف النهار
باشد و هرقدر سایه مقیاس که برین خط است سایه اصلی باشد و
هرگهری انگریزی که نواخت دوازده از روز دران عین وقت
بودن سایه مقیاس برخط نصف النهار باشد صحیح ترین گهری ها
است و اگرنباشد پس گهری را این وقت صحیح باید نمود
و نیزاین خط را خط جنوب و شمال گویند و نقطه اولین این خط که
منصف قوس دایره بود نقطه شمال حقیقی باشد و مقابل آن
نقطه جنوب حقیقی و هرگاه خطی دیگر در دایره بکشند که بر مرکز
دایره خط نصف النهار را بزوای قوایم قطع کرده از یک جانب
دایره بجانب دیگر آن منتهی شود این خط را خط مشرق و مغرب
خوانند و نقطه وکنار این خط که سمت مشرق است نقطه مشرق
حقیقی باشد وکناره مقابل آن نقطه مغرب حقیقی و طریقه دیگر

که سهل تر و سریع الفهم عوام باشد این است که کمپاس صحیح یعنی قطب نما بهم رسانند و بر زمین هموار خطی کشند بدین نهج که سر قطب نما عین برین خط باشد همین خط نصف النهار است و بر کناره این خط که جانب جنوب است عمودی از میخ آهنی قایم کنند پس هرگاه سایه آن عمود برین خط رسد عین وقت نصف النهار باشد و سایه آن که بران خط باشد سایه اصلی باشد و تصویر دایره هندیه این است
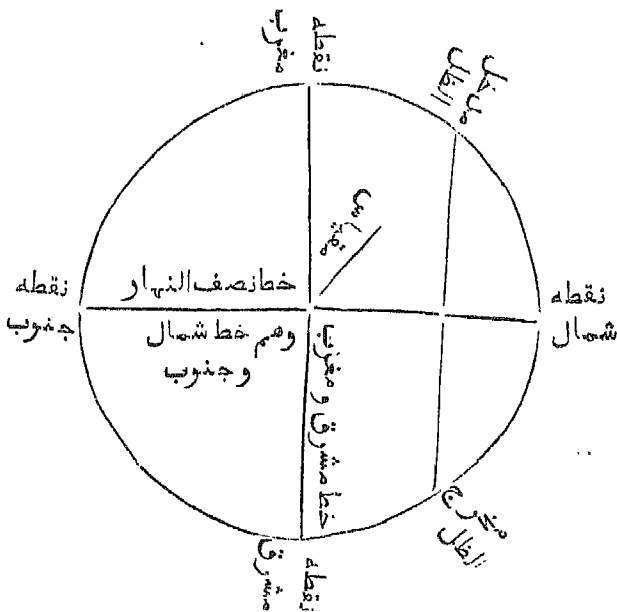
* فصل سیوم * در بیان صلوات فریضه بدانکه بر هر مسلم عاقل و بالغ هفده رکعت نماز در شبانه روز فرض است

اگر مقیم است و اگر مسافر است یازده رکعت باجماع
تمامی علمای است پس نماز صبح بر مقیم و مسافر دو رکعت
فرض است و نماز ظهر و عصر و عشا چهار چهار رکعت بر مقیم
و دو دو رکعت بر مسافر و نماز مغرب سه رکعت بر مقیم
و مسافر هردو اینست اعداد رکعات نماز فرایض پنج گانه و
تفصیل آن در فصل پنجم از شرایط و ارکان و کیفیت ادای
ان مصرح خواهد شد * دیگر * از نمازهای فریضه نماز جمعه است
که بروز جمعه بر هر مردی مسلمان عاقل و بالغ و ازاد و مقیم و تندرست
فرض است که وقت نماز ظهر سعی کند و بجمعه حاضر آید و سوای
شرایط مذکوره بالا شرایط فرضیت آن دیگر هم هست یکی
از ان وقت ظهر است که بمذهب ابیحنیفه رح و شافعی سوای
در وقت ظهر ادا نه شود و بمذهب مالک در وقت عصر
و بمذهب احمد حنبل پیش از وقت ظهر بیک ساعت
جمعه روا بود * دیگر * جماعت است که بمذهب ابی حنیفه سه
کس است سوای امام و نزد شافعی و مالک و یک قول از
احمد حنبل چهل کس و بقولی دیگر از و پنجاه کس شرط انعقاد
جمعه است مگر باید که این چهل یا پنجاه کس از مردان و عاقل
و بالغ و مقیم و ازاد باشند و نزد ابی حنیفه امامت وخطابت

که

بنده و بیمار و مسافر درست است و مالک فقط در مسافر موافق ابی حنیفه است و در دیگران موافق شافعی * دیگر * مصر است بمذهب ابی حنیفه و آن عبارت است از جائیکه آنجا والی الامر یا والی نایب او و قاضی و مفتی که تنفیذ احکام شرع کنند موجود باشند و در روایت مفتی به اینست که در دیهی بزرگ که بکلان ترین مساجد آن مسلمانان آنجا دفا نکنند جمعه درست باشد و آنچه بعضی نقل کنند از اشتراط نهر جاری و سوق قایم و طبیب حاذق برای مصر نزد ابی حنیفه افترا است براو * دیگر * حاضر بودن اولی الامر یا نائب او در جماعت یا اذن از و نزد ابی حنیفه و بیک قول از احمد حنبل نیز اذن اولی الامر شرط است * دیگر * خاص بمذهب شافعی از شرایط جمعه اقامت آن به بناها و آبادیست و نزد دیگران این شرط معتبر نیست تا بیرون عمارت شهر یا دیهه بمیلی که چهار هزار خطوه باشد جایز است دیگر خطبه است پیش از نماز اقل آن بمذهب ابی حنیفه و یکروایت از مالک ذکر خدایتعالی است و بمذهب دیگران انقدر که بران اطلاق خطبه تواند شد از تحمید و صلوات و موعظت فرض است الا بمذهب شافعی دو خطبه ایستاده خواندن فرض است که میان آنها بیک نشستن فصل کنند و بیک روایت

از احمد حنبل نیز خطبه ایستاده خواندن فرض است ولکن مابین آن هردو سنت است بیک قول وبیک قول از شافعی دعا برمومنان و قراءت قران هم فریضه است نزد او ونزد دیگران اینجمله امور سنت است نه فرض * دیگر * اذن عام است پس اگر دروازه بعد جمع شدن مردم بند کردند نماز جایز نباشد واگر درخانه نماز بخواند و اذن عام کند جایز باشد بمذهب ابی حنیفه و در جمعه دو اذان مسنون است یکی پیش از بیرون آمدن خطیب دیگر وقت برآمدنش بر منبر و جوب سعی و ترک بیع و شرا باذان اول متعین شود و چون خطیب بمنبر برآید پیش از نشستن روی بجماعت کند و بمذهب غیر ابی حنیفه بر جماعت سلام کند وجماعت جواب سلامش باز دهند انگاه به نشیند تا اذان دوم بگویند پس برخیزد و خطبه گوید و بعد از فراغ هردو خطبه اقامت یعنی تکبیر گویند و دو رکعت فرض جمعه قایم مقام ظهر بگذارند و نیت جمعه چنین کند ادای فرض الجمعة و نزد شافعی و احمد حنبل مسنون است که خطیب خود امامت کند و بمذهب مالک و ابی حنیفه امامت غیر خطیب خلاف لیکن اگر چنین باشد بهتر است واگر امام را در تشهد یابد بمذهب ابی حنیفه درج دو رکعت جمعه تمام کند و بمذهب دیگران چهار رکعت نماز ظهر تمام کند اما اگر امام را برکوع رکعت دوم یابد

دو رکعت جمعه باجماع تمام کند و مستحب است که بهترین
جامها پوشد و خوشبو کند و باهستگی سر در پیش افگنده
بمسجد رود و پا بر گردن مردم در مسجد نه نهد و هرقدر قبل صلوة
بمسجد آید فاضلتر باشد و هرجا که در شرایط وجوب یا ادای
جمعه اشتباه باشد علمای حنفیه فتوی داده اند که جمعه ترک
نکند لاکن ظهر را اعاده کند خصوص درین زمانه بهندوستان
باللزوم همچنین باید کرد و طریقهٔ اعاده ظهر این است یا بعد نماز
جمعه چهار رکعت سنت جمعه ادا کرده ظهر را اعاده سازد
یا در همان چهار رکعت نیت اعاده کند نیت آن بهر دو صورت

---

بدین نهج کند * نویت آخر ظهر ادر کت وقته ولم اصله بعد *
یعنی نیت میکنم آخر ظهر را که وقت آن اوراک کردم و هنوز
نخوانده ام و اگر در سنت جمعه اعاده کند در رکعتین اخیرتین
با فاتحه ضم سوره نکند و اما بمذهب امامیه پس وقت جمعه از
زوال آفتاب است تا آنکه سایه هر چیز بمثل آن گردد و در
جماعت کمتر از پنج کس ادا نشود و همه از مردان و ازاد
و بالغ باشند و در وقت ظهور معصوم بدون او یا نایب یا اذن
او جایز نباشد و اگر غایب باشد منعقد شود و بیرون از بناء
هم جایز بود و دو خطبه واجب است و هریکی باید که مشتمل بود

بر * الحمد لله والصلوة علي رسوله * بتعين وبر وعظ ولفظ آن
متعين نيست وقراءت سورهٔ خفيفه وبقولي آيتي كه فايده او تام
بود كافي است وهم بايد كه هرجا كه جمعه ادا كنند واز جاي ديگر كه
متصدي جمعه شوند كمتر از يك فرسنج نباشد والاهردو باطل گردد
وهرجا كه جمعه گذارند احوط اينست كه ظهر هم ميبايد كرد * ديگر * نماز
فريضه * نماز جنازه است وان فرض علي الكفايه است يعني
از گذاردن يك يا دو شخص كس از ذمهٔ همه مسلمانان ساقط
شود واگر كسي نگذارد بشرط اطلاع همه عاصي شوند وباجماع
ايمهٔ اربعه آن مشتمل است بر چهار تكبير بمذهب ابي حنيفه رح
در تكبير اول رفع يدين كند چنانكه در تكبير افتتاح هر نماز كنند ودر
سه تكبير ديگر رفع يدين نكند ونيست چنين كند اصلي اربع
تكبيرات صلوة الجنازة واثوابه للميت * بعد از تكبير اول
بخواند * سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالي جدك
وجل ثناءك ولا اله غيرك * بعد ازان تكبير دوم گويد ودر
درود خواند پس تكبير سيوم گفته اين دعا بخواند * اللهم اغفر
لحينا وميتنا وشاهدنا وغايبنا وصغيرنا وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم
من احييته منا فاحيه علي الاسلام ومن توفيته منا فتوفه علي الايمان
* واگر ميت كودك است بخواند * اللهم اجعله لنا فرطا

اللهم اجعله لنا ذخرا واجرا اللهم اجعله لنا شافعا ومشفعا * واگر صغیره است ضمایر این دعا تانیث اواکند واگر این دعا نداند هر دعا که بخواند جایز است تا اینکه اگر سورهٔ فاتحه هم به نیت دعانه به نیت قرائت بخواند روا باشد بعد ازان تکبیر چهارم گفته بدون اینکه چیزی بخواند هردو طرف سلام گوید واما بمذهب دیگران پس در تکبیر رفع یدین سنت است وارکان آن نه است نزد ایشان یکی نیت و چهار تکبیر و ششم سلام و هفتم بعد از تکبیر اول سورهٔ فاتحه خواندن هشتم صلوة بعد از تکبیر دوم نهم دعا بر میت وجمله مومنان بعد از تکبیر سوم و بعد از چهارم بمذهب شافعی این دعا گفتن * اللهم لا تحرمنا اجره ولا تفتنا بعده مستحب است و دعا بعد تکبیر سوم همان است که بمذهب ابی حنیفه رح است لاکن اگر این دعا زیادت کند بهتر باشد * اللهم اغسله بالماء والثلج والبرد اللهم نقه من الخطایا کما ینقی الثوب الابیض من الدنس * و بعد تکبیر اول ثنا نزد انها باین نهج بگوید * اللهم لک انت الدایم الذی تبقی و ما سواک یفنی وکلشي هالک الا وجهک لک اللهم و الیک الماب * و درود بجمله مذاهب باین طریق اولی باشد * اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و صفیک و نجیک و خیرتک من خلقک افضل

الی الیمنی * لیمنی جزو ۱۲ ص

ما صلیت علی احد من العالمین * واولی بامامت سلطان است بعد ازان قاضی بعد ازان امام مسجد حی بعدازان پدر یا کسی مجاز از و بعد ازان پسر یا کسیکه مجاز ازو باشد بعد ازان پدر پدر یا مجاز ازو بعد ازان برادر یا مجاز ازو بعد ازان هرکه بمیت اقرب باشد یا مجاز ازو واما نزد امامیه پس در نماز جنازه از فرایض آن قیام است ونیت و پنج تکبیر و شهادتین بعد از تکبیر اول وصلوتین بعد از تکبیر دوم و دعا بر مومنان بعد از تکبیر سیوم و دعا بر میت بعد از تکبیر چهارم وبعد از پنجم چیزی نخواند وقراءت فاتحه نزد بعضی و سلام و دست برداشتن در همه تکبیرات سنت است و دعای بتعین فرض نیست وافضل این است که بعد از تکبیر اول بخواند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمد صلی الله علیه وآله عبده ورسوله وان الموت حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور * وبعد از تکبیر دوم * اللهم صل علی محمد وال محمد وبارک علی محمد وال محمد وارحم محمد اوال محمد افضل ماصلیت وبارکت ورحمت وترحمت علی ابراهیم وآل ابراهیم انک حمید مجید * وبعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند * اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات تابع

بینها و بینهم بالخیرات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم
الراحمین * و بعد از تکبیر چهارم این دعا بخواند * اللهم ان
هذا عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و انت خیر منزول به
اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به منا اللهم انکان محسنا
فزد فی احسانه و انکان مسیئا فتجاوز عنه و اغفرلنا وله اللهم احشره
مع من یتولاه و ابعده ممن یتبراه و یبغضه اللهم الحقه بنبیک و عرف
بینه و بینه و ارحمنا اذا توفیتنا یا اله العالمین * و نزد بعضی بعد
تکبیر پنجم بخواند * ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة
وقنا عذاب النار * و اگر میت طفل بود یا مجنون که از طفلی
تا موت جنونش استمرار پذیرد بعد از تکبیر چهارم بخواند *
اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا و فرطا * و در بعضی روایات آمده
که بر طفل صغیر نماز نباید کرد و نزد بعضی اگر میت مخالف است
در نماز او چهار تکبیر باید و بعد تکبیر چهارم لعن بر او و دعای بد
نمودن واجب است و دعا بدین نهج منقول گشته * اللهم املاء
جوفه نارا و قبره نارا و سلط علیه الحیات و العقارب * و برنواصب که
از مخالفین باشند این دعا بخواند * اللهم اخز عبدک فی عبادک
و بلادک اللهم اصله اشد نارک اللهم اذقه حر عذابک فانه کان یوالی
اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل بیت نبیک * و اگر

ستضعف است و در معنی آن اختلاف است بعضی گویند
که مذهبش معلوم نباشد و بعضی گویند که هر کسیکه ضعیف
العقیده باشد گاهی سنی شود و گاهی شیعه بعد تکبیر چهارم این
دعا بخوانند * اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب
الجحیم * انتهی چون عهدهٔ متصدی این رساله رسانیدن نفع
عام است در تحریر همچو روایات باک نکرده که علم آن
هر یکی را از مخالف و موافق موجب نفع است بعضی را للعمل و
بعضی را اللاحتراز و چون آدمی بمردن نزدیک شود باتفاق علمای
اهل سنت روی او را بسوی قبله کردن مستحب است
مگر اولیتر بمذهب ابیحنیفه رح و مالک و احمد حنبل و بیک قول
نزد شافعی آنست که او را بر پهلوی راست خوابانند روی بقبله
و بقول دیگر از شافعی بر قفاش خوابانند باین نهج که روی و زیر
قدمهاش سمت قبله باشد و تلقین کلمه شهادت نمودن در
ان وقت سنت است مگر نزد ابیحنیفه رح بدین طریق که
روبروی او باواز بلند کلمه شهادت بخوانند نه اینکه محتضر را
بگویند که بخوان بلکه زیاده از یکبار نگویند و چون جان بحق تسلیم
کند باید که چشمهای او فرو خوابانند و زنخ با سر بندند و تعجیل
در تجهیز و دفن نمایند و غسل میت فرض علی الکفایه است

کو

و بمذهب ابی حنیفه رح برهنه کرده بشویند صرف عورت را
پوشیده دارند بر تختی که مجمره را یکبار یا سه بار یا پنج بار گرد آن
بگردانند نه زاید ازان و بابی که در سر و اشنان جو شانیده
باشند میت را وضو کنانند سوای مضمضه و استنشاق و اول
سر و ریش او بخطمی بشویند لاکن شانه نزنند و ناخن نه چینند
و ختنه هم نکنند و اول بر دست چپ بخوابانند و جانب راست
او بشویند به نهجیکه آب از فرق تا قدم بزیر و زبرش رسد
پس جانب چپ بغلطانندش بر پهلوی راست و همین طور
بشویند که آب بهمه زیر و زبرش رسد پس به نشانند و دست
به نرمی و رفق بر شکمش مالند اگر چیزی برآید آنرا بشویند و غسل
اعاده نکنند و استنجا کنانیدن قبل غسل باین طریق که خرقه را
در دست پیچیده عورتین غلیظتین او را بشویند و نیز خرقه باریک
بانگشت پیچیده در دهانش کردن و دندان و لثه ها و لب و زبان
را صاف نمودن و هم بمنخرین انگشت انداختن بعضی حنفیه
مستحسن دانسته اند پس بخرقه او را خشک کنند و حنوط
بر سر و ریش او و تمام بدن او و کافور بر جبینش و دست ها و
بینی و قدمها و زانو های او مالند و بمذهب شافعی اول دست
بقوت بر شکمش مالند تا فضلات بکلی زایل شود انگاه خرقه

بدست پیچند و یک عورت را بان استنجا کنند بعد ازان خرقه
دیگر تبدیل نموده عورت دیگرش را بشویند واگر بر اندامش
نجاستی رسیده باشد آنرا ازایل کنند و مرده را برهنه نکنند در
پیراهنش بشویند واگر حاجت باشد از هردو طرف تیریز پیراهن
را بشگافند و دران طرف دست اندرون برده اول وضو دهند
بامضمضه واستنشاق و دندانش را بخرقه تر بجای مسواک
بمالند و موی و ریش را بشانه فراخ باهستگی شانه زنند آنگاه
به نهجیکه پیشتر ذکر شد غسل دهند و بخرقه خشک نموده در
کفن پیچند و کفن میت بمذهب او اقل واجب یک جامه است
که همه تنش را بپوشاند اما سنت مرد را سه پارچه است
سفید از پنبه یا کتان غیر حریر پیراهن وازار و چادر و برای زن
پنج جامه باضافه مقنعه و جامه که پستانهاش را ازان ببندند و نزد بعضی
از اصحاب شافعی سه لفافه است که باید هریکی را بالای
یک دگر بگسترانند وحنوط بالای یک دگر پاشند و میت را
دران پیچند بعد ازان که جمله منافذش را از چشم و بینی
و دهان و گوش وغیره به پنبه که بکافور تر کرده باشند پر کنند و
نزد ابیحنیفه درج پنبه بمنافذ کردن روا نیست و نزد او اول ازار
پوشانند آنگاه پیراهن از شانه تا قدم انگاه چادر که آنرا لفافه هم

گویند از فرق تا قدم و متاخرین برای علما اضافه یک عمامه مستحسن دانسته اند مگر شمله آن بالای رو انداز ند و مثل حالت حیات بر پشت ندارند و نیز نزد او از دو جامه برای مرد و از سه برای عورت کمتر گرفتن نشاید و برای زنان کفن معصفر و مزعفر و حریر دادن مضایقه نباشد نزد ابیحنیفه رح و جنازه را به تعجیل برند و میت را در لحد نهند روبسوی قبله و در زیر سرش خشتی نهند و بمذهب شافعی بعد از دفن تلقینش کنند باین صفت * یا عبد الله ابن امة الله اذکر ما خرجت علیه من الدنیا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله وانک رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وسلم نبیا وبالکعبة قبلة وبالمسلمین اخوانا ثبت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا والاخرة ویضل الله الظالمین ویفعل ما یشاء * وبمذهب ابیحنیفه رح واحمد حنبل این تلقین بدعت است بظاهر روایت و متاخرین از علمای حنفیه بر این تلقین هم عامل اند و مستحسن دانند و اما شهید بمذهب ابیحنیفه رح آنست که در معرکه جنگ بدست کفار کشته شود یا بجهت خلاصی نفس یا مال بدست مسلمانان یا کافران کشته شود یا ظلما بدست مسلمانان یا کافر کشته شود وهمه برابراند در آنکه غسل وکفن انها را اند هند و باهمان جامه هایش

حکم شهید

دفن کنند لاکن نماز جنازه برهمه ها واجب است مگر پوستین و
جامه پنبه و موزه و سلاح از ایشان بیرون کنند و باقی جامه ها
بدستور دارند اما اگر شهید چیزی بخورد یا بیاشامد بعد مجروح
شدن یا بخانه و خیمه زنده نقل کرده شود یا بمقدار عشر روز زنده
بماند یا وصیت کند با مر دینوی پس نزد ابیحنیفه رح و احمد حنبل
غسل هم دهند و نماز هم خوانند و نیز نزد ابیحنیفه رح عقل و بلوغ
از شرایط شهادت است و نزد شافعی و مالک هر که در معرکه
کشته شود بدست کافران او را نشویند و نماز جنازه نیز نکنند
و با همان جامه هایش دفن کنند و غیر آنرا غسل هم دهند و نماز جنازه
نیز کنند و اما بمذهب امامیه پس میت را بشرط بودن مومن
اثنا عشری واجب است سه غسل دادن اول باب سدر
و دوم باب کافور و سیوم باب خالص و قبل از ان استنجا
دهند و ازالهٔ نجاست کنند و شکم میت را بعنف و قوت بمالند
و وضو کنانند و غاسل را در هر غسل نیت غسل میت وجوبا
و قربة الی الله و ماذون شدن برای غسل از ولی میت هم شرط
است و باید که غسل سر و گردن مقدم دارد بر جانب راست
و غسل جانب راست مقدم کند بر غسل جانب چپ و احوط
این است که عورتین را با هر دو طرف بشوید جمله موی ها را و زیر

آنرا بشوید و بر تخته غسل دهد و غسل میت مخالف اگر سنی
است دران اختلاف است قول مرجح این است که غسل
واجب نیست وکفار و نواصب را غسل دادن جایز نیست و بعد
غسل کافور بر اعضای سجود مالند و کفن برای مرد و زن سه
جامه است لنگ و پیراهن و چادری وکفایت دو و یک هم جایز
است اگر نباشد و برای مرد سنت است اضافه برد یمانی سرخ
که از زر بفت نباشد ولفیفهٔ سه گز و نیم بعرض یک شبر و نیم که
هر دو ران با د پیچند و دستاری که از وسط بر سر و تحت
الحنک بسته هر دو طرفش را بر سینه اندازند و از برای زن
مقنعه و خرقه که بان پستان هاش بر سینه بندند و نمطی و ان جامه
ایست که دران خطها باشد و در سوراخ پس و پیش زن
پنبه اگنده کنند و بعد گذاشتن میت تلقین نمودنش بشهادتین
واصول دین و اسماء مقدس ایمهٔ معصومین سنت است
و طریقه تلقین اینست که دست چپ میت زیر منکب یمنی و
دست راست زیر منکب یسری او و بهر دو صورت به نهایت
عنف و شدت میت را حرکت داده دعای تلقین بخوانند
* دیگر نماز واجب * خاص بمذهب ابیحنیفه رح نماز وتر است
بقول صحیح و بیک قول از و فرض است و بیک قول سنت

مطابعه صحیفه شاذه ۱۴ ص

است که سه رکعت است بیک سلام مثل نماز مغرب قعده اوش باید لاکن در رکعت سیوم قبل از رکوع و بعد از قراءت که فاتحه باضم سوره باشد تکبیر گفته و رفع یدین نموده دعای قنوت بخواند و بعد ازان رکوع کند و نماز تمام سازد و دعای قنوت هم نزد ابیحنیفه رح واجب است و به مذاهب دیگر ایمه وتر سنت است اما به مذهب شافعی وتر سنت است از یک رکعت تا سیزده رکعت و اقلش در افضلیت سه رکعت است و باید که در هر رکعت تشهد خواند و سلام گوید و دو دو رکعت به یک یک نیت و سلام بگذارد و در هر دو رکعت نیت سنت کند و در یک رکعت اخیر نیت وتر نماید و اگر همه را یا سه رکعت را بیک سلام ادا کند روا باشد و نزد خراسانیان از اصحاب شافعی آنرا پیوسته گذاردن و در مجموع نیت وتر نمودن فاضلتر است ولاکن بیک تشهد و یک قعده و قنوت در وتر بمذهب شافعی صرف در نصف آخر ماه رمضان بعد از رکوع رکعت آخر مسنون است نه تمام سال و بمذهب احمد حنبل وتر زیاده از یک رکعت نیست و بمذهب مالک وتر سه رکعت بدو سلام است و قنوت بعد از رکوع صرف در تمام ماه رمضان

باید دوا اما دعای قنوت بمذهب ابیحنیفه اینست * اللهم انا نستعینک و نستغفرک و نومن بک و نتوکل علیک و نثنی علیک الخیر ونشکرک ولا نکفرک ونخلع و نترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد و لک نصلی ونسجد و الیک نسعی و نحفد نرجو رحمتک و نخشی عذابک ان عذابک بالکفار ملحق اللهم اهدنا فیمن هدیت وعافنا فیمن عافیت و تولنا فیمن تولیت و بارک لنا فیما اعطیت وقنا ربنا شر ما قضیت فانک تقضی علیک وانه لا یذل من والیت تبارکت ربنا و تعالیت وصل اللهم علی سیدنا و اله وسلم * و دعای قنوت مذهب شافعی و مالک از اللهم اهد تا آخر است ونزد شافعی در هر نماز فجر برکعت دوم آن دعای قنوت مسنون است و ندانستن قنوت بانزدیک بعضی ایمه عذر نیست و بناآموختن آن معاقب و عاصی باشد و اگر نداند یا نتو اند آموخت سه بار بگوید * اللهم اغفرلی * یا بگوید * ربنا اتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنه وقنا عذاب النار * و بمذهب امامیه وتر همین یک رکعت است مسنون و دران قنوت بمذهب ایشان نیست اما در جمیع فرایض یومی پیش از رکوع در رکعت دوم قنوت مسنون است چنانچه در فصل پانجم مذکور خواهد شد * دیگر * نماز واجب بمذهب ابی حنیفه رح و بیک

قول از احمد حنبل نماز عیدین است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح و بعضی از اصحاب شافعی فرض کفایه است و نزد بعضی از اصحاب ابی حنیفه رح فرض عین است ولکن صحیح بمذهب ایشان وجوب است و بمذهب شافعی و مالک سنت موکده است و وقت آن از طلوع آفتاب است تا وقت استوا و اگر عید فطر بعد از زوال محقق شود بمذهب ابی حنیفه رح روز دیگر نماز بگذارند و نماز عید الاضحی در جمله ایام تشریق روا است و بمذهب امامیه اگر شرایط جمعه یافته شوند نماز عید فرض عین است وآن باتفاق دو رکعت است با تکبیرات زواید بی اذان و اقامت و بمذهب ابی حنیفه در عیدین نه تکبیرات واجبه است در هر دو رکعت سه اصلی و شش زواید اما در رکعت اول پس یک تکبیر اصلی تکبیر افتتاح است پس بعد تکبیر افتتاح دعای افتتاح بخواند و ازان بعد سه تکبیر زواید کند برفع یدین و ارسال دست بین التکبیرتین و بدون وضع آن زیر ناف و توقف کند مابین هر دو تکبیرتین بمقدار سه تسبیح بدون خواندن چیزی بعد ازان بدستور تعوذ و تسمیه نموده قرات کند و تکبیر رکوع گوید پس در رکعت اول سه تکبیرات زواید شد

دو تکبیر اصلی و در رکعت دوم بعد از قرائت فاتحه و ضم سوره قبل رکوع بدستور در رکعت اول سه تکبیر زواید گوید بعد ازان تکبیر رکوع گوید پس درین رکعت یک تکبیر اصلی و سه تکبیرات زواید شد و بمذهب شافعی در نماز عیدین پانزده تکبیر است سه اصلی و دوازده زواید که در هردو رکعت قبل از قرائت گوید و بمذهب او این تکبیرات مسنون است نه واجب و بمذهب مالک و احمد حنبل یازده تکبیرات زواید است شش در رکعت اول بعد از تکبیر افتتاح هم بعد ثنا نزد احمد حنبل و پیش از قرائت فاتحه و سوره و پنج در رکعت دوم بعد از تکبیر نهوض و قعود و قرائت فاتحه و سوره نزد ایمه ثلثه بین التکبیرتین گفتن * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر یا الله اکبر کبیرا و الحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا * و صلوة فرستادن بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم مستحب است و بمذهب شافعی و احمد حنبل قرائت سوره ق در اول رکعت و القمر در دوم مسنون است و بمذهب مالک و ابی حنیفه تعین سوره مسنون نیست و شرایط نماز عیدین مثل شرایط جمعه است نزد ابی حنیفه الا در خطبه که دو خطبه خواندن بعد نماز سنت است

و باید که در خطبهٔ اول احکام صدقهٔ فطر و قربانی و تکبیرات تشریق تعلیم کند و بمذهب امامیه تکبیرات عیدین نه تکبیر سنت پنج در رکعت اول بعد از قرائت فاتحه و سوره و چهار در رکعت دوم همچنین بعد از قرائت فاتحه و سوره و بعد از تکبیر اول بخواند در هر دو رکعت * اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم انت اهل الکبریاء والعظمة واهل الجود والجبروت واهل العفو والرحمة واهل التقوی والمغفرة اسالك بحق هذا الیوم الذی جعلته للمسلمین عیدا ولمحمد صلواتك علیه ذخرا وکرامة ومزیدا ان تصلی علی محمد وآل محمد وان تدخلنا فی کل خیر ادخلت فیه محمدا وآل محمد وان تخرجنا من کل سوء اخرجت منه محمدا وآل محمد اللهم انی اسالك خیر ما سئلك به عبادك الصالحون واعوذ بك مما استعاذ منه عبادك المخلصون * وبعد از تکبیر دوم بگوید * اول کل شی واخره بدیع کل شی ومنتهاه عالم کل شی ومعاده ومصیر کل شی ومرده مدبر الامور باعث من فی القبور قابل الاعمال مبدء الخفیات معلن السرایر و بعد از تکبیر سیوم * عظیم الملکوت شدید الجبروت حی لا یموت دایم لا یزول اذا قضی امرا انما یقول له کن فیکون * و بعد از تکبیر چهارم گوید * خشعت لك الاصوات وعنت لك

الوجوه وحارت دونک الابصار وکلت الالسن عن عظمتک والنواصي

کلها بیدک مقادیر الامور کلها الیک لایقضي فیها غیرک ولایتم

منها شي دونک * وبعد از تکبیر پنجم گوید * احاط بکلشي

علمک وقهر کلشی امرک وقام کلشي بک وتواضع کلشي لعظمتک

واستسلم کلشي لملکک * وخطبه بعد از نماز نزد ایشان واجب

است وتعیین سورۂ الاعلی در رکعت اول والشمس در

رکعت دوم مسنون است وصدقۂ فطر نزد ابی حنیفه رح

واجب باشد برکسیکه نزد او مالی سوای مصارف ملبس ومسکن

ویک خدمتگار ویک مرکوب وقوت دو ماهه بقولی ویکساله بقولی

بمقدار دوصد درهم یا بست دینار باشد از طرف خودش

وفرزندان صغیر که بهونتش باشند واز طرف عبید وجواری

اگرچه مکاتب وام ولد باشند نصف صاع از گندم یا یکصاع

از جو وخرما و مویز وآن نزد ابی حنیفه رح هشت رطل عراقی است

وبمذهب دیگران پنج رطل وثلث رطل است وحسب

مذهب ابی حنیفه رح ازروی حساب هندوستان مروجه

حال نصف صاع دو اثار کسری کم است بحساب فی آثار

نو دوشش روپیه واگر قیمت آن عوض صدقه فطر دهد نزد او

جایز باشد واما بمذهب شافعی ومالک واحمد حنبل هرکسی را

که زیاده از قوت یکروزه مقدار یکصاع مال باشد که از کسوت
او و عیال او و خادم و مسکن او هم زیاده باشد برو صدقه فطر
واجب است از همه اشیاء یکصاع و ادای قیمت نزد ایشان
جایز نیست و صدقه دادن باتفاق قبل نماز عید الفطر باید و بمذهب
ابی حنیفه رح فطره زن بر شوهر واجب نیست و اگر بدهد متبرع
است و بمذهب ایمه ثلثه واجب است و چنانکه زکوة برای
صیانت مال است صدقه فطر برای صیانت نفس است
از حوادث دو جهانی و همچنین قربانی نمودن بهمان احکام که در
فطره است در عید الاضحی بعد از نماز واجب است یک
گوسفند از یک نفس یا یک گاو یا شترا ز هفت نفس
نزد ابی حنیفه رح بر هر که فطره واجب است و نزد ایمه
ثلثه قربانی نمودن بر غنی سنت موکده است و بمذهب امامیه
هر کسیکه قوت یک ساله خود و عیال خود دارد برو صدقه فطر واجب
است و الا سنت است و اگر واجب باشد پس هر که در
مونت اوست از بزرگ و خورد و آزاد و بنده مسلمان و کافر از
طرف جمله آنها یک صاع که نه رطل عراقی باشد از ان
جنس که غالب قوت اوست واجب الادا گردد و قربانی بر
توانگر مسنون است و باتفاق ایمه اربعه اهل سنت در

صدقه فطر بعضی بار گرانی ۱۲ م

عید الفطر قبل از صلواة چیزی بخورد و از جنس شیرینی و اولی
تمر است بعد وطاق و در عید الاضحی تا نماز امساک کند و بعد
از نماز از همان جنس افطار نماید و تکبیرات تشریق و عید و عرفه نزد
ایمه اربعهٔ اهل سنت پس هر نماز جماعت باواز بلند می باید
گفت اما نزد ابیحنیفه بر مقیم در شهر که نماز فرض بجماعت
مندوب ادا کند واجب باشد و بر مسافر و متصل و منفرد و بعد
جماعت زنان واجب نیست و نزد دیگر ایمه همه کسانرا باید گفتن
و آن نزد ابیحنیفه از نماز صبح روز عرفه تا نماز عصر روز عید باید گفت
و نزد ابو یوسف و محمد از اصحاب او که همین مذهب مفتی به نزد
علمای حنفیه است و بمذهب احمد حنبل و یک قول از شافعی تا نماز
عصر آخر ایام تشریق می باید گفت که چهار دهم ذی الحجه باشد
و مشهور از قول شافعی رح و مذهب مالک از ظهر روز عید تا صبح
آخر ایام تشریق باید گفت و در عید الفطر بمذهب ابیحنیفه رح
مصلی را در راه تکبیر باواز بلند گفتن تا انگاه که امام به نماز بیرون آید
مسنون است و نزد دیگران از مغرب آخر رمضان تا شروع
امام به نماز عید تکبیر مشروع است و اما در عید الاضحی نزد بعضی
از عشره اولی ذی الحجه در راهها و بآواز بلند تکبیر گفتن مشروع
است و صیغه تکبیر مسنون این است * الله اکبر الله اکبر لا اله

الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد * واگر بعد ازان بگوید *
الله اکبر کبیرا والحمد الله کثیرا وسبحان الله بکرة واصیلا وصلی الله
علی محمد واله * مستحسن باشد * فصل چهارم * نمازهای
مسنونه ومستحبه بدانکه دوازده رکعت در شبانه روز
از سنن موکده است باتفاق مجتهدین اهل سنت وجماعت
ودر حدیث شریف واقع است که کسیکه بدوازده رکعت
در شبانه روز التزام دارد خدای تعالی برای او خانهٔ در جنت
بنا سازد وآن چهار رکعت قبل ظهر ودو رکعت بعد ازان ودو
رکعت بعد مغرب ودو رکعت بعد عشا ودو رکعت قبل
فجر است مگر بمذهب شافعی پیش از ظهر دو رکعت مسنون
است وپیش از فرض چهار رکعت وبعد از مغرب چهار
رکعت دیگر سوای دو رکعت سابق وهمچنین قبل عشا چهار
رکعت سوای دو رکعت بعد آن هم آمده است وبعضی علما گفته
اند که اگر قومی بکلی بر ترک این دوازده رکعت اصرار کند امام
را رسد که با آنها مقاتله کند ودو رکعت سنت فجر در تاکید
قوی تر از دیگر سنن است تا اینکه نزد بعضی از علمای حنفیه
واجب است بعد ازان چهار رکعت قبل ظهر بعد ازان دو
رکعت بعد ظهر بعد ازان دو رکعت بعد عشا بعد ازان

چهار رکعت قبل عصر و در نماز جمعه چهار رکعت قبل فریضه و
چهار بعد ازان و بروایتی دو رکعت دیگر سوای هشت رکعت
بعد فریضه جمعه از سنن موکده است و دو رکعت بعد وتر از
مستحبات است و اولی آنست که آنرا قاعدا ادا کند و
در کتب امامیه مرویست که سنن آن حضرت صلی الله علیه
وسلم تالی واجبات است در فضیلت و تاکید و آن حضرت
نماز سنت را در هر شب و روز در برابر نماز واجب مقرر
فرمود یعنی هشت رکعت نافله پیش از نماز ظهر و هشت
رکعت پیش از نماز عصر و چهار رکعت بعد از نماز شام و
دو رکعت وتیره بعد از نماز خفتن وچون وتیره نشسته گذارده
می شود برابر یک رکعت است و یازده رکعت نماز شب و
دو رکعت پیش از صبح و اینها نزد ایشان متمم فریضه اند
و در ثواب و تاکید مثل آنند و مانند فریضه اگر ترک کنند سنت
است که قضا کنند و نیز از برای ترک آن کفاره یک مد از
گندم یا جو برای نافله روز و یک مد از برای نافله شب مقرر
کرده اند و همچنین نوافل دیگر هم نزد آنها بکثرت است لاکن
چون مذهب آنها اینست که هر که در تمام عمر یک واجب را
قضا کرده است بروادای نماز نفل حرام است و همچو اشخاص

که یک فرض هم بر آنها قضا نباشد قلیل الوجود اند لهذا به تفصیل
نمازهای نوافل آنها اهتمام نکرده شد که نفع معتد به دران نه
بود * نماز تراویح * دیگر از سنن موکده خاص بمذهب اهل سنت
نماز تراویح است و آن بست رکعت است بعد عشا و وتر و
بعضی علمای حنیفه رح مستحب گویند مگر اول اصح است و
آن بمذهب ابی حنیفه رح پنج ترویحه است هر یک بدو سلام
و بعد هر ترویحه نشستن بمقدار یک ترویحه هم مستحب است
و بعد هر ترویح سه بار این تسبیحات بخواند * سبحان ذي
الملك والملكوت سبحان ذي العزة والقدرة والعظمة والكبرياء
والجبروت سبحان الملك الحي الذي لا يموت سبوح قدوس ربنا
ورب الملائكة والروح * و مستحب است که در تراویح
یک ختم قران کند والاده آیت در هر رکعت سوای فاتحه
بخواند و بعضی ختم قران هم از سنن موکده دانند و بعد از تراویح
وتر بجماعت گذارد و اگر یک ترویحه بیک سلام گذارد
جایز باشد مگر اولی بدو سلام است و همچنین بی عذر
تراویح را نشسته گذاردن بترک اولویت جایز است و
تراویح منفردا و بخانه خواه منفردا یا بجماعت هم روا است و
اگر کسی نماز عشا بجماعت نگذارده است و تر هم منفردا

کنج

گذارد و نماز تراویح بعد عشاء آخر شعبان شروع کند و از روزیکه هلال عید بنظر آید ترک کند * نماز اشراق * و آن دو رکعت است بعد از طلوع آفتاب و طالب صادق را باید که بعد از نماز فجر مشغول بذکر الهی باشد تا ارتفاع شمس بیک نیزه انگاه دو رکعت بگذارد * نماز ضحی * و ان یا همان دو رکعت اشراق است یا ورای آن و فقهاء در چاشت و اشراق فرق نکرده اند و گویند که از وقت ارتفاع تا زوال از دو رکعت تا ده رکعت می باید گذارد و آنرا مسمی به نماز ضحی کرده اند لاکن بر طرق مشایخ مستنبط از بعض احادیث و عمل اسلاف اشراق به نهجیکه گذشت دو رکعت گذارند و چاشت بعضی چهار و بعضی هشت رکعت گذارند و برای دین و دنیا مفید دانند * نماز تهجد * و وقت آن بعد از عشاء و قبل از وتر است بشرطیکه ما بین هر دو خواب کنند و افضل اوقات گذاردن آن جوف لیل است یا ثلث آخر و اقل آن دو رکعت است و اکثر آن هشت رکعت که منتهای تهجد رسول الله صلی الله علیه و سلم است * تحیة المسجد * و آن دو رکعت است هرگاه بمسجد داخل شود دو رکعت بگذارد و همچنین * تحیة الوضو * که هرگاه وضو کند دو رکعت بگذارد

* صلوة الحاجة * و آن دو رکعت است ولکن طرق آن
مختلف است یکی اینست که هر کسی را حاجتی بطرف خدا یا
بیکی از بندگان او متعلق باشد باید که با جمله مستحبات وضو کند
و دو رکعت بگذارد و ثنای الهی گوید و درود فرستد و این
دعا بخواند * لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش
العظیم الحمد لله رب العالمین اسالك موجبات رحمتك وعزايم
مغفرتك والغنيمة من كل بر والعصمة من كل ذنب والسلامة
من كل اثم لا تدع لي ذنبا الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا حاجة
هي لك رضا الا قضيتها يا ارحم الراحمين * دیگر در وقت شدت
و درماندگی باید که وضو کند با جمله سنن و مستحبات و دو رکعت
نماز بگذارد و این دعا بخواند * اللهم اني اسالك واتوجه اليك
بنبيك محمد نبي الرحمة يا محمد اني اتوجه بك الى ربي في حاجتي
هذه لتقضي لي اللهم فشفعه في * و هرگاه لفظ حاجتی هذه بگویند
الضرورت را بدل بگذارند * دیگر * از بعضی طرق مشایخ
از رسول صلی الله علیه و سلم مرویست که چون کار بر کسی
تنگ آید یا بدست ظالمی درمانده باشد این نماز بگذارد و بداند
خدائیکه مرا بدرستی بخلق فرستاد اگر نیت مرده کند زنده
شود و نماز اینست چهار رکعت بدو سلام هر وقتیکه خواهد بگذارد

در اول بعد فاتحه * اللهم مالک الملک تؤتي الملک من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء وتعز من تشاء وتذل من تشاء بيدك الخير انک علي كل شيء قدير تولج الليل في النهار وتولج النهار في الليل وتخرج الحي من الميت وتخرج الميت من الحي وترزق من تشاء بغير حساب * در دوم * انا اعطيناك * ودر ركعت سيوم * قل يا ايها الكافرون * ودر چهارم * قل هو الله احد * هريكي پانزده بار بخواند چون از نماز فارغ شود ده كرت اين دعا بخواند هنوز از مصلي برنخواسته باشد كه حاجت او روا شود انشاء الله تعالي دعا اينست * لا اله الا انت سبحانك اني كنت من الظالمين حسبنا الله ونعم الوكيل رب اني مسني الضر وانت ارحم الراحمين وافوض امري الي الله ان الله بصير بالعباد ويا من ذكره شرف للذاكرين ويا من طاعته نجاة للمصلين ويا من لا يخفي عليه انباء الراجين برحمتك يا ارحم الراحمين * اين هيچمدان مكرر اين نماز را گذارده و تجربه نموده با اين روسياهي كه دارد گاهي تخلف از اجابت دعا نيافته و ظاهر است كه قطع نظر از اثر الفاظ دعا و طريقه نماز و ارشاد حضرت رسالت پناه صلي الله عليه وسلم كسيكه با شرايط بندگي و طلب دعا اين نماز از دل بگذارد و دعا كند يا نماز و دعائي ديگر كند بكمال خضوع و

وخشوع و تامل بر مضمون جمله معانی از قلب باشد نه اینکه
همچو طایر معلم[۳] زبانش متوجه الفاظ و قلبش بجای دیگر مشغول هرگاه
افوض امری الی الله گوید بالقطع دست از جمله تدابیر
بردارد پس ذات پاک او تعالی جل شانه اعلی است
از اینکه او را بی نیل مراد باز گرداند * صلوة التسبیح * چهار
رکعت است لکن طریقه ادای آن بدو روایت است یکی اینکه
بعد از تکبیر افتتاح و خواندن ثنا بازبخواند * سبحان الله و
الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر * بعد از ان تعوذ و تسمیه
وفاتحه و سوره خوانده ده بار همین کلمات بخواند پس برکوع رود و بعد
از تسبیح رکوع ده بار بخواند و چون سر از رکوع بردارد ده بار
بخواند و همچنین در هر سجده ده ده بار بخواند و بین السجدتین
هم ده بار و همچنین در سه رکعت دیگر خواند نماز تمام کند و بروایت
دیگر در هر رکعتی بعد فاتحه ده بار قل هو الله احد خوانده پانزده بار
این تسبیح بگوید و ده بار در جلسهٔ استراحت که بعد از
سجدتین باشد یا قبل از خواندن تشهد و باقی بدستور مثل
روایت اول و درین روایت قبل از فاتحه بعد از ثنا تسبیح خواند
و در روایت اول در جلسهٔ استراحت و قبل تشهد
بخواند و دربعضی روایات باید که قبل ظهر بخواند و به بعضی روایات

[۳] قوله طایر معلم بضم اول وفتح ثالث از تعلیم بمعنی طایری که تلفظ او را تعلیم نموده باشند چنانچه طوطی وغیره ان ۱۲ رض

هر وقت که خواهد از شب و روز بگذارد ولکن در شب بدو سلام و در روز بیک سلام و بروایتی در رکعت اول بعد فاتحه * الهاکم التکاثر * بخواند و در رکعت دوم * والعصر * و در سیوم * قل یا ایها الکافرون * و در چهارم * قل هو الله احد * وفضایل این نماز از حد احصا بیرون است در حدیث آمده است که اگر توانی هر روز یکبار بگذار و الا در هر جمعه یکبار و الا در هر ماه یکبار و الا در هر سال یکبار و الا در عمر خود یکبار * صلوة الرغایب * در بعضی از احادیث غریب آمده که شب جمعهٔ اول از ماه رجب میان مغرب و عشا دوازده رکعت بشش سلام میباید گذارد و در هر رکعتی بعد از فاتحه سه بار * انا انزلناه * و دوازده بار * قل هو الله احد * و چون فارغ شود هفتاد بار بگوید * اللهم صل علی محمد ن النبی الامی وعلی اله و سلم * انگاه سر بسجده نهد و هفتاد بار بگوید * سبوح قدوس رب الملائکة والروح * و همچنان سر بسجده نهاده هر حاجتی که دارد از خداوند تعالی بخواهد که باجابت مقرون شود * نماز کسوف * و آن باتفاق مذاهب اربعه اهل سنت دو رکعت مسنون است مگر در طریقهٔ ادای آن اختلاف است بمذهب ابی حنیفه رح مثل دیگر نمازها بیک رکوع و دو سجده بگذارد و هر چه خواهد دران نما

سورتها بخواند و قراءت را طویل کردن و دعا کردن تا وقتیکه بالکل شمس منجلی شود افضل است و تطویل دعا و تخفیف قراءت هم درست است بالجمله تطویل یکی و تخفیف دیگر از قراءت و دعا باید و اگر امام جمعه وعیدین باشد بجماعت بگذارند والا فرادی فرادی و اگر بجماعت بگذارند امام جهر نکند وخطبه هم بمذهب او درین نماز نیست وبمذهب ایمهٔ ثلثه دو رکعت است بدو رکوع و دو قیام و دو سجده در هر رکعت است اول بعد از تکبیر احرام سورهٔ بقره خواند یا بمقدار آن سورتی دیگر اگر سوره بقره نتواند خواند و در قیام دوم بعد از رکوع اول سوره آل عمران یا بمقدار آن و در قیام سیوم بعد از هر دو رکوع و هر دو سجده رکعت اول سورهٔ النسا یا بمقدار آن و در قیام چهارم بعد از رکوع اول رکعت دوم سورهٔ المایده یا بمقدار آن و در رکوع اول بمقدار صد آیت از سورهٔ بقره بجای تسبیح بخواند و در رکوع دوم بمقدار هشتاد آیت ازان و در رکوع سیوم بمقدار هفتاد آیت ازان و در رکوع چهارم بمقدار پنجاه آیت ازان بخواند و اگر نماز کسوف بجماعت بگذارد خطبه هم مثل جمعه و عیدین گوید * نماز خسوف * وانهم دو رکعت است مثل کسوف و دران جماعت نیست نزد ابی حنیفه

و نزد ائمهٔ ثلثه مثل نماز کسوف است الا در نماز کسوف باخفا
خوانند و در نماز خسوف بجهر و همچنین وقت شدت اهوال
و افزاع مثل ریح شدید و دوام باریدن آسمان برف یا
باران و شدت احمرار آن و تاریک شدن روز و شیوع
وبا و زلازل و صواعق و انتشار کواکب و روشنی مخوف و
وقت شب و خوف غالب از طرف دشمن باتفاق ادای
دو دو رکعت مسنون است لاکن باتفاق بانفراد می باید گذارد
و نزد هر یکی موافق نماز کسوف و خوف بگذارد و این همه نمازها یعنی
کسوف و خسوف و بادهای سیاه و زرد و زلزله و دیگر اخاویف
نزد امامیه واجب است هر یک دو رکعت بهر رکعت پنج قیام
و پنج رکوع و دو سجده بهر پنج قیام فاتحه و سورهٔ بی تعیین و جماعت
و خواندن قنوت بعد از سوره در همه سنت است * نماز استسقا *
نزد ابی حنیفه برای استسقا نمازی بجماعت مسنون نیست
و نه در ان خطبه است و نه قلب ردا است بلکه صرف دعا و استغفار
است و بمذهب ابی یوسف و محمد از اصحاب ایشان که همان
مذهب مفتی به و معمول غالب علمای حنیفه است اینست که امام
معه قوم برای نماز خارج شود و دو رکعت بجهر بگذارد و در اول سبح
* اسم ربک الاعلی * و در دوم * هل اتیک حدیث الغاشیه *

قوله باتفاق یعنی باتفاق ائمهٔ اربعهٔ اهل سنت ۱۲ رض

بخواند و بعد نماز دو خطبه بگوید مستقبل قوم بر زمین ایستاده
نه بر منبر و دعا کند و تسبیح گوید و استغفار برای جمله مومنین
و مومنات کند بر قوسی تکیه کرده پس هرگاه قدری از خطبه
بگوید قلب رداکند و صفت قلب ردا این است که اگر چادر
مربع باشد اعلای آنرا اسفل گرداند و اسفل را اعلا و اگر مدور
باشد جانب راست را چپ کند و جانب چپ بطرف راست
آرد و قوم تقلیب چادرها نکنند و بعد از فراغت خطبه امام روی خود
بسوی قبله کند و باز تقلیب ردا نموده بدعای استسقا مشغول
شود و همون نهج قایم باشد و دیگر جمله کسان نشسته مانند رو
بسوی قبله و امام دعا کند و استغفار نماید و انها هم تجدید توبه
و استغفار نمایند و در دعا خواه امام دست بردارد خواه اشاره
بسبابه کند هر دو بهتر است و قوم را بهتر است که دست
بردارند و مستحب این است که سه روز امام با قوم برای
استسقا بر آید و زیاده از ان منقول نشد و باید که پیاده پا
بالباس کهنه یا شسته داده و پیوند زده بذلت و انکسار و تواضع
برای خدا تعالی سرها فرو برده بسوی زمین بر آیند و هرکس
قبل خروج بقدر طاقت صدقه کند بعد ازان بر اید و اگر امام
خارج نشود اذان دهد و بی اذان هم بر آمدن جایز است و نزد

شافعی نماز استسقا مثل نماز عید است معه تکبیرات زواید وخطبتین بعد نماز وهمین بمذهب مالک است سوای تکبیرات زواید که آنرا مسنون نداند وبمذهب احمد چند روایات است مشهورترانچه ازوی نقل کنند عدم خطبه است ومختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل نماز یا بعد آن وبعد مختارتراست یک خطبه یا دو ودر تکبیرات نیز ازوی دو روایت است و قلب رداهم امام رانزد همه وهمچنین جهر در نماز باید لاکن در قلب ردا برای قوم هم دو روایت آمده * نماز استخاره * ازجابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه وسلم مایان را استخاره آن چنان تعلیم میکرد که سورهٔ از قران تعلیم میفرمود وبعد ازان طریقهٔ آن بدین نهج روایت کرده که هرکاری که عزم آن دارد باید که قبل ازان دو رکعت نماز استخاره بگذارد واولیترا اینکه دران نیت استخاره کند ودر رکعت اول بعد فاتحه * قل یا ایها الکافرون * ودردوم * قل هو الله احد * بخواند وبعد سلام این دعا بخواند * اللهم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک واسالک من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر * واینجا آن کاربدل بگذارند واگر

بزبان نیز گوید بهتر باشد * خیر لي في دیني و معاشي و عاقبة امري عاجله آجله فاقدره لی و یسره لي ثم بارک لي فیه و ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لي * آن کار که دارد اینجا نام بردیاد در دل گرداند * في دیني ومعاشی وعاقبة امري عاجله وآجله فاصرفه عني و اصرفني عنه واقدر لي الخیر حیث کان ثم رضني به *
وشرط استخاره این است که اول قبل از نماز خاطر را برفعل و ترک آن مساوی دارد و آنگاه نماز گذارد و دعا بخواند بعد از ان ببیند اگر عزم او بر فعل از انچه پیشتر بود قوی گشته آنرا امضا کند و اگر از سابق عزیمت بر فعل کم شد انرا ترک کند و نیز مرویست که باید که قبل از عزیمت همین نماز و دعا هفت بار بخواند و بعد از ان آن عزیمت را امضا کند بفضل الهی از شر ان عزیمت محفوظ ماند چه معنی استخاره طلب خیر است البته بدعا و طلب آن امید اجابت است اگر مسلم صالح بصدق نیت بکند و بطور مشایخ طرق استخاره بوجوه کثیره مرویست و عمل آنها بران بتاکید است و اکثر مشایخ هر روز بعد نماز اشراق دو رکعت نماز استخاره بطوریکه بیان شد میخوانند و دیگر آن را بعمل بدان تاکید میفرمایند و در دعای استخارهٔ مذکورهٔ سابق بجای لفظ هذا الامر کرده

جاواقع است بهر دوجا این عبارت ضم کنند * کل عمل او فعل افعله او قول أقوله فی هذا الیوم او هذه اللیلة * و از طرق استخاره مشایخ یکی این است که اول و آخر درود و لاحول بعد و طاق خوانده یازده بار بخواند * یا عبد القادر شیئا لله * و در کف دست راست دم کرده مشت بندد و همان مشت را زیر سر بالین نموده رو بقبله و سر بجانب قطب نموده خواب کند انچه مقدور و مصلحت است بخواب به بیند و اگر روز اول نه بیند تا سه روز یا پنج روز یا یازده روز این عمل بکند و اگر هیچک معلوم نشود دلالت دارد بر ترک عزیمت * دیگر * بسم الله الرحمن الرحیم * هفت صد و پنجاه بار خوانده چهار رکعت به نیت استخاره بگذارد در اول بعد فاتحه سوره * والشمس * و در دوم * واللیل * و در سیوم * والضحی و در چهارم * الم نشرح * و بعد ازان رو بجانب قبله نموده بخواب رود و بر مصلحت آن کار آگاه کرده شود این هر دو استخاره اخیره یکی از صلحای صوفیه نقش بندیه این روسیاه را تعلیم فرمودند و بان مجاز فرمودند * دیگر * در بیاض رشک ریاض حضرت جد امجد قدس سره مرقوم است که هر که خواهد در خواب غایب را ببیند و نمی داند که او مرده است

یازنده یا میخواهد که چیزی بپرسد از و پس برای آن چیزی مجرب است نزد من باید که وقت خفتن وضو بکند و لباس طاهر بپوشد و مستقبل قبله بر پهلوی راست دراز شود و سوره * والشمس والضحی * و سورة * واللیل اذا یغشی * و سورة * والتین * و سورة * اخلاص * هریکی هفت بار بخواند و بعد ازان بگوید * اللهم ارنی فی منامی کذا و کذا فرجا و مخرجا وارني في منامي ما استدل به علي اجابة دعوتي * پس اگر آنشب چیزی بخواب نه بیند روز دوم و سیوم تاهفت روز متصل بکند پس اگر نه بیند چیزی داند که چیزی خطا کرده در عمل و در دعا لفظ کذا و کذا داخل دعا نیست بلکه بجای آن انچه علم آن میخواهد بر زبان آرد * دیگر * منقول از همان کتاب است اگر خواهد که در خواب آگاه شود بر آنچه آرزوی آن دارد پس وقت خفتن بخواند * اللهم رب ابراهیم و موسي و رب اسحاق و یعقوب و رب جبرئیل و میکائیل و اسرافیل منزل التوریة والانجیل والزبور والفرقان العظیم ارني في منامي الذي تري لي فيه الخير والخيرة * و بعد ازان بگوید * قال نبانی العلیم الخبیر و بعد ازان اسم * یاخبیر * را ورد کند تا اینکه بخواب رود و بالکل قصد خود متعلق گرداند بهمان سو که میخواهد انشاالله

تعالی بخواب بیند انچه خواهد واما حکم استخاره بمذهب امامیه پس نهایت بتاکید وارد شده وبترک آن وعید هم آمده و روایات استخاره آنچنان بکثرت اند که بالمعنی بحد تواتر رسیده و به تفصیل در کتب فقه و حدیث مسطور اند و میر باقر مجلسی خاص درینباب کتابی بفارسی تالیف نموده مسمی بمفاتیح الغیب ساخته و دران اکثر بلکه تمام روایات استخاره را از هر جنس جمع نموده است و آن کتاب را مشتمل بر یک فاتحه و هشت مفتاح وخاتمه مرتب ساخته درین رساله بندی از هر مفتاح که هریکی ازان مشتمل قسمی از استخاره است باختصار و اسقاط طول عبارت که در بیان جمله ماله وما علیه روایت است نقل شد و فقط مضمون استخاره وطریقهٔ آن ذکر کرده شد و التزام بیان تمام روایت نه نموده و آن اینست شیخ مفید و سید ابن طاوس و دیگران از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که حق تعالی میفرماید که از جمله شقاوت بندهٔ من آنست که کارها کند وطلب خیر خود از من نه نماید و سید برقی بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده اند که اگر در امری بدون استخاره داخل شود ببلای مبتلا شود که خدا او را دران بلا اجری ندهد و سید بسند معتبر از انحضرت روایت

سیکند که میگفت هرگاه در امری طلب خیر از حق تعالی کرده باشم
پروا ندارم که براحت اقتم یا به بالای و نیز فرمود که پدرم مرا تعلیم
استخاره می نمود چنانکه سورتهای قران مرا تعلیم می نمود و همچنین
روایت از امام محمد باقر علیه السلام است که ما استخاره را یاد میگرفتیم
چنانچه سورهای قرآن را می آموختیم بالجمله استخاره چند نوع است
اول اینست در هر امریکه اراده نماید بجناب مقدس الهی متوسل
شود وخیر خود را دران امر از حق تعالی طلب نماید و بعد از ان انچه
رو دهد راضی باشد بان خواه موافق بود یا مخالف آن که ایزد تعالی
خیر او را بهتر از و میداند پس انچه غیر مراد واقع شده البته دران
خیری برای او مضمر باشد * وعسی ان تکرهوا شیا وهو خیر لکم *
دوم اینکه بعد از ان که طلب خیر از خدا بکند در دل خود نظر کند و
انچه بخاطر او مصمم باشد بران عمل کند سیوم اینکه بعد از طلب خیر
مشورت کند با مومن و بانچه آن مومن بگوید عمل کند چهارم اینکه
استخاره بقران مجید یا به تسبیح یا به بنادق یا برقاع بکند به تفصیلی
که مذکور می شود و اکثر احادیث دلالت بر قسم اول میکند
و بعضی از علمای این مذهب مثل شیخ مفید و ابن ادریس
و محقق طوسی در جواز استخاره بغیر سه قسم اول تردد و
تامل کرده اند بلکه ابن ادریس ترجیح عدم جواز داده اما

اکثر اعاظم علما تجویز کرده اند و مستحسن دانسته اند و در کتب فقه و ادعیه انواع استخارات را ذکر کرده اند و شیخ شهید و سید ابن طاوس طعن بسیار بر انکار ابن ادریس نموده اند و ملا باقر مجلسی در مفاتیح الغیب میگوید که حق آنست که چون احادیث در باب هریک واقع شده انکار نمی توان کرد اما عمدهٔ استخاره از سه شق اول است که درین زمانها متروک است و درین رساله از جمله اقسام استخاره دو سه طریق ذکر کرده می شود اما از قسم اول مرویست از امیر المومنین علیه السلام در کیفیت استخاره که دو رکعت نماز کند و بعد از نماز صد بار بگوید * استخیر الله * پس بگوید * اللهم انی قد هممت بامر قد علمته فان کنت تعلم انه خیر لی فی دینی ودنیای وآخرتی فیسره لی وان کنت تعلم انه شر لی فی دینی ودنیای وآخرتی فاصرفه عنی کرهت نفسی ذالک ام احبت فانک تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب * پس عزم کند بهر امریکه اراده کرده است * دیگر * امام محمد باقر علیه السلام روایت میکند که چون حضرت علی بن الحسین علیه السلام ارادهٔ حجی یا عمرهٔ یا آزاد کردن بندهٔ یا خریدن و فروختن آن میکرد وضو میساخت و دو رکعت نماز استخاره میکرد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره الرحمن و در

دوم سورهٔ حشر میخواند و بعد از نماز دویست مرتبه طلب
خیر از خدا میکرد یعنی میگفت * استخیر الله یا استخیر الله برحمته
خیرة فی عافیه * پس سورهٔ قل هو الله احد و معوذتین میخواند
پس میگفت * اللهم همت با مر قد علمته فان کنت تعلم انه خیر
لی فی دینی و دنیای واخرتی فاقدره لي وان کنت تعلم انه شر لي في
دیني و دنیاي واخرتي فاصرفه عني رب اعزم لي علی رشدي وان
کرهت او احبت ذلك نفسي به بسم الله الرحمن الرحیم ما شاء الله
لاحول ولا قوة الا بالله حسبي الله ونعم الوکیل * پس متوجه آن
امر میشد و عزم بران میمود و در بعضی روایات دعای استخاره
بدین نهج مرویست * اللهم اني استخیرك برحمتك واستقدرك
الخیر بقدرتك علیه لانك عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم
فاسئلك ان تصلي علی محمد النبي واله کما صلیت علی ابراهیم وال
ابراهیم انك حمید مجید اللهم ان کان هذا الامر الذي ارید خیرا لي
في دیني ودنیاي واخرتي فیسره لي وان کان غیر ذلك فاصرفه عني
واصرفني عنه * واما قسم دوم از استخاره آنست که بعد نماز ها
و دعاهای استخاره بقلب خود رجوع آرد هرچه فتوای قلب باشد
بران عمل نمایند و شیخ طوسی در کتاب اقتصار گفته است
که کسیکه اراده امری کند دو رکعت نماز بجا اورده بسجده رود و

صد مرتبه بگوید * استخیر الله تعالی في جمیع اموري کلها خیرة في عافیة * پس انچه که در دلش افتد بران عمل کند و سید رضی الله عنه بسندهای صحیح و معتبر روایت کرده که مردی بحضرت امام جواد علیه السلام عریضهٔ درباب فروختن ملکی نوشت در جواب نوشتند که دو رکعت بجا آورد و بعد از ان صد مرتبه طلب خیر خود را از خدا بکن و در اثنای استخاره با کسی سخن مگو تا صد مرتبه تمام شود پس اگر در دلت بیفتد فروختن آن ملک بفروش و اما قسم سیوم که مشورهٔ با مومنانست پس تاکید آن در کلام الهی نازل شده و امر شد بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم با وصف اینکه او عقل کل بود و خاطر مقدس او مهبط اسرار وحی الهی و مشرق انوار الهامات نامتناهی بود بنابر مشوره نمودن با اصحاب * حیث قال جل جلاله شاورهم في الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله * و امر باںحضرت بنا بر مشوره برای تعلیم سایر بندگان و طیب خاطر مومنان و مصالح بسیار دیگر بود و باز امر فرمود بتوکل و اعتماد بر جناب مقدس او و تفویض امور خود بعلم کامل و لطف شامل پس بار تکاب مشورت باید که اعتماد بر رای خلق نکند و خیر خود را از علام الغیوب طلب کند انچه خیر او است حق تعالی بر زبان ایشان

جاری خواهد کرد و در حدیث آمده است که فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم یا علی علیه السلام کسیکه طلب خیر خود از خدا میکند در کار خود حیران نمی شود و کسیکه در کارها با مردم مشورت میکند پشیمان نمی شود و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که نفس خود را بمخاطره می اندازد کسیکه مستغنی میشود برای خود از رای دیگران و سید و برقی و دیگران بسند های معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت میکنند که مشورت نمی باشد الا بر چهار حد اگر کسی انهارا رعایت نکند ضررش بر مشوره کننده زیاده از نفع آن است اول اینکه با کسی مشوره کند که عاقل باشد دوم اینکه دیندار و صالح باشد سیوم اینکه دوست و برادر مومن باشد چهارم اینکه او را بر سر و راز خود مطلع گرداند بنحویکه خود را از خود را میداند و اعتماد بر و داشته باشد که افشای راز نمیکند بر مردم و از قسم چهارم یکی استخاره بقران مجید است کلینی از حضرت صادق علیه السلام روایت میکند که فرمود تفاءل نکنید بقران و همین است مذهب ابی حنیفه رح از اهل سنت که تفاءل بکلام الله العظیم مکروه و ممنوع است لاکن علمای امامیه اینحدیث را تاویل کنند و گویند که مراد از نهی تفاول بکلام الله استنباط احوال آینده از آیات

مناسبه است چنانچه عوام وسیلهٔ روزی خود گردانیده مردم را باین نحو فریب میدهند و ملا باقر مجلسی میگوید که ممکن است که مراد از نهی اینست که چنانچه تفاءل و تطیر باوازهای حیوانات و دیدن آنها میکنند همچنان تفاءل و تطیر بقران مجید نباید و شاید منظر قات اعتقاد مردم در صورت وقوع خلاف فهم آنها حکمت ممانعت باشد انتهی بالجمله اکثر علمای امامیه استخاره بکلام الهی مستحسن دانسته اند و ابن ادریس در کتاب سرایر از شخصی روایت میکند که نزد امام زین العابدین علیه السلام بودکه بعد از نماز صبح بشارت بولادت زید شهید سلام الله علیه دادند آنحضرت مصحف طلبید و در دامن خود گذاشت و بر کشود این ایت در اول صفحه بود * فضل الله المجاهدین علي القاعدین اجرا عظیما * پس مصحف را برهم گذاشت و بار دیگر کشود این آیت در اول صفحه بود * ان الله اشتري من المومنین انفسهم واموالهم بان لهم الجنة یقاتلون في سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا في التوریة والانجیل والقران ومن اوفی بعهده من الله فاستبشروا ببیعکم الذي بایعتم به وذلک هو الفوز العظیم * پس حضرت دو بار فرمود که والله که زید است واو را زید نام کرد انتهی ملا باقر مجلسی میگوید که چون

حضرت سجاد علیه السلام میدانستند که یکی از فرزندان
ایشان که مسمی بزید خواهد بود در جهاد مخالفان شهید خواهد
شد و درین دو آیت که در استخاره ظاهر شد اشاره بشهادت
او بود باین سبب دانسته اند که همان فرزند است پس او را
مسمی بزید گردانید و اینمعنی دلالت میکند بر جواز تفاءل بقران
و یکی از طرق استخاره بکلام الله العظیم اینست که طالب خیر خود
اول بکند و مصحف را بکشاید در صفحه دست راست اگر آیت
رحمت یا امر بخیر باشد خوب است و اگر ایت غضب یا نهی
ز شر باشد بد است و اگر آیت ذو وجهتین باشد یا شبه باشد
میانه است * دیگر * از حضرت صادق علیه السلام مرسلا مرویست
که آنحضرت فرمود که هرگاه بر احدی از شما کار تنگ شود مصحف را
بدست گیرد و عزم کند بر عمل کردن بانچه ظاهر شود بر وا از جانب
حق تعالی پس سورهٔ فاتحه و سوره اخلاص و ایت الکرسی و آیت
* وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البحر وما تسقط من
ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا
فی کتاب مبین * و سوره * انا انزلنا * و سوره * قل یاایها الکافرون
و معوذتین * هریک از اینها را سه مرتبه بخواند پس متوجه
شود بقران مجید و بگوید * اللهم انی اتوجه الیك بالقران العظیم

من فاتحه الی خاتمه وفیه اسمک الاکبر وکلماتک التامات یا سامع کل صوت ویا جامع کل فوت ویا باری النفوس بعد الموت یا من لا تغشاه الظلمات ولا تشتبه علیه الاصوات اسالک ان تخبرنی بما اشکل علی به فانک عالم بکل معلوم غیر معلم بحق محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین ومحمد الباقر وجعفر الصادق وموسی الکاظم وعلی الرضا ومحمد الجواد وعلی الهادی وحسن العسکری والخلف الحجه من آل محمد علیه وعلیهم السلام * پس مصحف را بگشاید وجلالات یعنی لفظ الله را بشمارد از صفحه دست راست و بعد ازان اوراق جانب چپ بشمارد و بعد دآن جلالات پس بعد ازان از صفحهٔ دست چپ سطور بشمارد بهمان عدد و پس در سطر آخر نظر کند که آن بمنزلهٔ وحی است در مطلبی که دارد و اگر در اول صفحه لفظ جلاله نباشد بار دیگر نیت کند و مصحف بگشاید تا اینکه جلالات ظاهر شود و آنرا استخاره جلاله گویند و دیگر طرق استخاره هم بقران مجید درین مذهب مرویست که مجموع ان خوفا للتطویل نقل نشد * دوم * از قسم چهارم استخاره به تسبیح است وان بچند نوع است یکی آنست که مرویست که از حضرت صاحب الزمان علیه السلام که چون در امری کسی خواهد استخاره کند ده مرتبه سوره فاتحه بخواند و

سه مرتبه یا یک مرتبه هم اکتفا میتواند کرد پس ده مرتبه سورهٔ
* انا انزلنا * بخواند پس این دعا را سه مرتبه بخواند * اللهم
اني استخيرک بعلمک بعواقب الامور واستشيرک لحسن ظني
بک في المامول والمحذور اللهم ان کان الامر الفلاني مما قد
نيطت بالبرکة اعجازه وبواديه وحفت بالکرامة ايامه ولياليه
فخر لي فيه خيرة ترد شموسه ذلولا وتقعص ايامه سرورا اللهم
اما امر فاتمر واما نهي فانتهي اللهم اني استخيرک برحمتک
خيرة في عافية * پس در دل قرار دهد که اگر فلان امر در حق
او نیک است عدد دانهای تسبیح که خواهد گرفت طاق برآید
واگر بد است جفت برآید یا بعکس آن و قطعهٔ از تسبیح بگیرد
و بشمارد که طاق است یا جفت و هرچه قرار داده بود بران عمل
سازد * دیگر * سه مرتبه درود بر محمد صلی الله علیه وسلم و آل
محمد بفرستد بعد ازان قطعهٔ تسبیح را بگیرد و بشمارد اگر طاق
می ماند خوب است و اگر جفت ماند بد است و ملا باقر مجلسی
میگوید که طریقهٔ دیگر در میان عوام شهرت دارد که سه تا سه
تا بشمارد اگر یک بماند خوب است و دو وسط است
و سه بد است و این طریقه در کتب مشهوره بنظر فقیر
نرسیده لیکن یکی از فضلای بحرین از کتاب السماوات از

حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که سورهٔ فاتحه
یک مرتبه و اخلاص سه مرتبه بخواند و پانزده مرتبه صلوات بر
محمد و آل محمد بفرستد پس بگوید * اللهم اني اسئلك بحق الحسين
وجده وابيه وامه واخيه والائمة من ذريته ان تصلي علي محمد
وآل محمد وان تجعل لي الخيرة في هذه السبحة وان تريني ما
هو الاصلح في الدين والدنيا اللهم ان كان الاصلح في ديني ودنياي
وعاجل امري وآجله فعل ما انا عازم عليه فأمرني والا فانهني
فانك علی كل شيء قدير * پس قطعهٔ از تسبیح میگیری و بگوئی
* سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله * تا آن قطعه تمام شود اگر
منتهی * بسبحان الله * باشد مخیری میان کردن و نکردن واگر
بر * الحمد لله * منتهی شود امر است واگر به * لا اله الا الله *
منتهی شود نهی است انتهی و این استخاره سبحه اختیار است که بر
سبحهٔ منظوم بزشته کند یا بر غیر منظوم یا بر سنگریزه و بعضی قطعه
سبحه بکف میگیرند مگر مشهور و متعارف اینست که بانگشت میانه
گیرد و آنچه بالفعل تقید بسبحه خاک پاک بنابر استخاره کنند و نیز
دو بار استخاره کنند و اول نیت عمل آن فعل کنند و در دوم
نیت ترک آن اگر در اول طاق آمد و در دوم هم طاق پس
خیار فهمند و اگر در اول طاق آمد و در دوم جفت پس وجوب

بعمل فہمند و اگر اول جفت آید پس دیگر استخاره نکنند
و ترک آن واجب دانند این طریقه را ملا باقر مجلسی در
مفاتیح الغیب ذکر نکرده با وصف اینکه حاوی جمله طرق استخاره
است پس یا این امر محدث عوام است یا اثری دیگر داشته
باشد و سیوم از قسم چهارم استخاره برقاع است
و طرق آن کثیر است یکی آنست که کلینی و شیخ طوسی و
سید و دیگران بسندهای معتبر از هارون بن خارجه روایت
کرده اند که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که
هرگاه امری را اراده کنی شش رقعه کاغذ بگیر و در سه تا بنویس
*بسم الله الرحمن الرحیم خیرة الله العزیز الحکیم فلان بن فلانة افعل
و در سه تا دیگر همین عبارت و بجای افعل لا تفعل و مراد
از فلان بن فلانة این است که نام استخاره کننده و نام مادرش
بنویسد پس انها را از زیر مصلای خود بگذار و دو رکعت نماز
بکن و چون فارغ شوی بر و سجده و صد مرتبه بخوان * استخیر الله
برحمة خیرة في عافیة * پس درست به نشین و بگو * اللهم
خرلي واخترلي في جمیع اموري کلها في یسر منک و عافیة *
پس دست بزن و رقعها را مشوش بکن یعنی بایکدیگر مخلوط
گردان و یک یک از انها را بیرون آورده ملاحظه کن اگر سه

افعل پیاپی برآید پس بکن آن کار را و اگر سه لا تفعل پیاپی
بیرون آید پس مکن آن کار را و اگر مخلوط برآید تا پنج رقعه برآر
و اگر افعل بیشتر است عمل کن و اگر لا تفعل بیشتر است
ترک کن و رقعه ششم بیرون آوردن حاجت نیست
* دیگر * سید رضی الله عنه ذکر کرده است که ابن مسعود
در استخاره این دعا میخواند * اللهم انک تعلم ولا اعلم وتقدر
ولا اقدر وانت علام الغیوب اللهم ان علمک بما یکون کعلمک
بما کان اللهم انی قد عزمت علی کذا وکذا فان کان لی فیه خیرة فی
الدنیا والعاجل والاجل فیسره وسهله ووفقنی له ووفقه لی وانکان غیر
ذلک فامنعنی منه کیف شیئت * پس بسجده میرفت وصد و یکمرتبه
میگفت * اللهم استخیرک برحمتک خیرة فی عافیة * پس در سه
رقعه مینوشت * خیرة فی من الله العزیز الحکیم بفلان بن فلان
باسم الله وعونه * در سه رقعه دیگر * خیرة من الله العزیز الحکیم
بفلان بن فلان لا تفعل ولا خیرة فیما یقضی الیه * و در زیر
سجاده میگذاشت و چون از نماز فارغ می شد تا پنج رقعه یکیک
از آنها بیرون می آورد و از افعل و لا تفعل هر چه بیشتر میبود
بران عمل میکرد ملا باقر مجلسی گوید که بجای علی کذا و کذا حاجت
خود را بعربی بگوید و اگر نتواند بگوید بجای آن * علی امر الذی

علامت * و بجای * فلان بن فلان * نام خود و نام پدر خود بنویسد
در همه رقعها بعد ازان ملا ی مجلسی میگوید که اگرچه این روایت
از طریق اهل سنت است اما موید بروایت اولست که
از طریق شیعه است انتهی اقول در کتب اهل سنت
این روایت بجای بنظر فقیر نرسیده شاید مراد اینست
که راوی اول از اهل سنت است * وچهارم از قسم
چهارم استخاره به بنادق است وآنرا طرق بسیار است یکی ازان
این است که مرویست از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که چون اراده استخاره کند وضوی کامل با جمله آداب و
ادعیه کند و دو رکعت نماز بگذارد در هریکی بعد فاتحه صد بار سورهٔ
اخلاص بخواند و بعد از سلام دستها بر غابر دارد و بگوید

* یا کاشف الکرب ومفرج الهم ومذهب الغم ومبتدی یا بالنعم
قبل استحقاقها یا من یفزع الخلق الیه في حوائجهم ومهما تهم و
امورهم ویتوکلون علیه أمرت بالدعاء وضمنت الاجابه اللهم
فصل علی محمد وآل محمد وابدء بهم فی کل امري وافرج همي و
نفس کربي واذهب غمی واکشف لی عن الامر الذي قد التبس
علي خرلی فی جمیع اموري خیرة فی عافیه فاني استخیرك بعلمك
واستقدرك بقدرتك واسئلك من فضلك والجاء الیک في جمیع

اموري و ابرء من الحول والقوة الا بك واتوكل عليك و
انت حسبي ونعم الوكيل اللهم افتح لي ابواب رزقك وسهلها لی
ويسر لي جميع اموري فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم و
انت علام الغيوب اللهم ان كنت تعلم ان الامر الذي عزمت عليه
واردته هو خير لی في ديني ودنياي ومعاشي ومعادي وعاقبة
اموري فقدره لی وعجله علي وسهله ويسره وبارک لی فيه وان
كنت تعلم انه غير نافع لی فی العاجل والاجل بل هو شر علي
فاصرفه عني واصرفني عنه كيف شئت وانی شئت وقدرني
الخير حيث كان واين كان ورضني بقضائک يا رب وبارک لی
في قدرک حتي لا احب تعجيل ما اخرت ولا تاخير ما عجلت
انک علي كل شيء قدير وهو عليک يسير * پس صلوات بفرستد
برمحمد وآل محمد وسه رقعه بگيرد بيک سطر وبيک هنيت و در دو رقعه
اين دعا را بنويسد * اللهم فاطر السموات والارض عالم
الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه يختلفون
اللهم انك تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وتمضي ولا امضي وتقضي ولا
اقضي وانت علام الغيوب صل علي محمد وآل محمد واخرج لی احب
السبيلين اليک وخيرهما لی في ديني ودنياي وعاقبة امري
انک علي كل شي قدير وهو عليک يسير * ودر پشت يكي از ان

افعل بنویسد و در پشت دیگر لا تفعل و در رقعه سیوم این دعا بنویسد * لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و استعنت بالله و توکلت علیه و هو حسبی و نعم الوکیل توکلت فی جمیع اموری علی الله الحی الذی لا یموت و اعتصمت بذی العزه و الجبروت و تحصنت بذی الحول و الطول و الملکوت و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد النبی و اله الطاهرین * و پشت این رقعه را سفید بگذارد و هر سه رقعه را محکم به پیچد بریک هیئت و یک صورت و در میان سه بندقه از موم یا از گل بدارد بریک هیئت و یک وزن و بکسی که اعتماد بر و داشته باشد از برادران مومن بدهد که او خدا را یاد کرده و صلوات بر محمد و آل محمد فرستاده آن بندقها را در آستین خود بیند از د و دست راست خود را در میان آستین خود داخل کرده انها را حرکت دهد و بدون دیدن انها یکی از انها گرفته بیرون آرد و پس صاحب استخاره آنرا گرفته و خدا را یاد کرده بکشاید و هر انچه بر پشت آن نوشته است بران عمل نماید و اگر کسی معتمد بهم نرسد خود در آستین خود اندا خته همچنانکه مذکور شد بعمل آرد و در حدیث آمده است که اگر افعل برآید بران عمل کند که خیر او

وزان است واگر لاتفعل بر آید زنهار آن را نکند که البته بمخالفت استخاره ضرری باو رسد واگر رقعه بر آید که پشت او ساده است پس انتظار کند که وقت نماز عصر و فجر باشد قبل از نماز والا بعد از ان دو رکعت استخاره خوانده باز بهمون نهج عمل کند تا اینکه یکی از رقعهای افعل یالا تفعل بر آید این عمل مکرر کرده باشد و هر بار رقعهای تازه برگیرد * دیگر * کلینی وشیخ وسید ودیگران بسند مرسل بیکی از ایمه علیهم السلام روایت کرده اند که در امریکه میخواهد با پروردگار خود مشوره کند صورتش این است که حاجت خود را در خاطر گذرانیده دو رقعه بگیرد در یکی لا بنویسد و در دیگری نعم و هر یکی را در میان بندقه از گل بگذارد پس دو رکعت نماز کند و این بندقها را در زیر دامن خود بگذارد و بگوید

* یا الله اني اشاورك في امري هذ اوانت خير مستشار ومشير فاشره علی بما فيه صلاح وحسن عاقبه * پس دست خود را زیر دامن خود داخل کند و یکی از ان دو بندقه بیرون آرد و بکشاید اگر نعم باشد آن کار بکند واگر لا باشد آن را نکند

* فصل پنجم * در صورت ادای صلوة بتفصیل فرایض و سنن ومستحبات ومفسدات ومکروهات آن و درین فصل

چند مباحث است * بحث اول * در شرایط نماز و آن دو قسم است یکی شرایط صحت و جواز نماز دوم شرایط فضیلت و کمال آن پس * شرط اول از قسم اول طهارت است و چون مسایل آن کثیر بودند لهذا آنرا پیشتر در فصل عاحده ذکر کرده شد * شرط دوم از ان بمذهب بعضی ایمه وقتست و نزد ابی حنیفه وقت سبب نماز است نه شرط و آنهم پیشتر در فصل عاحده مذکور شد * شرط سیوم از ان ستر عورت است و عورت مرد نزد ابی حنیفه از ناف تا زانو است و نزد او زانو عورت است و ناف عورت نیست و نزدیک شافعی بیک قول هردو عورت است و بقول دیگرش ناف عورتست و زانو عورت نیست و جمله اندام زن آزاد عورت است سوای روی و هردو دست تا بندهای آن و هردو قدم آن و کنیز را همان مقدار عورت است سوای روی که مرد راست بزیادت پشت و شکم او و اگر در حالت نماز کسی برهنه شود بروایت صحیح نزد ابی حنیفه کم از ربع عضو خواه عورتین غلیظتین باشد یا غیر آن معفو است لیکن باید که بدون عمل کثیر آنرا بند کند و همچنین حال نجاست که در حالت نماز برسد و بمذهب ایمه ثلثه کشف عورت قلیل باشد یا کثیر و همچنین

از رسیدن نجاست نماز فاسد گردد و ستر عورت در غیر
حالت نماز اگرچه تنها باشد هم فرض است * ونزد امامیه عورت
مرد فقط پس وپیش است وعورت زن آزاد مثل مذهب
اهل سنت است الا عورت کنیزک نزد آنها مثل عورت زن
آزاد است الا سر او که اگر برهنه باشد نماز جایز بود و اگر اندکی
از عورت هم منکشف شود نماز فاسد گردد * شرط چهارم *
از ان استقبال قبله است پس هرکه بر و سمت قبله مخفی شود
بغلبهٔ ظن خود سمتی مقرر نموده نماز بگذارد و اگر در اثنای نماز معلوم
شود که قبله بسمت دیگراست آنسو روی بگرداند و اگر بعد نماز غلطی
رای او ظاهر شود اعادهٔ نماز ضرور نیست و ادای نوافل و سنن
بروایه بایما درست است خواه روبسوی قبله باشد یا پشت
واعم است ازینکه تحریمه بسوی قبله کند یانه و بمذهب احمد
بیک قول از شافعی وقت تحریمه سمت قبله بودن مشروط
است بخلاف کشتی وغیره که دران وقت تحریمه روبسوی
قبله کند هرطرف که کشتی بگردد روی خود هم بگرداند نماز نافله باشد
یافریضه واگرتواند حتی الامکان فریضه بیرون کشتی گذارد وقاعده
دریافت سمت قبله حقیقی بنابر احداث مساجد وغیره در مقصد
چهارم بیان کرده خواهد شد شرط چهارم نیست است ونزد

بعضی علما نیت رکن نماز است پس بیک قول بمذهب شافعی واجب است که اول نیت با اول تکبیر افتتاح و آخر ان با آخر تکبیر مقارن باشد که هیچ غفلتی از نیت وقت گفتن الله اکبر نباشد و بقول دیگرش حضور دل مثلا وقت گذاردن نماز ظهر باینکه فرض نماز ظهر وقت را از بهر خدا یتعالی ادا میکنم بی غفلتی از آن خواه باول تکبیر و اگر خواهد باخر تکبیر پیوسته کند و این حضور دل در نیت فرضست و اما گفتن بزبان باین نهج که * اودي الظهر فرض الوقت او فرض اليوم لله تعالى * سنت است و اما بمذاهب ابی حنیفه و مالک واحمد این نیت باید که در اول نماز موجود باشد و اگر پیوسته بتکبیر باشد اولی تر بود و اگر پیش از شروع غفلتی میان تکبیر و نیت حادث شود نماز درست باشد و نزد ابی حنیفه اگر از حضور دل عاجز باشد بزبان گفتن کفایت میکند پس در نیت تعین فرض یا واجب و دیگر تعین وقت مثلا ظهر امروز یا ظهر این وقت ضرور است و بدون آن نماز جایز نباشد و تعین رکعات وسمت قبله وغیره که میکنند حاجت ندارد و زاید است و نوافل و سنن بمطلق نیت مثلا بدین نهج که * اصلی یعنی نماز می خوانم جایز است بخلاف فرایض و واجبات که بمطلق نیت جایز نیست و بزبان گفتن اگرچه ضرورت

لب

ندارد ولیکن علماء مستحسن دانسته اند * ونزد امامیه * از شرایط نماز بعضی بالیقین است وبعضی مختلف فیه اما یقینی ازان عقل است واسلام وطهارت از حدث وجنابت ووقت ولباس ومکان وقبله ومختلف فیه بلوغ است وایمان ومعرفت یا حکام پس در نماز طفل ومخالف وجاهل گفتگوها است ونیت نزد بعضی رکن است ونزد بعضی شرط وقول دوم ارجح است حسب فتوای مجتهد الوقت * واما قسم دوم از شرایط نماز که شرط فضیلت وتکمیل آنست دو قسم است یکی منفصل از نماز وآن اذان واقامت است ودیگری متصل بنماز وآن نماز جماعت است واین هردو سنت موکده اند وترک آن موجب نقصان نماز است ووعیدهم بترک آن وارد شده اما صورت اذان این ست که چون وقت درآید باوازنهایت بلند بزجای بلند رفته وروی بقبله اورده * الله اکبر چهار بار * واشهد ان لا اله الا الله * دو بار * واشهد ان محمد الرسول الله * دوبار * وحی علی الصلوة * دو بار * وحی علی الفلاح * دو بار * باز الله اکبر * دو بار * ولا اله الا الله * یکبار گفته اذان تمام کند وبرای نماز صبح بعد * حی علی الفلاح * دو بار * الصلوة خیر من النوم * زیاده کنند ووقت گفتن * حی علی الصلوة

* رو بجانب راست بگرداند و وقت گفتن * حي علی الفلاح *
بجانب چپ درین قدر اتفاق ائمه است مگر نزد مالک و شافعی
ترجیع سنت است ونزد ابی حنیفه و احمد حنبل ترجیع مسنون
است وصورت ترجیع این ست که چون اول دو بار الله اکبر
گوید در راء الله اکبر اول و الله تکبیر دوم وصل کند و در الله
اکبر دوم و سیوم فاصله و سکته باشد انگاه دو بار نرم نرم
* اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله * بگوید بار دیگر شهد را
باواز بلند گوید پس اذان تمام کند لاکن بمذهب مالک هر بار *
که الله اکبر گوید جدا جدا گوید نه اینکه اول را با دوم وصل کند
* و بمذهب * امامیه اذان بهمین نهج است و مثل مذهب
مالک هر لفظ * الله اکبر * جدا جدا گوید و در اذان صبح * الصلوة
خیر من النوم * گفتن سنت ممنوع است نزد آنها * الا بعد
حي علي الفلاح * در هر اذان دو بار * حي علي خير العمل *
گوید و ترجیع هم کند و انچه بالفعل عوام بعد شهادتین * اشهد
ان امیر المومنین علي ولي الله * دو بار گویند روا نیست و اگر
موذن این الفاظ را به نیت اینکه جزو اذان است گوید اذان
باطل گردد و اگر جزو اذان نگرداند پس مثل کلام خارج است
وکلام خارج مابین اذان مبطل اذان نیست نزد آنها و اذان ۰

بی وضو جایزاست مگر در حالت جنابت مکروه است و نزد شافعی بی وضو هم مکروه است و اذان بمد و تطویل و زیادت حروف مثلا الله اکبار یا الله اکبر مکروه و بدعت است و نزد بعضی علما محسوب نیست و اذان با جرت جایز نیست مگر نزد شافعی اگرمی اجرت کسی بدست ناید روا باشد و شرط موذن آنست که مسلمان و عاقل و دیندار باشد و امین * و اذان هیچ نمازی پیش از وقت جایز نیست الا اذان صبح و اذان اول جمعه * و اقامت * نزد ابیحنیفه و احمد حنبل مثل اذانست مگر بعد * حي علي الفلاح * دوبار و قد قامت الصلوة می باید افزود و بمذهب شافعی * الله اکبر * اول دو بار و باقی جمله کلمات یکبار * و قد قامت الصلوة * دوبار می باید گفت و بمذهب مالک تکبیر یعنی الله اکبر هم اول و هم آخر دو دوبار جدا جدا میباید گفت و دیگر الفاظ معه * قد قامت الصلوة * یکبار و هرگاه موذن باذان شروع نماید باید که از جمله کارها خود را باز دارد مگر اینکه از پیشتر بنماز مشغول باشد و کلام هم نباید کرد و اذان را سماعت باید نمود و انچه موذن گوید آنرا اعاده کند و بعد ختم این دعا بخواند * اللهم رب هذه الدعوة التامة النافعة والصلوة القايمة آت محمدن الوسيلة والفضيلة والدرجة العالية

الرفيعة وابعثه مقاما محمودن الذي وعدته * و در حدیث
وارد شده که هر دعائی که مابین اذان و اقامت کند مستجاب
است شرط دوم از شرایط فضیلت و تکمیل نماز جماعت
است باید دانست که نماز جماعت سنت موکده است و
بروایتی از ابیحنفه واجب است و نزد احمد حنبل جماعت فرض
است بالجمله در نماز جماعت تاکید شدید است و بترک آن
وعید سخت آمده و اولی بامامت اعلم بمسایل نماز است
و اگر همه مساوی باشند پس اقرء و بعد از ان اورع و
بعد از ان اسن و بعد از ان احسن بخلق و بعد از ان اصبح بوجه
و بعد از ان اشرف به نسب و غرض این است که امام
آن کس باید که مقتدین را از اقامت او کراهت ناید و باید
که دین او مطعون نباشد و از فواحش ظاهر اجتناب
کند و امامت فاسق و مبتدع جایز است بکراهت و ترک
اقتدای او اولی است و نماز عالم خلف امی جایز نیست و مراد
از امی آنست که حروف و عبارت قران صحیح نتواند خواند و
حرفی را با حرف دیگر بدل کند مثل سین و ثا و ضاد و ظا و ها و حا
و غیر آن و امامت نابالغ در فرایض بمذهب ابیحنیفه و مالک
روا نیست و در نوافل درست است و بمذهب شافعی در فرایض

هم درست است و در اقامت هرگاه * قد قامت الصلواة * گویند
امام را باید که تکبیر افتتاح کند و مقتدئین * سبحانک اللهم * خوانده
بمذہب ابی حنیفه ساکت شوند و در نماز جهری سماعت
قراءت امام کنند و در سری فقط ایستاده مانند و نزد شافعی
مقتدئین هم سوره فاتحه بخوانند که فاتحه نزد ایشان رکن نماز است
و دیگر تسبیحات و تشهد وغیره مقتدئین هم بخوانند باتفاق
به تبعیت امام الا هرگاه امام سر از رکوع بردارد * وسمع الله
لمن حمده * گوید مقتدئین گویند * ربنا لک الحمد * و مقتدی
هرگاه در رکوع امام شامل شد آن رکعت یافت و اگر رکوع فوت
شد پس بعد از انکه امام سلام دهد این مقتدی که رکعت
او فوت شده است برخیزد و آنرا تمام کند و اگر امام سجده
سهو کند این مقتدی که رکعت او فوت شده همراه او سجده
کند اگرچه سهو قبل لحوق او باشد و بعد سجده سهو که امام سلام
خروج از نماز گوید برخیزد پس اگر یک رکعت فوت شده
است تعوذ و تسمیه نموده فاتحه با سوره بخواند و رکوع و سجود
نموده جلسه کند و تشهد و صلوة و دعای مغفرت خوانده سلام
دهد و اگر دو رکعت سوای مغرب فوت شود بطرزیکه دو رکعت
نماز میگذارد سوای * سبحانک اللهم * با تعوذ و تسمیه بخواند و

در مغرب نیز دو رکعت گذارد مگر در رکعت اول بعد سجود
جلسه کند و تشهد خوانده برخیزد و در رکعت دوم بگذارد و در
نمازهای رباعی اگر سه رکعت فوت شود و در رکعت اخیر
شامل شود نزد ابی حنیفه آنرا بطور نماز مغرب گذارد و نزد صاحبین
او باید که در رکعت اول که بعد سلام امام گذارد بعد سجود
جلسه نموده و تشهد خوانده برخیزد و در رکعت دوم بعد سجود
بدون خواندن تشهد برخیزد و در رکعت سیوم جلسهٔ اخیر
نموده تشهد وغیره خوانده سلام دهد و در هردو صورت در رکعت
سیوم فقط فاتحه بی ضم سوره بخواند * و بمذهب امامیه جماعت
سنت است و موکد لاکن امامت فاسق و مبتدع وغیره
درست نیست و همچنین امامت ناواقف از مسایل ضروریهٔ
صوم وصلوة روا نیست پس نماز جماعت نزد ایشان یا
خلف مجتهد خوانند یا هر که بشهادت او لایق امامت باشد
واکثر بسبب فقدان وجود شرایط امامت منفرد اخوانند
والله اعلم بالصواب * بحث دوم * در فرایض نماز فرض نماز
عبارت است از رکن آن که بترک آن نماز باطل گردد و
تدارک آن بجز اعادهٔ نماز نباشد و آن بمذهب ابیحنیفه در
نماز شش چیز است اول تکبیر افتتاح و آن را تحریمه هم

گویند یعنی بعد نیت که بنا بر شروع کردن نماز اول الله اکبر
گویند و نزد ابی حنیفه به نام خدا یتعالی که موضوع جهت محض
تعظیم است و بهر صفتی که بدان نام وصل کند فرض نماز را
ادا کرده باشد مثل الله اجل یا الله اعظم یا سبحان الله
یا ترجمهٔ آن بزبان دیگر بگوید تاهم فرض نماز ادا کرده است
و نزد ایمه ثلثه بجز لفظ الله کبیر یا الله الاکبر بهیچ یک لفظ دیگر فرض
نماز ادا نشود و نزد امامیه الله الاکبر هم کافی و جایز نباشد فقط لفظ
الله اکبر باید دوم در نمازهای فرایض و وتر و عیدین قیام است
مع القدرت در هر رکعت و اگر قادر نباشد بر قیام نشستن
در رکوع و سجود گذاردن قایم مقام ایستادن است و اگر
بران هم قادر نباشد باشارت روی بقبله نماز گذاردن بجای
ایستادن است سیوم قرائت جزوی از قران است در
حالت قیام و یک آیت از قران مکتفی برای ادای فرض است
بمذهب او اگرچه قصیر باشد لاکن اگر آیت قصیر زاید از دو
کلمه باشد بلا خلاف بین المشایخ از علمای حنیفه جایز است و اگر
یک کلمه باشد مثل * مدهامتان * یا آیتی که یک حرف است
* مثل صاد یا نون یا قاف * دران اختلاف است اصح اینست
که روا نیست چهارم رکوع در هر رکعت پنجم دو سجده در

هر رکعت ششم قعده اخیر یعنی نشستن بعد سجده های
رکعت اخیر اینقدر بمذهب ابی حنیفه فرض است و دیگر انچه
در نماز است سوای این شش بعضی واجب است و بعضی
سنت است بمذهب او و اگر کسی اکتفا بفرایض نماز کند
نماز او اشود و لاکن ناقص باشد و مصلی عاصی گردد و بمذهب
مالک و احمد و بیک قول از شافعی فرایض نماز هفده است بقولیکه
نیت شرط باشد نه فرض و اگر نیت هم فرض باشد پس
هیجده است و بیک قول از شافعی بست و یک است اول
نیت دوم تکبیر افتتاح بالله اکبر یا الله الاکبر که بجز این هردو لفظ
بلفظی دیگر جایز نباشد سیوم قیام مع القدرة در هر رکعت
چهارم قراءت فاتحه در هر رکعت اولین باشد یا اخریین یا
هر حرفی و اعرابی و مدی و تشدیدی که در و است و نزد بعضی علما
دانستن معنی فاتحه و تشهد و حضور با آن واجب است پنجم
رکوع در هر رکعت ششم توقف و قرار گرفتن دران هفتم
از رکوع بر خاستن و راست ایستادن هشتم توقف
و قرار گرفتن دران قیام نهم سجود در هر رکعت یعنی پیشانی
و هر دو دست و زانو و انگشتان پای را متمکن بر زمین یا جای
نماز نهادن چنانکه اثر سختی زمین به پیشانی برسد دهم توقف

و قرار گرفتن در سجود یازدهم بعد سجدهٔ اول نشستن
دوازدهم توقف و قرار گرفتن دران جلسه سیزدهم سجده دوم
در هر رکعت چهاردهم توقف و قرار گرفتن دران پانزدهم
بعد سجدهٔ دوم رکعت اخیر نشستن شانزدهم خواندن تشهد
دران هفدهم صلوات بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم دادن بعد
تشهد جلسهٔ اخیر هجدهم سلام اول ونزد بعضی اصحاب
شافعی سه فریضه دیگر است یکی نیت بیرون آمدن از نماز
دوم ترتیب بر نهجیکه بیان کرده شد سیوم موالات میان این
ارکان یعنی دریکی از ارکان توقف زاید نکند که در میان آن
و رکن دیگر فاصله کثیر شود که مجموع بست و یک فریضه
باشد پس اگر یکی ازینها فوت شود بمذهب ایمهٔ ثلثه نماز
ادا نشود و امابمذهب امامیه از فرایض نماز قیام است مع
القدرة و نیت که آن قصد است قلبی بایقاع صلوة معینه بوجوبها
اوندبها قربته الی الله و انتهاء نیت باید که با بتداء تکبیر احرام
مقرون بود چنانکه هیچ زمانی از اندک وبسیار متخلل نشود
تاحدیکه بعضی گفته اند که اگر بعد از قربته الی الله لفظ تعالی بگوید
نماز باطل شود و احضار آن نماز باجمیع ارکان وشرایط و صفات
واجبه و مندوبهٔ او بشرط علم بوجوب واجبات وندب مندوبات

بدلیل یا بتقلید اگر از اهل تقلید بود و بعد از احضار در دل آرد که * اصلي فرض الظهر اداء لو جو به علي قر به الي الله * و تلفظ بدین واجب نیست مگر اینکه اندیشه نتواند کرد اما اگر با قصد قلبی تلفظ نیز کند بهتر باشد و بیشتر علمای این مذهب بر انند که نیت بغیر عربی درست نباشد الاسع العجز و درین نیت چهار چیز را متعرض باید شد یکی تعین نماز دوم وجوب یا ندب سیوم ادا یا قضا چهارم قربه و واجب است که بر حکم نیت باشد تا آخر نماز و بعضی گویند نیت واجب قصد قلبی بفعل معین برای رضای الهی است و تعین آن بوجوب و استحباب و همچنین تعین ادا یا قضا لازم نیست و در نیت اخطار بالبال علی التفصیل و الاجمال ضرورت ندارد همین علم اجمالی داعی فعل کافی است و بالفعل ظاهرا همین امر معمول به است. بعد ازان تکبیر احرام مقارن به نیت چنانکه ذکر رفت و صورت آن الله اکبر است و بس و اگر الله الاکبر گوید نماز باطل شود و قراءه فاتحه با هر حرفی و اعرابی و تشدیدی و مدی که درست و قراءه سورتی دیگر تمام نه جزوی ازان و والضحی والم نشرح و همچنین الم تر کیف و لایلاف یک سورت اند پس اقتصار بر یکی از انها جایز نباشد و اگر کسی عمدا بعد فاتحه

یکی از آنها بخواند نماز باطل گردد و بقول بعضی علما همچنین است اگر بعضی از سورة بخوانند و اگر * بسم الله الرحمن الرحیم * ما بین هردو از آنها بگوید نیز نماز باطل شود و بجهر خواندن در صبح و دو رکعت اول از نماز شام و خفتن و در باقی باخفا و رکوع در هر رکعت و بیارامیدن در رود و تسبیح خواندن در رود و قایم شدن از رکوع و بیارامیدن در رود سجود و بر هفت اندام نمودن در هر رکعت و آرامیدن در رود و تسبیح در رود و جلسه بین السجدتین و آرامیدن در رود و همچنین سجدهٔ دوم و شهادتین و صلوة بر محمد و آل محمد و جلوس به مقدار آن بعد از هر رکعت دوم و مقدار واجب شهادتین و صلوة این است * اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل علی محمد و ال محمد * و سلام دادن در آخر نماز و بعضی علما قنوت را در رکعت دوم هم واجب دانسته اند و بعضی فقها دست برداشتن در تکبیرات و درنگ نمودن بعد از سر برداشتن از سجده دوم یعنی جلسه استراحت و بلند خواندن بسم الله در حالیکه قراءت آهسته می شود هم واجب دانسته اند * بحث سیوم * در واجبات نماز که مخصوص بمذهب ابی حنیفه است و واجب نزد او آن است که به ترک آن نماز باطل نه شود لاکن ناقص گردد

وترک آن اگر بسهو است جبر نقصان بگذاردن سجده
سهو گردد و اگر بعمد ترک کند عاصی گردد و جبر نقصان باعاده
نماز باشد نه بسجده سهو و آن تعین رکعتین اولین است برای
قراءة مفروضه و قراءت فاتحه در رکعتین اولین باضم سوره
یا انچه قایم مقام آن است از سه آیت صغیره یا یک آیت
طویله در همان رکعتین اولین در نماز فریضه و در جمله رکعات
نوافل و تقدیم فاتحه بر سوره قراءت و فاتحه یک بار در هر رکعت
اولین و تعدیل رکوع و سجود و هر رکنی که به نفسه اصل است
بروایت کرخی موافق مذهب صاحبین که همان متقی به است
بخلاف طمانیت در قیام بعد از رکوع و در جلسه بین السجدتین
که آن سنت است و مراد از تعدیل ارکان آن است
که جوارح ساکن شوند بحدیکه مفاصل مطمین گردد و ادنای آن
مقدار سبحان الله است و بترتیب در هر رکنی که در هر رکعت
مکرر است مثل سجدتین یا در تمام نماز مکرر است مثل عدد
رکعات بخلاف رعایت ترتیب در آن چه در هر رکعت غیر
مکرر مشروع شده مثل رکوع وقیام که ترتیب دران فرض است
ونشستن بعد از سجدهٔ دوم رکعت دوم بمقدار تشهد در نماز های
چهار رکعتی و خواندن تشهد در هر دو نشست اول و آخر ضرور

است که از تشهد معانی موضوعه آن اراده کند گویا که خود تحیه خدا می کند و سلام میفرستد بر پیغمبر و بر نفس خود و بر اولیاء الله تعالی و خروج از نماز بلفظ سلام موافق مذهب صحیح چنانکه در کنز است و باواز بلند خواندن قراءت امام را در دو رکعت اولین مغرب و عشاء و هر دو رکعت فجر و نماز جمعه و عیدین و در جمله رکعات تراویح و وتر و اخفا در رکعت های دیگر سوای اولین مغرب و عشا و نیز اخفا در جمله رکعات ظهر و عصر و اما منفرد پس در نماز های سری حتما مخافت کند و در جهری خیار دارد لکن جهر افضل است و تکبیر تحریمه و دیگر تکبیرات انتقال و تکبیرات عیدین را هم امام بجهر گوید و مقتدیین و منفرد با خفا و همین حال قنوت است به مذهب عراقیین مگر مختار صاحب هدایه اخفای آن است و سوای تکبیر اذکار دیگر مثل تشهد و آمین و غیره و تسبیحات باخفا باید و قراءت قنوت در وتر و تکبیرات عیدین و سجده سهو ذیل درینمقام ذکر مسایل شک و سجدهٔ سهو و کیفیت آن مناسب متصور شد بدانکه سجده سهو نزد ابی حنیفه واجب است اگر واجبی بسهو ترک کند یا آنرا موخر گرداند یا تقدیم و تاخیر رکنی یا تکرار آن بعمل آرد یا واجبی را تغییر دهد مثلا در نماز های جهری باخفا خواند یا در سری جهر

کند بشرطیکه همه آنها بسهو باشد که ظاهر کلام جمع غفیر بر آن
است و در عمد جبر آن بجز اعاده صلوة نباشد و بترک
تعوذ و بسمله و ثنا و تکبیرات انتقال سجدهٔ سهو نیست مگر
در تکبیر رکوع رکعت ثانی عیدین که بترک آن البته سجده
سهو می باید کرد و اگر در حالت قعود بجای تشهد فاتحه یا سوره
خواند سجده سهو واجب گردد بخلاف آنکه در قیام بجای
قرائت تشهد گوید که درینصورت سجده سهو نیست و
محل آن بمذهب او بعد سلام است بهر نهج که سهو افتد خواه
بزیادت یا به نقصان و اگر قبل سلام سجده سهو کند کافی
باشد و در هدایه است که صحیح این است که بعد هر دو سلام
سجده سهو کند لاکن صواب که بر آن جمهور اند آن است
که یک سلام بجانب راست داده سجده سهو کند و
وکیفیت آن بمذهب ابی حنیفه این است که بعد سلام اول
بسجده رود و تسبیح گوید و بعد ازان بهمین نهج سجدهٔ دیگر
کند و تشهد خواند و سلام دهد و صحیح آنست که صلوة و دعای
مغفرت در قعدهٔ سهو بخواند و بعضی لفته که این هر دو قبل سجده
سهو خواند و در عالمگیری نقلا من فتاوی قاضیخان مینویسد
که احتیاط آنست که صلوة و دعا در هر دو قعده بخواند هم قبل

سجدهٔ سهو و هم در قعدهٔ سهو و در حکم سجدهٔ سهو
فرایض و نوافل مساوی اند * و اما بمذهب شافعی سجده
سهو سنت است نه واجب و در ترک قنوت و ترسوای
نیمه آخر رمضان و ترک تکبیرات عیدین و بجهر در سری و خفا
در جهری و ترک ضم سوره سجدهٔ سهو نیست لاکن در
زیادت فعلی از جنس نماز بسهو سجده لازم است و در
ترک قنوت در نماز صبح و در نیمه آخر رمضان و ترک صلوة
بر رسول صلی الله علیه و سلم در تشهد اول و بترک صلوة
بر آل محمد در تشهد آخرین یا اندک سخن گفتن بسهو
یا سلام دادن بسهو یا قراءت در رکوع و سجود درین
جمله مقامات بمذهب شافعی سجده سهو باید کرد و کیفیت
آن بمذهب او آنست که پیش از سلام و تمام خواندن
تشهد دو سجدهٔ سهو بکند و بعضی گفته اند که یکبار رو بسوی
قبله سلام دهد و دو سجدهٔ سهو بکند انگاه تشهد تمام خوانده
دیگر بار دو سلام به یمین و یسار بدهد و بمذهب مالک اگر
سجده سهو بزیادت باشد پیش از سلام کند و اگر به نقصان
است بعد از سلام و بترک هستی بسهو سجده سهو
واجب است نه بترک مستحبات و بمذهب احمد حنبل اگر

امام سلام دهد و هنوز بروی چیزی از افعال نماز مانده باشد یا امام
را شک افتد که چند رکعت گذارده است درین دو صورت
سجده بعد از سلام کند و باز تشهد و سلام دیگر بدهد و در غیر این دو
صورت در جمله سهوها پیش از سلام سجده کند و بی خواندن تشهد
سلام دهد الا آنکه در ترک همه تکبیرات جز تکبیر احرام و ترک
تسبیحات و تسبیع و تحمید و بین السجدتین رب اغفرلی
دو بار گفتن و ترک تشهد اول و صلوة درود بعمد نماز باطل
می شود و بسهو سجدهٔ سهو لازم است و نماز روا باشد و
بوقوع سهو دو بار یا سه بار باجماع ائمین دو سجده کفایت
کند * و اگر کسی را شک افتد که سه رکعت گذارده است
یا چهار و این اول مرتبه است که او را شک در نماز افتاد
بمذهب ابیحنیفه نماز را اعاده کند و اگر بارها چنین اتفاق می شود
بعد از قعده یک رکعت دیگر بگذارد و در آخر سجدهٔ سهو کند و بمذهب
شافعی در هر دو صورت یک رکعت دیگر گذاردن و سجدهٔ
سهو نمودن کفایت باشد و اصل در مسایل شک اینست
که اول عمل بر تحری و غلبهٔ ظن باید هرگونه شک و سهو که باشد
و سجده سهو در آن صورت هم بمذهب ابی حنیفه می باید کرد
اگر در عدد رکعات شک افتد خواه دو و چهار خواه سه و چهار

بنا بر چه باشد بنا بر قاتلیل کند لاکن هرجا که احتمال آخر یا ثانی بودنش
باشد دران جلسه خفیف مثل جلسه استراحت نموده برخیزد و باخر
سجدهٔ سهو کند واگر بسهو یک رکعت زیاده کند و انرا تمام سازد
باید که یک رکعت دیگر بگذارد و بعد ازان سجده سهو کند که
دو رکعت زاید محسوب بنفل خواهد شد لاکن این امر در صورتی است
که قعده اخیر را ترک نکرده است واگر قعده اخیر ترک کرده
برکعت دوم برخیزد و آنرا تمام کند نمازش باطل گردد و اگر
رکعت زاید را مقید بسجده نه نموده است از قیام رجوع نموده
به نشیند و تشهد خوانده سجده سهو کند و اگر بعد قعده اخیر برکعت
زاید برخیزد و هنوز آنرا مقید بسجده نساخته است پس هرگاه
یاد اید اولی آنست که بقعده رجوع نموده سلام دهد بدون
خواندن تشهد یا صلوة واگر بهمون نهج استاده سلام دهد کافی
باشد * اما بمذهب امامیه پس مسایل شک و سهو
دو صد و سی و چهار جمع نموده اند باحتمال عقلی و برای هریکی
حکمی جداگانه است جائی سجده سهو است و جائی بنا بر
قلیل و همچنین جای اعاده نماز است غیر آن با لقصار بسبب اینکه
اطناب زاید از موضوع این رساله دور خواهد افگند آنرا ذکر
نه نموده حواله برکتب فقه می کند * بحث چهارم * در سنتهای

نماز نزد ابی حنیفه از سنت های نماز برداشتن هر دو دست است وقت شروع کردن نماز مقارن تکبیر تحریمه و کشاده داشتن انگشتان دران حالت و امام را به آواز بلند گفتن الله اکبر و ثنا و تعوذ و تسمیه و امین گفتن باهستگی و دست راست بر دست چپ تحت ناف در حالت قیام و قراءت نهادن و وقت رکوع الله اکبر گفتن و در رکوع سه بار تسبیح کردن و هر دو زانو را بهر دو دست بکشادگی انگشتان در حالت رکوع محکم گرفتن و بعد از رکوع برخاستن و بمقدار سبحان الله ایستاده ماندن و وقت رفتن بسجده الله اکبر گفتن و در هر دو سجده سه سه بار تسبیح کردن و از سجدهٔ اول سر برداشتن و دران حالت الله اکبر گفتن و بین السجدتین نشستن و بمقدار سبحان الله دران جلسه توقف کردن و صلوة بر نبی صلی الله علیه وسلم در جلسه آخر بعد از تشهد فرستادن و بعد از ان دعای مغفرت خواندن و هرچه در نماز غیر از فرایض و واجبات و سنت های مذکوره است از مستحبات است و امانزد شافعی پس سنت های نماز سی و پنج است اول و دوم و سیوم دست برداشتن وقت تکبیر احرام و وقت رکوع و وقت باز گشتن از رکوع بقیام چهارم دست

را ست بر دست چپ نهادن بالای ناف در حالت قیام
پانجم نظر کردن در حالت قیام بموضع سجود واحترا از نظر
به یمین وشمال وپیش از موضع سجود ششم خواندن
دعای افتتاح بعد از تکبیر تحریمه وآن نزد شافعی * اني وجهت
وجهي الخ * است ونزد ابی حنیفه واحمد * سبحانك اللهم الخ *
است که آن را ثناهم گویند وبمذهب مالک دعای استفتاح
وتعوذ وبسمله هر سه سنت نیست هفتم * اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم * خواندن در رکعت اول هشتم آمین
گفتن بعد از فاتحه یازدهم بلند خواندن قرائت در مغرب وعشا
وصبح وپست خواندن در ظهر وعصر دوازدهم تکبیر گفتن در
هر انتقال از هیاتی بهیاتی دیگر سوای تکبیر احرام آن فرض است
سیزدهم * سمع الله لمن حمده ربنا لك الحمد * گفتن هر
امام وماموم ومنفرد را وبمذهب ابی حنیفه * سمع الله لمن حمده
* تنها مر امام را * وربنا لك الحمد * تنها مر ماموم را وهردو
منفرد را مستحب است چهاردهم در رکوع * سبحان ربي
العظیم * گفتن از سه تا ده بار پانزدهم در هر سجده * سبحان
ربی الاعلی * از سه تا ده بار گفتن شانزدهم هر دو کف
دست را کشاده بزانو نهادن وپشت را با سر وگردن هموار

داشتن در رکوع هفدهم در وقت سجود زانوها را بر زمین
پیش از کف دست نهادن هیجدهم بینی را پیش از پیشانی
بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه این هر دو یعنی هفدهم و هیجدهم
مستحب است و عکس آن وقت برخاستن نیز نوزدهم
آرنجها را در رکوع و سجود از پهلوها جدا داشتن بستم
شکم را از زانوها جدا داشتن بست و یکم دعای *
رب اغفر لي وجبرني وارحمني ويسرلي الهدى * در قعدهٔ
بین السجدتین خواندن بست و دوم بعد از سجدتین
وقت رفتن بقیام اندکی جهت استراحت نشستن و
بمذهب ابی حنیفه و مالک این دعا و جلسهٔ استراحت مکروه
است بست و سیوم در جمله نشستها جز قعدهٔ اخیرین
کف و پهلوی پای چپ را با بعضی از ساق در زیر نشستگاه
گستردن و بران نشستن و انگشتان هر دو پای را به سوی
قبله داشتن بست و چهارم در قعدهٔ آخرین ورک چپ
را بر زمین نهادن و نزد ابی حنیفه سنت نیست بلکه افتراش
در همه قعدها مستحب است و بمذهب مالک در هر دو قعده
ورک را بر زمین نهادن سنت است بست و پنجم
انگشتان دست راست را جز مسبحه بهم گرفتن چنانکه در

عقد انامل عقد پنجاه و سه کند و آنچنان دست را بر زانو
نهادن در قعده اخیره بست و ششم انگشتان دست چپ
را گشاده بسوی قبله داشتن بست و هفتم چون در تشهد به
الا الله رسد بانگشت سبحهٔ دست راست اشاره کردن
بسوی یمین و بمذهب مالک سنت آن است که ارنج راست
را در بن ران سخت کند و طرف بیرونی دست را از بالای
ساعد تا کناره خنصر بر ران تا زانو نهد همچنان عقد پنجاه و سه
گرفته و انگشت سبحه را بسوی بالا دارد و متحرک بست
و ہشتم تشهد اول بست ونهم صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه
وسلم دران سی ام صلوات بر آل محمد صلی الله علیه وسلم
در تشهد آخرین و بمذهب ابی حنیفه صلوات در تشهد اول
نباید و اگر بسهو گوید سجده سهو می باید بسبب تاخیر
رکن سی و یکم دعا بعد از تشهد در قعدهٔ آخرین سی و دوم
قنوت خواندن اللهم اهدنا الیج در نماز صبح بعد از رکوع رکعت
دوم دست بر داشته چنانکه دعا کنند و قنوت در نماز صبح بمذهب
دیگر ایمه سنت نیست و کیفیت قنوت در بیان نماز وتر
گذشت که نصف آخر قنوت ابی حنیفه است سی و سیوم
بسلام دوم دادن سی و چهارم نیت سلام بر حاضران از

فرشتگان و مومنان کردن در هردو سلام سی و پنجم در وقت
هر قیامی بر پنجها دو ستها قوت کرده برخاستن و بمذهب
ابی حنیفه بر پیش کفهای پای قوت داده برخاستن سنت
است نه بر دستها و اگر محتاج شود بر کفهای دست قوت
داده و انگشتان مستقبل قبله داشته برخیزد و دیگر انچه
غیر ازین فریضه و سنت است و در کیفیت ادای صلوة
بیان شود مستحب است و این سنتهای شافعیه انچه
ازان در واجبات و سنن حنیفه مذکور نیست و اینجا انکار
از سنیت آن بعمل نامده همه نزد ابی حنیفه مستحب است
* بحث پنجم * در صورت و کیفیت ادای صلوة با جمله آداب
و مستحبات باید دانست که مصلی را باید که مستقبل قبله
ایستاده مقارن گفتن تکبیر تحریمه نیت ادای صلوة معین نماید
و بزبان بگوید * اودي فرض ظهر هذا اليوم * یا هر نماز که باشد
ماموما اگر مقتدی یست و اماما اگر امام است و کفهای دستها
را برابر دوشها بسوی قبله بردارد به نهجیکه هردو انگشت تر
نزدیک نرمه گوش و سر انگشتها بالای گوش باشد
و انگشتها را کشاده داشتن نزد ابیحنیفه اولی بود
و نزد دیگران باهم پیوستن انگاه الله اکبر گوید و دست

راست را بالای دست چپ به نهجیکه انگشت میانه بالای ساعد
دراز باشد و از سه انگشتان باقی بند دست را گرفته نزد
ابی حنیفه رح زیر ناف و نزد شافعی زیر سینه بالای ناف به نهد
نزد زنان که دستها بالای ثدیین خود نهند بالاتفاق و نزد مالک هردو
دست را بهر دو جانب پهلوها فرو آویخته دارد و بعد ازان بخواند
* سبحانک اللهم و بحمدک وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله
غیرک * و بمذهب شافعی بعد از گفتن الله اکبر بخواند * انی
وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من
المشرکین * و بعد ازان * سبحانک اللهم * تا آخر بخواند بعد ازان
اگر امام یا منفرد ست * اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله
الرحمن الرحیم * خواند و سورهٔ فاتحه بخواند و اگر مقتدی ست
بعد خواندن ثنا نزد ابی حنیفه ساکت ماند و نزد شافعی مقتدی هم تعوذ
و تسمیه و فاتحه بخواند و بروایتی از علمای حنیفه مقتدی در نمازهای
سری اگر تعوذ و تسمیه و فاتحه بخواند مستحسن است و
بمذهب ابیحنیفه و احمد حنبل تعوذ پست بگوید در جمله رکعات
و بمذهب شافعی باواز بلند بگوید و در رکعت اول و اما در رکعت
دیگر اولی اینست که تعوذ پست گوید و بسمله بطریق وجوب
مقرون با فاتحه باید خواند و بمذهب مالک بعد از الله اکبر گفتن

سورهٔ فاتحه شروع کند و ثنا و تعوذ و تسمیه نگوید و در حال قیام باید
که سر را پیش اندازد و بهیئت هیبت و تعظیم نظر به سجده
گاه دارد و هیچ شکنی در زانوها و خم زانوها و پهلوها نگذارد و راست
ایستاده باشد و سر و دیگر عضوها را مطلق حرکت ندهد و مابین هر دو
قدم بمقدار چهار انگشت تفاوت دارد و دستها از آستین ها
بیرون دارد و بر هر دو پا قوت برابر دارد نه پیش و کم و بازوها از
پهلوها جدا دارد و بعد فاتحه آمین بگوید نزد ابی حنیفه آهسته و نزد شافعی بجهر
و نزد ابیحنیفه هرگاه امام فاتحه تمام کند مقتدیین هم آهسته آمین
بگویند و نزد شافعی پس امام مقتدیین اگرچه فاتحه آهسته خوانند مگر
آمین بجهر گویند و بعد از ان سوره بخواند پس در نماز فجر و ظهر سورتهای
طویله بخواند و در عصر و عشا متوسطه و در مغرب قصیره
و باید که در اثنای قراءت دل را با زبان متحد دارد و نظر بمعانی
کند و بفهمد و ادراک کند انچه میگوید و اگر معانی نداند بفهمد و تصور
کند که خودش میخواند و الله تعالی می شنود یا الله تعالی
می خواند و خودش می شنود و بعد ختم سوره الله اکبر گوید بدون
برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها برداشته
برکوع رود و نزد بعضی اگر بعد ختم قراءت اندک فاصله داده
برکوع رود بهتر باشد و لفظ الله اکبر در حالت قیام شروع کند

و در هیئت رکوع ختم سازد و در رکوع سر و پشت و گردن برابر دارد به نهجیکه اگر قدح آب بر پشت نهند قایم ماند و هر دو کف را انگشتان کشاده بر زانو نهد و * سبحان ربي العظيم * اقل مرتبه سه بار بگوید لاکن در هر دو بار بمقدار یک تسبیح فاصله کند بعد ازان الله اکبر گوید و سر بر دارد بدون برداشتن دستها نزد ابی حنیفه و نزد شافعی دستها بر داشته بگوید * سمع الله لمن حمده * اگر امام است و * ربنا لك الحمد * اگر مقتدیست و هر دو بگوید اگر منفرد است نزد ابی حنیفه و نزد شافعی امام و مقتدی هم هر دو بگوید بعد ازان چون قایم شد بمذهب شافعی بعد * ربنا لك الحمد * بخواند * ملاء السموات وملاء الارض وملاء ما شئت من شي بعد اهل الثناء واهل المجد حق ما قال العبد وكلنا لك عبد لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد * بعد ازان الله اکبر گوید و بسجده رود و در سجده باید که سرش مابین هر دو کف دستها باشد و دستها برابر دو دستها بی هیچ میلی و نخست زانوها بر زمین نهد انگاه دستها پس بینی پس پیشانی و کمتر اینکه سه بار بگوید * سبحان ربي الاعلى * و مابین هر دو بار گفتن بمقدار سبحان الله توقف کند و نزد شافعی اگر بعد ازان بگوید * اللهم لك سجدت وبك امنت

و لك اسلمت سجد وجهي للذي خلقه وصوره و شق سمعه و بصره فتبارك الله احسن الخالقين * نیکو باشد و نزد ابیحنیفه هیچ چیز زاید از * سبحان ربي الاعلي * نگوید و در سجده باید که ارنجها از پهلوها جدا دارد مگر زنان که آنها پیوسته دارند و وجهه انگشتها را بند کرده متوجه به سوی قبله دارد و ساعدها از زمین دور دارد و بعد فراغت از سجده اول * الله اکبر * گوید و سر بردارد و به نهجیکه شروع * الله اکبر * از سجده کند و ختم آن در جلسه بین السجدتین کند و درین جلسه که بر هردو جا قدم پای چپ خواهد نشست و پای راست را ایستاده کرده باین نهج که انگشتان پا سمت قبله باشند و پاشنه بالا باشد مگر انگشتان دست بی تکلف نه کشاده و نه پیوسته هر دو دست را بر هر دو ران نهاده نزد ابی حنیفه فقط جوارح را مطمئن ساخته بدون گفتن چیزی بسجده دوم رود و نزد شافعي بگوید * رب اغفر لي وارحمني واهدني واجبرني و عافني واعف عني * و سجده دوم هم مثل سجده اول کند و بعد از سجده دوم * الله اکبر * گوید و برخیزد بمذهب جماعه ایمه الا بمذهب شافعي اندک جلسه برای استراحت نموده برخیزد و رکعت دوم بعینه تا سجدتین

مثل رکعت اول بگذارد * الا بمذهب شافعي در نماز صبح بعد از رکوع و تسميع و تحميد و ستها براي دعا برداشته قنوت بخواند بعد ازان سجده زود و بعد فراغت از هردو سجده رکعت دوم اگر نماز چهار رکعتي است بنا بر تشهد اول بنشيند بصورتيکه در جلسه باين السجدتين گفته شد و بمذهب ابي حنيفه و احمد حنبل تشهد باين صيغه بخواند * التحيات لله والصلوات والطيبات السلام عليک ايها النبي و رحمة الله و برکاته السلام علينا و علي عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد اعبده و رسوله * و بمذهب شافعي باين صيغه بخواند * التحيات المبارکات والصلوات الطيبات سلام عليک ايها النبي و رحمة الله و برکاته سلام علينا و علي عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و بعد ازان بگويد * اللهم صل علي محمد * و براي رکعت سيوم برخيزد و نزد ابي حنيفه اگر لفظ * اللهم صل علي محمد به سهو در قعدهٔ اول بگويد سجده سهو لازم آيد و بمذهب مالک تشهد باين صيغه است * التحيات لله الزاکيات لله الطيبات لله الصلوات لله السلام عليک ايها النبي و رحمة الله و برکاته السلام

علينا و علي عباد الله الصالحين اشهد ان لا اله الا الله
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * و چون رکعت دوم سجده
اول تمام شد برخیزد و در نماز چهار رکعتی دو رکعت و در سه
رکعتی یک رکعت به همان وضع و هیئت که گفته شد بگذارد
الا در نمازهای فریضه بعد از فاتحه ضم سوره نه کند و در سنن
و نوافل و وتر سورت هم بخواند و فاتحه خواندن درین هر دو
رکعات نزد ابی حنیفه سنت است و بمذهب دیگران فرض
است و بعد سجده های رکعت چهارم در نمازهای چهار رکعتی
و بعد سجده های رکعت سیوم در نمازهای سه رکعتی قعده
اخیر کند و بمذهب شافعی درین قعده بر سرین چپ به نشیند
و پای راست بدستور قعده اول دارد و به مذهب ابی حنیفه
مثل قعده اول بنشیند و زنان هر دو قدم ها از جانب راست
بیرون کرده بر سرینها بنشیند در هر دو قعده و ارنجها تا شانه
به پهلو ها و ذراع ها بران ها منضم دارند و نزد شافعی هر سه انگشت
دست راست سوای انگشت شهادت با بهام بند کرده بر ران
راست به نهد و در هر دو تشهد اول و دوم نزد شافعی هرگاه
به لفظ * الا الله * برسد انگشت شهادت را برداشته
بجانب یمین حرکت دهد و بعضی حنفیه هم عقد پنجاه و سه گرفته

دست راست را بر ران راست نهند الا در هر دو تشهد وقتیکه * لا اله * گویند انگشت شهادت را بر دارند و هرگاه الا الله گویند باز بنهند و عمل بعضی علمای متاخرین حنفیه بر انست که در هر دو قعده هر دو دست را بی تکلف بر هر دو ران نهاده دارند و هرگاه نوبت * الا الله * رسد خنصر و بنصر را از دست راست بند کنند و انگشت میانه و ابهام را حلقه کنند و انگشت شهادت را بر دارند و در قعدهٔ اخیر تا آخر نماز بهمین صورت دارند و بعضی همین وضع اختیار کنند لاکن انگشت شهادت وقت گفتن * لا اله * بر دارند و وقت گفتن * الا الله * باز نهند بعد از تشهد در قعدهٔ اخیره بخوانند * اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علی محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید * بعد ازان بمذهب ابی حنیفه این دعا بخوانند * اللهم اغفرلی ولوالدی ولجمیع المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات وتابع بیننا وبینهم فی الخیرات ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار * وبمذهب شافعی بعد از درود دعای خود و مادر و پدر و مومنین و مومنات کردن و بعد ازان این دعا خواندن مستحب است * اللهم انی اعوذ بک

من عذاب القبر وعذاب الدين واعوذ بک من الجبر والکسل واعوذ بک من فتنة المحيا والممات واعوذ بک من فتنة المسيح الدجال واعوذ بک من عذاب النار * وگفتن * اللهم اغفرلي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت الموخر لا اله الا انت انک علی کل شي قدير * نيز در احاديث صحيحه آمده است واگر امام باشد بردعای اول اقتصار اولی تراست بعد ازين دعاها نيت خروج از نماز بکند واول برجانب يمين رو گردانيده بگويد * السلام عليکم ورحمة الله * لاکن نزد شافعي فقط لفظ * * السلام عليکم * اول بار گفتن فرض است ولفظ * رحمة الله سنت است ونزد ابي حنيفه هردو سنت است وبعد ازان بهمين نهج بجانب چپ سلام دهد وآن باتفاق سنت است الا بمذهب مالک که فقط يک سلام بدهد وآنهم اشاره بسوی قبله کند وچپ وراست رو نگرداند ودرين سلام باتفاق نيت برملايکه ومومنين حاضرين بکند * بحث ششم * در مکروهات ومفسدات نماز بايد دانست که کلام کردن در نماز بسهو باشد يا بعمد بقصد يا بخطا قليل يا کثير اعم ازينکه برای اصلاح نماز باشد چنانکه اگر امام وقت قيام به نشيند ومقتدی گويد برخيز بانه مبطل نماز است باجماع الا بمذهب شافعي اگر کلامی قليل بسهو کند مفسد

نماز نباشد و هر عمل کثیر مفسد نماز است و عمل کثیر را بسه قول
تفسیر کرده اند اول اینکه هر عملی که عادة بدو دست کند اگرچه
در نماز بیکدست کند عمل کثیر است وانچه عادة بیکدست کنند اگرچه
در نماز بدو دست کند عمل قلیل است قول دوم اینکه این
امر برای مصلی مبتلی گذاشته شود اگر نزد او عمل کثیر است کثیر
باشد و اگر قلیل داند قلیل است قول سیوم اینکه اگر شخصی
غیر آن مصلی را در عملی به بیند و به یقین داند که نماز نمی خواند عمل
کثیر است و اگر شک کند که نماز می خواند عمل قلیل است و
بحرث و باکل و شرب خواه بعمد باشد یا بسهو باجماع نماز باطل
شود و قراءت قران وذکر که از برای تفهیم کسی باشد همچنین
است وانین و تاوه یا گریه باواز از برای دنیا نزد ابی حنیفه و
مالک و احمد مطلقا مبطل است و نزد شافعی گریه یا خنده
یا تنحنح بر وجهی باشد که از و دو حرف صادر شود مبطل
باشد والا فلا و تطویل اعتدال بعد از رکوع غیر از برای قنوت
و به تطویل قعود بین السجدتین و بطول شک در نیت اگر
رکنی گذشته باشد و اگر نه به نیت قطع و به تردد در نیت و به
تعلیق قطع نماز بر چیزی نزد شافعی نماز باطل شود و نزد امامیه
نیز هر چه ناقض طهارت است مبطل نماز است و کلام بدو حرف

یا زیاده غیر از قران یا از قران و دعا اگر مجرد تفهیم از ان مقصود باشد و حرفی واحد اگر مفهم باشد و حرفیکه بعد از و مده باشد و سکوت طویل و اکل و شرب و باز پس نگریستن و قهقهه و دعای حرام و گریه که از برای امور دینوی باشد و فعل بسیار که بر سبیل عادت آن را کثیر خوانند و به نماز تعلق ندارد و زیادتی رکن مثلا در رکوع و سجده و غیر ان و دست برهم نهادن در قیام خواه دست راست بر دست چپ نهد یا بر عکس آن و آمین گفتن در اخر فاتحه و سلام در تشهد اول بهر وجه که باشد مثلا * السلام علیک ایها النبي یا السلام علینا وعلي عباد الله الصالحین * این همه اشیا نزد آنها مبطل نماز است و اما مکروهات نماز عمل قلیل است و هر عملی که حسب عادت رو بروی اعاظم خلاف ادب است و کثیر نباشد و هر فعل عبث بثوب یا بریش یا بجسد و مسح خاک یا کاه بدست از پیشانی که وقت سجده چسپیده باشد اگر مانع حضور نه بود و مضایقه ندارد و الا مکروه است و مسح عرق از پیشانی مضایقه ندارد که به حدیث صحیح آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرق از پیشانی مسح کرد و هر عملی قلیل که مفید باشد بمذهب ابی حنیفه در نماز مکروه نیست و اگر از بینی آب بر اید مسح

آن اولی است ازین که بجاند و مکروه است شمار کردن
آیات بدست و نزد ابی یوسف و محمد مضایقه نیست و
بعضی گویند خلاف در فرایض است و در نوافل باجماع جایز است
و بعضی گویند خلاف در نوافل است و در فرایض باجماع جایز نیست
و مکروه است کشادن انگشتان و شکستن آن به نهجیکه
آواز برآید ازان و مکروه است وقت رفتن برکوع و سجود
ثوب را بالاکشیدن و التفات در نماز به چپ و راست کردن
به نهجیکه بعض وجه او بگردد و اما التفات باماق بصر مکروه نیست
و در تشهد و جلسه بین السجدتین اقعا نمودن یعنی زانوها و
اطراف اصابع پای ها بر زمین نهاده بالای پاشنه ها نشستن
و جواب سلام بدست دادن و چار زانو نشستن بلا عذر
و سدل ثوب نمودن یعنی ثوب بر شانه انداختن بدین نهج که
هر دو طرف آن بهر دو جانب مرسل باشد و دست ها باستین ها
نه کند و اگر قمیص موجود باشد باوصف آن فقط به سراویل نماز
گذاردن و آستین ها در نماز بالای آرنجها داشتن و با جامهای
کثیف بی عذر نماز گذاردن و اگر در نماز خامیازه آید به پشت
کف دهن بند نه کردن و سرفه و تنحنح نمودن با وصف قدرت
بر دفع آن و بزاق انداختن بر زمین همه مکروه است و اگر

روبروی مصلی یا بالای سر او یا چپ وراست او تصاویر ذی روح باشد کالان یا بمرتبه که بی تکلف به نظر آید مکروه است باشد کراهت ومکروه است بر عمامه سجده نمودن ودر نماز باستین یا مروحه باد گرفتن به عمل قلیل ودر یک رکعت یک سوره را مکرر خواندن * تنبیه * در رخصت های که مسافر را در نماز است باید دانست که باجماع همه مسلمانان بر مسافر نماز چهار رکعتی یعنی ظهر وعصر وعشا بیش از دو رکعت فریضه نمی شود لاکن در شرایط این رخصت وکیفیت وکمیت سفر اختلاف است نزد ابی حنیفه سفر هرچون که باشد خواه مباح یا حرام اگر سه شبانه روز راه داشته باشد این رخصت باشد ونزد بعضی از اصحاب او آن مقدار است پانزده فرسنگ هر فرسنگی دوازده هزار خطوة وبعضی هیزده فرسنگ گفته اند پس درین مدت سفر قصر صلوة وتقدیر مدت سح برموزه تا سه شبانه روز منعقد شود وصوم رمضان اگر ندارد وبایام دیگر قضا کند روا باشد واگر روزه ترک نکند عزیمت بود باجماع الا بمذهب احمد حنبل که ترک صوم در سفر افضل بود وبمذهب دیگران مدت سفر چهل وهشت میل است

هر میلی چهار هزار خطوه و جز در سفر مباح رخصتها نباشد و سفر
مباح آنست که قصد ش مبتنی بر معصیت نباشد مثل راه
زدن و از امام برحق بغاوت ورزیدن و گریختن بنده از خواجه
و ازردن مادر و پدر و غیر آن اما اگر قصد اول سفر مباح باشد
و در اثنای سفر معصیت کند مانع رخصتها نباشد و سوای
رخصتهای مذکوره نزد هر سه امام غیر ابی حنیفه جمع هم در ظهر و
عصر و مغرب و عشا در سفر مرخص است پس خواه با ظهر
عصر را جمع کند یا با عصر ظهر را و همچنین خواه با مغرب عشا جمع
کند یا با عشا مغرب لاکن نیت قصر و جمع باید که در هر نماز بکند
و همچنین بمذهب غیر ابی حنیفه جمع بین الظهر و العصر و بین
المغرب و العشا بعذر باران سخت هم جایز است در غیر
سفر اما بمذهب ابی حنیفه و بعضی از اصحاب شافعی جز روز عرفه
و شب نحر در عرفات و مزدلفه اصلا جمع جایز نیست * مطلب
سیوم از مقصد سیوم در اوراد و ادعیه و اعمال مجربه ماثوره
از پیغمبر خدا علیه الصلوٰة و السلام و ائمه اطهار علیهم
السلام و مشایخ عظام باید دانست که دعا طلب حاجت
است از باری تعالی بتضرع و اخلاص وگاه بود که غرض از دعا مجرد
مدح و ثنا بود و بیشتر ادعیه خواص اولیاء الله که از ما سوی الله

اعراض نموده اند ازین قبیل تواند بود و بعضی گویند دعا آنست
که مروی باشد از شارع بتصریح یا بتعریض و هرانچه مروی نباشد
آنرا مناجات گویند و دعا هم بقول است و هم بفعال و اول یا
به تصریح باشد چنانکه * رب اغفرلی ارب ارحمنی و غیر ذلک *
یا بکنایه چنانکه * رب انی مظلوم * که این قول به تعریض طلب
نصرت بر ظالم است و ثانی چنان باشد که همت برحصول مطلوب
بندد و اعتماد بر کرم ولطف مسئول عنه نموده سکوت ورزد
وآن را بعبارت نه آرد و بعضی حکما اینمعنی را تسلیط و هم گویند
و در دفع امراض و الام و ضعف قوی و کلال بدن بغایت موثر
دانند بلکه در مواد کاینات اورا متصرف پندارند و علما را اختلاف
است دراینکه دعا کردن بهتر است یا ناکردن اکثر بر انند که
دعا کردن بهتر است عقلا ونقلا اما عقلا بنا بر انکه احتیاج ممکنات
طرف واجب الوجود از بدو وجود وافاضه جود ظاهر است و همه ممکنات
در حد ذات خود ناقص اند و پیوسته بطرف واجب تعالی و
تقدس در محل قبول فیض و طلب کمال منتسب پس
وقت آگهی از نقصان خود و تالم بفقدان لایق خود دعا ده سعی نمودن
در تکمیل نقصان و تحصیل مفقود وارتیاض با مور مناسب
ولایق بدان اگر از حضرت ذی الجلال بزبان نیز طلب آن کنند

بهتر باشد * وامانقلا فلقوله تعالی ادعونی استجب لکم ولقوله ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها ولقوله ادعوا ربکم تضرعا وخفیة ولقوله ادعوه خوفا وطمعا ولما ورد فی الحدیث لا یرد القضاء الا الدعاء ولا یزید فی العمر الا البر والحدیث الدعاء ینفع مما ینزل ومما لم ینزل والحدیث من فتح له باب من الدعاء فتحت له ابواب الجنة *

وسوای آن بسیاری از آیات واحادیث است که در حکم دعا کردن ومنافع آن وارد شده وجمعی گویند که دعا نا کردن بهتر است بلکه ترک آنرا جزو لازم رضا وتسلیم دانند واینمعنی هم مستنبط است از قول سید احمد زروق که در شرح حزب البحر سید الشیوخ شیخ ابو الحسن شاذلی رحمه الله میفرماید که دعا و ذکر وغیر آن قدر را تبدیل نکند وقضا را تغییر ندهد وجز این نیست که دعا عبودیتی است که مقرون است بسبب مثل اقتران صلوة بوقت ومرتب است بران اجابت مثل ترتب ثواب بر صلوة وبالجمله آن مفید است همان مقصد ولطف را که در قضا است وسهولت امر را بر نفس تا آتش احتیاج که مراد ومقصود طلب است سرد شود پس باید که به تفویض وتسلیم امر بر خدا متوجه شوی ودر انچه طلب میکنی حسن ظن داری با خدا وتابع شوی رضا وتسلیم را انتهی واحتجاج این جماعت بوجوه

است اول اینکه در دعا مطلب دنیا باشد یا آخرت نشاید که مطلب دنیا باشد چه دنیا آنقدر ندارد که آنرا عقلا از حضرت باری طلب کند و نشاید که آخرت باشد زیرا که آخرت خط است و طالب خط طالب حق نباشد و اگر مطلوب از دعا حق است پس حق را بطلب نتوان یافت پس طلب عبث باشد دوم اینکه حق تعالی عالم است وقادر اگر انچه مطلوب بنده است مصلحت او دران باشد پس بی سوال بدهد و اگر مصلحت او دران نباشد پس سوال کند یا نکند باید که ندهد و در هردو صورت سوال عبث باشد سیوم اینکه انچه اصلح برای بنده است برحق تعالی واجب است یا نیست اگر واجب است پس بدعا چه حاجت و اگر واجب نیست نشاید که غیر اصلح واقع شود چه حق تعالی بنده را از شر و فساد نهی فرمود پس بطریق اولی انچه فساد او دران باشد او خود نیز نکند پس طلب عبث باشد و در هردو صورت ممکن که بنده اصلح خود را ندانسته غیر اصلح طلب کرده باشد و خواهشمند مضرت خود باشد گو خداوند تعالی آنرا نخواهد کرد چهارم اینکه عندالله مطلوب بنده معلوم الوقوع است یا معلوم اللا وقوع اگر معلوم الوقوع است خود بی دعا حاصل شود و اگر معلوم اللا وقوع

باشد و وقوع آن محال بود اگر دعا کند و اگر نکند واصل اینست
که حسب مراتب عباد هر دو قول محلهای صحیح دارند کسانی
را که رضا و تسلیم قلبی است آنها تابع فرمان اند از نفس دعا
و ترک دعا علاقه ندارند و آنها که رضا و تسلیم ندانند الا الفاظ
پس بر انها طلب دعا واجب است و این خلاف محول
و موقوف فقط بر دعا نیست درین عالم اسباب جمله اسباب محل
خلاف اند پس کسانیکه دعا را خلاف رضا فهمند
دوا و غذا را همچنان دانند و در طلب آنهم تابع فرمان باشند
نه تابع نفس * وصل * در بیان ازمنه و امکنه دعا باید دانست
که در اجابت دعا اوقات و ازمنه را مدخلی تمام است
و هر قومی برای آن وقتی معین ساخته اند عتابیه گویند که دعا بعد از
اجتماع و استقبال باید کرد و صابیه گفته اند که وقت اقتران
راس و مشتری یا مقارنت هر کوکبی که باشد با کف
الخضیب دعا باید کرد و نزد منجمان هرگاه کف الخضیب بر نصف
النهار رسد دعا مستجاب میشود و ابو الحسن بیهقی در ذخایر
الحکمه آورده است که بهترین وقت از برای دعا آن است که
مشتری مقارن کف الخضیب باشد و راس و قمر نیز مقارن
یا متصل و طالع وقت باید که نوزدهم درجه سرطان باشد و سیوم

درجه حمل عاشر باشد و اگر بست وند درجه سرطان طالع
باشد پانزدهم درجه حمل عاشر بود و اگر سیوم درجهٔ اسد
طالع باشد بست ویکم درجه حمل عاشر بود پس اگر از
نوزدهم درجهٔ سرطان آغاز دعا کند تا این وقت تمام شود بغایت
محمود بود و در وقت مقارنت زهره و زحل از دعا احتراز باید
و پیش یهود چون قمر از استقبال منصرف شود و باسعدی
متصل باشد وقت اجابت بود و بهترین استقبال آن بود که
قمر در میزان باشد و آفتاب در حمل به بست ویک درجه و پیش
نصاری وقتیکه قمر از مشتری منصرف شود و براس متصل
گردد بهترین اوقات دعا است و یعقوب ابن اسحاق
کندی اورده است که در وقت دعا کردن باید که سعدی
در طالع بود و سعدی دیگر در رابع و قومی دیگر گفته اند باید که
سعدی دیگر در عاشر بود و سعدی دیگر در رابع و باید که آن
هردو سعد مشرقی باشند و از نحوس بری و محترق و راجع
نباشند و بعضی گفته اند اگر دعا برای آخرت کنند باید که ماه در خانهای
زهره باشد و متصل بمشتری و اگر از برای دنیا کنند باید که ماه
در خانهای مشتری باشد و متصل بزهره و اگر برای طلب ضیاع و
عقار بود باید که متصل بزحل باشد و اگر برای طلب علم کنند

باید که بعطارد متصل باشد و بعضی گفته اند که هر وقت که عطارد
یا مریخ مقارن کهف الخضیب باشد وقت اجابت دعا است
و پیش ائمه اهل اسلام آنست که بنده باید که همه اوقات
بذکر حق تعالی مشغول ابا شد اما در اوقات چند بیشتر
و بجد تر باید بود همچو رجب به تخصیص در شب آدینه که روز اول
رجب باشد و روز پانزدهم و بستم او و شعبان به تخصیص
روز پانزدهم و شب او و رمضان به تخصیص شب نوزدهم و
بست و یکم و بست سیوم و بست و پنجم و بست و هفتم
و بست و نهم آن و شب جمعه آخر آن و ذو الحجه به تخصیص
عشره اول آن و محرم به تخصیص روز عاشوره و ایام بیض
هر ماهی که علی الاعرف سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است و
جمله روزهای جمعه از هر ماهی و شب آن و دعا در وقت سحر بهتر
بود از اوقات دیگر چه حق تعالی می فرماید * وبالاسحارهم یستغفرون
و در اخبار آمده است * من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت
ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه * ابن عطار گفته است دعا را
چهار چیز است ارکانست و اجنحه است و اوقات است
و اسباب است پس ارکان آن حضور قلب است
و رقت و تضرع و تعلق قلب بخدا و قطع ان از آسباب

واجنحه آن صدق است واوقات آن استجابت است وا ستجابت آن صلوة بر پیغمبر و آل او صلی الله علیه وسلم است و همچنین در روز آدینه ساعتی است که از برای دعا بهترین وقتی است مگر علما را در تعین آن خلاف است بعضی گویند که آن وقتی است که امام بر منبر رود تا گذاردن نماز ونزد بعضی پیش از زوال وقتی که مردم در تهیه نماز باشند و بعضی گویند بین الخطبتین است و بعضی گویند آن وقتی است که امام روی بمحراب آورد و جمعی گویند که زمان رکوع اول است و قومی گفته اند آن وقت معین نیست هر که خواهد آنرا دریابد تمام روز جمعه بعبادت و دعا مشغول باشد و بعضی گفته اند آن وقت غروب آفتاب است از روز جمعه و بر این قول اخیر اکثر علما رفته اند و از شیخ سعد الدین حموی ماثور است که هر که در شب چهاردهم ماه دران وقت که ماه بمیان آسمان رسد وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد و هرچه خواهد از قران در و بخواند و بعد از سلام این آیت از سوره یس بخواند والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم لا الشمس ینبغی لها ان تدرک القمر ولا الیل سابق النهار وکل فی فلک یسبحون * پس سجده کند و بگوید * اقسم بالله علیک با لاسم الاخضر والاحمر والسر المکنون والمخزون فیه * وحاجت

خود بخواهد هر حاجتی که دارد در ماه اول یا سیوم یا پنجم یا هفتم
روا شود و همچنین زمانی که غازیان در صف قتال باشند دعا
مستجاب شود و نیز وقتیکه باران بارد * و چنانکه زمان را در اجابت
مدخل است مکان را نیز دران اعتباری تمام است پس در کعبه
و مسجد الحرام به تخصیص در مقام ابراهیم و ملتزم و بمحاذات
حجر اسود و حطیم و زمزم و زیر میزاب و در عرفات و در مدینهٔ
رسول صلی الله علیه وسلم و مسجد نبوی به تخصیص میان منبر
و قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و در بقیع و مشاهد انبیا و ایمه
علیهم السلام و مراقد اولیا و در قبهٔ خضرا و بیت المقدس
و مسجد اقصی و سایر مساجد باجابت نزدیکتر باشد از انکه
در مواضع دیگر و در بتخانه و کنشت و کلیسا و آتشکده و
خرابات و شرابخانه و خانهای مصور و مواضع مغصوبه و میان
مسخرگان و فساق و کسانیکه جامهای حرام پوشیده
باشند باجابت کمتر مقرون گردد بلکه مکروه باشد * وصل *
در شرایط اجابت دعا و سبب تاخیر اجابت باید دانست که
دعا کننده یا مضطر باشد یا غیر مضطر اگر مضطر باشد در
رعایت شرایط معذور و مجبور است و اگر غیر مضطر است
او را شرایط بسیار رعایت باید کرد تا مگر باجابت مقرون گردد

وان شرایط بعضی بظاہر تعلق دارد وبعضی بباطن انچه تعلق
بظاہردارد ترک کبایر است و عدم اصرار برصغایر وطہارت
وطیب ملبس ومطعم یعنی حلال وپاک وروزه داشتن واگر
از جلالی وجمالی یعنی حیوانات وانچه از حیوانات پیدا شود
احتراز نماید اولی بود والتزام صدق واز گناہان ماضیه بنہایت
تضرع از قلب استغفار وتوبه نمودن وبہیأت پسندیده یعنی
باادب نشستن واز حرکات ناپسندیده احتراز نمودن وصدقه
دادن وبوی خوش باخود داشتن وجامها از دنس پاک کردن
وموی راشانه کردن وناخن چیدن وموی زہار وبغل پاک کردن
وتوجه بقبله وکثرت صلوة بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وذوستها وقت دعا بلند کردن وخشوع وخضوع وگریه وزاری
ہرچه تمامتر وامید قبول قوی داشتن واختیار ادعیه ماثوره از
حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم وائمه ہدی ومشایخ
کبار واگرچه بعض الفاظ ادعیه را دراجابت دعا دخلی تمام است
لاکن اثر الفاظ اکثر موقوف براجازت مشایخ وارتیاض تامه
باداي زکوة وغیره است وتوجه بمعانی ادعیه وعمل بران از
ضروریات است والا سخت بعید ازعقل است که بتلفظ
الفاظ چند بدون مراعات شرایط باوصف ابتلای خود بمنہیات

و منکرات مستجاب الدعوات گردد * الا ما شاء الله
ومن افاض علیه الجود والکرم * یا باثر زبان برگزیدگان وجود
آن در ینعالم از قبیل محالات است چه بداهت عقل شاهد است
باینکه باد تشبیه اگر درین عالم اسباب شخصی که محض طاغی
و نا فرمان بردار سلاطین و امرا باشد و دفعة در همان حالت
طغیان و نافرمانی با وصف اصرار و استبداد قلب بران صرف
بزبان چیزی طلب کند بجزای آن وبال و نکال یابد نه اجابت
سؤال چه جای بارگاه سلطان السلاطین واحکم الحاکمین که
برجمله مرادات و مطالب مطلع است و همه خبایا و اسرار
براو واضح واشکار پس درانجا صرف تلفظ بالفاظ چند بی حصول
وشرایط چگونه موجب قبول تواند بود * اعاذنا الله وایاکم
من ثمرات القهر والجلال * مثلا در حدیث صحیح آمده است
که روزی آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود * من لم یکن
صلوته کصلوتی فهو مردود من الله * یعنی هر که نمازش مثل
نماز من نباشد پس آن نماز مردود و نامقبول است صحابه مضطرب
شده عرض کردند یا رسول الله بودن نماز مایان مثل نماز آنحضرت
از محالات است فرمود کسیکه بعد هر نماز این استغفار سه
بار بخواند نمازش مثل نماز من باشد * استغفر الله ربي

من كل ذنب اذنبته عمدا او خطاء او سرا او علانية و اتوب اليه من الذنب الذي اعلم و من الذنب الذي لا اعلم و انت علام الغيوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم * پس تصور باید کرد که چگونه عقل قبول کند که صرف بزبان آوردن این چند الفاظ نمازش مثل نماز پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم باشد مگر مراد ازان همان است که حسب مضمون این استغفار توبه کند بعد هر نماز سه بار و درانیزمان اکثر در عوام بلکه قدمی بالا ازان مشاهد میشود که به تجسس اعمال و ادعیه همت تام برگمارند و مطلق پاس شرایط ملحوظ ندارید و تلفظ بالفاظ ادعیه راموثر فهمند وحق این است که بعد از اتمام و تکمیل شرایط دعا بهر زبانی که بکند و بهر نهج که طلب دارد امید اجابت است آری ادعیه ماثوره وانچه بان از مشایخ کرام مجاز شد درینوقت تیر بهدف باشد و ملمعان بوارق افضال و عنایت ایزدی که هردم و هرآن برهر فاسق بلکه کافر و مشرک میشود و عطای سؤل آنها را ببعض هنگام مقارن دعای آنها میکرد اند تکیه بران نمودن ازان جنس است که آدمی درینعالم اسباب همیشه منتظر باشد که اینک خزانه قارون بدست من می آید یا زود باشد که من بادشاه میشوم گو حکم باستحاله آن عقلا و نقلا نمیتواند شد

مگر همچو شخص را عقلا بانچه تعبیر کنند ظاهر است و اما اشخاصیکه
دعای آنها مستجاب است پس مضطر است و مظلوم اگرچه
فاسق یا کافر باشد و دعای پدر برای اولاد خود و دعای امام عادل
برای رعایا و دعای مرد صالح و ولد بار بوالدین خود و دعای مسافر
و دعای صایم وقت افطار و دعای مسلم برای برادر مسلم
که بغیبت او کند و دعای مسلم اگر بظلم و بقطع رحم دعا نکند
ونگوید که دعا کردم و مقبول نشد بالجمله ادعیه و اذکار که اینجا مرقوم
میشود اول آنست انچه در کتب حدیث بطریق اهل سنت
وجماعت مرویست و هم اعمال و حرزها که منسوب بمشایخ
کرام است و اکثر از ان آنست که باین فقیر از بزرگان
ومشایخ رسیده و این هیچ میرز بان مجاز شده است و بعد از ان
بعضی از ادعیه که بطریقه امامیه مرویست هم مذکور گردد در حدیث
آمده است که اسم اعظم آنکه اگر به آن دعا کند قبول فرماید و اگر سوال کند
عطا فرماید اینست * لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین *
و بروایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک بانی اشهد انک انت
الله الذی لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم
یکن له کفوا احد * و در روایت دیگر اینست * اللهم انی اسئلک
بان لک الحمد لا اله الا انت وحدک لا شریک لک الحنان المنان

بدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم *
در اخبار آمده که شنید آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردیرا که گفت * یا ذا الجلال والاکرام * پس گفت به تحقیق
استجابت کرده شد برای تو پس سوال بکن و بروایت
دیگر آمده که فرشته ایست موکل برای شخصی که بگوید *
یا ارحم الراحمین * پس کسیکه سه بار آنرا بگوید فرشته می گوید
به تحقیق ارحم الراحمین متوجه شد بر تو پس سوال بکن و
بروایت دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گذشت
بر مردی که می گفت * یا ارحم الراحمین * پس فرمود سوال
بکن به تحقیق خدا نظر کرد طرف تو وبروایت دیگر آمده شخصیکه
سوال کند از خدا جنت را سه بار جنت گوید بار الها داخل کن
او را در جنت و کسیکه پناه طلبد از خدا از دوزخ سه بار دوزخ
گوید بار الها پناه ده او را از دوزخ و در حدیث آمده است که هر
کسیکه سوال کند از خدا باین پنج جمله هیچ چیز طلب نکند از خدا
مگر اینکه عطا کند او را * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك وله
الحمد وهو علی کل شيء قدیر لا اله الا الله ولا حول ولا قوة الا بالله *
در حدیث آمده است که سید استغفار هر که بخواند در روز
و او را بدان یقین حاصل است و دران حالت بمیرد پس

او از اهل جنت است و هر که بخواند او را بشب و او را بدان یقین حاصل است و بمیرد پس او از اهل جنت است و معنی حصول یقین بدان این است که آنچه مضمون آنست بی ریب و تردد در دلش حاصل و واثق باشد و آن این است * اللهم انت ربي لا اله الا انت خلقتني وانا عبدك وانا على عهدك ووعدك ما استطعت اعوذبك من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علي وابوء بذنبي فاغفرلي فانه لا يغفر الذنوب الا انت * در خبر است هر مسلم را باید که بعد هر نماز سه بار استغفار کند و آیة الکرسی بخواند * وسبحان الله سی و سه بار و الحمد لله سی و سه بار و الله اکبر * سی و سه بار بخواند که مجموع نود و نه بار شد و بنا بر اتمام عدد صد یک بار بگوید * لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير * در خبر است که مسبعات عشر خضر علیه السلام بیکی از مشایخ کرام تعلیم فرموده که ده چیز است که هفت هفت بار بعد نماز صبح و بعد نماز عصر اگر می خوانده باشد از جمله آفات دنیا خصوص دزدان و قطاع الطریقان محفوظ ماند و این رو سیاه را بخواندن آن سیدی و سندی و مرشدی حضرت شاه میر محمد کاکوری قدس الله سره العزیز که یکی از مشایخ قلندریه بودند امر

و اجازت فرمودند و از زبان فیض ترجمان ایشان بتفصیل یکی از مشایخ کبار شنیدم که می فرمودند سعید است آنکه بخواند آن را و شقی است انکه نخواند آنرا و نیز بروایت این ورد مسموع شده که شخصی را التزام ورد آن بود روزی بمحلی دزدان یا راه زنان او را محاصره کردند معاوه سوار که سمرند اشتند برا سپها ظاهر شدند و او را ازان تهلکه محافظت کردند و آن ده سواران موکلان مسبعات عشر بودند و سبب سمر نداشتن سواران این بود که او مسبعات عشر بدون بسم الله میخواند ازان روز او التزام بسم الله نمود و آن این است اول * سوره فاتحه * بعد ازان * قل اعوذ برب الناس بعد ازان * قل اعوذ برب الفلق * بعد ازان * قل هو الله * بعد ازان قل یا ایها الکافرون * بعد ازان * ایت الکرسي تا هو العلي العظيم * بعد ازان * سبحان الله و الحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر * بعد ازان درود و صیغه آن مختلف است انچه بورد این کم نام است این است * اللهم صل علي سيدنا محمد ن النبی الامي وعلي اله وسلم * بعد ازان دعای مغفرت باین صیغه * اللهم اغفرلی ولوالدي ولمن توالد ولجميع المومنين والمومنات * بعد ازان این دعا * اللهم افعل بي وبهما وبهم

ما جلاوا جلا في الدين والدنيا والآخرة ما انت له اهل ولا تفعل بنا يا مولانا ما نحن له اهل انك غفور حليم جواد كريم ملك بر رؤف رحيم * هر كه اين را هفت هفت بار بخواند اول و آخر درود هم ضم كند در حديث آمده است كه هر كه اين دعا قبل طلوع آفتاب و قبل غروب هفت هفت بار با درود اول و آخر نيز هفت هفت بار بهر روز بخواند از جمله آفات و مصايب دنيا محفوظ و مصون بماند * تحصنت بالذي لا اله الا هو الهي واله كلشي واعتصمت به هو ربي ورب كلشي وتوكلت على الحي الذي لا يموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبي الرب من العباد حسبي الخالق من المخلوق حسبي الرازق من المرزوق حسبي الذي هو حسبي * حسبي الذي بيده ملكوت كل شي وهو يجير ولا يجار عليه حسبي الله وكفى سمع الله لمن دعا ليس وراء الله مرمى حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم * اين دعا در سنن ابي داود مرويست لاكن از درود اين گم نام بفرق يك لفظ كه در حديث * ليس وراء الله مرمي * واقع است واجازت شيخ باين گم نام بلفظ * ليس وراء الله مري * است وگو در صحت اين لفظ بحسب محاوره درين مقام كلام باشد مگر بهمين نهج درود اين گم نام است مرويست كه حسن بن علي

علیهما السلام هرگاه معاویه بن ابی سفیان در ارسال وجه معینه تاخیر نموده خواست که انرا طلب نموده بصرف دیات و شداید خود که دران زمان روداده بود صرف نماید وبرین عزم راسخ بود که خواب کرد در خواب رسول الله صلی الله علیه وسلم رادید که می فرماید ای حسن می خواهی که طلب کنی چیزی از بندهٔ مثل خود یعنی در عبدیت و خدا بر هر چیز قادر است عرض کرد پس چه چاره سازم فرمود بگو* اللهم اقذف في قلبي رجاءك واقطع رجائي عمن سواك حتى لا ارجو غيرك اللهم وما ضعفت عنه قوتي وقصر عنه عملي ولم تنته اليه رغبتي ولم تبلغه مسئلتي ولم يجر على لساني مما اعطيت احدا من الاولين والاخرين من اليقين فخصني به يا ارحم الراحمين * پس بخواند آن را چون صبح شد معاویه پانزده هزار درهم یا دینار ارسال داشت دعای حضرت آدم علیه السلام برای توسیع رزق * اللهم انك تعلم سري وعلانيتي فاقبل معذرتي وتعلم حاجتي فاعطني سولي وتعلم ما في نفسي فاغفر لي ذنوبي اللهم انا نسألك ايمانا يباشر قلبي ويقينا صادقا حتى اعلم انه لن يصيبني الا ما كتبت لي وارزقني الرضا بما قسمت لي يا ذا الجلال والاكرام * مرویست که عبد الملک بن مروان حجاج بن یوسف ثقفی

نوشت کہ انس بن مالک خادم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم را ببیند و اکرام و اعزاز بمرتبہ نماید و جایزۂ نیک دہد چون حجاج بخدمت او رضی اللہ عنہ رسید درامری ازو بسبب اظہار حق بر آشفت و گفت واللہ اگر کتاب امیرالمومنین در حق تو نمی بود اینک گردن تو می زدم انس فرمود کہ تو ہرگز بران قدرت نداری گفت چرا فرمود ازین جہت کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرا چیزی تعلیم فرمودہ است کہ بان سبب نمی ترسم از شیطان و نہ از سلطان و نہ از درندہ حجاج گفت پس برادرزادۂ خود را تعلیم کن و مراد او پسر خودش بود کہ محمد نام داشت پس او انکار کرد و ہرگاہ وقت موت او قریب رسید راوی آنرا کہ ابان بن عباس است تعلیم کرد و گفت کسیکہ از خدا نترسد او را تعلیم مکن و آن دعا این است بسم اللہ الرحمن الرحیم

اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر بسم اللہ علی نفسی و دینی بسم اللہ علی اہلی ومالی بسم اللہ علی کلشی اعطانی ربی بسم اللہ خیر الاسماء بسم اللہ الذی لا یضر مع اسمہ شیٔ فی الارض ولا فی السماء بسم اللہ افتتحت وعلی اللہ توکلت اللہ ربی لا اشرک بہ شیا اللہم انی اسئلک بخیرک من خیرک الذی لا یعطیہ احد غیرک عز جارک وجل ثناءک ولا

اله غیرک احفظني من کل ذي شر خلقته لا حترز بك منهم واقدم
بين يدي بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصمد
لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد ومن خلفي مثل ذلك ومن
یمیني مثل ذلك ومن یساري مثل ذلك ومن فوقي مثل ذلك ومن
تحتي مثل ذلك * حرز مجرب * اگر داخل شود انسان برکسیکه
از شر او میترسد پس بخواند * کهیعص حم عسق * که این
ده حرف است و بخواندن هر حرف انگشتی از انگشتان
دستهای خود بر بندد پس از ابهام دست راست شروع
کند و با بهام دست چپ ختم کند پس هرگاه جمله انگشتان بند
کرد سوره فیل آهسته بخواند پس هرگاه بلفظ * ترمیهم *
رسد آنرا ده بار بخواند و هر باریک انگشت از انگشتان مضمومه
بکشاید چنانکه بند کرده بود بعد از ان سوره را تمام کند از شر
آن محفوظ ماند و این عمل عجیب و مجرب است * حرز مجرب *
اگر کسی بدست دشمنی یا ظالمی گرفتار شود و هلاکش خواهد
ده روز سوره فیل هر روز هزار بار بخواند و روز دهم بر آب جاری
نشیند و بگوید * اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمایر
اللهم عز الظالم و قل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا
ظلمني و آذاني و لا یشهد بذلك غیرك اللهم انك مالکه فاهلکه

اللهم سربله سربال الهوان وقمصه قميص الردي اللهم اقصفه
واین کلمه را ده بار گوید بعد ازان بگوید * فاخذ هم الله بذنوبهم
وماکان لهم من الله من واق * پس به تحقیق که خدا هلاک کند
او را و کفایت کند شر او را * حرز مجرب * برای دفع
وحشت و خوف و رنج و دشمن و قرض و جهت خلاص از قید و
برای هدایت از ضلالت * بسم الله ذي الشان عظيم البرهان
شديد السلطان كل يوم هو في شان اعوذ بالله من الشيطان
ما شاء الله كان لا حول ولا قوة الا بالله * نقل است از حضرت
غوث صمدانی هر مشکلی که پیش آید سه هفته یا چهار هفته
این درود هفته بخواند اگر کسی را فرزند نرینه نباشد روزی
شود * اياك نعبد واياك نستعين * روز شنبه * يا حي يا قيوم *
روز یکشنبه * حسبي الله * روز دوشنبه * يا رحيم يا غفور *
روز سه شنبه * لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم *
روز چهار شنبه * يا ذا الجلال والاكرام * روز پنجشنبه
لا اله الا الله الملك الحق المبين * روز جمعه هر یکی ازین اوعیه
پنج هزار بار بخواند منقول است هر که هفتصد و هشتاد
و شش بار * بسم الله الرحمن الرحيم * بخواند
و بعد ازان یکصد و سی و دو بار درود فرستد چیزی

سوال نکند از خدا اگر اینکه عطا کرده شود و اگر مواظبت کند بران
عجب نیست که مستجاب الدعوات گردد و هر که اکثر کند
ذکر آن هیبت بار روزی شود در عالم علوی و سفلی و دران
سر اسم اعظم است حضرت جد امجد طاب الله ثراه
بخط خاص خود در بیاض رشک ریاض بی ذکر منقول عنه ارقام
فرموده اند که بعینه ترجمهٔ آن نموده می شود و تریاق مجرب در
اجابت دعا آنست که بروایت ابن مسعود رضی الله عنه
بما رسید که گفت رسول صلی الله علیه وسلم کسیکه اراده
کند از شما چیزی را از امر دنیا و آخرت پس باید که وضوی
کامل کند و دوازده رکعت وقت شب یا روز بخواند و در هر
رکعت دوم فقط تشهد بخواند و سلام بدهد پس هرگاه در آخر
نماز بنشیند پس باید که ثنا کند بر پروردگار خود و درود فرستد
بعد ازان تکبیر گفته سجده رود و بخواند در سجده سوره
فاتحه هفت بار و آیة الکرسی هفت بار بگوید * لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شيء قدیر *
ده بار بعد ازان بگوید * اللهم اني اسئلک بمعاقد العز من عرشک
و منتهی الرحمة من کتابک و اسمک الاعظم وجدک الاعلی و
کلماتک التامة * پس سوال کند و بیان کند حاجت خود را

بعد از ان نفر بر دار دوست امام د هد یمین و شمال خود فرمود صلی الله علیه وسلم پرهیز کن از اینکه تعلیم کنی سفها را پس دعا کنند از پروردگار خود و مستجاب گردد این حدیث جلیل است که من و جماعتی از علما آن را تجربه کرده ایم * طریق ختم خواجگان * قدس الله اسرارهم نیز منقول از بیاض رشک ریاض بر مهمی و مطلب که سخت پیش آمده باشد این ختم را بکنند انشاء الله تعالی حاصل شود طریق ختم این است اول وضو کرده دو رکعت نماز شکر وضو بگذارد و بعد از ان دو رکعت به جهت ارواح خواجگان بزرگوار بعد از ان دو رکعت دیگر برای بر آمدن حاجات در هر رکعت سوره فاتحه یک بار و آیة الکرسی هفت بار بعد از ان دعای افتتاح ده بار بخواند و آن دعا این است * یا مفتح الابواب یا مسبب الاسباب یا مقلب القلوب والابصار یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین اغثنی توکلت علیک یا ربی وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بعده هفت بار فاتحه معه بسم الله بخواند و صد بار درود فرستد باین صیغه * اللهم صل علی محمد ن النبی الامی وعلی آله واصحابه اجمعین * و هفتاد و نه بار الم نشرح معه بسم الله بخواند و هزار و یکبار سوره اخلاص مع بسم الله بخواند و صد بار صلوة فرستد انشاء الله تعالی سه روز نگذرد که مطلب حاصل

شود باید که با اخلاص تمام بخوانند و شک نیارد و این طریقی است که حضرت خواجه عبد الله شهید قدس سره به برادر شرف الالقاب حسن نوشته فرستاده اند و اسامی خواجهای بزرگوار این است خواجه حسن بصری خواجه عثمان هارونی خواجه احمد همدانی خواجه عبد الله انصاری خواجه معین الدین چشتی خواجه قطب الدین بختیار کاکی خواجه ابو اسحق خواجه فرید الدین مسعود خواجه نظام غیاث نوری سمرقندی خواجه معروف کرخی * طریق دیگر ختم خواجگان * اول باید که فاتحه رسول الله صلی الله علیه و سلم و آل اطهار و صحابه ابرار خصوصا یار و ازواج پاک حضرت خواجگان بخوانند و بعد ازان به جهت بر آمدن مهمات صد مرتبه درود بر رسول الله صلی الله علیه و سلم فرستند بعده سوره فاتحه هفت بار اگر هفت کس باشند یک یکمرتبه بخوانند و اگر پنج باشند سه کس یک یکمرتبه و دو کس دو دو مرتبه و اگر سه کس باشند دو کس دو دو مرتبه و یک کس سه مرتبه بخوانند بعده الم نشرح هفتاد و نه مرتبه و هزار و یکمرتبه سوره اخلاص بخوانند پس ازان باز سوره فاتحه هفت بار بعده درود و صد بار بخوانند و این همه را با بسم الله و صحیح بخوانند و بهتر آن است که بر شیرینی و اگر پیدا نشود بر نخود بخوانند و از

شب جمعه شروع کند اگر اول مرتبه مقصود حاصل شود بهتر و
الا تا سه شب جمعه مداومت کند البته بحکم خدا مقصود بکفایت
رسد و اگر درین عرصه هم معطل شود تا هفت شب جمعه بخواند
خواجهای مذکور این اند خواجه بایزید بسطامی خواجه ابو الحسن
خرقانی خواجه یوسف همدانی خواجه عبدالخالق غجدوانی * حرز آخر *
اگر کسی بر شحی یا بلایی گرفتار شده باشد چنانچه بهیچ علاج دفع
نگردد روز آدینه بعد از نماز دیگر یعنی عصر تا وقت غروب به هیچ
چیز مشغول نشود مگر بذکر این اسم * یا الله یا رحمن یا
رحیم * بالقطع ازان رنج خلاص یابد در تفسیر مدارک مذکور
است که هرگاه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مسحور شد
پس مریض گردید دو فرشته در حالت خواب آن حضرت
صلی الله علیه و سلم آمدند یکی از دیگری گفت حالش صلی الله
علیه و سلم چیست دیگری گفت مسحور شد پرسید کدام
کس سحر کرد گفت لبید بن اعصم یهودی گفت بچه چیز گفت
بشانه و مویها که از شانه کردن جدا شده بودند در غلاف شگوفه
نهاده زیر سنگی که برای نشستن در چاه وصاف کردن آن
دارند در بیر ذی اروات گذاشته است پس آگاه شد آن
حضرت صلی الله علیه و سلم و برخاست و زبیر و علی ابن ابیطالب

و عمار را فرستاد که آب چاه بر کشیده غلاف شگوفه را که دران مویهای آن حضرت صلی الله علیه وسلم که از شانه کردن جدا شده بودند و دندانهای شانه بودند برآوردند و دیدند که دران چاه کمان است که یازده گره دران داده شده و دران سوزنهای پوخته است پس نازل شدند آن هر دو سوره یعنی معوذتین و هرگاه می خواند جبریل علیه السلام آیتی را یک گره آن می کشود که وقت کشودن گره آخر آن حضرت صلی الله علیه وسلم برخاست و جبریل علیه السلام این دعا می خواند * بسم الله ارقیک والله یشفیک من کل داء یوذیک * ولهذا درست است افسون بانچه از کلام الهی وکلام رسول اوست نه بانچه از سریانی و عبری و هندیست پس حلال نیست اعتقاد ان و اعتماد بران انتهی در حدیث آمده است که عرض کردیم بر رسول صلی الله علیه وسلم برای افسون از سم عقرب وغیره پس ماذون گردانید مارا بدان وفرمود جز این نیست که آن از مواثیق جن است یعنی مار و گزدم از توابع جن است و آن افسون به نهجیکه الفاظ مروی اند باید خواند معانی ان هیچ نیست و برای دفع سم عقرب کمر به تجربه رسیده که سریع النفع است و آن این است * بسم الله شجة قرنیة ملحة بحر قفطا * و در

حدیث آمده کسی را که نظر بد رسد افسون کند باین قول *
اللهم اذهب حرها و بردها و وصبها * بعد ازان بگوید
* قم باذن الله * و اگر چشم بد بروابه رسیده باشد چهار بار در
سوراخ بینی طرف راست و سه بار طرف چپ بدمد و بگوید
* لا باس اذهب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا یکشف الضر
الا انت * ایضا در حدیث آمده کسیکه مخبط شود بسبب جن
او را دبرو داشته تعویذ کند بسورهٔ فاتحه و سورهٔ بقره تا
مفلحون و تمام آیت * والهکم اله واحد * و اية الکرسی
* ولله ما في السموات و ما فی الارض * تا آخر سوره بقره و تمام
آیت * شهد الله انه لا اله الا هو * و تمام آیت * وان
ربکم الله الذی * ازسورهٔ اعراف و * فتعالی الله الملک
الحق * تا آخر سوره مومنون و دو آیت از اول سوره صافات
تا * لازب * و سه آیة از آخر سوره حشر و تمام آیت *
وانه تعالي * از سوره جن و [illegible] مصوف تين *
ایضا در حدیث آمده معتوه را افسون [illegible] سورهٔ فاتحه سه روز
صبح و شام هرگاه ختم کند آنرا جمع کند بزاق خود و بر زمین اندازد
و هم بحدیث آمده که عقرب گزیده را افسون کند بسوره فاتحه
هفت بار و آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در حالت نماز

عقرب نیش زد پس هرگاه فارغ شد فرمود لعنت خدا باد بر
عقرب مصلی و غیر مصلی کسی را نمی گذارد و پس طلبید نمک
و آب پس مسح می کرد بر آن و می خواند * قل یا ایها الکافرون
وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس * و نیز بحدیث آمده
کسیکه با تش سوخته شود افسون کند باین قول * اذهب الباس
رب الناس اشف انت الشافی لا شافي الا انت * ایضا در حدیث
آمده کسیکه بند شود بول او یا مریض شود بسنگ مثانه افسون
کرده شود باین قول * ربنا الله الذي في السماء تقدس اسمك
امرك في السماء والارض كما رحمتك في السماء فاجعل رحمتك
في الارض واغفر لنا حوبنا وخطايانا انت رب الطيبين فانزل
شفاء من شفاءك ورحمة من رحمتك على هذا الوجع * صحت
یابد تاج الدین سبکی در طبقات خود می گوید که دیدم اکثری
را از مشایخ که شش آیات شفا برای مریض می نویسند
در ظرفی و او را می نوشانند برای طلب شفا و آن آیات
این است * بسم الله الرحمن الرحيم ويشف صدور قوم
مومنين شفاء لما في الصدور وفيه شفاء للناس وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمومنين واذا مرضت فهو يشفين قل هو
للذين آمنوا هدى وشفاء * در چلپی بر بیضاوی می نویسد

پسری بود استاد ابی القاسم قشیری را که مریض شد بمرض شدید که مایوس شد از صحت او و این امر شاق گذشت بر او پس دید حق سبحانه تعالی را بخواب و شکایت کرد از ان پس فرمود حق تعالی آیات شفا را جمع کن و آن را در ظرفی بنویس و دران شروب انداخته مریض را بنوشانی همچنین کرد پس صحت یافت ولد او و آیات شفا همان شش است که ذکر آن گذشت در مدارج النبوة می‌نویسد که علما اجماع کرده اند بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی اینکه بکلام خدا و اسما و صفات وی باشد و بزبان عربی یا بزبانی دیگر که معانی آن می داند بود و با عتقاد اینکه موثر حقیقی خدا است عزاسمه و تاثیر رقی به تقدیر او است تعالی شانه و در دیار ما افسونی است که آن را نسبت بشیخ شرف الدین یحی منیری کنند و مردم بدان مشغوف اند و در وی اسما است که متعارف زبان هندوانست اجتناب از ان لازم می نماید انتهی در شمس المعارف آورده که گفت فقیه ابو محمد ابن ابی زید القیروانی که ادعیهٔ کثیره را تجربه کردم پس نیافتم اسرع در اجابت و اعظم در برکت از ین دعا که شیخ فقیه ابو اسحق یونسی دعا می کرد بان بر هر سلطان جابر و بر هر دزد

گمراه و برای ہر مصیبت و شداید و نوازل پس کسیکه واقف شود بران باید که بجا کند که آن دعای خواص است و سر اوار یست که بغیر متقی بان دعا کند زیراکه دعای مجرب و صحیح است وآن این است * یا موضع کل شکوی ویا شاهد کل نجوی ویا عالم کل خفیة و یا کاشف کل بلیة و یا منجی یونس و یا مصطفی محمد صلی الله علیه وسلم ویا خلیل ابراهیم ندعوک یا الهی دعاء من اشتدت فاقته وضعفت قوته وقلت حیلته دعاء الغریق الغریب الملهوف المکروب المضطر الذی لا یجد من یکشف ما به الا انت یا ارحم الراحمین اکشف ما نزل بنا من کذا وکذا * بجای کذا وکذا مصیبت خود ذکر کند * انک علی کل شی قدیر واغوثاه یا الله سه مرتبه * اللهم یاباذی لا بدء لک یادایم لا نفاد لک یا حی یا محیی الموتی یا قایم علی کل نفس بما کسبت انت الله الذی لا اله الا انت الها واحدا اسئلک بکلمات الله التامات الامن والعفو والعافیة والمعافات الدایمة فی الدین والدنیا والاخرة وفی الاهل والجسد والمال والولد والمسلمین اجمعین یارب العالمین انک علی کل شی قدیر فارحمنی یا ارحم الراحمین واکشف ما نزل بی کذا وکذا * وا ینجا هم بجای کذا وکذا مصیبت خود ذکر کند * وخلصنی خلاصا جمیلا * و نیک بکن نیت خود را

وقت خواندن این دعا بینک و بین الله بفراید و عفاید * عمل
هرکسی را کاری و مهمی در پیش آمده باشد و علاج آن نداند
این نقش را بدست چپ خود بنویسد و شب بخواب
رود هرچه فکرا د باشد بعینه در خواب بیند و آن نقش اینست
* مَن یهب هَب مَن یهب هَب مَن یهب هَب * عمل *
هرکرا کاری مشکل پیش آید و مهمی دشوار باشد
باید که این دعا بنویسد برکاغذ و در آب روان اندازد تا
یک هفته این عمل کند انشاء الله تعالی مطلب حاصل آید
و آن دعا اینست * بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة
الا بالله العلي العظیم بسم الله الملک الحق المبین من العبد الذلیل
الی المولی الجلیل اني مسني الضر و انت ارحم الراحمین *
بندگی شیخ جلال الدین یونس سبحاوندی این عمل را
روایت کرده اند * حرز * برای محافظت از مخاوف
با خود دارد * اعیذ حامل هذه العزیمة بکلمات الله التامات کلها
من شر ما خلق فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین بسم الله
خیر الاسماء بسم الله الذي لا یضر باسمه شي في الارض و لا
في السماء و هو السمیع العلیم * فایده * در نفحات الانس مذکور
است که حدیث نبوی وارد است باین معنی که هفتاد هزار

بار کلمہ * لا الہ الا للہ * گفتن را در نجات گویندہ یا نجات آن
کس کہ آن را بہ نیت وی گویند اثر تمام است شیخ ابو الربیع
مالقی گفتہ است کہ من این ذکر را ہفتاد ہزار بار گفتہ بودم
و لیکن بنام کسی معین نساختہ بودم تا روزی بر مایدۂ طعامی
حاضر شدم با جماعتی و با ایشان کودکی صاحب کشف بوذ
دران وقت کہ آن کودک دست بطعام بردتا بخورد ناگاہ بگریست
گفتندش چرا گریستی گفت اینک دوزخ را مشاہدہ
میکنم و مادر خود را در وی در عذاب می بینم شیخ ابو الربیع
گفت در باطن با خود گفتم خداوندا تو میدانی کہ ہفتاد ہزار کلمہ
* لا الہ لا اللہ * گفتہ ام آن را بجہت آزادی مادر این
کودک از آتش دوزخ معین گردانیدم گفت چون من
این نیت در باطن خود تمام کردم آن کودک بخندید و بشاشت
نمود و گفت مادر خود را می بینم کہ از آتش دوزخ خلاص
یافت الحمد للہ پس بطعام خوردن مشغول شد با آن جماعت
شیخ ابو الربیع میگوید کہ مرا صحت حدیث نبوی بکشف آن
کودک معلوم شد و صحت کشف آن کودک بخبر نبوی
میگویند کہ روز عاشورا ہر کہ ہفت کرت این دعا بخواند دران
سال نمیرد * سبحان اللہ ملا المیزان و منتہي العلم و مبلغ الرضا

وزنة العرش لا ملجاء ولا منجاء من الله الا اليه سبحان الله عدد
الشفع والوتر وعدد كلمات الله التامات واسئله السلامة برحمتك لا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم وهو حسبي ونعم الوكيل ونعم
المولي ونعم النصير وصلي الله علي خير خلقه محمد وآله اجمعين *
روز عاشوره این مناجات بخوانند که بخواند بگفایت رسد
* بسم الله الرحمن الرحيم الهي بحرمه الحسين واخيه وامه وابيه
وجده وبنيه فرج عما انا فيه وصلي الله علي خير خلقه محمد
وآله اجمعين * دیگر * يا قابل توبة آدم يوم عاشورا و يا رافع ادريس
الي السماء يوم عاشورا و يا سامع شمل يعقوب يوم عاشورا و
يا كاشف حزن ايوب يوم عاشورا و يا فارج كربة ذي النون يوم
عاشورا و يا غافر ذنب داود يوم عاشورا و يا سامع دعوة موسي
يوم عاشورا و يا رافع عيسي بن مريم يوم عاشورا و يا ناصر محمد
صلي الله عليه وسلم يوم عاشورا اقض لنا الحاجات يا ولي الحسنات
و يا دافع السيئات يا حي يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام و يا مالك
يوم الدين اياك نعبد و اياك نستعين وصلي الله علي سيدنا محمد
وآله وصحبه اجمعين * عمل * این هفت سلام روز چهارشنبه
آخر ماه صفر بر کاغذ بنویسد و در آب شسته بخوردن مردم دهد

که وقع بلا یا نباید * بسم الله الرحمن الرحیم سلام قولا من رب
الرحیم سلام علی نوح فی العالمین سلام علی ابراهیم کذلک
نجزی المحسنین سلام علی موسی وهارون سلام علی الیاسین
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر *
در بیاض رشک ریاض است بدانکه اگر کسی را حاجتی
طرف خدا باشد و باشد در کرب و رنج یا نازل شود برا و مصیبتی
بوسط شب برخیزد و وضو کند با جمله آداب و مستحباب و
دو رکعت نماز بهر آنچه آسان باشد بخواند و هرگاه سلام دهد
مستقبل قبله باشد و هزار بار درود فرستد بر رسول الله
صلی الله علیه وسلم بعد از آن بگوید * اللهم صل وسلم علی سیدنا و
مولانا محمد صلوة تحل بها عقدتی وتفرج بها کربتی وتقبل بها وخلتی *
پس به تحقیق که الله تعالی دفع کند آنچه نازل شد برو و به بند
دست خود را برین ذخیره که منافع آن کثیر است * وهم در بیاض
رشک ریاض بدون ذکر منقول عنه است که اخبرنی الشیخ
الصالح الموفق العبد ابو علی النوری قال مرفوعا عن علی بن
ابی طالب رضی الله عنه انه قال کسیکه آرزو کند چیزی را و
اراده کند که خدای تعالی او را در خواب بانچه اراده کرده
است آگاه کند پس باید که شش رکعت قبل نوم بگذارد در

رکعت اول فاتحة الکتاب یک مرتبه ووالشمس وضحها هفت مرتبه و دررکعت ثانیه واللیل اذا یغشی هفت مرتبه و در رکعت ثالثه سورهٔ والضحی هفت مرتبه و دررکعت رابعه الم نشرح هفت مرتبه و دررکعت خامسه سورهٔ والتین هفت مرتبه و دررکعت سادسه انا انزلناه هفت مرتبه بخواند پس هرگاه فارغ شود از نماز خود وسلام دهد ثنا کند خدا یتعالی را و درود و فرستد بر نبی صلی الله علیه و سلم بعد ازان بگوید * اللهم یا رب ابراهیم وموسی و رب اسحق ویعقوب و رب جبرئیل و رب میکائیل و رب اسرافیل وانت یا رب منزل الصحف ومنزل التوریت والانجیل والزبور و الفرقان العظیم ارنی فی منامی فی هذه اللیلة من امرکذا وکذا ما انت به اعلم * پس اگر بیند در شب اول فبها والا در ثانیه والا در ثالثه تا هفت شب پس به تحقیق بر و تمام نشود هفت شب پس بیاید برو شخصی پس بگوید از وکه * الامر کذا وکذا * و به تحقیق ما تجربه کردیم آنرا وعمل کردیم بدان پس یافتیم آنرا صحیح گفت استعمال کردم آنرا هفت شب و غرض من آن بود که بپرسم از صنعت کیمیا پس آمد نزد من شخصی وگفت * الزیبق والرصاص والمرتک * پس اراده کردم که بپرسم از طریقه شناختن آن پس آمد شخصی و بیدار کردمرا

* عمل * اگر محبوس این نقش مثلث چهل و پنج باخود دارد بعون الله سبحانه خلاص یابد

| ۱۸ | ۱۱ | ۱۶ |
|---|---|---|
| ۱۳ | ۱۵ | ۱۷ |
| ۱۴ | ۱۹ | ۱۲ |

* فایده * ضابطه پر کردن نقش مثلث این است * بیت * دو اسپ و پیاده و دو فرزین * انگاه پیاده و دو اسپ است * و تمام نقوش مثلث نزد اهل تکسیر بهمین ضابطه بیت مرقوم پر میکنند و ضابطه پر کردن نقش مربع این بیت است * اسپ و فرزین اسپ درخ باز اسپ و فرزین اسپ گیر * فیل وار هر مربع یکعدد دگر بگیر * و تفصیل آن از کتب اهل تکسیر اگر حاجت باشد باید طلبید چون علی العموم کار آمد نیست بنا برآگهی بهمین قدر اکتفا شد

* عمل * برای خلاصی محبوس یک هزار و دویست بار این دعا بخواند حق سبحانه تعالی آنرا خلاص دهد * یا بدیع العجائب بالخیر یا خالص یا مخلص یا خلاص * عمل * برای دردزه اسمای اصحاب کهف نوشته در ران چپ زن بندد و این اسما را خاصیت های عجیبه مجربه است

* اِلٰهی بحُرمة یَملیخا مَکسلمینا کَشفُوطَط تَبیونس کَشا فَطیونس یوانسبوش وَاسم کَلبهم قِطمیرو عَلی اللهِ قَصدُ السَّبیلِ وَمِنهَا جَایِرٌ فَاللهُ خَیرٌ حٰافِظًا بِرَحمَتِکَ یَا اَرحَمَ الرّاحِمِین *

واعرابش به تصحیح حضرت غلام نقشبند قدس سره است

* عمل * در شمس المعارف است برای عطف و تالیف قلوب هفت مرتبه اسم جلاله و آن الله است بنویسد بعد ازان همچنین اسم رحمن هفت مرتبه بعد ازان اسم رحیم هفت مرتبه بعد ازان نوشته شود

* اللهم لین قلب فلان ابن فلان * یعنی نام مطلوب و پدرش واجعل عنده الرافة والرحمة والحنان والعطف والقبول فان تولوا فقل حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم و اذ قال ابراهيم رب ارني كيف تحيي الموتى قال اولم تومن قال بلي ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل علي كل جبل منهن جزء ثم ادعهن ياتينك سعيا واعلم ان الله عزيز حكيم كذلك ياتي فلان * بجای فلان نام مطلوب نویسد * الی فلان * اینجا نام طالب * خا ضعا ذليلا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد * آن را بزعفران و رصاص و قاقلہ بنویسد و نوشته آن را بر سر هر کسیکه خواهد هفت مرتبه بگرداند بهرنهج که میسر آید خواه در حالت بیداری یا در خواب و اگر مطلوب شخصی باشد که آنجا رسائی نه بود از دور بگرداند باین نهج که طالب یعنی گرداننده آن مطلوب را به بیند و مطلوب

طالب را نه بیند و در هر گردش یکبار تکبیر گوید یعنی هفت مرتبه
الله اکبر بعده دو رات بگوید و آن مکتوب را با خود دارد
پس ببیند تماشای عجبی * عمل * از مولانا نظام نقشبند قدس سره
منقول است برای دفع اعدا سی و یکبار بوقت معین سوره
تکاثر معه بسم الله بخواند * عمل * برای حب این آیت را
بر خوشبوی یا برگ پان دم کرده بخوردن شخص مطلوب بدهند
* بسم الله الرحمن الرحیم ان الله لا یخفی علیه شیٔ فی الارض
ولا فی السماء هو الذی یصورکم فی الارحام کیف یشاء لا اله الا
هو العزیز الحکیم یا اسم فلان علی حب فلان بن فلانة * یعنی
اسم طالب بعد ازان نام مطلوب و مادرش بنویسد * عمل *
طریق بدیع مجرب برای حصول مطلوب بنویسد مطلوب
را بطریق بسط یعنی حروف آن را جدا جدا بنویسد و اگر
دران نام انسان باشد پس نام مادراو نیز باید نوشت
مثل فلان بن فلانه پس نام طالب و مادرش نیز بنویسند
و همه حروف را یک سطر کنند باز آن را تکسیر صدر و موخر کنند
بعد ازان این ورق پاره کنند اما طاق موافق عددی که ذکر آن
می آید و آن این است که بگیرند اعداد حروف از نام یعنی
سطر اول بعد حذف مکرر و قسمت کنند آن را طاق هر قدر که

خواهند و بگیرند از اسمای الهی آنکه اول آنها حرفی است که عدد آن را گرفته اند اما به ترتیب حروف و نیز بگیرند موکلات آن حروف و جمله را دعا سازند باین طریق * اجیبوا یا فلان و یا فلان و این جا نام موکلان ذکر کنند * محبت فلان بن فلانه لفلان بن فلانه بحق یا زاکی و یا ظاهر مثلاً * و این جا همه اسمای الهی که گرفته اند ذکر کنند و بخوانند این عزیمت را هر شب بعدد قسمت تا اینکه تمام شود همه عدد و بسازند قطعه‌های فرد را فتیله و بسوزند هر یک از ان ها هر شب تا که تمام شود لیکن در چراغ مس بی قلعی و باید انداز ند دران روغن گاو و عسل بترتیب یعنی سه حصه روغن باشد و یک حصه شهد و از شب چهار شنبه این عمل شروع کنند بعد غسل و پوشیدن پارچه های پاک و صاف و مالیدن خوشبوی و صوم دارند و غسل در هر شب واجب است و حیوان جلالی و جمالی بگذارند در ایام عمل و وقتیکه مطلوب شخصی باشد پس چراغ بسوی او باید نهاد و این عمل نردبانی است بسوی تسخیر اغنیا و احضار ارواح اولیا و محبت و بغض و هلاک کردن دشمن و بسوی جمیع مطالب پس این را حفظ باید کرد و بخل مگر از اهل آن و قصد نکرده شود باین عمل ضرر کسی مگر بحق اسمای الهی موافق حروف این است

الله باسط تواب ثابت جاعل حمید خبیر دلیل ذا لر
رحمن زاکی سمیع شکور صمد ضابط طیب ظاهر علیم
غفور فتاح قهار کریم لطیف معز ناصر و ودود هادی یاسر
موکلات حروف این است ا اسرافیل ب جبرئیل ت
عزرائیل ث میکائیل ج کلکائیل ح تنکفیل خ مهکائیل د
دردائیل ذ اهراطیل ر اموکیل ز شرفائیل س هموکیل ش
هرائیل ص اهجمیائیل ض عطکائیل ط اسماعیل ظ
لوزائیل ع اوماعیل غ لوخاعیل ف سرحاکیل ق عطراکیل ک
حروزائیل ل طاطائیل م رویائیل ن حولائیل و افتمائیل ه
دوریائیل ی سراکیطائیل

* فایده *

و طریق تکسیر این است که در سطر اول تکسیر حروف تکسیر بنویسند و
در سطر ثانی ابتدا باخر سطر اول نمایند و جنب او اول سطر اول
و جنب او انچه متصل آخر بود و باز جنب او انچه متصل اول سطر
اول بود و باز جنب او ردیف ردیف آخر باز ردیف ردیف
اول و قس علی ذلک تا منتهی شوند سطور بسطری که عین
اول باشد پس تمام شد امر برابر است که در سطر اول یک
اسم باشد یا دو یا سه یا زیاده و این است معمول در جفر
وجا فیه و علمای تکسیر بهمین طور عمل دارند اما تکسیر را نوعی

دیگر هم هست که قدماء بان عمل کرده اند در سطر اول اسم
مکسر نویسند و در سطر ثانی اول سطر اول و در جنب او
آخر سطر اول پس مایلی اول پس مایلی آخر پس ردیف
مایلی اول پس ردیف مایلی آخر و همچنین تا سطر تمام
شود باز سطر سیوم شروع کنند اول سطر دوم در اول
این بنویسند باز آخر سطر دوم هکذا تا اینکه سطر اول بلاتفاوت
حاصل آید و برای تمثیل هر دو قاعده این مثال نوشته می شود

مثال اول م ح م د
د م م ح
ح د م م
م ح م د

مثال دوم
م ح م د
م د ح م
م م د ح
م ح م د

*عمل* در خاندان حضرت شاه کاظم قلندر قدس سره که از
خلفای حضرت شاه باسط قلندر قدس سره اند دو عمل
ماثور اند که ورد آن موجب منافع کثیره دینی و دنیوی است
و برای دفع اعدا و ضرر سحر و حفاظت از جمیع مکاره دینی
و دنیوی مجرب آن خاندان است و می گویند که یکی از ان که در الفاظ فارسی
است شمشیر است و دیگر که عربی است سپر است و برای
هر امر بوضع دیگر ورد آن است و زکوة آن معین است

جناب حضرت شاہ تراب علی صاحب مد ظلہ العالی خلف
و خلیفہ و صاحب سجادہ حضرت شاہ کاظم صاحب قدس سرہ
باین ہیچ میرزا اجازت در دہر دو دادہ اند و ہمیشہ بتاکید
جہت مواظبت بران ارشاد میفرمایند یکی ازان کہ آنرا سپر
میفرمایند و برای محافظت از اعداو دفع سحر و غیرہ تورد
آن یازدہ یازدہ بار بعد نماز فجر و نماز مغرب یا بست
و یکبار بعد نماز مغرب مامور فرمودہ اند این است

علیقا ملیقا شالفا مخلوقا کافیا شافیا ارتضي مرتضي بحق یابدوح
وننزل من القرآن ما ھو شفاء ورحمۃ للمومنین ولا یزید الظالمین
الا خسارا بحق أ ساتا سالا مالوسا * دیگر کہ آن را شمشیر
می فرمایند و برای خذلان اعداد و ہلاکت آنہا مجرب است
این است بسم اللہ خیر الاسماء انبیا را اولیا را ازہاد را
عبادرا ابدال را اوتادرا سالکان را ناسکان را محبان را محبوبان
را مغلوبان را مجذوبان را مجذوبان سالک را سالکان مجذوب را
اصحاب تمکین را ارباب تلوین را اہل سکر را اہل صحو
را نشستگان کنج ملامت را روندگان راہ ملامت را قلندران
سرمست را صوفیان زبردست را سلسلہ طبقہ حیدریان را
خانواہ مواہبیان را شاہان عرب را سرداران عجم را بندگان

زنگیان را امیران خراسان را سلطان هند را خلفای سند را
سراندازن غزنوی را ظریفان تبت وچین را چابکسواران
بدخشان را عاشقان غور را مشتاقان ماوراء النهر را
واصلان بر و بحر را که در حیات ظاهری و باطنی اند بدرگاه خدا شفیع
می آرم برای برآمدن حاجات و مهمات دینی و دنیوی هرکه
درآید برآید هرکه درافتد برافتد هرکه دگر کند جگر خورد چون تکبیر
عاشقان برآید بگوید الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر
الله اکبر ولله الحمد ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بحق
لا اله الا الله محمد رسول الله این ورد هر روز سه بار بعد نماز فجر و سه بار
بعد نماز مغرب بخواند * عمل * هم بامر و اجازت جناب حضرت
شاه تراب علی صاحب مدظله العالی برای حفاظت از وبا هفت
بار هر روز بعد نماز فجر بخواند * اللهم یا ولی الولاء یا سامع
الدعاء یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنی القهر و المرض والوباء
والطاعون والقحط والسقم والعناء بحق محمد ن المصطفی وعلی
المرتضی وفاطمة الزهرا وحسن المجتبی وحسین شهید
دشت کربلا * یا ربا یا ربا یا ربا *
این قدر از اعمال و ادعیه که مرقوم شد بروایت احادیث
وکتب مشایخ اهل سنت بود واما بر طریقه امامیه هم ادعیه

و اعمال کثیره منقول و ماثور از ایمه اثنا عشر علیهم السلام
از حد وافر است و کتب و رسایل کثیره در این باب تالیف
شده اند و بهترین ادعیه نزد آنها دعاهای صحیفه کامله است
که منسوب است بعلی بن حسین سلام الله علیهما که آن را
بعد از کلام الهی افضل کتب و صحایف دانند و درین رساله
بانظر اختصار صرف چند ادعیه که در هر هر ماه جدا جدا وارد شده
بابت بعضی از ماههای متبرکه منقول می شود و ماخذ تمامتر آن
کتاب زاد المعاد ملا باقر مجلسی است * ادعیه ماه رجب * منقول
است که حضرت امام زین العابدین در روز اول ماه رجب
این دعا خواندند و علما ذکر کرده اند که هر روز سنت است
خواندن آن * یا من یملك حوایج السایلین و یعلم ضمیر الصامتین
لکل مسئلة منك سمع حاضر وجواب عتید اللهم ومواعیدك الصادقة
وایادیك الفاضلة ورحمتك الواسعة فاسئلك ان تصلي علي محمد
وآل محمد وان تقضي حوایجي للدنیا والاخرة انك علي کل شي
قدیر * و بسند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه
السلام در هر روز از ماه رجب این دعا را می خواند *
خاب الوافدون علي غیرك وخسر المتعرضون الا لك وضاع الملمون
الا بك واجدب المنتجعون الا من انتجع فضلك بابك مفتوح

للراغبين وخيرك مبذول للطالبين وفضلك مباح للسائلين ونيلك متاح للآملين ورزقك مبسوط لمن عصاك وحلمك معترض لمن ناواك عادتك الاحسان الى المسيئين وسبيلك الابقاء الى المعتدين اللهم فاهدني هدي المهتدين وارزقني اجتهاد المجتهدين ولا تجعلني من الغافلين المبعدين واغفرلي يوم الدين

وهزار مرتبه سوره * قل هو الله احد * در تمام ماه خواه دریک روز خواه در تمام ماه هزار مرتبه تمام کند ثواب بسیار دارد واگر هزار مرتبه * لا اله الا الله * بگوید صد هزار حسنه برای او نوشته شود و حق تعالی در بهشت شهری از برای او بنا کند و در هر شب از شبهای این ماه هزار مرتبه * لا اله الا الله * و صد مرتبه این استغفار وارد شده است * استغفر الله الذي لا اله الا هو وحده لا شريک له واتوب اليه * از امیر المومنین علیه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که هرکه در هر شب و هر روز ماه رجب و شعبان و رمضان سه مرتبه * الحمد وایة الکرسي وقل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد وقل اعوذ برب الفلق وقل اعوذ برب الناس بخواند و سه مرتبه بگوید * سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم * و سه مرتبه بگوید

* اللهم صل علی محمد و آل محمد * و سه مرتبه * اللهم اغفر للمومنین والمومنات * و چهارصد مرتبه بگوید * استغفر الله واتوب الیه گناهانش را خدای تعالی بیامرزد اگرچه بعدد قطرهای باران و برگ درختان وکف دریاها باشد و در روز عید حق تعالی او را ندا کند که براستی تو دوست منی و بهر حرفی ترا اشفاعت میدهم در حق برادران و خواهران مومن تو و حضرت رسول فرمود که اگر در عمری یکبار این عمل را بجای آورد حق تعالی بهر حرفی هفتاد هزار حسنه باو عطا کند که هر حسنه از جمیع کوههای دنیا سنگین تر باشد و هفت صد حاجت او را در وقت مردن و هفت صد حاجت او را در قبر و همین قدر وقت بیرون آمدن از قبر و مثل آن وقت پرواز کردن نامههای اعمال و نزد سنجیدن اعمال در میزان و نزد صراط برآورده او را در سایهٔ عرش خود جا دهد و حساب کند او را حساب آسان و هفتاد هزار ملک او را مشایعت کنند تا داخل بهشت شود و باو عطا کنند انچه هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد * ادعیه و اوراد ماه شعبان * درین ماه فضیلت استغفار و درود بسیار است و منقول است که اگر درین ماه هفتاد بار * استغفر الله واسئله التوبة * گوید چنانست که در ماههای دیگر هفتاد هزار مرتبه گفته باشد

ومنقول است هرکه در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه بگوید
* استغفر الله الذي لا اله الا هو الرحمن الرحيم الحي القيوم واتوب اليه *
حقتعالی روح او را در افق مبین جا دهد و آن فضای وسیع است
در پیش عرش و در ان فضا نهرها است و قدحها در کناره آن
بعدد ستاره های آسمان نهاده است و در بعضی روایات
* الحي القيوم * پیش از * الرحمن الرحيم * است از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام منقول است که شب نیمه شعبان
بهترین شبها است بعد از شب قدر پس سعی کنید در
عبادت این شب که خدا یتعالی بذات مقدس خود سوگند یاد
کرده است که عطایای را از درگاه خود رد نکند مگر اینکه معصیتی از خدا
طلب نماید و این شب را خدا برای ما اهلبیت قرار داده است
بازای شب قدر که برای پیغمبر ما قرار داده است پس اهتمام
نمائید درین شب در دعا و ثنا کردن بر خدا بدرستیکه هرکه در نیشب
صد مرتبه * سبحان الله * و صد مرتبه * الحمد لله * و صد مرتبه * الله اکبر *
و صد مرتبه * لا اله الا الله * بگوید حق تعالی گناهان گذشته او را
بیامرزد و حاجتهای دنیا و آخرت او را برآورد خواه طلب نماید
یا نه نماید * و از جمله * اعمالیکه در نیمه شعبان منقول است
اینست که چهار رکعت نماز هر دو رکعت بیک سلام بگذارد

در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه * قل هو الله * بخواند و بعد از نماز
این دعا بخواند * اللهم اني اليک فقير و من عذابک خايف و بک
مستجير رب لا تبدل اسمي و لا تغير جسمي رب لا تجهد بلائي رب
لا تشمت بي اعدائي اعوذ بعفوک من عذابک و اعوذ برضاک من
سخطک و اعوذ بک منک جل ثناءک انت کما اثنيت علي نفسک و فوق
ما يقول القائلون فيک * اعمال و ادعيه ماه رمضان * سنت
است که در روز اول اینماه غسل کند در آب جاری و سی کف آب
بر سر ریزد و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است
که هر که در اول روز چنین بکند از جمیع دردها و بیماریها در تمام
سال ایمن باشد و ایضا از آنحضرت منقول است که هر که در
روز اول این ماه کفی از گلاب بر روی بزند از خواری و پریشانی
نجات یابد و اگر هر روز بکند در آن روز از بلاها ایمن گردد و هر که
یک کف از گلاب در روز اول ماه بر سر ریزد در آن سال از
مرض سرسام ایمن گردد و بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام منقول است که هر که در اول هر ماه دو رکعت
نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از حمد سی بار * قل هو الله احد *
و در دوم سی مرتبه * انا انزلناه * و بعد از نماز بقدر میسور
تصدق بکند سلامتی آن ماه را خریده است و بسند معتبر از حضرت

صادق علیه السلام منقول است که هرکه نزد داخل شدن ماه رمضان در روز اول یا شب اول دو رکعت نماز بکند در رکعت اول بعد از حمد سوره * انا فتحنا * و در رکعت دوم هر سوره که خواهد بخواند حق تعالی جمیع بدیها را در آن سال از او دور کند و در حفظ خدا باشد تا سال آینده منقول است که بعد از هر نماز در ماه مبارک این دعا بخواند * یا علی یا عظیم یا غفور یا رحیم انت رب العظیم الذی لیس کمثله شی و هو السمیع البصیر و هذا شهر عظمته وکرمته وشرفته و فضلته علی الشهور هو الشهر الذی فرضت صیامه علی وهو شهر رمضان الذی انزلت فیه القرآن هدی للناس وبینات من الهدی والفرقان وجعلت فیه لیلة القدر و جعلتها خیرا من الف شهر فیا ذا المن ولا یمن علیک من علی بفکاک رقبتی من النار فیمن تمن علیه وادخلنی الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین * از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که در وقت افطار بگوید * اللهم لک صمت وعلی رزقک افطرو علیک توکلت * تا خدا عطا کند بتو ثواب هر کسیرا که درین روز روزه داشته است

* مطلب چهارم از مقصد سیوم *

در عبادت صوم بدانکه صوم عبارت است از باز داشتن

خود از خوردن و آشامیدن وجماع کردن از شروع صبح صادق
تا غروب آفتاب و آن فرض است و سنت فرض آن بر هر
مسلم عاقل و بالغ یک ماه است در تمام سال که رمضان مبارک
باشد و سبب وجوب صوم رمضان رویت هلال رمضان
است یا گذشتن سی روز از شعبان و رویت هلال
ثابت می شود بگواهی یک شخص عادل بمذاهب ا. بعهٔ
اهل سنت و جماعت و نزد ابی حنیفه اگر آن عادل زن یا
بنده هم باشد هلال ثابت می شود اما هلال شوال بمذهب
غیر ابو حنیفه به گواهی دو عدل ثابت می شود اگرچه در آسمان
هیچ ابر و غبار نباشد و نزد ابی حنیفه در وقت صاف بودن
مطلع جز بگواهی جمع کثیر که بگفته آنها ظن یقینی حاصل آید هلال شوال
ثابت نگردد و بروایتی از احمد حنبل اگر بیست و نه روز از
شعبان بگذرد و شب سی ام ابر و غبار باشد صوم آنروز واجب شود
واز رمضان محسوب گردد و این مذهب بعضی از صحابه کبار است اما
بمذهب باقی ایمه خلاف آن است لاکن بمذهب ابی حنیفه اگر نیت کند
که اگر آن روز از رمضان است روزه فرض گیرم والا تطوع
در مضانیت آن روز ظاهر شود از رمضان محسوب افتد بخلاف مذهب
شافعی و مالک علامه شیرازی در درة التاج گفته که هر تاریخ

یعنی اام شعبان یوم الشک نیست گو ابر و غبار
بر آسمان باشد بلکه یوم الشک آن را گویند که شخصی
برویت هلال گواهی دهد و آن شهادت منتشر شود مگر قاضی
بسبب فسق او یا بوجهی آخر شهادت او را مقبول نکند و رد
گرداند یا عوام از جانب اند اخته باشند برویت هلال و نزد
حاکم ثابت نشده باشد و روزه شک بمذهب ایمهٔ ثلثه اگر
موافق قضایاند را فتد مباح است والا بہ نیت تطوع مکروه باشد
و صاحب درة التاج می نویسند که بمذهب ابی حنیفه روزه
تطوع ہم بیوم الشک مباح است مگر در دیگر کتب معتبره فقه
این است که بخواص روزهٔ یوم الشک به تطوع مباح است
مثل قاضی و مفتی وغیره و بعوام مکروه است و نزد امامیه نزد بعضی
هلال رمضان بگواهی یک شخص عادل ثابت شود و نزد بعضی
بشرطیکه بشب بر آسمان ابر و غبار باشد و الا و عمل بر امین
قول اخیر است و یوم الشک نزد امامیه آنست که احتمال
رمضان و شعبان هر دو علی السویه داشته باشد و روزه آن
روز نزد آنها به نیت وجوب حرام است و به نیت تطوع جایز
است و در روزه دو چیز فرض است یکی نیت و بمذهب ابی حنیفه
بمطلق نیت صوم بی قید رمضان یا غیر آن و بدون اینکه نیت ادر

جزوی از شب واقع شود کافی باشد پس اگر پیش از زوال نیت کند در روزه فرض و نفل جایز باشد الا در روزه قضا که دران البته نزد او شرط است که نیت روزه قبل از طلوع آفتاب کند و بمذهب شافعی و مالک و یکقول از احمد حنبل تعین رمضان و غیره در نیت شرط است و هم ضرور است که نیت در جزوی از شب واقع شود دیگر نزد شافعی و احمد حنبل این امر مخصوص بروزهٔ فرض است و در تطوع قبل زوال هم نیت درست است نزد شافعی و نزد احمد خواه قبل زوال باشد یا بعد زوال و بمذهب مالک روزه تطوع هم همچنین است که جز در شب نیت درست نباشد و بمذهب امامیه اگر روزه معین باشد همچو رمضان یا روزه معین نذر نیت صوم مطلق با قربت کافی باشد بقولی و اگرنه تقئید بدان لازم باشد چنانکه گوید * الصوم عن الکفارة وغیره * و در روزه فریضه اگر عمدا وقت شب نیت نکند و صبح شود روزه درست نباشد و فریضه دوم در روزه امساک است از اکل و شرب و مجامعت و هرچه در معنی این ها است از برآمدن صبح صادق تا غروب آفتاب و اما استمنا بید و اخراج منی بفعل خود عمدا در معنی مجامعت است لاجرم همه اقسام آن مفطر صوم است غیر نظر و فکر و درآمدن

چیزی از ظاهر در باطن براه منفذی مفتوح از سر قصد و عمد با آنکه ذاکر روزه باشد مثل حقنه کردن و چیزی در گوش و بینی چکانیدن که بجوف دماغ رسد و از استخوان کله بگذرد در اکل وشرب داخل است و مفسد صوم است الا بمذهب شافعی که در گوش چیزی چکانیدن از ینها مبطل نیست و آهن بگلو فرو بردن و بقصد بپری دهان قی کردن و بزبان آب دهن را بیرون آوردن تا سر دشود باز بگلو فرو بردن و بمذهب شافعی و احمد بلغم غلیظ را از حلق تا بیرون دهان آوردن و باز بگلو فرو بردن روزه را باطل کند و بمذهب احمد حجامت کردن و سرمه کردن بشرط اینکه اثرش بحلق رود نیز مبطل صوم است و نزد دیگران خلاف آن دست و در راه گذر بول چیزی چکانیدن که بمثانه رسد روزه را باطل کند و اگر استعمال مفطرات کند بگمان اینکه شب باقی ست یا آفتاب فرو رفته است و خلاف آن بظهور رسد روزه باطل شود مگر سوای قضای آن روزه چیزی دیگر لازم نیاید مگر بمذهب احمد درین هر دو صورت افطار بجماع موجب قضا و کفاره هر دو است و از حجامت و خوردن و آشامیدن بسهو روزه باطل نشود و اگر صبح بر آید و آدمی جنب باشد روزه را زیان ندارد و همچنین غیبت کردن و بوسه دادن بی انزال

ضرری بصوم نرساند مگر عمداً تاخیر کردن جنب را در غسل
و غیبت کردن و بوسه دادن مکروه باشد و همچنین استعمال افعال
لغو و ملاهی و ملاعب و تضییع وقت بمطالعه کتب غیر دینیه کراهت
دارد و وقت مضمضه بخطا آب بحلق فرو رفتن نزد ابیحنیفه
و مالک روزه را میشکند و نزد شافعی و بروایتی از احمد نمی
شکند اگر مبالغه نکرده باشد و اگر قی غلبه کند و هیچ از و باز
بحلق فرو نرود مبطل صوم نیست * فصل * و اما موجبات و لوازم
افساد صوم یعنی احکام مترتبه بر ان چهار چیز است موجب
اول و لازم شکستن روزه رمضان بی هیچ عذری کفاره است
و معنی افساد این است که نیت صوم کرده بشکند و اگر کسی
از سر نیت نکرد و فقط قضا لازم است کفاره بر و لازم نیست
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص است بافساد بمجامعت
در پس و پیش حرام باشد یا حلال و یا فساد از دیگر چیزها
کفاره نیست و کفاره با جماع با فساد روزه رمضان مخصوص
است نه بر روزه های دیگر مثل نذر و قضا و غیره و بمذهب
ابیحنیفه مجامعت و خوردن و آشامیدن و دوا خوردن عمداً ابایاً و
روزه موجب کفاره است لاکن بمذهب ایشان و نیز بمذهب
مالک و یک روایت از احمد جماع بهیمه موجب کفاره نیست

وبمذہب شافعی موجب است و بمذہب مالک جماع عمد وخطا در
لزوم کفاره یکسان است و بمذہب غیرایشان نسیان
موجب کفاره نیست وعمد موجب است وکفاره بر مرد و زن یکسان
واجب است بمذہب ابیحنیفه و مالک ویک روایت از احمد
و شافعی را درین باب سه قول است یکی لزوم بر زن ویکی
عدم لزوم بر او ویکی اینکه لازم است لاکن کفاره زن
ہم مرد ادا کند واگر بعد لزوم کفاره بیمار یا دیوانه یا مسافر
گشت یازن حایض یا نفسا شد بمذہب ابیحنیفه کفاره ساقط
گردد و بمذہب مالک واحمد ساقط نگردد و شافعی بیک قول موافق
ابیحنیفه است در حیض و نفاس وجنون دون المرض والسفر
و دریک قول در ہمه موافق او است و بیک قول در ہمه
مخالف او وکفاره روزه ازاد کردن بنده است واگر نتواند
دو ماه پی در پی روزه داشتن یعنی اگر یکروز با فطار فصل
واقع شود باز از سر نو دو ماه باید گرفت واگر این ہم
نتواند شصت مسکین را طعام دادن بمذہب ابیحنیفه و شافعی
بہمین ترتیب و بمذہب مالک واحمد وجوب ہر یکی بخیار است
یعنی ہرچه خواہد یکی ازین سه بجا آورد ونزد شافعی در کفاره
روزه و ظہار اسلام بنده شرط نیست وسالم از عیب

اگر کافر باشد رد وابو داود عبجز از عتق و صیام و اطعام بقولی
از شافعی و در روایتی از احمد کفاره ساقط است و نزد ابیحنیفه
ساقط نیست و اگر دو بار موجب کفاره واقع شد قبل
از ادای یکی هر دو متداخل شوند و همگی یک کفاره واجب الادا
شود بمذهب ابیحنیفه و قولی از احمد بخلاف مذهب شافعی
و مالک و مقدار کفاره بمذهب ابیحنیفه اطعام نیم صاع از
گندم است یا صاعی از جو و خرما همچو صدقهٔ فطر و بمذهب شافعی
مدی که ربع صاع باشد از هر یکی برابر و بمذهب احمد مدی از
گندم و نیم صاع از جو و خرما و سیر خورانیدن هر مسکین صبح
و شام دو وقت از نان گندم تنها و نان جوین با نان خورش
بمذهب غیر احمد کافی باشد و بیک روایت از احمد اگر طعام
هر مسکین جدا جدا کند و تملیک وی سازد جایز باشد و الا فلا
و بمذهب ابیحنیفه و مالک و احمد بر هر که کفاره واجب است
قضا نیز واجب است الا بیک قول از شافعی که قضا با کفاره
جمع نمیشود و لازم دوم روزه را قضای آن روز است
و آن بمذهب شافعی و احمد مخصوص بروزهای واجب است
و بمذهب مالک و ابیحنیفه مخصوص نیست چه اگر کسی در
روزه یا نماز نفل شروع کند اتمام او بر او واجب گردد و اگر

بشکند قضا لازم آید ونزد شافعی و احمد شروع موجب اتمام
نیست در جمله عبادات وبشکستن آن قضا لازم نیاید وعمد
و یاد روزه شرط بطلان روزه ووجوب قضا است
تا اگر کسی بسهو روزه بشکند روزه باطل نشود
الا بمذهب مالک و افطار بی عذر و بعذر در وجوب
قضا یکسان است تا بر مسافر و حایض و نفسا و مرتد قضا بافطار
واجب است و بر کافر و دیوانه و کودک نابالغ واجب نیست
از جهت فوت شدن شرط وجوب مگر بر مذهب مالک که
بر کافر اصلی قضای روزی که در وی مسلمان شده لازم
است و قضای رمضان پیاپی ومتفرق هر دو باتفاق درست
است واما موجب ولازم سیوم افساد روزه را امساک
بقیه روز است که دران روز روزه باطل شد مگر نزد شافعی و
مالک اگر بعصیان یا تقصیر صایم باطل شد و نزد ابی حنیفه و
یک روایت از احمد بزوال عذر یکه موجب فساد روزه
بوده هم امساک لازم است مثلا در بعضی از روز رمضان
حایض یا نفسا پاک شود یا سفر مسافر ختم شود یا کودک
باحتلام بالغ گردد یا کافر مسلمان گردد نزد ابی حنیفه و یکروایت
از احمد امساک بقیه یوم در همه صورتها لازم است وبمذهب

شافعی و مالک لازم نیست واما موجب چهارم افطار روزه رافدیه است وآن بمذهب ابی حنیفه به پیری که قدرت بر صوم ندارد مخصوص است چه او راروا است که افطار کند و عوض هر روزه مسکینی را بقدر کفارهٔ صوم اطعام کند و شافعی واحمد هم درین صورت با او موافق اند ونزد مالک برا و چیزی واجب نیست ونیز بمذهب شافعی واحمد اگر زن حامله یا مرضعه را بصوم خوف تلف جنین یا رضیع باشد افطار روا است وقضا وفدیه بقدر کفاره مسکین برآن ها واجب است ونزد ابی حنیفه فقط قضا واجب است نه فدیه و مالک بروایتی با ابی حنیفه موافق است وبروایتی فقط در مرضعه با شافعی واحمد موافق است نه درحامله واما اشیائیکه مبیح افطار اندیکی سفر درازاست وباتفاق ایمه ثلثه هرچند افطار مسافر را مباح است مگر صوم فاضلتر است وبمذهب احمد افطار فاضلتر است وبروایتی از عمر وابی هریره رضی الله عنهما اگر مسافر روزه دارد اعادهٔ روزه برو واجب است و مبیح دوم برای افطار بیماری است که بروزه داشتن خوف زیادت بیماری یا دراز کشیدن آن باشد وبمذهب امامیه باکل و شرب معتاد و غیرآن وجماع مطلقا قضا وکفاره لازم شود واگر کسی جنب شود وعمدا غسل نکند تاصبح برآید

یا بعد از جنابت بی نیت غسل بجسپد با روز نیز قضا و کفاره بر وی واجب شود و همچنین در صورت خفتن جنب بعد از انکه دوبار به نیت غسل بیدار شده باشد تا صبح و برسانیدن غبار باختیار در حلق و استمنا قضا و کفاره واجب باشد و کفاره رمضان بمذهب ایشان همان است که بمذهب اهل سنت است و بر هر دو زن هر دو لازم است و مسافر و مریض را افطار نمودن واجب است نزد ایشان و اگر روزه دارند درست نباشد * فصل * در سنت های صوم یکی از ان تعجیل افطار است بعد از تحقق غروب آفتاب باب یا خرما پیش از شروع در نماز مغرب * دیگر * سحور خوردن به نیت زیادتی قوت بر عبادت و ذکر و تلاوت قرآن نه به نیت افزایش قوت بنا بر اشتغال بفضول و ما لا یعنی * دیگر * تاخیر سحور بر کسی که او را وثوق و اعتماد باشد بر معرفت صبح و مقرر کرده اند که آن وقت جزو اخیر از حصه ششم تمام شب است که از غروب آفتاب تا طلوع آن معتبر است و چون انحصه همچو تمام شب باختلاف از منه و آفاق مختلف می باشد لهذا درین مقام جدولی در صفحه جداگانه بنا بر تعیین انحصه بموجب افاق اکثر بلاد هندوستان مرقوم می شود * دیگر * کثرت تلاوت قرآن زاید از انکه در غیر رمضان ورد

آن معتاد باشند* دیگر* اعتکاف خصوصا در عشر آخر بجهت
طلب لیلة القدر و آن بمذهب شافعی درنگ کردن به مسجد
باشد به نیت اعتکاف اگرچه یک ساعت بود با ترک جماع
دران وقت بدون اشتراط صوم مگر اینکه با صوم نیت کرده
باشد و احمد در یک روایت با او در عدم اشتراط صوم
موافق است و اما بمذهب ابی حنیفه و مالک اگر نیت اعتکاف
کند صوم هم لازم باشد و اقل آن یک روز است و چون نیت
اعتکاف کرد جز برای حاجت ضروری بیرون آمدن روا
نباشد و چون حاجت گذارده شد بی درنگ رجوع بجای
اعتکاف واجب شود و باید که معتکف در مسجد جماعت باشد
در روز جمعه به نماز جمعه رفتن واجب باشد و بجماع در شب یا روز
اعتکاف باطل گردد و بخروج بهمه تن بی عذری نیز باطل شود
و عیادت مریض و حضور جنازه عذر نیست و مجامعت و دواعی
آن بر معتکف حرام است و معتکف را اولیتر آنست که در
مسجد جز بعبادت و تلاوت و ذکر یا سخن نیک مشغول
نباشد لاکن اگر بیع و شرا کند یا سخن مالا یعنی کند یا
عقد نکاح کند در مسجد اعتکاف باطل نشود* دیگر* از
سنتهای صیام نگاهداشتن زبان است از فحش و مالا یعنی

خصوصا از غیبت و نزد بعضی علما غیبت مبطل صوم است * دیگر * نگاهداشتن نفس و جمله قوا و اعضا از همه شهوتهای که عقلا یا شرعا نامرضی است * دیگر * پیش از نماز صبح غسل جنابت کردن * دیگر * خاص بمذهب شافعی ترک سواک کردن بعد از زوال و ماثور است که وقت افطار این دعا بخواند * اللهم لک صمت وبک آمنت وعلیک توکلت وعلی رزقک افطرت * و هم معمول مشایخ است که نیت صوم روز دوم هم وقت افطار کنند و بعد از دعا این قدر اضافه سازند * لصوم غد من رمضان نویت *

* مطلب پنجم از مقصد سیوم *

در زکوة باید دانست که شرایط وجوب زکوة بمذهب ابی حنیفه شش چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم عقل چهارم بلوغ پنجم خالی بودن ذمه از قرض بمقدار نصاب اعم از اینکه قرض حق الله باشد مثل ادای نذر واجب و غیره یا حق عباد پس بر کافر و بنده و دیوانه و کودک نابالغ و قرضدار بمذهب او زکوة واجب نیست و شرط ششم گذشتن یک سال تمام است بر اصل نصاب لاکن نقصانی که در وسط سال واقع شود مانع وجوب زکوة نیست چون در اول و آخر نصاب کامل باشد زکوة واجب گردد و اما بقول

جدید شافعی و مذہب مالک بشرط عقل و بلوغ و خالی بودن ذمہ
از وام معتبر نیست و بر دیوانہ و نابالغ و قرضدار زکوۃ واجب
است و قول قدیمش موافق مذہب ابی حنیفہ است و احمد در
اعتبار شرط خلو ذمہ از قرض با ابی حنیفہ و قول قدیم شافعی
موافق است و در عدم اعتبار شرط بلوغ و عقل با مالک
و قول جدید شافعی است و مذہب امامیہ موافق با مذہب
ابی حنیفہ است الاحولان حول بر تمام نصاب شرط است
و نقصان او مسقط شمال موجب سقوط زکوۃ است نزد آنہا
و وجوب زکوۃ بر مال دیوانہ و نابالغ نزد مجوزین آن برا ولیا یا اوصیای
آنہا است و مال جنین کہ در شکم باشد در وجوب زکوۃ نزد شافعی
متردد فیہ است و اما مالک نصاب کامل نزد او سبب فرضیت
زکوۃ است نہ شرط او * و اما از فرایض زکوۃ * یکی نیت است خواہ
وقت علیحدہ کردن مال جہت زکوۃ یا وقت تسلیم بزکوۃ
گیرندہ یا وکیل باداء زکوۃ یا عامل زکوۃ * دوم * خاص بمذہب شافعی
و مالک ادای زکوۃ از جنس نصاب است مگر در کم از بست
و پنج اشتر و نزد ابی حنیفہ زکوۃ از جنس نصاب دادن فریضہ
نیست و احمد در غیر زر و نقرہ با شافعی و مالک است و در زر
و نقرہ با ابی حنیفہ کہ مال در زکوۃ زر و سیم دادن روا است

نزد او و نزد امامیه اخراج قیمت در جمله اشیا جایز است مگر اول از عین فاضل تر است * سیوم * رسانیدن زکوة به مصرف یا بامام یا بساعی که عامل است یا رسانیدن به نفس خود یا بذریعه وکیل خود بیکی ازین اصناف هشتگانه که در قرآن مذکور است بمذهب ابی حنیفه و مالک و احمد و امامیه و بمذهب شافعی برسانیدن مجموع آن باین اصناف هشتگانه یا آنچه ازان در بلاد زکوة دهنده موجود باشند و حق هر صنفی جدا کردن و بر سه کس از هر صنف قسمت کردن لازم است اگر به نفس خود بمصرف رساند و بمذهب امامیه رسانیدن مجموع آن بصنفی بلکه بیکی ازین صنف روا باشد لاکن سنت این است که به مجموع اصناف برساند و اول آن اصناف فقرا اند که مالک هیچ چیز جز کسوت و نفقه نیم روزه نباشند و قدرت بر کسب ندارند دوم مساکین که دارای اثاث بیت ولا بدیات خانه مالک کم از نصاب باشند و بر کسب قادر باشند و لاکن مداخل ایشان کمتر از مخارج باشد و نزد بعضی علما فقرا آنها اند که مالک هیچ چیز نباشند و قوت کسب ندارند و سوال نکنند و مساکین آنها اند که بر درها گردند و سوال کنند سیوم عاملان اند که از جهت امام یا سلطان مامور باشند تا زکوتها و عشرها و خراجها جمع کنند چهارم مولفة القلوب

از برای آنکه دلهای ایشان بر اسلام و احکام آن جمع شود
و نزد ابی حنیفه این صنف بعد از عهد محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم بکلی ساقط اند و نزد دیگران در بعضی بلاد موجود اند و بمذهب
امامیه سهم این صنف و سهم عامل در غیبت امام ساقط
است پنجم بندگان مکاتب اند که آزادی خود از مالکان خود بمالی
معین معلق کنانیده باشند که چون دران مدت آن مال ادا
کنند آزاد شوند و بمذهب امامیه بندگان که در سختی باشند هم
داخل این صنف اند ششم قرض داران بغیر معصیت و
کسانیکه بسبب دینی یا اتلاف مالی یا جنایتی ضمان یا غرامت
بذمه ایشان لازم شده باشد * هفتم * غازیان و حاجیان و بمذهب
امامیه بنای پلها و عمارتهای مسجد داخل این صنف است
* هشتم * غریبانی که در غربت محتاج شده باشند اگر چه بوطن
خود توانگر باشند و اما کسانیکه زکوة برانها روا نیست بنی هاشم
اند و بمذهب شافعی و مالک و یک روایت از احمد بر بنی مطلب
نیز روا نیست و ابی حنیفه و احمد بیک روایت بر بنی مطلب جایز
دارد و بازادکردگان بنی هاشم و فرزندان این موالی بیک
روایت از احمد نیز جایز نیست و نزد دیگران روا است ۰
بمذهب امامیه اگر مزکی بنی هاشم است یا مال خمس کفایت

برای آن نکند زکوة بر بنی هاشم جایز است و بر پدر و جد چند انکه
اعلی باشند و بر فرزند و فرزند فرزند چند انکه زیر می آیند و بر زن خود
نیز زکوة روا نباشد و زن اگر بشوهر درویش زکوة دهد نزد
ابی حنیفه و یک روایت از احمد روا است و بر کافر ذمی و بندگان
خود و مکاتب خود نیز روا نباشد و نزد امام شافعی بر کسیکه طاقت
کسب بمقدار نفقه دارد زکوة براو روا نیست و نزد ابی حنیفه روا
است و بر توانگر هم زکوة دادن روا نیست و نزد ابی حنیفه توانگری
که موجب وجوب زکوة است یعنی مالک نصاب کامل همان
توانگری مانع اخذ زکوة است و نزد ائمه ثلثه در هر دو توانگری فرق
است پس نزد شافعی و مالک کسیکه مقدار کفایت از نفقه و کسوت
غیر مال زکوتی دارد یا قوت کسب دارد که کفایت او باشد او
جهت منع اخذ زکوت توانگر است و بمذهب احمد سه
روایت است یکی موافق مذهب شافعی و مالک است الا اگر
کسی مالک نصاب زکوتی نباشد و قوت کسب دارد لیکن نفقه
او را کفایت نیست گرفتن زکوة او را روا باشد
روایت دوم انکه مالک پنجاه درم یا قیمت آن مانع اخذ زکوة
است روایت سیوم آنکه مالک چهل درم یا قیمت آن مانع
اخذ زکوة است و اگر بعد ادای زکوة معلوم شد که زکوة گیرنده

ازان جنس است که زکوة بر و ر و انیست نزد ابحنیفه زکوة ادا شود و از گردنش ساقط گردد الا اگر کافر یا بند دیا مکاتب خودش باشد زکوة ادا نشود و نزد شافعی و احمد بیک قول از هر دو صرف اگر توانگر بر آمد زکوة ادا شود و در دیگر اصناف که زکوة برا نها جایز نیست ادا نشود و زکوة واجب را مکروه است که از شهریکه در انجا زکوة واجب شده است بشهر دیگر نقل نماید مگر بیک قول از شافعی واجب است دادن بدرویشان آن شهر که انجا واجب شده است الا اینکه بعضی از اصناف هشتگانه بشهر دیگر باشند پس هر جا که آن صنف موجود باشد آنجا نقل کند

* فصل * باید دانست که مالهائیکه بران زکوة واجب است چهار قسم است زر و سیم و عروض و انعام و انچه از زمین بیرون آید امازر و سیم اعم از انکه مسکوک باشد یا غیر مسکوک و از غیر مسکوک خواه حلی و ظروف ساخته باشند یا پارهای آن باشد مسبوک یا غیر مسبوک باجماع زکوة واجب است اگر بحد نصاب رسد و حولان حول بران گردد پس نصاب زر بست دینار است که بست مثقال باشد و نصاب نقره دو صد درهم است که بر اول نصف دینار و بر دوم پنج درهم زکوة واجب گردد که هر یکی حصهٔ چهلم نصاب باشد و برزاید از ان اگر کمتر

از انچهار دینار زر و چهل درهم نقره است بمذهب ابیحنیفه هیچ زکوه نیست و بمذهب شافعی و مالک و احمد هر قدر کم که از نصاب افزون باشد به حساب چهلم حصه زکوة بران هم واجب باشد و مذهب امامیه موافق مذهب ابی حنیفه است و در حلی مردان و هم زیورات زنان بمذهب ابی حنیفه و یک روایت از احمد زکوة واجب است و بمذهب شافعی و مالک و روایت دیگر از احمد انچه از زیورات استعمال آن مباح است بران زکوة واجب نیست و انچه استعمال آن حرام است بران زکوة واجب است و اگر هر یکی از زر و نقره فرادی بحد نصاب نرسد و بجمع نمودن نصاب کامل شود بمذهب ابی حنیفه و مالک و یکروایت از احمد هر دو را جمع خواهند ساخت و بر نصاب کامل زکوة واجب خواهد شد و نزد شافعی و یکروایت از احمد زکوة واجب نخواهد بود و جمع آن نزد ابی حنیفه بقیمت خواهد شد نه باجزا مثلا اگر صد درم و هشت دینار است قیمت دینار نیز صد درم گرفته زکوة خواهند داد و نزد صاحبین ابی حنیفه و مالک باجزا جمع خواهند ساخت مثلا نصف نصاب نقره است و نصف نصاب زر پس یک نصاب کامل خواهند گرفت و سزاوار است که

در هردو صورت احتیاطاً آنچه زاید باشد از نصاب زر یا نقره
بآن سو تحویل نمایند مثلاً به تحویل طرف نصاب زر پنج درهم زکوة
باشد و به تحویل طرف نصاب نقره چهار درهم پنج درهم را
اعتبار نمایند و در فلوس اگر به نیت تجارت نباشد زکوة واجب
نیست اما قسم دوم از آنکه بران زکوة است عروض اند و
آن صادق است بر آنچه غیر اثمان است از جامها و حیوانات و
جواهر و ضیاع و عقار و بندگان و غیر آن و درین جمله آشیا اگر به
نیت تجارت است و افزونی مال از ان مقصود است بعد
گذشتن یکسال کامل بر ان به حساب چهلم حصه زکوة بر همه
آشیا واجب است اگر قیمتش به نصاب زر و نقره رسد
والا واجب نیست اگرچه قیمتش بصد هزار دینار رسد یا زاید
از ان باجماع جمله مذاهب اهل سنت و جماعت و گذشتن
سال تمام بر اصل مال معتبر است پس اگر بر اصل مال سال
کامل گذشت و باخر سال نفع شد زکوة بر اصل و نفع هردو
واجب گردد و هم اگر کسی مالک نصاب است و بران سال
کامل گذشت و در وسط سال بهبه یا میراث یا تجارت اصل
مال زاید شد پس نزدیک ابی حنیفه همه را جمع کرده از مجموع
ادای زکوة واجب باشد و زکوة بر اموال تجارت مشروط با نصاب

باجتماع دوشرط یکی مالکیت بالفعل دوم نیت تجارت درانحال پس اگر
کسی نیت تجارت کرد درمالیکه بمیراث خواهد یافت برانزکوة نباشد
نزداکثر علماء وعلی ہذا القیاس اگر شخصی فقط مالک نصاب ماند
دراکثرسال وبه آخرسال نیت تجارت کرد پس زکوة بران
نیز واجب نباشد ونزد امامیه دراموال تجارت زکوة
واجب نیست لاکن سنت است واما قسم سیوم از
مال زکوتی انعام اند ونزد شافعی ومالک واحمد آن منحصراست
دراشتر وگاو وگوسفند بشرط اینکه سوایم باشند یعنی بچرا
گذاشته باشند که آنجا میچرند ودرونسل می کنند وعلف ازخانه
ندهند لاکن بمذهب مالک دراشتر وگاو که کارمیکنند اگرچه بعلف
بندند هم زکوة بران واجب باشد واما نزد ابیحنیفه چنانکه دراشتر وگاو
وگوسفند سایمه وغیرسعلوفه وعوامل ونواضح ازاشتر وگاو زکوة واجب
است همچنین براسپان خواه نر باشند یا ماده بروایتی وفقط
برماده بروایتی اگرسایمه وغیرسعلوفه اند هم زکوة واجب است
لاکن مزکی مخیراست دراینکه خواه یک دینار سرهر اسپ
بدهد یا قیمت کرده چهارم حصه قیمت بدهد اما زکوة گوسفند
پس درکم از چهل هیچ واجب نیست ودرچهل یک
گوسفند واجب است تاصد وبست ودریکصد وبست

ویک دو گوسفند تا دوصد ودر دوصد ویک سه گوسفند
تا چهار صد بعد ازان در هر صد یک گوسفند ماده یک ساله
تمام واجب می شود یا از بز یک ساله و پای در
دوم نهاده باجماع و اما زکوة اشتر مایه پس در کم از
پنج چیزی واجب نیست و در پنج اشتر یک گوسفند و در
ده اشتر دو گوسفند و در پانزده اشتر سه گوسفند و در بست
اشتر چهار گوسفند و در بست و پنج اشتر بنت مخاض
یعنی اشتر ماده یک ساله پای در دوم نهاده تا سی و پنج
و در سی و شش تا چهل و پنج یک بنت لبون یعنی اشتر
ماده دو ساله پای در سیوم نهاده و در چهل و شش تا
شصت یک حقه یعنی اشتر ماده سه ساله پای در چهارم
نهاده و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه یعنی اشتر
ماده چهار ساله پای در پنجم نهاده و در هفتاد و شش تا نود
دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بست دو حقه تا اینجا بلا
خلاف مابین مجتهدین است و بعد از یکصد و بست نزد ابی حنیفه
در هر پنج که ازان زیاده شود تا یکصد و چهل یک گوسفند واجب
شود و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه و در یکصد و پنجاه
سه حقه بعد ازان در هر پنج که ازان زاید شود یک گوسفند

واجب شود تا یکصد و هفتاد و در یکصد و هفتاد و پنج سه حقه و یک
بنت مخاض تا یکصد و هشتاد و پنج و در یکصد و هشتاد و شش سه حقه
و یک بنت لبون تا یکصد و نود و پنج و در یکصد و نود و شش
تا دوصد چهار حقه واجب شود پس در دوصد مزکی مختار است
خواه چهار حقه که سر هر پنجاه یک حقه باشد یا پنج بنت لبون
که سر هر چهل یکی از ان باشد بدهد و بعد از دوصد باز حساب
از سر گیرند یعنی در پنج یک گوسفند و در ده دو گوسفند
تا اینکه در چهارصد هشت حقه یا ده بنت لبون واجب شود و هکذا
و نزد شافعی و مالک و احمد چون از یکصد و بست یکی هم زاید شود
سه بنت لبون واجب شود تا یکصد و سی بعد از ان سر هر پنجاه
یک حقه و سر هر چهل یک بنت لبون واجب شود و بمذهب
امامیه چون از یکصد و بست متجاوز شود سر هر پنجاه یک حقه

---

و سر هر چهل یک بنت لبون واجب باشد واما زکوة گاو
پس در کمتر از سی هیچ واجب نیست وچون بسی رسد گاوی
یکساله پای در دوم نهاده نر باشد یا ماده واجب شود وچون
بچهل رسد یک گاو دو ساله پای در سیوم نهاده وچون
بشصت رسد دو گاو دو ساله پای در سیوم نهاده واجب گردد
وچون از شصت متجاوز شود واجب متغیر گردد و در هر سی

یک گاو یکساله پای در دوم نهاده و در هر چهل یک گاو دوساله
پای در سوم نهاده واجب شود وایها بلا خلاف بین المجتهدین
واما قسم چهارم از مال زکوتی زروع واثمار اند یعنی هرچه از
زمین بیرون آید از قلیل وکثیر تا خیار وخربزه وگزر وشلغم وانجیر
وغیره که از ان نمو زمین مقصود باشد بران نزد ابیحنیفه واحمد یک
عشر واجب است اگر آن را به باران ورودخانه ومثل آن پرورش
کنند واگر بدولاب وغیر آن آب دهند پس نصف عشر
واجب شود بخلاف هیزم وگیاه وکاه ونی ومانند آن که بران
عشر واجب نیست چراکه زمین بسبب آن خراب وتباه می شود
ونمو نمی یابد ونیشکر در وجوب عشر داخل است بی اعتبار
نصاب یا خشک شدن یا باقی ماندن از قوت خلافا للشافعی
والمالک مگر در عسل که نزد ابی حنیفه بران عشر بی اعتبار
نصاب است وبمذهب ابی یوسف ومحمد واحمد حنبل باعتبار
نصاب ونصاب عسل بمذهب صاحبین شصت صاع
است که هشت صد من شرعی باشد هر منی دو صد وشصت درم
ونصاب آن نزد احمد حنبل ده فرق است هر فرقی شانزده رطل عراقی
که هشت من شرعی باشد وبمذهب دیگران ودکمتر از پنج وسق
که شصت صاع است از حبوب وغیره که قوت را شاید چون

گندم و جو و امثال ایشان و بعد خشک و پاک کردن باقی
ماند یا میوه های که خشک کرده شود مثل خرما و مویز بران هیچ
واجب نیست و چون همین اشیا به نصاب برسد که شصت
صاع است اگر آب از باران یا رود خانه و چشمه می خورد عشر
بران واجب است و اگر بدولاب وغیره آب می خورد
نصف عشر و این جمله حبوب چون گندم و جو و برنج و جاورس
و ارزن و باقلا و عدس و ماش و نخود و لوبیا در وجوب عشر
داخل اند بلا خلاف و خلاف در تقدیر نصاب است چنانکه
گذشت و بیک روایت از احمد وجوب زکوة در ابازیر
چون کمون و زیره و کشنیز و بزرکتان و تخم خیارین و تخمهای تره ها
چون تخم رشاد و تخم ترب و قرطم و همه میوهای خشک کرده چون
مشمش و بادام و پسته و فندق و زیتون و زعفران محول بر
رسیدن آنها به نصاب است و بمذهب امامیه جز در گندم
و جو و خرما و مویز زکوة واجب نیست و در این آشیا هم بشرط
رسیدن آن ها به نصاب است و نصاب نزد آنها پنج وسق
است هر وسقی شصت صاع و هر صاعی چهار مد و هر مدی
دو رطل و ربع آن بر طل عراقی که مجموع آن دو هزار و هفتصد
رطل عراقی باشد و در غیر گندم و جو و خرما و مویز از غلات و حبوب

و نیز در اموال تجارت بمذهب ایشان زکوة سنت
است نه واجب * ذیل * در بیان خمس که مخصوص بمذهب
امامیه است بدانکه در هفت چیز نزد آنها خمس واجب است
یکی غنایم دار الحرب اگرچه قلیل باشند دوم معادن و
یاقوت وزبرجد و قیر و سرمه و نفت و کبریت همه در معادن
داخل اند سیوم گنج چهارم انچه از دریا بیرون آید مثل لالی
و درر پنجم ارباح تجارت و ضیاعات و زراعات ششم زمینی
که ذمی آن را از مسلمانی بخرد و هفتم مال حلال که ممتزج شود
بحرام پس یک نیمه از خمس حق امام است و نیمه دیگر به یتامی و
مساکین و ابنای سبیل مخصوص از اولاد ابی طالب و عباس و حارث
دهند بشرط ایمان آنها *

## * مطلب ششم از مقصد سیوم *

در حج بیت الله و زیارت عتبات عالیات و دران چهار فصل
است * فصل اول * در فرایض و ارکان حج و انواع و شرایط
آن بدانکه حج از اعاظم ارکان مسلمانی است و در عمر یکبار
فرض است و بترک آن وعید آمده که در حدیث شریف
وارد است که هر که مالک این قدر زاد و راحله باشد که او را
به بیت الله الحرام برساند و حج نگذارد پس مانعی نیست

که او یهود یا نصرانی بمیرد و وقت آن در سال همگی یکبار است واما
عمره بمذهب شافعی واحمد همچو حج فریضه است و وقت آن
معین نیست همیشه ادا می تواند کرد و بمذهب ابی حنیفه و
مالک عمره سنت موکده است و سبب حج همگی یکی است
که خانه کعبه است واما ورا شرایط و فرایض و واجبات
و سنن و آداب و محظورات بسیار است و شرایط حج
سه گونه است یکی شرایط وجوب دوم شرایط وقوع
از فرض سیوم شرایط صحت آن و شرایط وجوب آن
پنج چیز است اول اسلام دوم حریت سیوم بلوغ چهارم عقل
پنجم استطاعت و استطاعت دو قسم است یکی استطاعت
مباشرت دوم استطاعت نیابت اما استطاعت مباشرت
بسه چیز علاقه دارد یکی بنفس و آن صحت بدن است و بمذهب
ابی حنیفه نابینا صحیح البدن نیست که باوصف قدرت بر مال و
موجود بودن قایدان بسیار بر وحج فریضه نیست بخلاف مذهب
ایمه دیگر دوم بملک و مال علاقه دارد و آن قدرت است بر زاد
و راحله که بر نفقه خود و نفقه کسانیکه شرعا نفقه آنها بر ذمه او واجب
است تا رفتن و باز آمدن علاوه قضای دین و مسکن و لباس و
خدمتگار و انچه لابد او باشد و بر ملک یا کرایه راحله سرنشین

اگر بی کجاوه بر اشتر نشستن تواند والا قدرت بر مالک یا کرایهٔ اشتر با کجاوه و بار و نفقه او تما ماو انچه در سفر ضروری او باشد قادر بود و بمذهب مالک قدرت بر راحله شرط استطاعت نیست اگر طاقت پیاده روی باشد و نزد دیگرایمه اگر مسافت ما بین بیت الله الحرام کمتر از مدت قصر باشد استطاعت راحله شرط نیست و الا شرط است سیوم بغیر نفس و مال عالم قدرت دارد و آن امن طریق است از تلف نفس و مال و عدم فقدان قوت یا گرانی آن و نه بودن دریای خطرناک پس در فرضیت حج بر اهل هند و غیره بسبب حایل بودن دریای شور اختلاف مجتهدین است مذهب صحیح این است که اگر سلامت اکثر است فرض است و درینصورت راه غیر مامون نیست و نزد بعضی فاصل بودن دریای شور بهر نهج که شد راه را غیر مامون می کند و اما نوع دوم از استطاعت آن که کسی را مرضی مزمن باشد که صحت ازان ممکن نه بود بعد یافته شدن شرایط دیگر برو واجب است که دیگری را باجرت گیرد تا از طرف او حج بگذارد و این اجیر باید که یک بار حج گذارده باشد تا نیابت و اجارهٔ او درست شود بمذهب شافعی و احمد خلافا لغیرهما و درین نیابت

نفقه و کرایه اشتر ہمرنشین بغیر راحله و مصارف رفتن و
بازآمدن بر منوب لازم شود لاغیر یا آنکه بعد وجوب حج کسی حج
ناگذارده بمیرد بمذہب شافعی و احمد اگرخود وصیت نکرده
باشد از ترکه او بگیرند و بکسی بدہند که از طرف او حج بگذارد
و بمذہب ابی حنیفه و مالک اگر وصیت نکرده است حج بر گردنش
بماند و بدون رضائی ورثه نشاید که از ترکه او چیزی برای حج
گذاردن از طرف میت بستانند * و اما قسم دوم * از شرایط
که شرایط وقوع از فریضه اند پنج شرط است اسلام و
احرام بمذہب ابی حنیفه لاغیر و حریت و عقل و بلوغ و ادا در
وقت اما توانگری و استطاعت شرط وقوع از فریضه
نیست پس اگر بنده و دیوانه و نابالغ حج گذارد یا از طرف او به
نیابت گذارند بعد از آزادگی بنده و بلوغ نابالغ و صحت از
دیوانگی حج فرض بر آنها باقی باشد و ادای سابق مسقط آن
نبود بخلاف محتاج اگر حج گذارد بعد استطاعت فرضیت
ازو ساقط شود * و اما قسم سیوم * شرایط صحت است و
آن چهار شرط است اسلام و احرام بمذہب ابی حنیفه و
ادا در وقت و تمیز پس حج غیر ممیز صحیح نیست و ابتدای وقت
حج شوال و ذی القعده است تا دہم ذی الحجه تا بمذہب شافعی

و احمد احرام پیش از این اشهر حج صحیح نیست خلافا
لابی حنیفه که پیش ازان هم صحیح باشد ازین جهت که احرام
نزد او شرط است مثل رکن چنانکه نیست در نماز است* واما*
فرایض وارکان حج بمذهب ابی حنیفه همگی دو است یکی وقوف
بعرفه دوم طواف زیارت واحرام چنانکه گفته شد شرط
است مانند برکن وباقی واجبات است وسنن ومحظورات
ومستحبات اما وقوف بعرفه وقت او از زوال روز نهم
ذی الحجه است تا برآمدن صبح روز عید ورکن آن این است
که در جزوی از وقت مذکور بعلم یا بی علم در خواب یا
بیداری بموقف عرفه حاضر باشد ودر بی هوشی بمذهب
ابی حنیفه خلافا للشافعی وباجنابت وحیض وحدث وامثال آن هم
درست است واما جزوی از شب را با جزوی از روز ضم
کردن واجب است وبه ترک آن قربان گوسفندی لازم
می شود وبمذهب مالک ضم کردن بعضی از شب نحر با بعضی از
روز عرفه فرض است وبه ترک آن حج باطل شود وبقربان
منجبر نشود واما طواف زیارت پس وقت آن از طلوع
فجر نحر تا آخر روز دوم ایام تشریق است وجوبا * و واجبات *
حج شش چیز است اول جمله شرایط نمازیعنی طهارت

از حدث و خبث و ستر عورت جز سخن گفتن
باشنای آن بمذهب شافعی و مالک دوم ترتیب چنانکه
در طواف خانه بر جانب دست چپ طایف باشد و ابتدای
طواف از حجر الاسود کند تا اگر خانه بر دست راستش باشد
باطل بود و اگر شروع از غیر حجر الاسود کند یک گردش در
حساب نباشد سیوم اینکه جمله تن از خانه بیرون باشد چهارم
اینکه طواف اندرون مسجد الحرام باشد پنجم اینکه هفت
طواف بکند حتی که اگر اقتصار بر شش بکند بمذهب شافعی و مالک
اصلا جایز نباشد و بمذهب ابی حنیفه اگر سه گردش از طواف
زیارت ترک کند جایز باشد و قربان گوسفندی واجب شود
و همچنین اگر چهار گردش یا تمام طواف بی وضو کند هم قربان
واجب شود و اگر با جنابت تمام این طواف یا بیشترش کند
قربان بدنه لازم آید و بمذهب صحیح نزد ابی حنیفه هم باید که طواف
را اعاده کند در حدث استحباباً و در جنابت ایجاباً و اگر در
روز نحر یا ایام تشریق طواف زیارت را اعاده کند وجوب
ساقط گردد و واجب ششم اینکه دو رکعت نماز بعد از طواف
زیارت بگذارد و گذاردن آن بمقام ابراهیم سنت است
و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد فرایض و ارکان حج چهار است

و بقولی از شافعی پنج است اول احرام دوم وقوف بعرفات سیوم طواف زیارت چهارم سعی میان صفا و مروه و پنجم بقولی از شافعی موی ستردن و اقل آن بمذهب او سه تا موی است و بمذهب ابی حنیفه مقدار ربع سر ستردن میباید بقیاس مسح سر یا قصر کردن از موی سر و اما وجوه ادای حج سه نوع است یکی افراد و آنچنان است که در وقت احرام نیت حج تنها کند و بگوید * اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی * و بمذهب مالک در حج و عمره اگر تنها بر نیت دل اقتصار کند فاضلتر است از انکه بزبان نیز بگوید و انگاه تلبیه کند و بگوید * لبیک اللهم لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لک لا شریک لک * و اگر این قدر زیاده کند و بگوید * لبیک وسعدیک والخیر کله بیدیک والشر لیس الیک لبیک بحجة حقا تعبدا ورقا نیکو باشد و صلوات دادن بعد از ان مستحب است انگاه بعد از فراغ از تمام افعال حج از حرم که بحل بدر آید بیکی از سه جای بیرون که یکی جعرانه دوم تنعیم و سیوم حدیبیه و از انجا احرام عمره بندد و بگوید * اللهم انی ارید العمرة فیسرها لی وتقبلها منی * و لبیک کنان سوی مکه آید و تا کعبه را نه بیند تلبیه را قطع نکند و باید که سفر از باب ابراهیم در مسجد حرام

در آید و طواف و سعی کند آنگاه سر بتراشد و اگر موی ندارد استره بر سر راند واکنون از احرام عمره نیز بالکل بیرون آید و عمره را بمذهب ابی حنیفه سه رکن است و یک شرط امّا ارکانش طواف است و سعی و حلق یا تقصیر و شرطش احرام است و بمذهب شافعی احرام و طواف و سعی قولا واحدا ارکان عمره اند و در حلق یا تقصیر دو قول اند و بمذهب مالک حلق یا تقصیر اصلا رکن عمره نیست واما وجه دوم ادای حج قران است که در احرام نیت حج و عمره با هم کند و گوید

* اللهم اني اريد الحج والعمرة فيسرهما لي وتقبلهما مني *

و تلبیه کند چنانکه در افراد گفته شد الا آنکه بر قارن پیش از وقوف بعرفات در آمدن در مکه لازم می شود و چون در آید اول طواف عمره کند و در سه گردش اول رمل کند یعنی کتفها بجنباند و بدود بی مبالغه و در چهار گردش باقی آهسته رود و در اول طواف اضطباع کند یعنی میانه ردای احرام را در بغل راست در آورد و هر دو کنارش بر دوش چپ اندازد خواهد هر دو را از پس و خواهد یک طرف را پیش و یک طرف را پس و دوش راست را باید که برهنه دارد و پس میان صفا و مروه سعی کند چنانکه آینده مذکور شود و بعد از اتمام

سعی بهمان احرام باز بطواف قدوم شروع کند و سعی دیگر بعد ازان بکند و رمل و اضطباع جز در طواف اول در هیچ طواف نیست و بهمان احرام بافعال حج مشغول شود پیش از حلق گوسفندی جهت قران قربان کند بعد از جمره و عقبه و این جمله مذهب ابی حنیفه است و اما مذهب شافعی و مالک و احمد قارن چون یک طواف قدوم و یک سعی تمام کند پس بافعال حج مشغول شود قارن باشد و عمره در حج مندرج گردد و اگر احرام عمره تنها گیرد در اشهر حج و پیش از شروع در طواف حج را در عمره در آرد هم قارن باشد و اما وجه سیوم از ادای حج تمتع است که در اشهر حج از میقات حج احرام عمره گیرد و بگوید * اللهم انی اريد العمرة فيسرها لي وتقبلها مني * و لبیه گویان به مکه در آمده طواف و سعی عمره تمام کند و سر حلق کند و بالکل از همه چیز حلال شود انگاه از حرم مکه احرام حج گیرد و بگوید * اللهم انی اريد الحج فيسره لي وتقبله مني * انگاه بعرفات رود و بعد از وقوف بعرفات و مزدلفه در روز نحر یا بایام تشریق گوسفندی قربان کند جهت تمتع و بمذهب شافعی پیشتر از نحر در ایام تشریق نیز ازین قربان روا باشد و اگر بر قربان قادر نباشد سه روز در ایام حج روزه دارد و هفت روز

بعد از رجوع بخانه است بمذهب ابی حنیفه و بعد از عرفات
و منی بمذهب احمد و نیز نزد آن روزه در ایام تشریق روا باشد
و بمذهب ابی حنیفه روا نباشد و در تمتع پنج شرط است یکی
تقدیم عمره بر حج دوم وقوع عمره در اشهر حج سیوم حج کردن
بهمین سال چهارم آنکه میان وطن متمتع و میان مکه مسافت قصر
نماز باشد و این شرط چهارم بمذهب غیر ابی حنیفه شرط
وجوب هدی است نه شرط صحت تمتع و بمذهب ابی حنیفه
شرط صحت تمتع است و شرط پنجم احرام حج از مکه گرفتن
است و بمذهب شافعی بمجرد نیت احرام ثابت میشود و بمذهب
ابی حنیفه تا تلبیه نکند محرم نگردد و بمذهب ابی حنیفه قران فاضلتراست
و بمذهب شافعی و مالک افراد فاضلتر است و بمذهب احمد تمتع
فاضلتر است * و بمذهب * امامیه بر هر کس که مکه بدوازده
فرسنگ از و باشد تمتع واجب شود و افراد و قرآن فرض
کسانی باشد که در مکه سکونت دارند یا میان ایشان و مکه کمتر
از دوازده فرسنگ باشد و تمتع نزد آنها آن است که از
میقات به نیت عمره احرام کرده طواف عمره با دو رکعت نماز
بگذارد و بعد از ان سعی کند پس موی بتراشد پس از مکه
از برای حج احرام گیرد و بعرفات رود و در روز عرفه انجا بایستد

تا غروب پس بمشعر الحرام آید و تا صبح به نماز رود و رمی جمره
عقبه کند و ذبح هدی و حلق به ترتیب و بعد ازان همان روز یا
روز دوم به مکه رود و طواف حج و دو رکعت طواف بگذارد
و سعی کند بعد ازان طواف نسا با دو رکعت طواف بگذارد
و هیچ ازانکه گفته شد بی نیت درست نباشد و میان افراد و
قران درین مذهب هیچ فرق نیست الا انکه در قران هدی با خود
راند و در افراد نه و صورت هر دو چنان است که احرام گیرد
بحج از میقات تا ازین جا بیرون آید اگر مقام او نزدیک تر
میقات باشد پس وقوف بعرفه بوجهی که گفته شد دریابد پس
وقوف به مشعر الحرام دریابد پس مناسک منا در روز
عید بجا آرد پس به مکه رود و طواف حج کند با دو رکعت
طواف بعد ازان سعی کند پس طواف نسا با دو رکعت
طواف بگذارد و بعد از احلال از ادنی حل احرام عمره مفرده
بگیرد و عدول از حج تمتع بافراد بدین مذهب عمدا و باختیار
جایز نباشد * فصل دوم * در ذکر واجباتی که بترک آن
قربانی لازم آید و ذکر محظورات یعنی جنایات حج و عمره و آنچه
در مقابله آن واجب شود و ذکر مواقیت باید دانست که
واجبات که ترک و نقصان آن در حج به قربانی منجبر گردد بمذهب

ابی حنیفه شش چیز است لا غیر یکی از میقات احرام گرفتن و آن برای پنج سمت معین است و برای سموت باقیه هر کدام ازین ها که نزدیکتر باشد اعتبار باید کرد اما میقات اهل مدینه ذوالحلیفه است و شامیان و مصریان را جحفه و عراقیان را ذات عرق و یمنیان را یلملم و نجدیان را قرن و کسیکه اندرون این میقات ها سکونت دارد میقات او از خانه خودش باشد و هر که عزم دخول مکه دارد برای حج و عمره یا برای تجارت وغیره بمذهب ابی حنیفه احرام گرفتن بروی ازین میقات ها واجب است و بی احرام دخول مکه ممنوع است و بمذهب دیگران این حکم مخصوص برای کسی است که نیت حج و عمره دارد و اگر کسی ازین ها علی اختلاف المذاهب بدون احرام ازین میقا تها بگذرد قربانی گوسفندی بروی واجب شود یا اینکه پیش از شروع در طواف به میقات باز گردد و احرام ازان جا گرفته داخل شود پس درین صورت قربانی ازو ساقط گردد و واجب دوم بمذهب ابی حنیفه سعی است میان صفا و مروه که ترکش بقربانی منجبر گردد اما بمذهب شافعی و مالک و احمد سعی از ارکان و فرایض است مگر در طواف قدوم که سنت است بمذهب غیر مالک و بمذهب مالک واجب است

اگر کسی در ایام حج سعی کند فریضه سعی گذارده شود و بعد
از طواف زیارت که فریضه است دیگر بار سعی بروی لازم
نباشد و ترک سعی بقربان منجبر نگردد و بمذهب ایشان
وواجب سیوم وقوف بمزدلفه ست بعد از نماز صبح روز نحر
بنزدیک مشعر حرام و ترک آن موجب قربان است
بمذهب ابی حنیفه و بمذهب شافعی سنت است پس ترک
آن موجب قربانی نیست اما شب عید بمزدلفه خفتن برغیر
راعیان و اهل سقایۂ عباس و همچنین خفتن در شبهای
اقامت در منی بقولی از شافعی و احمد واجب است و بترکش
قربان لازم آید و بیک قول از شافعی بترک خفتن در هریکی
قربانی علحیده واجب است و بقولی در هر دو یک قربانی
بسنده است و بمذهب ابی حنیفه سنت است وواجب
چهارم موی ستردن است بمذهب ابی حنیفه و اقل آن
ربع سر است و بترک آن بمذهب او قربانی لازم شود و
در تاخیر ش از نحر و ایام تشریق و تاخیر طواف زیارت
ازین روزها و تقدیم حلق بر رمی عقبه و نحر قارن پیش از رمی
و حلق پیش از ذبح درین جمله بمذهب ابی حنیفه تنها قربانی واجب
می شود و بمذهب احمد و قولی از شافعی ترکش بقربان منجبر نمی گردد

و بمذهب مالک نه فرض است و نه واجب و واجب پنجم
سنگ انداختن است در منی هفتاد سنگ جمرة العقبه
روز نحر و در ایام تشریق هر روزی بیست و یک سنگ در
سه جای و در ترک همه بمذهب ابی حنیفه و یک قول از شافعی
یک قربان بسنده باشد و بیک قول دیگر از وی چهار گوسفند
قربان کردن واجب آید و ترک آن بفرو رفتن آفتاب روز
سیوم از ایام تشریق محقق می گردد چه پیش از ان
تدارک ممکن است که بترتیب قضا کند و بترک رمی روزی
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه و به قولی از شافعی یا بترک هر وظیفه
جمره و بقولی دیگر از شافعی بترک هر حصاتی از جمره صدقه لازم
میشود و واجب ششم طواف وداع است بر غیر مکی و به ترک آن
قربانی لازم شود بمذهب ابی حنیفه و قولی از شافعی و اگر پیش از انکه
مقدار مسافت قصر نماز رفته باشد باز گردد و طواف کند روا باشد
و قربان ساقط گردد اما محظورات حج و عمره هفت نوع است و
ان دو جهت دارد یکی جهت اثم از ارتکاب منهی عنه و هتک
حرمت احرام تعبد او دوم جهت لزوم کفاره که پوشنده گناه
و زاجر است پس هیچ کس را عمدا فعل منهی عنه روا نباشد
و باین نیت اقدام کند تا راحتی بقربانی و صدقه بمساکین و غیر با

برسد چه اثم ارتکاب آن بتوبه امر تفع شود نه بقربان
لاکن نقصان احرام وحج وعمره البته بقربان مرتفع شود
و در شهو نقصان منجبر گردد و مباشر خود آثم نیست اما
محظور اول پوشیدن جامهای است که بسوزن دوخته
باشند یا آنکه درویشان بسوزن می بافند تمام یا منعقد مثل
قبای نمد یکپاره وهر جامه که درین معنی باشد و پوشیدن موزه
مگر اینکه از زیر کعبها آنرا بریده باشند چنانکه سخن بران رفته
نباشد و همچنان روی را پوشیدن بمذهب ابی حنیفه لا غیر
و سر را پوشیدن بعمامه یا غیر آن باجماع و زن را جامه رنگین
برنگ معصفر پوشیدن بمذهب ابی حنیفه و روی پوشیدن او را
غیر جامها باجماع محظور نیست لاکن پوشیدن یکی ازینها که گفته
شد روزی یا شبی تمام موجب قربان گوسفندی است
بمذهب ابی حنیفه و محمد و پوشیدن بمذهب غیر او و درسایه
محمول وخیمه سر را داشتن بمذهب ابی حنیفه وشافعی روا
است اگر سرش از جامه آزاد باشد و بمذهب مالک مکروه
است و بمذهب احمد محظور است و موجب قربانی گوسفندی
است و بمذهب ابی حنیفه آنچه از محظورات لباس بیان
کرده شد اگر در کمتر از روزی یا شبی پوشد نیم صاع گندم

صدقه دادن کافی باشد واما محظور دوم استعمال بوی خوش است بر عضوی تمام بمذهب ابی حنیفه و هر اندک که باشد بمذهب شافعی و موجب قربان گوسفندی است و طیب مشک است و زعفران و عنبر و عود و زباد و بان و گل و بنفشه و ورس و هر چه بوی از وی مقصود باشد سوای جمله میوها و دوای تو ابل مثل قرنفل و امثال آن و اگر در مجلس بوی خوش سوزند چیزی واجب نشود و اگر خود در ابران بجمر دارد قربان لازم شود و خضاب کردن بحنا و سر را بخطمی شستن بمذهب ابی حنیفه موجب قربان گوسفندیست و استعمال طیب بحیثیت طیب ممنوع است و بمذهب ابی حنیفه بجهت تداوی محظور نیست و محظور سیوم استعمال روغن زیت و کنجد و بنفشه و بان و امثال آنست بهر طریق که آن را استعمال کنند قربان لازم شود و محظور چهارم موی را از خود بریدن یا کندن است هر موئیکه باشد مگر موئی که در چشم رسته باشد امابمذهب ابی حنیفه در موی سر و ریش بکم کردن ربعی ازان و در موی دیگر اعضا همچو سینه و ساق و عانه و زیر بغل بکم کردن موی از تمام عضو قربانی لازم شود و بکمتر ازان صدقه نیم صاع طعام واجب

شود و در گرفتن موی از موضع حجامت بمذهب ابی حنیفه قربان واجب است و بمذهب ابی یوسف ومحمد صدقه و در موی لب گرفتن چنانکه عادت است حکومت عدل واجب است یعنی عدل قیاس کند که موی لب اگر مقدار ربع از ریش باشد بان مقدار صدقه دادن واجب آید واما بمذهب مالک تا همه سر یا همه ریش را موی کم نکند قربان واجب نباشد و در کمتر صدقه واجب باشد و در مذهب شافعی در کم کردن سه تا موی قربان لازم است و در یک موی بقولی مدی از طعام بقیمت یکدرم و بقولی ثلث قربان گوسفند و بقولی قربانی تمام لازم گردد و بمذهب احمد در چهار موی قربانی و در کمتر از ان عوض هر موی مدی از طعام واجب شود و اگر بسبب جراحت یا مرضی سر را تراشند روا باشد و فدیه اش شش مسکین را طعام دادن است یا سه روز روزه داشتن یا قربان کردن گوسفندی و در بریدن ناخن بمذهب ابی حنیفه اگر در یک مجلس همه ناخن های دست و پا ببرند قربانی یک گوسفند لازم آید و اگر در چهار مجلس ناخن های هر دو دست و هر دو پا برند قربانی چهار گوسفند واجب باشد و در کمتر از دستی یا پای زیاده از نیم صاع صدقه لازم نیست و بمذهب شافعی و

قبله و ملامسه و جماع فیما دون الفرج سوای انزال بنظر و فکر و
واجب دران قربان گوسفندیست بمذهب مالک و بروایتی از احمد
جماع فیما دون الفرج مع الانزال مفسد حج است با وجوب بدنه و بروایتی
بی وجوب بدنه و در انزال به نظر کردن یکبار قربان گوسفندی
واجب است و در انزال بتکرار نظر بدنه لازم باشد بمذهب
اوخاما فالغیره و بمذهب ابی حنیفه خود عقد نکاح کردن و بکسی دیگر زن دادن
مرمحرم را روا است و نکاح منعقد است و هیچ چیز واجب نیست
و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد حنبل هر دو روا نیست و نکاح هم
منعقد نشود و هم چیزی دیگر واجب نگردد و اما در عمره اگر مجامعت
پیش از سعی واقع شود عمره فاسد گردد و بمذهب
شافعی و احمد حنبل بدنه چنانکه در حج است واجب آید و بمذهب
ابی حنیفه سوای فساد گوسفندی واجب شود و اگر بعد از سعی
مجامعت واقع شود پس بران قول شافعی که حلق رکن عمره نیست
عمره فاسد نشود و بران قول که رکن است فاسد شود و کفاره
بدنه لازم گردد و اما محظور هفتم کشتن صید بری است نه بحری
در احرام و در حرم و آن هر حیوانی باشد بمذهب ابی حنیفه
که در اصل خلقت ممتنع و متوحش باشد ماکول یا غیر ماکول
اللحم سوای آنکه در حدیث مستثنی است و آن پنج چیز است

اول سگ گزنده دوم گرگ سیوم غلیواج چهارم کلاغ پنجم مار و کژدم که کشتن اینها روا است و در مقابله قتل آن هیچ جزا واجب نیست و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد بهر صید حیوانی بری متوحش ماکول اللحم جزا واجب شود و قتل سباع و هر حیوان بری غیر ماکول اللحم جایز است و موجب جزا نیست و همچنانکه مباشرت قتل موجب جزا است اشارت و دلالت نیز محظور و موجب جزا است بمذهب ابی حنیفه و بنزدیک غیر ایشان اشارت و دلالت مکروه است ولاکن موجب جزا نیست و اما جزای صید بمذهب ابی حنیفه انست که آن صید را دو عدل که قیمت آن دانند باعتبار آنمکان یا جائی که نزدیکتر باشد قیمت کنند و بعد از ان اگر خواهد بان قیمت حیوانی خرید کند و در حرم قربان کند و اگر خواهد بان قیمت طعام خرید کرده بمساکین هر جا که خواهد صدقه دهد هر مسکینی را نیم صاع گندم یا صاعی از خرما یا جو و اگر خواهد عوض هر نیم صاعی گندم یک روز روزه دارد و اما بمذهب شافعی و مالک و احمد بنگرند که آن صید از حیوانات اهلی همچو اشتر و گاو و گوسفند و بزغاله و مانند آن بچه مانند تر است آن مثل را قیمت کنند پس مخیر است خواه آن مثل را خرید و قربان کند و بمساکین حرم صدقه کند و اگر

خواهد بقیمت آن مثل طعام نهر خریده بهر مسکینی را از مساکین
حرم مدی از ان طعام صدقه دهد و بمذهب مالک به مساکین
آنجا که جزا برود در انجا واجب شده است صدقه کند و اگر خواهد
بدل هر مدی یک روز روزه دارد و آن صید بمذهب ابی حنیفه
و مالک و یکقول از شافعی مردار باشد هیچ کس را خوردن
آن روا نیست و بقولی دیگر از وبران کشنده حرام باشد و بر
غیر او حلال و اگر صیدی را مجروح کند از جراحت هر قدر که
نقصان در قیمت آن صید شده است ان مقدار صدقه دهد و عمد
و نسیان در صید برابر است و بهر صورت جزا لازم آید و در
کشتن کبوتر دم دار بمذهب شافعی و بعضی از اصحاب ابی حنیفه
قربان گوسفندی واجب است و قمری و فاخته نزدیک بعضی
بحکم آن هستند و در حیوانات خورد همچو گنجشک و غیره اعتبار
قیمت است بقیمت آن صدقه بدهد و همچنانکه صید و قتل حیوانات
وحشی حرام است تعرض به بیضه و بچه ایشان نیز حرام است
و بقیمت آن صدقه دادن واجب است اگر آن بیضه شکسته
شود یا بچه هلاک کرده و درین همه جنایات انچه بر مفرد یک
جزا واجب شود بر قارن دو جزا واجب آید و اگر چند کس
محرم در قتل یک صید شریک باشند بر هر یکی جزای کامل

لازم شود نزد ابی حنیفه و بمذهب دیگران بر همه یک جزا لازم آید
و همچنین بر قارن نیز همگی یک جزا واجب باشد و گوشت
صیدی که حلال کشته باشد اگر باذن و امر و اشارت و دلالت
او نباشد بر محرم حلال باشد و هر حکمی از غرامات که بر محرم
باحرام در غیر حرم ثابت است بر محرم و غیر محرم در حرم ثابت
است بزیادتی عدم جواز تعرض بدرختان و گیاهها و خارهای حرم
پس هر که صیدی را از حرم بترساند یا باو تعرضی رساند عاصی بود
و قیمت آن بروی لازم باشد که بفقرای حرم صدقه کند مگر قسمی
از گیاه مکه است که از جهت سقفها بان حاجت است که بقطع
آن غرامت نیست و این حکم در درختی و گیاهی است که خود رسته
باشد و چیزیکه آن را کشته باشند قطع آن روا باشد اگر بحرث
و زرع آن عادت رفته باشد اما چیزیکه کشتن آن عادت
نیست اگرچه عمل کسی را در آن مداخلت باشد داخل حرمت است و اگر
در ملک کسی هم درختی یا گیاهی از خود رسته باشد به جهت حرمت حرم
بقطع آن ضمان واجب آید و بمذهب شافعی در بریدن درختان بزرگ
گوسفندی لازم باشد و در باقی قیمت و بمذهب ابی حنیفه در همه بقیمت
آن صدقه دادن لازم باشد و از درخت خشک بریدن ضمان
نباشد و بمذهب شافعی حرم مدینه همچو حرم مکه است در این احکام

و بمذهب ابی حنیفه در حرم مدینه این احکام جاری نیست

* فصل سوم * در کیفیت حج گذاردن با ارکان و سنن و
آداب و بعضی از ادعیه آن طالب صادق را باید که چون عزم
موثق ادای حج کند اول هر مظلمه که بر گردن او باشد ادا کند و
نفقه و مهر زن بتمامه برساند و مال حلال برای نفقه برگزیند و جامه
احرام از بهترین وجهی مهیا کند که دو چادر سفید باشد و رفیقی
نیکوکار و دیندار طلب کند و جمله دوستان را وداع کند و از
هریکی طلب دعا و همت کند و به نهجیکه در احادیث ماثور است
وقت سفر از اعمال و ادعیه تا رسیدن به منزل مقصود
بعمل آرد تا آنگاه که بمیقات احرام رسد اول غسل بکند که
سنت است و حایض و نفساء انیز این غسل مسنون
است و بعد از پاک کردن خود بکلی از مویهای لب و بغل
و عانه و ناخن چیدن و استعمال بویهای خوش و بیرون کردن
جمله جامهای دوخته دو چادر سفید که مهیا کرده است یکی برمیان
بندد و دوم را بردوش اندازد و چون سوار شود و مرکوب در
روش آید از سر حضور و خضوع و شکستگی و بیچارگی حالت
پیچیدنش را بکفن و اعراض از همه عادتها و مجرد شدن از
جمله احباب بعد مرگ یاد آورد و نیت احرام کند بحج تنها یا

حج و عمره یا بعمره تنها و در وقت نیت احرام بخاطر آرد که از جمله خلق ها دعا و تنهای بدکه میان من و حق و خلق بود از همه بدر آمدم و همه را ابر خود حرام کردم و از سر پاکی متوجه حضرت الوهیت شدم و دران حالت بزبان بگوید * اللهم انی ارید الحج فیسره لی وتقبله منی * اگر حج تنها گذارد و پس مقارن آن آواز باشد به تلبیه بردارد چنانکه پیشتر مذکور شد و چون بحرم که رسد پیش از در آمدن به که غسل کند و این غسل بمذهب شافعی مسنون است ونزد دیگران مستحب و چون مدرک شود که بحرم داخل شد این دعا بگوید * اللهم هذا حرمک وامنک فحرم لحمی ودمی وبشری علی النار وامنی من عذابک یوم تبعث عبادک واجعلنی من اولیاءک واهل طاعتک * و سنت است که وقت در آمدن از راه ابطح که راه بالای مکه است در آید از جائی که آنرا کدی خوانند بفتح کاف والف مقصوره و وقت بیرون آمدن از جانب زیر از موضعی که آنرا کداء خوانند بضم کاف والف ممدوده پس چون در مسجد الحرام در آید باید که از باب بنی شیبه داخل شود و چون نظرش بر دیوار کعبه افتد بگوید * اللهم انت السلام ومنک السلام وداره دار السلام تبارکت ذا الجلال والاکرام اللهم هذا بیتک عظمته

وکرمته وشرفته اللهم فزده تعظیما وتکریما وتشریفا وزده مهابة
وزده من حجة برا وکرامة اللهم افتح لي ابواب رحمتك وادخلني
جنتک واعذني من الشیطان الرجیم * وچون نزد باب کعبه معظم
رسد بگوید * الحمد لله وسلام علي عباده الذين اصطفي
اللهم صل علي محمد عبدك ورسولك وعلي ابراهيم خلیلک وعلي
جميع انبیائك ورسلک * پس دستها را بردارد وبگوید *
اللهم اني اسئلك في مقامي هذا اول مناسكي ان تقبل توبتي
وتجاوز عن خطیئتي وتضع عني وزري الحمد لله الذي بلغني
بيته الحرام الذي جعله مثابة للناس وامنا وجعله مبارکا وهدی
للعالمین اللهم اني عبدك والبلد بلدك والحرم حرمك والبيت
بيتک جئت اطلب رحمتک ومرضاتک * پس انگاه قصد حجر الاسود
کند ودستها مقابل دوشها بردا شته تکبیر کند چنانکه برای نماز
میکند وبوسه دهد باین نهج که هردوکف دست بران بنهد یا فقط بدست
راست بساید وبوسه دهد اگر بدون ایذای مردم ممکن باشد
ووقت بوسه دادن بگوید * بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اغفرلی
ذنوبي وطهرلی قلبي وشرح لی صدري ويسرلي امري وعافني
فيمن عافيت * واگر هردوکف نهادن یا دست سودن بران ممکن
نباشد چیزی را که بدست او باشد آن را ادر حجر لمس کرده

به بوسند و اگر این هم نه تواند مقابل بایستد پس هر دو دستها باطن کفها جانب حجر کرده بر دارد یا فقط اشاره به مسبحه دست راست کرده تکبیر و تهلیل کند و حمد گوید و بر رسول الله صلی الله علیه وسلم درود فرستد و چنانکه در سایر ادعیه میکنند باطن کفها بسوی آسمان نکند بلکه مقابل حجر اسود دارد و بگوید * الله اکبر الله اکبر اللهم اعطني ایمانا و تصدیقا بکتابک ووفاء بعهدک واتباعا لنبیک وسنة نبیک اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده و رسوله آمنت بالله وکفرت بالجبت والطاغوت پس نیت طواف قدوم کند و بشروع طواف اضطباع کند و صورت اضطباع این است که یک کنارهٔ چادر خود بر شانه دست چپ اندازد و از زیر بغل راست آنرا برآورده کناره دیگرش بر شانه چپ اندازد پس شانه راست برهنه ماند و شانه چپ بهر دو کناره چادرش بند باشد پس از حجر الاسود شروع طواف کند و در خانه بر دست چپ و مقام ابراهیم را بر دست راست داشته روان شود و چون بدر کعبه معظمه رسد بگوید * اللهم هذا البیت بیتک و هذا الحرم حرمک و هذا الامن امنک و هذا مقام العایذ بک من النار * و اشارت به مقام ابراهیم کند و بگوید * بیتک عظیم

ووجهك كريم وانت ارحم الراحمين اعذني من النار ومن الشيطان الرجيم وحرم لحمي ودمي علي النار واعذني من اهوال يوم القيامة واكفني اهوال الدنيا والاخرة * پس تحميد و تسبيح گويان چون بركن عراقي رسد پيش از گذشتن از حطيم بگويد * اللهم اني اعوذ بك من الشرك والنفاق والشقاق و سوء الاخلاق وسوء المنظر في الاهل والمال والولد * وچون بميانه حطيم رسد از بيرون ديوار حطيم در مقابله ناودان كعبه بگويد * اللهم اظلنا تحت ظل عرشك يوم لا ظل الا ظل عرشك اللهم اسقني بكاس محمد صلي الله عليه وسلم شربة لا اظماء بعدها ابدا * و هرگاه در طواف بحجر اسود رسد اگر بدون ايذاي مردم ممكن باشد آنرا بوسه دهد والا استقبال حجر كرده تكبير و تهليل گويد و ختم طواف هم باستلام حجر اسود كند يعني آن را بوسه دهد بعد از انكه هفت طواف را ختم سازد و ركن يماني را بوسه دادن مستحسن است و اگر ترك كند ضرري ندارد و ركن شامي و ركن عراقي را بوسه نه دهد و مبتحله هفت طواف در سه طواف اول رمل كند يعني هر دو شانهار ا انچنان بجنباند و را دارد و چنانكه مبارزين وقت جنگ به تبختر قطع راه مي كنند و چهار طواف باقي به نهايت اهستگي و هيبت و

و قار کنند و این طواف را طواف قدوم و تحیه و لقا گویند و این
طواف برای اهل مکه نیست پس هرگاه از طواف فارغ شود
بمقام ابراهیم آید و دو رکعت طواف بگذارد در اول قل یا ایها
الکافرون و در دوم قل هو الله احد بخواند و این هر دو رکعت نزد
ابی حنیفه واجب است و بعد از ان هر چه خواهد از امور دنیا و
آخرت دعا کند و مستحب است که بعد هر دو رکعت طواف
قبل خروج بطرف صفا نزد چاه زمزم آید و آب آن بنوشد شکم
سیر و باقی آب را بچاه اندازد و بگوید * اللهم انی اسئلک رزقا
واسعا و علما نافعا و شفاء من کل داء * بعد از ان قبل خروج
طرف صفا بملتزم آید بعد از ان اگر اراده سعی بین الصفا و
المروه باشد باز بطرف حجر اسود آید و بشرط امکان بوسه
دهد و نیز اگر ممکن باشد روی خود بران مالد و الا مستقبل آن
شده تکبیر و تهلیل گوید و اگر اراده سعی نباشد باز آمدن نزدیک
حجر اسود ضرور نیست پس بطرف صفا خارج شود پس بر صفا
آن قدر که خانه کعبه به نظر آید صعود کند و صعود بر صفا و مروه سنت است
و ترک آن مکروه است و مستقبل خانه کعبه گردید در قع بدین
نموده سه بار تکبیر گوید و حمد و تهلیل و ثنا کند و بر رسول الله صلی
الله علیه و سلم درود فرستد و حاجت خود خواهد و وقت دعا

و دستها بسوی آسمان بردارد بعد ازان از صفا هبوط نموده
بسوی مروه رود و با آهستگی و وقار قطع طریق کند تا اینکه به بطن
وادی رسد پس هرگاه نزد میل اخضر رسد در بطن وادی
سعی کند آن قدر که از میل اخضر درگذرد پس هرگاه ازانجا
خارج شود آهسته رود تا اینکه بمروه آید و بران صعود کند و مستقبل
قبله بایستد پس حمد خدا کند و تکبیر و تهلیل گوید و ثنا کند و درود
بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرستد و انچه بر صفا کرده بود این جا
بکند و هر دور طواف کند هفت طواف از صفا شروع
کند و بر مروه ختم کند و در هر گردش در بطن وادی سعی کند و شرط
سعی این است که بعد از طواف باشد ولهذا اگر قبل کند سعی اعاده
باید کرد و حیض و جنابت مانع صحت سعی نیست بلکه باجماع طهارت
دران مستحب است و بعد فراغت از سعی داخل مسجد
شود و دو رکعت نماز بگذارد و بمکه ساکن شود و وقت را غنیمت
دانسته همیشه بطواف و نماز مشغول ماند و هرگاه طواف کند
هفت طواف بکند و بعد ازان دو رکعت نماز در اوقات
غیر مکروهه بگذارد و بکرد ز قبل از یوم ترویه یعنی هفتم ذی حجه امام
بعد نماز ظهر یک خطبه بگوید و دران مردم را خروج بمنی و نماز در عرفات
و وقوف دران و ادای فرایض و لوازم آن تعلیم کند و روز

ترویه یعنی هشتم ذی حجه امام بعد مردم تلبیه گویان بعد نماز فجر
و طلوع شمس طرف منی خارج شود وقبل طلوع شمس هم درست
است لیکن اول اولی است واگر پیاده رفتن تواند فاضلتر
باشد وچون بمنی رسد بگوید * اللهم هذا منى فامنن علي بما مننت
به على اولیاءك واهل طاعتك * پس آن شب در منی باشد
وانجا نماز صبح روز عرفه وقت غلس خواند بعد ازان متوجه بعرفات
شود واگر ظهر یوم ترویه بمکه خواند بعد ازان ازانجا خارج شود
وبمنی خسپد مضایقه نباشد وهرگاه بعرفات رسد هر جا که خواهد فرود
شود مگر قرب جبل افضل است ووقت زوال اگر خواهد غسل
کند وامام بر منبر رود وانوقت موذن اذان گوید بعد اذان امام
دو خطبه خواند مثل جمعه ودران وقوف بعرفه و مزدلفه وافاضه
ورمی جمره عقبه روز نحر ونحر وحلق وطواف زیارت وجمیع مناسك
که تا روز دوم از ایام نحر است تعلیم کند بعد ازان از منبر فرود
آید وظهر وهم عصر در وقت ظهر جمع بخواند بیك اذان ودو اقامت
ودر هر دو جهر نکند اما این جمع ظهر وعصر نزد ابی حنیفه تنها گذارد را
جایز نیست وبجماعت با امام روا است خلافا للغیره ودر میان هر دو
هیچیك از نفل نگذارد سوای سنت ظهر پس اگر نفل
گذارد مکروه باشد ودرین صورت اذان عصر اعاده کند وهمچنین

اگر ما بین ہر دو نماز بعضی از اکل و شرب وغیرہ مشغول شود پس زود بموقف رود و خود را از وقوف در بطن عرفہ نگاہ دارد وجہد کند تا نزدیک امام روی بہ قبلہ بایستد و امام را باید کہ در وقوف پیروی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کند و اشتر سوارہ وقوف آرد و ادعیہ ماثورہ با واز بلند بخواند تا خلق متابعت او کنند و ادعیہ ہر دو دست بر آوردہ ہمچو بخواند کہ کسی از سر اضطرار و مسکنت نان می خواہد و اگر پیادہ وقوف کند جایز باشد و ہر قدر کہ ممکن باشد در خواندن ادعیہ ماثورہ و تکبیر و استغفار و تہلیل اہمال و تہاون روا ندارد و درمیان دعا ہا تلبیہ و صلوات بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیز گفتہ باشد و روز عرفہ باید کہ مفطر باشد و متوضی و قلب را حاضر دارد کہ تا امری شاغل از دعا یافتہ نشود و نزدیک سنگہای سیاہ کہ موقف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم است و در صورت تعذر بقدر امکان قریب ان بایستد و تا غروب شمس در تلبیہ و تہلیل و تسبیح و ثنای خدای تعالی بخشوع و تذلل و اخلاص و درود بر رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم و دعای حوایج خود مشغول باشد و ادعیہ ماثورہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و مروی از صحابہ و سلف صالح خواندہ باشد و از اصحاب

ابی حنیفه دران دعای موقت نیست که هر انسان هرچه خواهد دعا کند مگر عامه ادعیه در عرفات این است * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی ویمیت وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر لا نعبد الا ایاه ولا نعرف ربا سواه اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی بصری نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اللهم هذا مقام المستجیر العائذ من النار اجرنی من النار بعفوک وادخلنی الجنة برحمتک یا ارحم الراحمین اللهم اذ هدیتنی الا سلام فلا تنزعه عنی ولا تنزعنی عنه حتی تقبضنی وانا علیه * وبعد از غروب آفتاب امام وجمله خلایق روان شوند وتلبیه گویان باواز بلند بسوی مزدلفه روند بکمال آهستگی وسکون وبمذهب مالک تلبیه را چون بعرفات رسد قطع کند بعد از ان تکبیر گوید ونزد غیر او تلبیه با جمره اول قطع کند ونماز شام نگذارد تا اینکه بمزدلفه رسد وانجا نماز شام با نماز خفتن جمع کند وبمذهب ابی حنیفه جمع ما بین ظهر وعصر ومغرب وعشا سوای این روز جایز نیست پس بمزدلفه رسیده غسل را تازه کند نزد غیر ابی حنیفه که مزدلفه از حرم است ونزد غیر او برای دخول حرم غسل مسنون است پس بنماز مشغول شود ومیان مغرب وعشا جمع کند

خواه بجماعت یا تنها و جماعت فاضلتر باشد بیک اذان و دو اقامت و در میان هر دو فریضه بجز اقامت فصل نکند و بعد از فراغ از هر دو فرض نوافل هر دو نماز را معه و ترباتر تیب ادا کند و آنشب بمزدلفه باشد و در نیمه اول این شب بمزدلفه بودن نسکی است که بترک آن دم واجب شود نزد غیر ابی حنیفه اما نزد او بترک این شب باشی چیزی واجب نیست مگر در ترک وقوف بمزدلفه بعد از نماز صبح قربان واجب است بمذهب ابی حنیفه خلافا للغیر و مستحب است که دران شب هفتاد سنگ هر سنگی باندازه باقلا جهت رمی جمار جمع کند و احیای ان شب هم مستحب است پس نماز صبح باتفاق در اول وقت غلس بتاریکی بگذارد بعد ازان امام وقت اسفرار وقوف کند و جمله خلایق بااو باشند و مردم به پشت امام وقوف کنند بر کوهی که آنرا قزح گویند و ثنا گوید و تکبیر و تهلیل کند و تلبیه گوید و درود فرستد و دستها بسوی آسمان برد ا حاجت خود خواهد و تمام مزدلفه موقف است مگر بطن محسر و هرگاه در بطن محسر رسد سرعت کند اگر پیاده است و اگر سوار است و ابه را حرکت دهد بمقدار تیر اندازی و این وقوف نزد ابی حنیفه واجب است و نزد غیر او سنت است که بترکش

چیزی واجب نیست پس هرگاه روز خوب روشن شود
پیش از طلوع آفتاب بسمت منی روان شوند و چون بوادی
محسر رسند سوار و پیاده بقدر پرتاب تیر تیزتر روند تا از دهان
ان وادی بگذرند و تلبیه را با تکبیر امیخته گویند و چون صبح روز
نحر شود گاهی تکبیر گویند و گاهی تلبیه تا بمنی رسند انگاه از دو جمره
بگذرند و هیچ توقف نکنند و سنگ انجا نینداز ند تا بجمره سیوم
رسند که انرا جمرة العقبه گویند پس بعد از طلوع آفتاب
بمقدار نیزه هفت سنگ انجا باندازند و باول سنگ تلبیه را
قطع کنند و هر سنگ که باندازند تکبیر گویند و اگر عوض ان
تسبیح یا تهلیل گویند هم روا باشد و طریق سنگ انداختن
این است که روی بقبله کند و اگر روی بجمره کند هم روا باشد
و سنگ را اگر خواهد بر پشت ابهام دست راست نهد و
بسبحه بران داشته باندازد چندانکه مقدار پنج گز از اندازنده
دور تر افتد لیکن باید که در موضع جمرات افتد نه دورتر و اگر
خواهد بسر انگشت سبحه و ابهام بگیرد چنانکه در عقد انامل
عقد سی می گیرند و باندازد و چون هر هفت سنگ انداخته
شد به هیچ چیز از دعاو غیره مشغول نشود و انجا توقف نکند
و بمذهب غیر ابی حنیفه رمی جز بسنگ روا نیست و بمذهب

بگل سخت و انچه از جنس زمین است نیز روا ست
پس ازانجا باز گردیده زود بقربانی مشغول شود
و قربانی اشتر فاضلتر است بعد ازان گاو بعد ازان
گوسفند وگوسفند فاضلتر است از مشارکت در
اشتر وگاو که اشتر وگاو از هفت کس جایز است وگوسفند جایز نیست
الا از یک کس و بهترین آن سفید است انگاه غبرا انگاه
سیاه و شرایط قربانی در اضحیه گفته شد پس بحلق
یا قصر مشغول شود وزن مقدار سر موی ببرد واگر بر سر مرد
موی نباشد استره بر سر براند وچون بعد از رمی جمرة العقبه
حلق یا قصر کرد پس سوای جماع وصید همه چیز بروی حلال می شود
و بمذهب مالک واحمد طیب نیز همچو جماع پیش از طواف
زیارت حلال نیست و بمذهب شافعی درین روز نحر امام بعد از
ظهر یک خطبه خواند و مردم را طواف زیارت ورمی جمار تعلیم
کند و بمذهب ابی حنیفه در روز نحر خطبه مسنون و مشروع
نیست بلکه نزد وی در حج مسنون سه خطبه است یوم سابع
ویوم عرفه واول ایام تشریق ونزد شافعی چهار است سابع
وعرفه ونحر ودوم ایام تشریق مگر اینکه روز عرفه با جماع دو خطبه است
مثل جمعه با جلسه میانی ودیگر خطبه ها همگی یکی است پس قصد

مکہ کند جہت طواف زیارت کہ فرض است بہمان صورت و وضع و ادعیہ کہ در طواف قدوم گفتہ شد الا اگر بعد طواف قدوم سعی مابین صفا و مروہ کردہ است رمل و سعی درین طواف ترک کند و الا درین طواف ہم رمل و سعی نماید و بعد ازین طواف بکلی حلال شود و اگر این طواف ترک کند ہمیشہ محرم بماند و اول وقت طواف زیارت بمذہب شافعی بعد از نصف شب یوم النحر است و بمذہب غیراو از طلوع فجر یوم النحر و اخر وقتش بطریق جواز ہر وقت کہ خواہد و بطریق وجوب اخر ایام تشریق کہ اگر ازین تاخیر کند قربانی لازم آید بمذہب ابی حنیفہ پس بمنی رجوع نماید و شب درانجا مقیم باشد و احیای این شبہا در مسجد خیف و مراعات نماز جماعت را دران فضیلت بسیار است و روز دیگر کہ اول ایام تشریق است وقت زوال جہت رمی جمار غسل کند کہ نزد شافعی و مالک و احمد این غسل مسنون است پس ہرگاہ روز ثانی یوم نحر وقت زوال رسد نماز ظہر در مسجد خیف با امام جماعت گذاردہ و رجمرات ثلثہ رمی کند پس شروع کند ازانکہ متصل مسجد خیف است و انجا تکبیر گویان ہفت سنگریزہ باندازد بعد ازان در جمرہ وسطی کہ متصل آن است

همچنین هفت سنگریزه انجا هم باند از دو با هر سنگریزه تکبیر
گوید بعد ازان در جمرة العقبه آید و آنجا هم هفت سنگریزه از
بطن وادی تکبیر گویان باندازد و انجا بعد رمی توقف نکند و در
جمره اولی و وسطی بعد رمی انقدر توقف کند که کسی سوره
بقره بخواند و توقف بموقف مردم باشد که اعلی وادی است
پس درین توقف از سر تضرع و زاری حمد خدا گوید و ثنا
کند و تهلیل و تکبیر گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود
فرستد و برای حاجت خود دعا کند پس دستهارا تا منکبین
دراز کند و باطن کف بسوی اسمان کند چنانکه در ادعیه
مسنون است و حاج را می باید که درین مواقف در دعای
خود برای مومنین استغفار کند پس روز دوم آن که
سیوم یوم نحر است همچنین بعد از زوال در جمرات ثلثه
رمی کند بعد ازان اگر خواهد آنشب بمکه در آید و اختیار دارد
که در منی مقام کند لیکن اگر در منی مقیم شود روز دوم آن که
چهارم از یوم نحر است هم بعد زوال در جمرات ثلثه بهان وضع
سابق رمی نماید و اگر آن شب بمکه رود رمی روز چهارم از وی
ساقط می گردد و چون به مکه در آید درین روز سنت آن است
که چون بمحصب رسد که آن را بطحا نیز گویند آنجا مقیم شود و نماز

عصر و مغرب و عشا درانجا بگذارد و انجا قاعیلی بخواب رود انگاه
به مکه درآید و بعمره مشغول شود که بمذهب ابی حنیفه سنت
است و بمذهب غیر او فرض است و کیفیت ان در صفت
تمتع بیان کرده شد و هرچه در احرام حج سنت و مستحب
است از غسل و بوی خوش و تنظیف پیش از احرام و از
محظورات و اداب و غیرها در احرام عمره همان است الا انکه
چون بمیقات احرام رود در مسجد عایشه دو رکعت نماز بگذارد
و باید که همه مشاهد را زیارت کند و مجاوران بیت الله را
به نفس و مال هرچه تواند خدمت کند و حسب طاقت از صدقه
بر اهل حرم تقصیر و تهاون روا ندارد که چنانکه یک رکعت نماز
در حرم بجای صد هزار رکعت بجای دیگر بروایت عبد الله بن
عباس رضی الله عنه است همچنین حال صدقه در انجاست و تا
تواند هر روز از چاه زمزم اب بدست خود کشد و بسیار بخورد
و بهر حاجتی که خواهد اب زمزم بخورد که در حدیث صحیح وارد است
که آب زمزم بهر نیت که خورده شود خواه به نیت شفا از امراض
ظاهر یا امراض باطن یا بهر مقصدی دینی یا دنیاوی که باشد
مستجاب گردد و باید که وقت خوردن این دعا بخواند *

---

اللهم اجعله شفاء کل داء وسقم وارزقني الاخلاص واليقين

والمعافاة في الدنيا والآخرة * واگر خواهد که بکعبه معظمه درآید بخشوع و خضوع و هیبت تمام و شرمساری درآید و چون درآید نیت کند که بعد از ین این پایها را که بلمس این ارض شریف مشرف شده اند بسعی در باطل و تردد بردر ظالمان آلوده نسازد و پابرهنه درآید و بنماز میان دو اسطوان کعبه مشغول شود و بتضرع و ابتهال و گریه و زاری خود را و والدین خود را آمرزش خواهد و باید که در مدت اقامت بیت الله تمام شبها را زنده دارد بطواف یا نماز یا نظر در بیت الله که هریکی را ازین اعمال درانجا فضیلت بسیار است و چون عزم خروج کند طواف وداع نماید که انرا طواف صدر گویند وان بمذهب غیر مالک واجب است و ترکش موجب قربان است مگر از ساقی کمتر از جو از قصر رجوع کند انگاه قربان از وی ساقط گردد و الا گوسفندی بحرم فرستد تا قربان کند و بمذهب ابی حنیفه اگر از حد میقات تجاوز نکرده است رجوع نماید و طواف صدر ادا کند و اگر تجاوز کرد در رجوع نکند و اگر بعد از تجاوز رجوع کند اولا باید که عمره نماید و طواف عمره کند بعد ازان طواف صدر نماید پس بعد فراغت از طواف صدر انجا دو رکعت نماز گذارد پس بزمزم آید و آب آن بخورد و کیفیت آن

این است که آب از دست خود کشیده رو بروی قبله بایستد و شکم سیر بخورد و چند مرتبه مابین خوردن دم بگیرد و هر مرتبه چشمها بر داشته طرف بیت نظر کند و از آب آن سر و رو وجسد خود مسح کند بلکه اگر آسان باشد بر جسد بریزد و مستحب این است که اول بخانه کعبه در آید و استانه را بوسه دهد و برهنه پا در آید بعد ازان بملتزم آید که میان دروازه و حجر اسود است و آنرا بکنار گیرد و سینه را بران نهاده با گریه و زاری تمام بگوید * السایل ببابک یسال لک من فضالک ومعروفک و یرجو رحمتک * و ساعتی بهمین نهج مانده نهایت گریه کند و اگر ممکن باشد تشبث باستار کعبه نماید والا دستها از بالای سر برده بدیوار کعبه دراز کند و رخسارهای خود بدیوار مالد اگر ممکن باشد و تکبیر و تهلیل و حمد و ثنا گوید و بر رسول صلی الله علیه و سلم درود فرستد و برای حاجت خود دعا کند بعد ازان حجر اسود را بوسه دهد و تکبیر گوید و اگر ممکن باشد داخل بیت شود که بهتر است والا کفایت می کند بعد ازان گریان و نالان بر فراق بیت الله ازانجا رخصت شود و بر پشت روان شود و رو بسوی کعبه دارد و تا تواند نظر بر خانه کعبه دارد و از ثنیه سفلی که اسفل مکه است خارج شود و زن در ادای

جمله مناسک مثل مرد است مگر اینکه سر کشاده ندارد
در و بکشاید و اگر سدل ثوب نموده از ان روی خود بپوشد جایز
باشد وتلبیه باواز بلند نکنند بلکه آن قدر که او از خود بشنود دیگری
نشنود و پارچهای دوخته از درع وقمیص و خمار و خفین و قفازین
بپوشد ور مل وسعی بین المیلین نکند و حلق نکنند مگر قصر کند چنانکه
گفته شد و پارچهای مصبوغ بورس و معصفر و مزعفر نپوشد
مگر غسل داده باشد و زن محرمه را پوشیدن پارچهای
دوخته از حریر و زیور مضایقه ندارد و اگر مجمع کثیر باشد بر
حجر اسود بوسه ندهد مگر اینکه جای خالی یابد و همچنین بر صعود بر
صفا و مروه لازم نیست مگر اینکه تنهای یابد و خنثی مشکل در جمیع
مسایل احتیاطا مثل زن است * فصل چهارم *
در زیارت روضه متبرکه رسول خدا صلی الله علیه وسلم وآن از
افضل مندوبات است و بعضی گویند که برای کسی که طاقت
دارد قریب بوجوب است و در حدیث وارد شده است
* من وجد سعة ولم يفد الي فقد جفاني ومن جاءني زايرا
ولا يهمه الا زيارتي كان حقا علي ان اكون له شفيعا *
پس چون بعد از فراغ جمیع ارکان حج و مناسک بسوی مدینه
روان شود در راه درود کثیر بر روح پرفتوح رسول مقبول

فرستند باکه جل عبادات خود درین زمانه بعد ادای فرایض وواجبات مقتصر بر درود دارد واوقات فرصت را از ین نعمت عظمی قاصر نگرداند وچون بمدینه رسد ونظرش بر دیوار ودرختان مدینه افتد بگوید * اللهم هذا حرم رسولك فاجعله لی وقایة من النار وامانا من العذاب وسوء الحساب * پس بجهت درآمدن در مدینه غسل کند وطیب وبوی خوش باستعمال آورد وجامهٔ پاکیزه تری که دارد بپوشد ومتواضع ومسکین ومحتاج وار از سر هیبت وتعظیم حضور روضه مطهره رسول صلی الله علیه وسلم داخل حرم محترم شود که فرموده است * من زارني بعد وفاتي فكانما زارني في حياتي * پس ان حضرت صلی الله علیه وسلم را زنده پندارد وحاضر شمارد ووقت درآمدن در شهر بگوید بسم الله علي ملة رسول الله صلی الله علیه وسلم رب ادخلني مدخل صدق واخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نصيرا پس قصد مسجد شریف نبوی کند ودر پهلوی منبر شریف دو رکعت نماز گذارد باین وضع که عمود منبر در مقابله دوش راستش باشد واسطوانی که در پهلوی ان صندوق است که علامت جایگاه سر مبارک است در پیش او باشد ودایرهٔ که در قبلهٔ مسجد است میان دو چشمش باشد که این

موقف او صلی الله علیه و سلم بوده است قبل از انکه مسجد را تغییر کردند پس رو بسوی قبر معطر و روضه مطهر کند و در روضه در مقابله روی مبارکش بایستد و بنظر حرمت دیوار روضه را بهیبت نساید اانگاه بگوید * السلام علیك یا نبی الله ورحمة الله و برکاته اشهد انك رسول الله قد بلغت الرسالة وادیت الامانة ونصحت الامة وجاهدت فی امر الله حتی قبض روحك حمیدا محمودا فجزاك الله عن صغیرنا و کبیرنا خیر الجزاء وصلی علیك افضل الصلوة وازکاها واتم التحیة وانماها اللهم اجعل نبینا یوم القیمة اقرب النبیین واسقنا من کاسه وارزقنا من شفاعته واجعلنا من رفقائه یوم القیمة اللهم لا تجعل هذا اخر العهد بقبر نبینا علیه السلام وارزقنا العود الیه یا ذالجلال والاکرام * واگر کسی بسلام بر و صلی الله علیه و سلم وصیت کرده باشد بگوید * السلام علیك من فلان پس بقدر اریک گز باز پس رود و بر امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه سلام کند پس بقدر از ذراعی از انجا پس رود و بر امیر المومنین عمر رضی الله عنه سلام کند پس بگوید * السلام علیکما یا صاحبی رسول الله ووزیریه ومعاونیه علی القیام بالحق ما دام حیا والقایمین فی امته بعده متبعین فی

ذلك آثاره وعالمین بسنته فجزاک الله تعالی خیر ما جزی وزراء نبی علی دینه * پس باز گردد و برابر سر مبارک مستقبل قبله بایستد و تحمید و تمجید حق تعالی بگوید و درود بسیار بر رسول مقبول صلی الله علیه و سلم بدهد و بگوید * اللهم انك قلت وقولك الحق ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك واستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما اللهم انا قد سمعنا قولك واطعنا امرك وقصدنا نبیك مستشفعین به الیك فی ذنوبنا ما اثقل ظهورنا من اوزارنا تائبین من ذلاتنا معترفین بخطایانا وتقصیراتنا فتب اللهم علینا وشفع بنبیك هذا فینا وارفعنا بمنزلته عندك وحقه علیك اللهم اغفر للمهاجرین والانصار واغفر لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل اللهم هذا آخر عهدنا من زیارة نبیك ومن حرمك وحرمه یا ارحم الراحمین* وانچه خواهد ازین دعا کم وزیاده کند وهر دعای که حاضر بود و خدایش توفیق دهد بکند بعد ازان نزدیک اسطوانه که ابی لبابه خود را دران بسته بود تا اینکه توبه او مقبول شد آید و آن مابین قبر و منبر است و انجا دو رکعت نماز گذارد و توبه کند و هر دعای که خواهد طلب کند بعد ازان بروضه که مثل حوض مربع است امده نماز بخواند وانچه تواند از دعا و ثنا و تکبیر و تسبیح و استغفار بگوید

پیش نزدیک منبر آید و دست خود بر رمانهٔ که رسول خدا صلی الله علیه وسلم وقت خطبه گفتن بر ان دست خود می نهاد بنهد و بر وصلی الله علیه وسلم درود فرستد و انچه خواهد دعا کند و برحمت او از سخط و غضب او تعوذ کند بعد ازان با سطوانهٔ حنانه که انجا بقیه جذعی که وقت ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم اورا وخطبه گفتن بر منبر جزع نموده بود و بعد از انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم اورا در بر گرفت ساکن شد آید و دعا کند انچه خواهد و کوشش کند که تا مدت قیام در مدینه شبی را نزد منبر و قبر و درمیان آنها بکثرت ذکر وصلوة و نماز و تلاوت قرآن و ادعیه ماثوره سر او جهر ازنده دارد و اگر خدا توفیق دهد جمله لیالی اقامت این بلده متبرکه زا احیا کند و از کثرت درود بر رسول مختار صلی الله علیه وسلم قاصر نباشد بعد ازان قصد زیارت دیگر مشاهد و مزارات که دران بلده اند بکند و در جنة البقیع آید پس سید الشهدا حمزه رضی الله تعالی عنه را زیارت کند و در قبهٔ عباس رود و انجا امیرالمومنین حسن ابن علی و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق را سلام الله علیهم زیارت کند و قبه امیرالمومنین عثمان رضی الله عنه و قبه ابراهیم ابن النبی صلی الله علیه وسلم

و جماعتی از ازواج نبی و عمه او صفیه و جماعتی از صحابه و تابعین رضی الله عنهم که در انجا هستند همه را زیارت کند و بر همه علیحده علیحده نام بنام سلام فرستد و در مسجد فاطمه سلام الله علیها که در بقیع است نماز گذارد و هر پنجشنبه بزیارت شهدای احد رود و بگوید * سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار سلام علیکم دار قوم مومنین وانا انشاء الله بکم لاحقون * و آیة الکرسی و سوره اخلاص بخواند و هر روز شنبه بمسجد قبا اید و این دعا کند * یاصریخ المستصرخین و یاغیاث المستغیثین ویا مفرج کرب المکروبین و یا مجیب دعوة المضطرین صل علی محمد واله و اکشف کربي وحزني کما کشفت عن رسولك کربه وحزنه في هذا المقام یاحنان یامنان یا کثیر المعروف و یادایم الاحسان یاارحم الراحمین * گفته اند که درین مواقف دعای موقت نیست پس بهر دعا از ادعیه ماثوره و غیره که دعا کند جایز است و تا مدت قیام در مدینه مطهره همه نمازها در مسجد نبوی گذارد و هرگاه اراده مراجعت ازان بلده متبرکه نماید اولا مسجد شریف را بدو رکعت نماز وداع کند و هر دعای که خواهد بکند بعد ازان متصل قبر شریف آید و چنانکه پیشتر گفته شد اعاده سلام نماید

وگریان و نالان از فراق آثار متبرکه رخصت شود و تا مدت
قیام بتعظیم و احترام مجاوران روضه متبرکه کوشد و بخر منگذاری
انها از نفس و اموال دریغ ندارد و هر قدر که میسور باشد
از صدقات بر فقرا و محتاجین آن بلد مشرف و امتیاز حاصل سازد

* مقصد چهارم در متفرقات *

بر نکته یابان دقایق امور پوشیده نیست که هرگاه بخواهش قضا
و قدر حضرت ابوالبشر از ملکوت سموات بعالم ارض جلوه گر
شد و اولاد و امجادش بر روی زمین منتشر گردیده به تکاپو
و تجسس امور تمدن افتادند به تجربه و الهام و هم بهدایت وحی
سماوی بحسب ضرورتها که پیش پا افتاد در ضبط و ربط قواعد
و کلیات کوشیدند تا مراعات و حفظ آن موجب بصیرت
آیندگان گردد و آن قواعد بتدریج منضبط و شایع گردیده مسمی
بعلوم شد پس آنچه از آن متعلق بمعاد بود بعلوم دینیه شهرت
یافت و آنچه علاقه بمعاش و تمدن داشت بمعاملات اشتهار
گرفت پس معلوم شد که از امور محتاج الیه دنیاویه هیچ یکی
بی ضبط و ربط قواعد علوم نبوده است گو بعضی از آن ابتدا
از کمال شیوع آن حاجت بضبط و تدوین در کتب و دفاتر
نماند و بمرور دهور این معنی موجب جهالت از آن قواعد گردیده

متعلقات اینگونه امور اعمال بی علم ماند نظر بران نیست متصدی این اوراق آن است که بعضی از امور محتاج الیه را که بصورت کذائی در کتب شد او که بهم نرسد به تفصیل غیر مخل و ایجاز غیر مخل بحیطهٔ ضبط در آرد باید دانست که اکثری از علوم محتاج الیه در امور دنیا متعلق بعلم طبیعی و علم ریاضی است و انچه ازین هر دو علم مسایل آن عام فهم نیست و نفع معتدبه عوام متعلق ازان نه بوده است به ذکر آن مبادرت نرفته فقط بعضی ازان هرچه نهایت کارآمد و سهل الفهم است بر سبیل اختصار مذکور می شود چنانچه در دو مقصد اول و دوم نبذی از متعلقات ریاضی مذکور شد پس مطالب مذکوره این مقصد در ضمن چهار فصول یاد کرده آمد* فصل اول* در بیان حالات زراعت و آن علم نبات است که از فروع علم طبیعی است بدانکه مبدء تکون نبات جسمی کثیف لزج است به نسبت منی حیوان که در جمیع اجزای نبات یافته می شود و ازان حفظ نوع آن است و آن گاهی در بذر و گاهی در اصول و گاهی در عروق و گاهی در مجموع آن می باشد و برای این ماده وقتی معین است که دران ظهور می یابد و بحرکات افلاک و طلوع و غروب کواکب و قرب و بعد شمس بحد کمال می رسد و هیچیکی از نباتات خالی ازان

نیست که مثل حیوانات ذکر و انثی ندارد و بعضی از اجزای
ذکر باعانت هوا در بعضی از اجزای انثی در وقتی معین سرایت
می کند و موجب برومندی اشجار می گردد لاکن تمیز و شناخت
آن دشوار است و نظر بدان تصرف انسان را در ان مداخلت
نیست الا در نخل که به نسبت دیگر اشجار قریب تر بحیوانیت
بلکه انسانیت است و ذکر و انثی آن می شناسند و قبیل
برومندی آن عالاقه از زمین بشاخی از ذکر و شاخی از انثی می بندند
و آنرا القاح گویند چنانکه نکاح در انسان است و اگر این فعل نکنند نخل
بار ور نگردد یا کمتر بارور شود چنانچه در اخبار آمده است که
آن حضرت صلی الله علیه و سلم چندی ازین فعل منع فرمود
و گفت که از طرق جاهلیت است از قدرت ایزد تعالی شانه
دران سال نخلها بارور نشدند مردم شکایت آن روبروی آنحضرت
بردند ارشاد فرمود شما در امور دنیا دانا ترید بدستور ان
فعل بکنید از انزمان باز لقاح رواج یافت و هنوز این عادت جاری
است و سبب تکون نبات در زمین اجزای زمین است
که زمین از ان ترکیب یافته است و ان چند چیز است از اهک
و نمک و شوره و زیبق و غیر ذلک پس هر زمینی که اجزای مذکوره
دران بقدر اندازه خود است نشو و نمای ان بحیثیت طبیعی خود

بهتر و خوشتر است و قلت و کثرت یکی از ان اجزا موجب قلت بلکه فقدان نبات می گردد و چون در بعضی از اراضی بعضی از نباتات بکثرت نشو و نما می یابد و در همان اراضی بعضی از ان بالکل نشو و نمائی یابد یا کمتر می روید منشاء ان اینست که بعضی از اجزای موجوده زمین بعض مفقود ان را تدارک می شود و در بعضی ان تدارک بوقوع نمیرسد و تخم نبات را هم دخل کلی در نشو و نما است نه اینکه فقط زمین لایق رویندگی هر نبات است اری اگر تصرف خارجی اشیای مفقوده زمین را به نسبت حاجت ان جهت نباتی خاص تدارک نماید این امر امکان دارد و از اینجا معلوم شد که انچه متعارف و مشهور است که در بعضی از اراضی بالکل روئیدگی نیست و بعضی از نباتات مخصوص به اراضی خاص است این معنی اصلی ندارد یعنی از تصرف کامل هر زمین استعداد نشو و نمای هر نبات دارد لاکن این قدر امکان دارد که معالجه بعضی از اقسام اراضی بنا بر بعضی از نباتات از قدر انتفاع زاید باشد و همچنین بالعکس و تحقیق و تدقیق این مسایل و حصول استعداد این تصرفات موقوف بر دریافت و استحضار قواعد علم کیمیا است با غریا است که براکاموس ان را شایع نموده و ان صناعتی است که

ازان کیفیت تحلیل و ترکیب اشیا توانند کرد و اصلاح و
تطهیر اشیا و گرفتن ارواح و ادهان هر چیز متعلق ازانست
و بالفعل در تمام فرنگستان و بدولت انگریزان در هندوستان
در دواسازی همین صناعت جاری است بالجمله یا مقصود
بالذات از زراعت برگ ان باشد یا گل آن یا بار آن یا
اصل آن یا پوست آن یا شجر آن پس آن را بحیثیت مقصود
متعلق به شش قسم می توانیم کرد و گاهی بیکی ازین اقسام دو
قصد یا زاید از ان متعلق می شود پس اختیار است که آن را
قسمی آخر قرار دهند یا زیر همان اقسام دارند و هر یکی ازین اقسام
از دو حال خالی نیست یا برای هر قصد متعلق به حسب عادت
یا بحسب ذات زراعت واحد تا بقای شجر ان کفایت
می کند یا هر سال بزمانی و فصلی معین حاجت بزرع جدید می شود
اول را باطلاق عام اشجار گویند و ثانی را زراعت هر دو
از جنس اطلاق عام بر خاص و اینجا تقسیمی دیگر است که نشو و نمای نبات
یا بالقیام بر ساق است یا بانبساط بر زمین و غیره اول را اشجار
گویند و ثانی را سبزه و تره و تقسیمی دیگر بحیثیت زرع هم بوده
است یعنی در زرع یا تخم بکار برند یا شاخ اول را تخمی گویند و ثانی
را قلمی و درین هر دو صورت مقصود متعلق به یا از هر دو فرادی

فرادی صورت وجود گیرد یا مخصوص بیکی است یا هر دو
محتاج الیه است پس باین حیثیت هم پنج قسم بشمار می آید
و اگر اقسام خمسه این حیثیت را با اقسام حیثیات بالا جمع کنیم
احتمالات عقلی بکثرت می انجامد که هر یکی از ان به تصرفات
معموله اهل این صناعت بر صور د منافع مختلفه بقدرت کامله
ایزدی لباس وجود بر روزمی تواند پوشید و همین است
غرض از تصرفات انسانی ورنه در صحاری و براری اقسام
کثیر برگ و بارکه از ان جمله حیوانات منتفع می شوند بی دخل
تصرف انسانی بوجود می آیند پس انقدر کوشش که محض
باعث وجود اشیای منتفع بهابود ن لحاظ این حیثیات باشد
کوشش حیوانی است نه انسانی اکنون بعضی از تصرفات
بطرز تمثیل و اجمال مذکور می شود باید دانست که اهل
فرنگ مزارعین قطعه ایشیه را که مخصوص از ان سکنهٔ
هندوستان اند در عمل زراعت بالکل ناواقف میدانند و می گویند
که انها طرق تصرفات زمین بطرزیکه باید نمی کنند و هم آلات زرع
انها کاسد و ناکاره محض است و لهذا زراعت انها بالیده و لطیف
و کثیر نمی شود چه از اهم ضروریات است که قبل از زراعت
زمین را عمیق بکاوند و بعد از ان کلوخها را خوب بشکنند و بکسار

زمیں

شناسند و این امراض قابه و غیره مروجه هندوستان چنانکه باید حاصل
نمی شود و اهل صناعت اینملک همگی یک قاعده با تفاوتی قایل از
جهت هر قسم زراعت مرعی دارند بخلاف اهل فرنگ که برای
هر زراعت طرق جداگانه تیاری زمین مقرر و معمول دارند و
همچنین طرق انداختن انبار که به هندی زبان آن را پانس گویند
انچه ادرینجا مروج است آنرا نمی پسندند چه پانس در هندوستان
مخصوص بسرگین حیوانات با اشیای متعفن است و هم تعین
آن برای زراعتی بمقداری معین نیست باندازه و تخمین کیف
ما اتفق بمقدار تیسر می اندازند اهل فرنگ آنرا مختص بسرگین
ندانند و برای هریکی از زراعت و اشجار مقدار و چیزهای
معین تصور می کنند که بعضی از ان در ذکر این تماثیل بیان می شود
* قاعده * در طریقهٔ زراعت انگور واضح باد که زراعت انگور
در اهل فرنگ بطرق مختلفه است انفع از ان این است که
حفری پنج گز در طول و یک گز در عمق بکاوند و سرخی خشتهای
مکانات کهنه که با آهک آمیخته باشد و سنگریزه یعنی کنکر
و قراضه های ظروف گلی و صدف و گهونگی و استخوان تازه
جانوران و شاخهای آنها همه وزن گرفته و کوفته دران حفر
باندازند و از گل که بار تیسه آمیخته باشد آن را پر کنند و در

شروع برشکال یعنی در ماه اساره یا ساون قلم انگور یعنی
ان شاخها که بسال گذشته روئیده باشد آن را با پنج شش
بوارض یعنی منبت شاخها که بهندی آنرا انکهوه گویند تراشیده
باو انکهوه وران حفر غرس کنند هرگاه آن هردو از زیر
زمین بروید بوارض باقیه سابقه را بایکی ازین که تازه روئیده
است از قریب زمین به تراشند و همکی یک شاخ تازه باقی دارند
و هرگاه ازین شاخ شاخهای دیگر روید در اخر سال دوم یعنی
بماه پهاگن دو شاخ باقی داشته مابقی را بتراشند بعد ازان
در ماه اساره سال سیوم هرگاه ازین هردو شاخ دو دو شاخ
بروید یک یک باقی داشته یک یک بتراشند و در ماه اگهن
همان سال از شاخهای تازه دو شاخ داشته باقی بتراشند
و همچنین در ماه اساره سال چهارم ازین دو شاخها یکی را
بتراشند و یکی را باقی دارند و در اگهن همان سال ازین شاخ
سه شاخ داشته باقی را بتراشند و در ماه اساره سال پنجم
هرگاه این هر سه شاخ بروید دو ازان یکی جانب چپ و یکی
جانب راست باقی داشته یک شاخ بتراشند و در ماه
بهادون یا کوار اندک سر این شاخها بتراشند هرگاه
درخت انگور چهار ساله شد و عرض درخت یک نیم گز

گردید بارهای آن بگیرند بمقدار یکه زیاده از دو نیم آثار نباشد
چه مقرر است که از درختیکه عرض آن یک گره است زیاده
ازین مقدار بار نگیرند و کل وبارهای خورد که ازین مقدار
زاید باشد بتراشند والا قوت درخت کم می گردد پس
هرگاه که اوان بارگرفتن رسد در ماه کوار سال پنجم که ماه نومبر
باشد ازین هر دو شاخ که چپ و راست تند درخت
داشته اند هفت هفت شاخ گذاشته مابقی بتراشند
بعد ازان در ماه ماگهه یعنی فبریوایری سال ششم هرگاه این
هر هفت شاخها از دو شاخهای مذکوره نامی شوند شاخ سیوم
و هفتم از هر هفت داشته باقی را بتراشند پس همگی چهار
شاخ باقی ماند آنگاه این هر چهار شاخها را خم و پیچ داده
بصورت مارپیچ بر داشته قایم کنند و بربندند که بر سقفی که
بالای ستونها داشته اند نامی شود و ازین هر چهار شاخ که
در هفته اول ماه ستمبر یعنی بهادون اندک اندک سرهای
آن تراشیده باشند خوشه های انگور خواهد برآمد
و چون هر خوشه بمقدار یک پاو تمین می شود باین
حساب کل وبار داشته مابقی بتراشند و هرگاه خوشه ها
بگیرند از مابین شاخهای مارپیچ که از دو شاخ عریض برآمده است

یک شاخ هفتم آن و از شاخ دیگر شاخ سیوم آن گذاشته باقی را بتراشند
و از دو شاخ فار پنج بقیه همگی یک بارض گذاشته مجموع را
بتراشند که بجای آن دو شاخ جدید بر آید. همین نهج هر سال
بعد گرفتن خوشه ها عمل نموده باشند و باید دانست که هر سال
بمقدار ما و گره تنه درخت افزایش خواهد یافت نظر بران
بمقدار دو نیم اثار خوشه زیاده کرده باشند تا انکه از یک
درخت بمقدار سی اثار خوشه بحساب مذکوره بالا
بر آید که زیادتی ثمر موقوف بر گندگی تنه درخت
است نه بر بلندی آن و زیادتی شاخهای آن و طریقه دادن
انبار یعنی پانس در درخت انگور این ست که هرگاه خزان
شود بمقدار نیم گز یا قدری زاید اصل درخت بکاوند و دو
دوازده روز آنرا کشاده بگذارند و اصول خورد سالهای گذشته
مع برگهای آن که از خزان باقی مانده باشد بتراشند و یک نیم اثار یا
دو اثار خون بز میش در اصل درخت بدهند بعد از ان دو حصه
گل و یک حصه پشک بز میش یا گوسفند که انرا سه ماه
قبل از ان متعفن کرده باشند باهم امیخته بالای آن بدهند یا دو
حصه ماهی نهایت متعفن و یک حصه ریگ و یکحصه گل در خون
بز میش تر کرده بدهند بعد دادن پانس سه چار روز

متواتر آب بدهند و بعد از ان همیشه بعد دو سه روز آب داده باشند* قاعده * دربیان حالات درختانیکه باید دانست که اقسام این درخت از کیفیت و کمیت بار آن و بلحاظ ذایقه و صورت و عظم و صغر آن غیر متناهی است و بهر دو صورت یعنی یعنی بزارع تخم و بنشانیدن قلم بوجود می آید و اهل فلاحت در ترکیب نشانیدن ان صنایع عجیبه بکار برند و می گویند که اختیار است هر ذایقه که خواهند بار بهمان ذایقه بوجود آید مثلا اگر خواهند خوشبوی گلاب یا کیوره یا دیگر عطریات در ثمران پیدا شود میتوانند و همچنین کیفیت شراب که سکر است دران پیدا میتوانند شد و در ابتدای نشو و نما از برگ آن صورت و ذایقه ثمر می توانند شناخت چنانچه اگر خواهند اشجار انبه یکیک صورت را مثلا زرد یا سرخ یا مدور یا دراز در یک قطار نهند می توانند و همچنین درثمر هر درختی که بشناخت برگ آن در اول نشو و نما گمان بمزگی و ترشی غالب می باشد آن درخت را دور می کنند و انبه درخت قلمی زود بار می دهد و اکثر بالیده و لطیف و کلان می باشد و این درخت را باید که در فاصله کم از بست و پنج یا سی دست نه نشانند و تا وقتیکه درخت کلان نشود زمین قریب اصل آنرا از گاه و درختهای صحرائی پاک

دارند و هرگاه بسال اول شکوفه بر آید بالکل آن را قطع کنند و باز دو سه سال بتدریج بعضی از شکوفه‌ها دارند و بعضی قطع کنند و بعد سه چار سال از ابتدای شکوفه برآوردن تمامی شکوفه‌ها بگذارند که بارور شود درین صورت انبه بکثرت و بالیده و خوش ذایقه بوجود خواهد آمد و همیشه باید که یک ماه قبل از شکوفه بر آوردن اصول درختان بکاوند و گل آنرا برآورده از انبار یعنی پانس پر کنند و باز از گل بند سازند و تا پخته شدن اثمار هرروز آب داده باشند و همچنین در دیگر درختان همین ترکیب بکار برده باشند * قاعده * در بیان نشانیدن قلم درخت باید دانست که از زرع تخم وجود ثمر بعینه مثل اصل آن ممکن نیست و لهذا اگر خواهند ثمری بعینه بهمان کیفیت و کمیت اصل بوجود آید بدون نشانیدن قلم عسیر است و هم از نشانیدن قلم وجود ثمر به نسبت زرع تخم بسرعت میشود و آن چند نوع است یکی از ان این است که شاخ درختی را تراشیده در زمین غرس کنند که آن شاخ نشو و نما یابد و درخت شود و این نوع قلم نشانیدن از اخس انواع است و دران اکثر احتمال عدم نشو و نما است * و نوع دیگر * این است که پوست شاخی خورد باین نوع از کارد دو نیم کنند

که صدمهٔ برچوب نرسد و مقامی راکه از انجا پوست تراشیده اند
بزمین نمرس کنند و همیشه آب داده باشند تا از انجا نشوونما
پیدا شود بعد از ان غالباً آن شاخ از درخت جدا کنند و غرض
از تراشیدن پوست این است که چوب اندرونی غذای
که از اصل و اصل از زمین می کشد همان غذا هرگاه بر پوست
می رسد پوست از ان موافق غذای خود گرفته از مابقی اصول
خود پیدا می کند پس بسبب قطع سلسله زیرین آن نشو اصول
موقوف مانده عیوض آن بالا نشوونما شود * طریقه دیگر * این
است که شاخی را گرفته دو طرف آن از کارد اندک اندک
به تراشند و هر چهار طرف گرد آن مقام گل لیسیده از پارچهٔ
بسته بالای آن از رسن و غیره محکم به بندند و بالای آن اوندگلی که
بزیر آن سوراخی باریک نموده باشند پر از آب نموده باویزند
که یک یک قطره آب بر مقام پیوند بچکد هرگاه دران مقام اصل
پیدا شود از زیر تراشیده بمقامی به نشانند * نوع دیگر * پوست
شاخی را اندک دور کنند و تغاری سفالین که بهندی آنرا
ناند گویند از یک جانب تراشیده باویزند و از جانبیکه تغار را
تراشیده اند آن شاخ را داشته سرش مایل به بالا کنند و آن
تغار را از گل پر کنند و تختهٔ چوبین بجانب تراشیده آن بندند

تا گل بیرون نافتد هرگاه آن شاخ اصل برآرد آهسته آهسته از زیر
بتراشند و اگر باران نبارد آب چکانیدن هم ضرور است
* نوع دیگر * که قلم و وصل یک درخت با درخت دیگر باشد این
است پوست درختی از مقامی که یک دو بارض دارد باحتیاط
تمام معه پوستی که بر بارض است اول از کاردی نشان نموده
از شاخ بیرون آرند و از درخت دیگر که پیوند دران منظور است
هم بهمین نهج پوست معه بارض آن باحتیاط بیرون کنند و از پوست
سابق این مقام را بپوشند بنوعیکه بارض بر بارض رسد
و تفرقه و امتیاز درهر دو باقی نماند و در نظر پوست همین درخت
ثانی معلوم شود بعد ازان مقام پیوند را از برگ درختی یا رسن
و غیره محکم بندند به نهجیکه مانع حرارت شمس و تاثیر هوا نشود
و شاخهای بالای پیوند مذکور را با گل بتراشند و اگر شاخی بزیر آن
برآید انرا هم بتراشند هرگاه وصل شدن گیرد تنگی بندش بالائی
آهسته آهسته دور کنند و هرگاه با گل وصل یابد انرا بکشایند
* نوع دیگر * همین قسم اینست که شاخیرا قلم تراش از درختی
تراشیده شاخ درخت دیگر را بهمین نهج موافق آن بتراشند
و شاخ تراشیده پیشتر برین شاخ دیگر به نهجی بنشانند
که مابین انها نشیب و فراز باقی نماند و باهم وصل شود بعد ازان

مقام وصل را بابرگ درختی یا پوست آن بندش کنند* نوع دیگر*
همین قسم اینست که دو درخت که متصل یکدیگر باشند خواه در زمین
یا در تغارگلی شاخ یکی را با دیگری بهر نهج که مستحسن نماید*
هر دو را تراشیده محکم وصل نمایند مگر ضرور است که قریب
پیوند از درختی که قلم آن می نهند اندکی از پوست اندا بکاردی
نشان نموده از شاخ بیرون آرند و دو سه بارض آن باقی
داشته مجموع شاخهای آن بتراشند و بر درختی که قلم می نهند هم مجموع
شاخهای آن بتراشند و باید دانست که وصل درخت با
درخت دیگر بدون اتحاد نوع آن امکان ندارد و در اشجار
مختلف الانواع پیوند نمی تواند شد و اختلاف اصناف مضرت
ندارد مثل ترنج و لیمو و کوله و بتابی و غیره که همه از یکنوع اند مگر
صنف مختلف است پس وصل یکی از اینها با دیگری امکان
دارد و نیز معلوم باشد که هر درختی که پوست ان نازک و
باریک است اگر برسن و غیره بندند احتمال رسیدن صدمه
بر پوست است لهذا باید که در پارچه گنده و مضبوط یکی از ضماد
لیسده از ان بر بندند* و طرق ساختن ضماد بسیار است اسهل
از همه سه طریقه است یکی آنکه سرگین گاو نیم آثار روغن تارپین یکپاو
موم زرد یکپاو باهم آمیخته بر آتش نرم گداخته ضماد نمایند دیگر آنکه روغن

تا در پہین موم زرد دراں ہموزن گرفتہ بر آتش گذارند و ضماد نمایند
دیگر انکہ سر گین گاو کاد تراشیدہ یعنی بیال کہ آنرا اچالی ہم
گویند گل چنبان کہ آنرا چلنی ستی گویند تا یک ہفتہ ہر روز آب
پاشیدہ باہم امیختہ باشند بعد یک ہفتہ ضماد کنند این چند قواعد
بطور تمثیل نوشتہ شد و برای تفصیل زاید ازان کتابی علحدہ
می باید کہ مدون شود تا جزئیات مالایتناہی بحیطہ ضبط در آید
*فصل دوم* در بیان مجملی از کیفیات تجارت کہ از فروع علم اخلاق
است وان عبارت از اجرای عقود بیع و شراء است تا بذریعہ ان
از خریدن بہ قیمت سہل و فروختن بالای آن انتفاع بزدارند و کثرت
انتفاع کہ اصل و غایت این عمل است موقوف بر کثرت خواہش
مردم و نقل و تحویل اشیا از جائیکہ مال تجارت بوجود می آید
بجائیکہ آنرا وجود نباشد بودہ است و ظاہر است کہ این عمل از عمدہ
ارکان سلطنت است چہ رونق و قیام سلطنت موقوف است بر
کثرت مردم و کثرت مردم موقوف است بر حصول اسایش بکثرت
وجود اشیای محتاج الیہ و فراوانی منافع و این ہر دو امر بدون
فراوانی کار و بار تجارت صورت نہ بندد و چنانکہ حصول منافع
منحصر بر فراوانی خواہش مردم است ہمچنین بعضی حیل و تدابیر
ہم موجب وفور خواہش می شود چنانکہ در طریقہ بیع من یزید کہ

بعرف حال در هندوستان نیلام می گویند مشاهده می شود که
در صورت اجرای آن اکثر بدون خواهش طبایع راغب
بآنسو می شوند و مال تجارت باین حیله بسرعت و کثرت فروخت
می شود و این حیله از جبلت انسانی که حسد و غیرت است
کار خود می کند و گاهی در صورت اتفاق قومی باهم فقط منتفع
گردانیدن بایعان که مالکان مال اند هم مد نظر می باشد و همچنین
عرض اشیای تجارت بر عموم مردم هم با وصف عدم احتیاج
و فاقت آن موجب رغبت می گردد و این امر را سکان
فرنگستان باوجه کلی معمول کرده اند و لازم گرفته اند چنانچه اهم از
طرق عرض اشاعت آن بذرایع کاغذات اخبار است تا اینکه
از تجار کلان اینقوم کمتر کسی است که مطابع به تخصیص بنابر عرض
اشیای تجارت بخانه خودها نداشته باشد و همیشه اشتهارات
طبع کرده آنرا منتشر نسازد و ورای آن در دکاکین و مکانات
مصفا و آراسته همیشه جمله مال تجارت کشاده بترتیب های
لطیف آماده و مهیا می دارند که هر کس آمده بدون طلب جمله
اشیا را به بیند و فقط طرز ترتیب آن اکثر باعث رغبت
می شود بخلاف عکس آن چنانکه در هندوستان رواج دارد
که مالهای تجارت در صنادیق و بقچه ها مقفل دارند که هم احتمال

تضییع مال است وهم فروش آن موقوف بر طلب مردم و
اطلاع یافتن آنها از بودن آن نزد شخصی خاص است و ازینمعنی
هم کمتر است که کسی مطلع شود بالجمله جزئیات طرق ترغیب
مردم را احصانیست و از اهم ضروریات که در معاملات تجارت
است صدق قول تجار و پختگی مزاج و عدم تلون طبیعت و
صبر و تحمل در ضبط و حفظ اموال تجارت و فروختن بر مواقع و
وقوع اعتبار آنها در قلوب مردم است که هرچند این امور
بیشتر باشد حصول منافع زاید گردد و هر قدر که کمتر بود وقوع
نقصان بیشتر رو دهد چه در صورت وقوع اعتبار در قلوب
مردم اگر مایه تجارت قلیل است یا بالکل نیست عایق حصول
منافع و اجرای کار و بار تجارت نمی تواند شد و اینمعنی بعین
عیان در بنادر کلان مشاهده شد که بعضی از تجار قوم فرنگستانی
آن قسم اند که یک حصه مایه تجارت ذاتی خود ندارند و
صرف به پیشه دلالی مال مردم می فروشند و اجرت معینه
می گیرند و منافع سالیانه انها از میات الوف متجاوز است چنانچه
این قسم دوسه کوتهی کلان انها که انرا کمپجاور ه انها هوس بفتح
اول و سکون ثانی میگویند بالفعل در کلکته موجود است که صرف
مصارف و مواجب ملازمین انها از دو هزار روپیه ماهوار زاید

می شود و یکی از قواعد معموله اهل فرنگ در تجارت که از
نتایج اتفاق قوم است آنست که هر کسی که بنیاد تقرر کدام هوس
انداخت اول اشتهاری می دهد و مایه تجارت ان بمقداری
معین قرار داده انرا بر حصص شتی تقسیم میکنند و هر حصه زاید
از هزار روپیه و کمتر از پانصد کمتر مقرر می شود و پس این زر را
بطور چنده از هریک خواه بتدریج یا دفعة جمع ساخته مشغول به
تجارت میکنند و منافع انرا بعد مجرا گرفتن مصارف بر مالکان حصص
تقسیم مینماید پس مالکان حصص را پروپریتر بروزن قصور خیبر نام
نهند و چند کس را از ان مالکان انتخاب کرده بنابر تقنین قوانین
اجرای کار و بار آن معین سازند که در ایام مقرره بجائی واحد
مجتمع شده بملاحظه جمله حالات و مصالح وقت تجویز امور ضروریه
میکرده باشند و حسب دستور معینه این قوم در صورت
وقوع اختلاف در امری بطرفیکه ارای کثیره باشد بران عمل
میکنند و یکی را از همین مقننین پریسیدنت و چیرمن خوانند که سردار
باشد و رای او بمنزله رای دو کس باشد مگر برای کسی از مقننین
سوای منافع حصص انها وجهی از مصارف و مواجب معین
نمی شود و یک کس را منجمله مالکان یا شخص اجنبی را ملقب
بسکرتری کنند که باکل انتظام جزئیات آن هوس متعلق از و

باشد و عمله ضروری همه مطیع او باشند و او را از منافع آن
مواجب هم مقرر کنند و همیشه او بر مضامین قوانین معینه عمل
میکند و اجرای کار می سازد و همیشه حساب وکتاب ماهواری
یا سه ماهی یا شش ماهی هر آنچه قرار یابد در نظر مقننین
میگذراند و بعد ایت انها کار بند میباشد و این هوس باقب
کمپنی که منضم بنامی دیگر باشد خواه نام سردار مجلس بان منضم
شود یا دیگری می باشد و تمامی هوس های کلان اینقوم از همین جنس
است و کمتر کسی است که مایه تجارت ذات خاص بدون شرکت
دیگران مشغول به تجارت داشته باشد و در حقیقت رونق این
کار و بار بدون سلطنت مستقل و انضباط قوانین ممالک
متصور نیست و هرگاه سلطانی ذی شوکت متوجه بترویج این رکن
اعظم سلطنت باشد البته بوجه مستحسن رواج و شیوع یابد
چنانچه درین زمانه در هندوستان هر قدر که صرف همت مدبران
سلطنت انگریزیه در این حرفه است در امری دیگر نیست اگر
مردم این ولایت بحسن تدبیر قواعد منضبطه عمل فرموده
مصروف این امور شوند انتفاع کلی بردارند یکی از طرق
ترویج آن که مدبران سلطنت انگریزی برای رونق تجارت
هندوستان اختیار کرده اند اینست که مجلسی در کلکته مقرر ساخته اند

که آنرا در زبان خود شان اکسپورت دیپوس نام نهند و اهل هند
آنرا کهاتابازی میگویند و موضوع آن مجلس اینست که هر کسی هر مال
بر جهاز بار نماید و بسمتی از اطراف فرنگستان روانه کند بقدر
معین از چهل و پنجاه روپیه سر صد تا شصت و هفتاد روپیه
قیمت نقد آن مال از آن مجلس می دهند و مال باختیار خود گرفته
روانه می سازند بعد فروخت آن حساب نموده زر عطا کرده
خود معه سود و اجرت فروش که آنرا بهندی آرهت گویند مجرا
گرفته باقی مجموع قیمت آن معه منافع بمالک می سپارند و این
خانه از طرف ایست اندیا کمپنی مقرر است و همچنین تجار
کلان این قوم هم بعمل می آرند و قیمت پیشگی زاید از مقداریکه
از کهاتابازی عطا می شود میدهند تا آنکه به بعضی هنگام نود روپیه
سر صد نرخ پیشگی معین سازند پس تصور باید نمود که اگر
کسی یکهزار روپیه مایهٔ تجارت دارد و مال ده هزار خرید بکند و بر
جهاز بار سازد نه هزار مثلا از هوس های مذکور بگیرد و یکهزار
از نزد خود شامل سازد و لامحاله مالک منافع ده هزار خواهد بود زیاده
از این صورت ترویج چه خواهد بود و یکی از اصلهای که از
لوازم تجارت است و اکثر تجار اهل هند خصوص کم مایگان
آنرا ملحوظ ندارند بلکه خلاف آن راه روند اینست که نفع

هرچند قلیل باشد مال را بانتظار نفع کثیر بند سازند که اینمعنی
هم موجب ایستادگی زر از نمو است و هم تقلیل قیمت
موجب منافع زاید است وکثرت خریداری که از تقلیل
قیم می شود باعث انتفاع کثیر بنسبت قلت خواستگاری
و احیانا فروش ان بر قیمت زاید خواهد بود بالجمله قواعد وکلیات
معاملات تجارت انچنان در کتب و دفاتر این قوم مدون شده اند
و روز بروز می شوند که با اندک توجه هرکس ماهر آن میتواند شد
و نظر بران اکثر سکان بنگاله از قوم هنود و پارسیان بمبئی
که قدم بر قدم قوم انگریز که حکمای زمانه ماهستند می روند
و معاملات خود را بهمان نهج رواج داده اند در حصول منافع
سهیم و شریک اینقوم و صاحب متاع و اموال فراوان
شده اند و دیگر اهل هند که هنوز از روش انها متوحش و ناواقف اند
رونق کار انها بان درجه نرسیده و غنای تام حاصل نه نمودند درینجا
صرف بنظر رغبت مردم باین پیشه مجملی از ان بقلم اورده شد
تفتیش و تجسس آن و کوشش و سعی دران باب حواله
بر عقول سلیم میکند و ما علینا الا البلاغ * فصل سیوم * در بیان
حال تعیین مقادیر که از فروع علم ریاضی و نهایت محتاج الیه اهل حرف
است و هم دیگرانرا بدون علم واستعمال ان چاره نیست و جمله

عقود و معاملات حتی که ادون امور خانه داری موقوف بران است لهذا دانشمندان برای ان سه وضع اختیار نموده اند یکی شمار و دیگر وزن و سیوم پیمایش شمار در اشیائی است که تعیین ان به نهج افرازکلانی اجزای مقادیر یا تساوی آن در حجم یا بشرکت اسمی یا از پیمایش و وزن یا غیر ذلک گردیده باشد و مقابل ان اعداد وضع شده اند و اشیای ذی اجسام که اجزای غیر متساوی دارد بوزن معین می شود و مائیات و اشیای قصیر الاجزا کثیر المقدار هم بوزن و هم به پیمایش معین می گردد و امثال زمین و بلندی مکانات و دیوارها و ارتفاع جبال به پیمایش تعین می یابد و پیماش دو گونه است یکی پیمایش بذراع و ان مختص باشیای قاره است مثل زمین و ثوب و چوبهای طویل و عریض و دیگر پیمایش بکیل و آن مختص بمائیات و اشیای قصیر الاجزا است که به پر کردن در ظرفی معین می گردد بالجمله چون غرض از تعین مقادیر تقسیم و تجزیه آن باجزای متساویه است پس بهر نهج که این امر اسان و اسهل می باشد خواه بشمار یا بوزن یا بذرع یا بکیل معین می شود و چون هر یکی از ینها باختلاف ممالک و بلدان مختلف است لهذا بطرز اختصار بندی از هر جنس ان بیان کرده می شود

واگرچه بحث تفصیلی آن متعلق از علم حساب است که فنی از علم هیئت باشد در اینجا فقط از اصطلاحات اسمهای هریکی از شمار ووزن وپیمانه اطلاع داده می‌شود که همین قدر بکار آمد عموم مردم است اما اعداد پس اختلاف دران فقط در الفاظ مراتب انست واین هردو نقشهٔ مفصله حاوی جمله اسمای اعداد در زبانهای عربی، وفارسی واردو وانگریزی است مع ارقام هندی وانگریزی وعربی که بازای اسمای انها موضوع شده است پس دراول اعداد از یک تا صد ودر دوم از صد تا صدهزار نوشته شد بملاحظه این جدول واضح خواهد شد که درین اعداد از شروع مرتبه عشرات همان الفاظ آحاد را ترکیب داده اند مگر تا بست در ترکیب جمله زبانها الفاظ آحاد متغیر شده اند لهذا تا بست جمله اعداد نوشته شد وبعد از بست صرف نامهای مراتب عشرات بترک آحاد مابین انها بقلم آمده وصورت ترکیب آحاد بعد از بست اینست که با هر مرتبه از عشرات احاد را جمع نموده تلفظ می‌سازند الا در عربی وفارسی حرف عطف مابین انها فاصل ارند ودر عربی آحاد را مقدم دارند وعشرات را موخر ودر فارسی عشرات مقدم

برا حاد کنند و در انگریزی ہم عشرات را مقدم دارند مگر
حرف عطف فاصل نہ آرند مثلا در عربی واحد وعشرین و در
فارسی بست ویک و در انگریزی تونٹی ون گویند تا مرتبہ
میات و در ہندی زیادہ وسعت دادہ اند کہ تا شروع مرتبہ
میات الفاظ مرکبہ بالکل تغییر یافتہ اند پس گویا برای ہر عدد
تا صد نامی جداگانہ شد و بعد از میات در جملہ زبانہا آحاد را
بر میات مقدم کنند و حرف عطف ہم فاصل نہ آرند الا در عربی
یکصد ویک ہزار را صرف بلفظ مایہ والف تعبیر کنند و برای
دو صد و دو ہزار ہمین الفاظ را تثنیہ کردہ مایتین والفین گویند
وازان بعد لفظ آحاد را ہم مرکب نمایند مثل دیگر زبانہا چنانچہ
سہ صد را در عربی ثلث مایہ و در فارسی سہ صد و در
ہندی تین سو و در انگریزی تھری ہنڈرڈ و ہمچنین ثلثۃ الاف وسہ
ہزار و تین ہزار و تھری تھوزنڈ گویند و ہم در عربی در ہر یک
از الفاظ موضوعہ جہت ذکر و مونث فرق است و رعایت
تطابق موصوفات با صفات و بغیران در تذکیر و تانیث ہم می باشد
مگر در اعداد این قضیہ منعکس است یعنی اگر معدود مذکر باشد
عدد را مونث استعمال کنند و اگر معدود مونث است
عدد را مذکر آرند مثلا ثلثۃ رجال و ثلث نساء مستعمل است

وهمچنین در هندی هم در اکثر الفاظ مذکر و مونث عا سحر داست
مگر در اعداد هیچ فرق نیست معدود خواه مذکر باشد یا مونث
همان یک لفظ مستعمل است بالجمله برای تسهیل فهم
هر سه مرتبه را دوری نام نهند پس مرتبه آحاد و عشرات
و میات را دور اول گویند و بعد ازان هر سه سه مرتبه را
دور دوم و سیوم وچهارم الی غیر النهایه وهمین دور اول را
اصول گویند و باقی دورها از همین دور اول بترکیب بوجود
می آید در دور دوم لفظ الف در عربی و هزار در فارسی و
و تهوزند در انگریزی با آحاد و عشرات و میات مرکب شود واز
شروع دور سیوم در هر دور باین هر سه زبان یک لفظ
هزار زیاده کرده شود پس درحقیقت اسمای اعداد در هر سه
زبان عربی و فارسی و انگریزی برای هر سه مرتبه دور اول
و مرتبهٔ اول دور دوم که همگی چهار مرتبه شد وضع گردیده مگر
در هندی دور اول مرتبه دوم را که هزار است اگر از یک
برابر تا صد شمار نمایند هرگاه بصدم رسد نام ان لاکهه نهند وچون
لاکهه را از یک شمار نمایند و بصدم رسد انرا کرور نامند و
همچنین کرور را بمرتبه صدم ارب وارب را بمرتبه صدم کهرب و
کهرب را بمرتبه صدم نیل ونیل را بمرتبه صدم پدم وپدم را بمرتبه صدم

سنکهه گویند بعد از آن نامی جداگانه معین نکنند لاکن بعضی از انها
دو اصطلاح دیگر افزوده اند یعنی ادبد و مها ادبد در عربی و فارسی
و انگریزی عدد چون از هزار افزون شود بتکرار آن و انضمام الفاظ
آحاد و عشرات و میات تلفظ شود و برای تسهیل دو نقشه که در آن
اعداد از شروع در دوم بزبان فارسی و مقابل آن
اسمای هندیه تا منتهای مصطلحات آن زبان در قوم هندیه است
مرقوم می گردد و عربی و انگریزی را بر همان قیاس باید کرد یعنی
هر جا بجای لفظ هزار هر قدر که باشد با لفظ الف عربی و تهوزند
انگریزی تبدیل کرده با اسمای اعداد آحاد و عشرات
و میات بنهجی که پیشتر ذکر شد مرکب باید کرد اما در قوم
هندیه و انگریزیه پس از یک تا نه وضع شده اند بمقابله
اعداد آحاد و در دیگر مراتب همان اعداد را اعتبار کنند که مراد
ان مرتبه بقدر آن عدد باشد مثلا درین صورت ۱۰ مرتبه عشرات
یکبار مراد است که ده باشد و درین صورت ۹۰ همان مرتبه
نه بار که نود شد و هر مرتبه که خالی باشد آنجا صفر نویسند و صورت
صفر در هند بشکل همین یک صورت است ۰ مگر در انگریزی
همین را بصورت بیضی نویسند و بالفعل بنظر اختصار اهل
دیوان آن را بصورت نقطه نویسند و عدد پنج را بصورت

صفر نویسند پس در هندسه های متوالیه رقم اول را احاد دانند و رقم دوم میات و رقم سیوم الوف و رقم چهارم احاد الوف و رقم پنجم عشرات الوف و رقم ششم میات الوف وهفتم احاد اوف الوف و هشتم عشرات اوف الوف ونهم میات الوف الوف و علی هذا القیاس الی غیر النهایته مثاله ۹۶۰۶۷۰۴۳۱ بحساب هندی نود و پنج کرور شش لکهه و هفتاد هزار و چهار صد و سی و یک باشد و به همین طرز رقوم انگریزی مینویسند در قوم سیاقی که در جداول سطور راست صورت اسمای اعداد عربیه را مختصر کرده ایجاد نموده اند مگر غالبا ایجاد مولدین است از محاوره عرب نیست و این رقوم برای احاد و عشرات و میات جدا جدا ایجاد شد نه مگر برای احاد الوف در اخر عدد آحاد هندی منضم ساخته باخر آن بصورت تشدید و فتحه علامت کنند و برای عشرات الوف همان صورت است که برای عشرات نویسند الا قدری از آن دراز و در اخر عشرات که بطور چشمهٔ های هوز نویسند انرا ترک کرده منفصل از آن همان صورت تشدیدی و فتحهٔ علامت اوف به نویسند چنانچه تفصیل و تصویر آن از نقشه مذکور معلوم خواهد شد و بالفعل ان رقوم مخصوص به تحریر

زر داشته اند و دراوزان اعداد منون بان می نویسند
واجزای روپیه از آنه و پائی واجزای من از آثار بد قوم هندیه
نویسند مگر چون اجزای روپیه از فلوس آن که دو فلوس
را یک تنگه گویند بگیرند صورت ان دیگر است که از رقوم
سیاقی اخذ کرده اند و برای آسانی جمع نمودن کسور آنه
را چهار پاره کنند وانرا پائی گویند و بعضی یکپاره را دو نیم کنند واجزای
فلوس به مریها کنند و نیم دمری را ادهی گویند واجزای آن
بدامها است واین جدول حاوی هر قسم اجزای منون وروپیه
است اما درانگریزی پس هم زر وهم اجزای منون را بهمان
یک رقم نویسند وانه را دوازده پار کنند و هر پاره را پائی گویند
واما اوزان وکیل که جهت پیمایش اشیای لایق وزن مقرر
شده پس انچه ازان در دیار ما رواج دارد وهم اوزان شرعی
است ان را در نقشه مندرج میکنم که دران تحویل یکی به یکدیگری
کرده شده وازین سبب مقدار هر یکی بخوبی معلوم می تواند شد
و بالفعل در اکثر بلاد هندوستان که داخل سلطنت انگریز است
سیر بوزن هشتاد روپیه سکه کمپنی مروج است و روپیه کمپنی
هم از وزن روپیه مروجه دیار ما دورتی زیاده است و مقیاس
اوزان موافق رواج هر دیار همین سیر است واجزای سیر که نصف

ستیر باشد و آن را آده سیر گویند و ربع سیر که انرا پاو سیر گویند و ثمن سیر که انرا آده پاو نامند و شانزدهم حصه سیر که یک چهتانگ باشد و یک حصه از سی و دو حصه سیر و انرا آدهی چهتانگ نامند و اضعاف سیر یعنی پنج ربع سیر که سوا سیر باشد و شش ربع آن که دیره سیر باشد و دو نیم سیر که اداهای سیر باشد و پنج اثار که انرا پسیری گویند و ضعف آن که دس سیرا باشد و بست اثار که آده من یا چارپسیری گویند و ادهون هم نامند بفتح الف و دال مخلوط با ها و چهل اثار را یک من قرار دهند و در بعضی بلاد من کم و زیاده از چهل اثار هم رواج دارد و وزن خام هم در اکثر بلاد هندوستان رواج دارد اما بانحاء مختلف انچه مروج در بلاد لکهنو است سیوم حصه همین اجزا و اضعاف سیر است که بهمان اسما شهرت دارد و در تمام قصبات و قریات لکهنو همین وزن خام بنابر وزن غله جات جاری است و باید دانست که اوزان طبیه و مروجه ولایات دیگر از مقداریکه در جدول نوشته شد مختلف واقع شده بلکه در بعضی اوزان بلاد هندوستان هم باهم تفاوت است و در احصای تمامی یا اکثران تطویل زاید دیده بهندی از ان ایما میگردد بدانکه حبه در اوزان طبیه دو شعیره را گویند که

همان جو است و جو چهار ارزه باشد که برنج است لاکن این
وزن از اجزای مثاقیل است وحبه از اجزای درهم دوازده ونیم
باشد و باقلا نیم درهم است و قیراط سه حبه و بقولی چهار حبه
و دانق که بفارسی دانگ گویند از درهم دو قیراط و از مثقال
سه قیراط است و درهم چهل و هشت حبه است و مثقال یک درهم
و سه ربع درهم است و استار چهار و نیم مثقال و اوقیه
هفت و نیم مثقال و رطل دوازده اوقیه و بمثقال نود مثقال
و بدرهم یکصد و سی درهم و من یکصد و هشتاد مثقال و بدرهم
دو صد و شصت درهم و ابریق دو من است و صاع چهار من
اما اوزان هند بر وجه بالا دیگر سرخ که عین الدیک باشد
وبهندی گهنگچی نامند سه جو متوسط است و رتی متعارف
بنگاله که تخم گل چاندنی است چهار جو متوسط است و رتی
شاه جهان آباد همین گهنگچی است و ماشه بنگاله هشت رتی
است و ماشهٔ شاه جهان آباد هشت گهنگچی است و تانک
بقولی چهار ماشه و بقولی بست و چهار سرخ و توله متعارف
شاه جهان آباد ده ماشه بنگاله که دوازده ماشه انجا باشد و دام پنج
تانک است که بست ماشه باشد * فائده * در تحویل دراهم
بمثقال اگر خواهند بدانند که دراهم معینه چند مثقال است نصف

دراهم و خمس انرا جمع نمایند عدد مثاقیل خواهد بود مثلا اگر خواهند
بدانند چهل درهم چند مثقال است نصف آنرا که بست است
با خمس آن که هشت باشد جمع نمایند پس بست و هشت عدد
مثاقیل باشد و اگر تحویل مثقال بدرهم خواهند باید که سه سبع عدد
مثاقیل بر کل آن افزایند که عدد دراهم باشد مثلا بر چهارده
مثقال سه سبع آن که شش است افزودیم بست شد
که همین عدد دراهم است و اما پیمایش اشیای قاره
که بمساحت معتبر است هم هر جا باختلاف است نبذی ازان
مذکور می شود بدانکه مقادان یونان دو موی یال اسپ را که در
باریکی و گندگی متوسط باشد بایکدگر چسپیده عرض یک جو
معتدل قرار دهند و شش جو را بهمین نهج یک اصبع و دوازده
اصبع را یک وجب و دو وجب را یک ذراع و دو ذراع را یک گز
و پنج نیم ذراع را یک لته مقرر کرده اند و دو هزار گز را یک میل
و سه میل را یک فرسخ مقرر کنند و اهل فرنگ مقدار
هشت جو مذکور را یک انچه بکسر همزه و سکون نون و جیم
فارسی مخلوط بهاء و دوازده انچه را یک فت بضم اول و
سکون ثقیل ثانی و سه فت را یک گز که انرا یارد نامند بسکون
سوم و چهارم و در دیار ما و اکثر بلاد هندوستان مدار مساحت

کثرا ست یا بر گز قطعی است که گز الهی نامند و برای پیمایش
تهانهای ثوب گزهای دیگر باختلاف بلدان رواج دارد و در بلاد
ما از گز قطعی یک ربع زیاده می باشد و آن گز الهی انچه از ان
در مساحت زمین و امثال آن مروج است به بست و چهار طسوج منقسم
میگردد که هر طسوج تقریبا دو انگشت این زمانه باشد و انچه در
پیمایش اشیای دیگر مثل اثواب وغیره مستعمل است
مثل گز خاص برای آن بشمار نزده حصه تقسیم یابد و هر حصه را
گره گویند و نه گز مربع را یک بسواسه گویند و بست بسواسه را
یک بسوه که یکصد و هشتاد گز مربع باشد و بست بسوه را یک
بگهه قرار دهند پس بگهه سه هزار و ششصد گز باشد که سه هزار و بست
پنج گز انگریزی است و آن پنج ثمن ایکر انگریزی باشد پس
باین حساب ایکر انگریزی چهار هزار و نهصد و پنجاه گز انگریزی
شد و هم درین ممالک بنا بر تسهیل پیمایش زمین مقیاسی
قرار داده اند که آنرا جریب گویند و آن شصت گز دراز باشد
پس یک جریب اگر بطول زمین اندازند و یکجریب بعرض
آن پیمایش بگهه تمام شود چرا از ضرب شصت در شصت
همان سه هزار و ششصد حاصل می شود و محاسبین بنگاله
چهار دست را یک دند نامند و دو هزار دند را یک کوس

گویند و از گز انگریزی پیمایش این یک کوس چهار هزار و پانصد گز رسد و ان دو میل انگریزی است و باید دانست که چنانچه در وزن خام و پخته رواج دارد بهمین نهج بگهه و اجزای آن نیز خام و پخته مروج است و انهم در هر دیار باختلاف است در دیار ما همان سیوم حصه بگهه پخته یک بگهه خام است و سیوم حصه بسوه یک بسوه خام و سیوم حصه بسوانسه یک بسوانسه خام والله اعلم * فصل چهارم * در بیان قاعده بنای مسجد که از ان سمت قبله صحیح برآید طریقه اش این ست که بمقامیکه بنای مسجد منظور است نهایت همو ار نموده و امتحان بسیلان آب کرده آنجا دایره نصف النهار که در ذکر اوقات صلوة بیان کرده شد رسم سازند و بر مرکز همان دایره دایره دیگر وسیع تر از ان رسم کرده خط مشرق و مغرب و جنوب و شمال را تا محیط این دایره ثانی دراز کنند پس بر نقطهٔ شمال که درین دایره ثانی افتد حرف آ بنویسند و بر نقطهٔ جنوب حرف ب و بر نقطه مشرق حرف ج و بر نقطه مغرب حرف د پس خط مشرق و مغرب مسمی به ج د شد و خط جنوب و شمال مسمی به اب و چون بسبب این هر دو خط دایره منقسم بچهار حصه مساوی شد پس هر حصه را از ان

به نود جزو مساوی قسمت کنند و بر هر جزو علامتی سازند که ازین
علامات مجموع دایره به سیصد و شصت جزو منقسم شد
و هر جزو را ازین اجزا درجه نام نهند و چون قسمت یک یک
جزو ازین اجزا بشصت جزو فرض کنند هر جزو انرا دقیقه گویند
واین تقسیم را محفوظ باید داشت که آینده وقت گرفتن تفاضل
بین الطولین والعرضین بکار خواهد آمد پس طول البلد و عرض
البلد مکه معظمه را شرفها الله تعالی باطول و عرض بلده که بنای
مسجد انجا منظور است موازنه کنند اگر عرض هر واحد مساوی
و طول مکه کمتر باشد پس سمت قبله عین نقطه مغرب باشد
واگر طول مکه باوصف مساوات عرضین زاید باشد پس
سمت قبله عین نقطه مغرب بود واگر طولین مساوی باشند
و عرض مکه زاید بود پس سمت قبله عین نقطه شمال باشد
واگر عرض مکه با تساوی طولین کمتر باشد پس سمت قبله عین
نقطه جنوب بود و در صورت اختلاف در هریک از طول
و عرض اگر عرض بلد زاید است سمت دست چپ نقطه ج
که نقطه مشرق باشد به تفاوتی که مابین عرضین است نقطه
بر دایره کنند و انرا نقطه ز نام نهند اگر عرض مکه زاید باشد
جانب راست نقطه ج نقطه ز بقدر تفاوت مذکور نهند واین

چپ و راست برو گردن شخص که بر نقطه ج استاده است بسمت مغرب باشد و از نقطه ز خطی راست تا محیط دایره بسمت محاذی کشند و بر نقطه که منتهی شود انرا ح نام نهند و این خط خط زح باشد بعد ازان به سمت دست راست نقطه ا اگر طول بلد زاید است والا بسمت دست چپ آن که برو گردن شخص که بر نقطه ا ایستاده است بجانب نقطه ب گرفته شود نقطه ط بقدر تفاوت ما بین طولین نهند و از نقطه ط هم خطی راست بسمت محاذی تا محیط برند و بر نقطه که منتهی شود بران حرف ه نویسند و این خط خط طه باشد و این مقدار تفاوتهای مابین طولین و عرضین از همان سیصد وشصت اجزای دایره که کرده اند بحساب در آرند و لا محالة خط طه خط ج د و خط زح قطع کرده بر محیط دایره رسیده است پس بمقام تقاطع آن با خط ج د حرف س نویسیم و بر مقام تقاطع آن باخط زح حرف ص نهیم و چون از خط اب و خطوط ج د و زح هم تقاطع شده است پس بمقام تقاطع آن باخط ج د حرف و و بمقام تقاطع آن با خط زح حرف ک نویسیم پس ازین خطوط متقاطعات مربعی پیدا شد و س ص ک و درین مربع از نقطه و تا نقطه ص خطی راست کشیده از انجا بیرون کرده تا محیط

دایره منتهی سازیم و انجا حرف ل رسم کنیم پس خط و ل سمت حقیقی قبله باشد پس هرقدر که عرض مسجد ساختن منظور است انقدر خط و ل دراز کنیم و آنرا خط م ع نام کنیم و هر قدر که طول مسجد ساختن منظور است به تفاوت نصف ان مقدار بجانب شمال خط م ع خطی مساوی آن در طول کشیم و آنرا خط ف ق نام نهیم و به همین قدر تفاوت یک خط جانب جنوب م ع بمساوی خطین مذکورین کشیم و انرا خط ی ن نام نهیم پس نقطهای ف ی و ق ن را وصل کنیم پس مربع ف ق ن ی مربع مسجد باشد و خط م ع در وسط طولی افتد که جای محراب و طاق مسجد باشد مثلا خواستیم که در لکهنو مسجد بنا کنیم بعد رسم دایره و تقسیم ان بر سه صد و شصت جزو مساوی و برآوردن هر دو خط مشرق و مغرب و جنوب و شمال چنانکه پیشتر ذکر یافت چون عرض بلد از عرض که معظمه شرفها الله تعالی زاید است بقدر تفاوت مابین انها که لکهنو کا یعنی پنج درجه و بست و یک دقیقه است قوسی از دایره بجانب چپ نقطه مشرق که نقطه ج باشد جدا کردیم و خط محاذی ان کشیدیم و هم چون طول بلد از طول که معظمه زاید است بالا نسبه و مستقیما است نقطه شمال که نقطه آ باشد

بقدر تفاوت بین الطولین کہ مند یعنی چہل درجہ و پنجاہ
و چہار دقیقہ است نیز قوسی از دایرہ جز اساختہ خط محاذی آن
کشیدیم و باقی حسب مذکورہ بالا عمل کردیم و اینست صورت
آن نقشہ کہ در صفحہ علحدہ باید دید و باید دانست کہ طول
بلد درینجا بحسب رصد جدید انگریزی کہ از گرین وچ می گیرند
بودہ است نہ از جزایر خالدات کہ مستخرجہ قدما است
و نقشہ کہ در صفحہ ۴۳ مرقوم شدہ ہم موافق استخراج انگریزی است
الحمد اللہ علی نعمائہ واشکرہ علی آلائہ علی ما انعم علی التوفیق لاتمام
ہذہ الوجیزۃ النافعۃ لاکثر امور المعاش والمعاد وساعدنی لتبییض
ہذی المسودۃ الکاملۃ جعلہ اللہ کاسمہ مفتاحا للرشاد ۱۲ نا ارجو من
العلماء الکرام والفضلاء العظام مع اعتراف قلۃ باعی فی العلوم
ان یصفحوا خطیئتی فی العقل ویصاحوا زلتی فی النقل کیف لا وانی
مع قطع النظر من فقدان التوغل فی ہذی الفضایل الروحانیۃ
بعوایق الاشغال الدنیۃ الدنیاویۃ لضیق البال من ازمان طویلۃ
و متشتت الحال فی افکار عویلۃ فاین من اصبح نہاراحزینا ملیا من
ہذہ الدرر الثمینۃ وانی من بات لیلا شجنیا عنیا من تلک
الیواقیت الرزینۃ فیا لہفا ان دحرہ الاوباد الفخام وسخریہ الذین
ہم لاکمالات ارباب ولا ابالی ان شترہ الجہلۃ الفدام وشخر

نو

عليه الذين لهم نتائج الكمالات واول ما عزمت ان اكتب رسائل
عديدة في الفارسية والتقط فيها منافع كثيرة من العلوم العربية
والانجريزية مدرجا واحدا واحدا في كل سنة وعمّ لديهم فوائدها
للخواص والعوام واسميها في الفارسية برسائل بيسر وپاه
تواضعا وخضوعا ثم يكون كل واحد منها ملقبا بالاول والثاني من حيث
الترتيب في المراد والمعاني الاكبر ما خالفني صروف الدهر من
ضروب البلايا والمحن وتطرق على طوارق الايام والشجن
وقلبتني من مكان الى مكان واطرتني من الاهالي والاوطان غير مطمئن
الجنان فكان ما كان من حوادث الزمان حتى لم يترك لي اختيارا
في القلم والبنان لتتميم ما عزمت عليه من التحقيق والاتقان
فقصرت همتي على لم هذا المختصر ريثما ساعدتني الفرصة في السفر
والحضر من النوائب المالمة على القلوب والابصار والحوادث
الملمة محيرة العقول والافكار والحمد لله في الاول والاخر وعلى
رسوله ابو الطيب والطاهر محمد المصطفى صلى الله عليه وسلم الوف
صلوات ما دام تراقب المساء والصباح وتعاقب الغدو والرواح
وعلى آله الاطهار وصحابته الاخيار ما دام تناسب الليل
والنهار بدوران
الفلك الدوار

# تصحیح اغلاط مفتاح الرشاد

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۰ | ۱۵ | دارد | باشد |
| ۱۲ | ۶ | همگی | همگی |
| ۱۳ | ۱۸ | ۲۰۰۱ | ۲۱۰۰ |
| ۱۳ | ۱۸ | ۲۰۰۲ | ۲۲۰۰ |
| ۱۴ | ۱ | ۲۰۰۳ | ۲۳۰۰ |
| ۱۴ | ۱ | ۲۰۰۴ | ۲۴۰۰ |
| ۱۴ | ۱۸ | اسحویلین | التحویلین |
| ۱۶ | ۶ درجدول) | آبار | ایار |
| ۲۵ | ۴ | سوران | ستوران |
| ۳۰ | ۱۷ | ارباب ز | ارب زیج |
| ۴۷ | ۸ | دریافته گهریال | دریافته برگهریال |
| ۵۵ | ۸ | ؟ دعای | [illegible] |
| ۵۸ | ۱۳ | تار | تاریخ |
| ۶۸ | ۱۲و۱۳) | از رساله اول تا سرو پا همه زاید است | |
| ۹۶ | ۱۸ | مسافران و | مسافر آن |
| ۱۰۲ | ۱۸ | نزو | تزویج |
| ۱۱۲ | ۱۱ | [illegible] | تاریخ |
| ۱۲۹ | ۱۷ | بهمن*روز) | بهمن روز ؟ و |

همچنین در جمله اسمای روزها نقش بعد روز باید نه بعد اسما

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۳۲ | ۳ | اشتادر | اشتاد |
| ۱۳۲ | ۱۴ | مرگشرا اول | مرگشرا* مول |
| ۱۳۳ | ۵ | دهنّا | دهنستنا |
| ۱۴۱ | ۷ | سبیات | سبباب |
| ۱۴۲ | ۱۱ | صنعتی | صفتی |
| ۱۴۶ | ۲ | خلاف | خلافت |
| ۱۴۷ | ۱۰ | جمله عرش | حملهٔ عرش |
| ۱۶۴ | ۸ | چاه دگر | چاه وکر |
| ۱۷۲ | ۱۶ | مردیا | مردبا |
| ۱۷۵ | ۱۰ | باانگشتان ترک | باانگشتان تر |
| ۱۷۸ | ۵ | ده گز ورده گز | ده ذراع ورده ذراع |
| ۱۷۸ | ۱۷ | یک گز | یک کر |
| ۱۷۸ | ۱۸ | ده گز ورده گز | ده ذراع ورده ذراع |
| ۱۷۹ | ۱ | دگر | وکر |
| ۱۷۹ | ۳ | سی دوهزار | سی و دوهزار |
| ۱۷۹ | ۶ | گز | کر |
| ۱۸۰ | ۱۶ | دستهالیش | دستهایش |
| ۱۸۱ | ۲ | ابیحنیفه | غیر ابی حنیفه |
| ۱۸۳ | ۱۰ | یکجا | یکی |
| ۱۹۰ | ۵ | ده۳و | ده۴و |
| ۱۹۰ | ۱۳ | سطمری | سطبری |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| | ۱۷ | آفتاب | غروب آفتاب |
| ۱۹۲ | ۴ | والی الامر | اولی الامر |
| ۱۹۵ | ۱ | مابین | جلوس مابین |
| ۱۹۵ | ۸ | وجوب | و وجوب |
| ۱۹۵ | ۱۶ | خلاف | خلاف سنت نیست |
| ۱۹۷ | ۱۲ | للمیته | للمیت |
| ۱۹۸ | ۶ | تکبیر | هر تکبیر |
| ۱۹۸ | ۱۳ | نقهه | نقه |
| ۱۹۸ | ۱۵ | لک | لک الحمد |
| ۱۹۸ | ۱۶ | لک | لک الحکم |
| ۱۹۹ | ۱۳ | آیته | آتیة |
| | ۱ | بینها | بیننا |
| | ۱۶ | اختر | اخز |
| | ۱۵ | و [illegible] | و قر[illegible] |
| ۲۰۰ | ۱۰ | مقنعه | مقنعه |
| ۲۰۶ | ۱۴ | میت زیر منکب | میت را بر بازوی چپ میت گذارند یا دست راست زیر منکب |
| ۲۰۶ | ۱۵ | دست راست | دست چپ |
| ۲۰۸ | ۷ | تقضي عليك | تقضي ولا يقضي عليك |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۰۸ | ۹ | اللهم اهد | اللهم اهدنا |
| ۲۱۰ | ۱۰ | نزد | و نزد |
| ۲۱۴ | ۶ | متصل | متنفل |
| ۲۱۴ | ۱۱ | چهاردهم | سیزدهم |
| ۲۱۵ | ۱۱ | از قرض | از عصر |
| ۲۱۷ | ۴ | و وتر | و قبل وتر |
| ۲۱۷ | ۸ | ترویح | ترویحه |
| ۲۱۹ | ۱۴ | الضرورت | آنضرورت |
| ۲۲۱ | ۷ | باز بخواند | پانزده بار بخواند |
| ۲۲۱ | ۱۶ | تسبیح خواند | تسبیح بخواند |
| ۲۲۱ | ۱۸ | قبل تشهد بخواند | قبل تشهد نخواند |
| ۲۲۲ | ۱۸ | دران از | دران از |
| ۲۲۳ | ۱۲ | و دورکوع | و در رکوع |
| ۲۲۳ | ۱۳ | و دو رکوع | و در رکوع |
| ۲۲۴ | ۵ | مخوف و | مخوف |
| ۲۲۴ | ۸ | وخوف | وخسوف |
| ۲۲۴ | ۱۷ | ورکعت | و در رکعت |
| ۲۲۵ | ۱۸ | ازان بهوی ازان | اذن به و بی اذن |
| ۲۲۸ | ۷ | مقدور | مقدر |
| ۲۳۲ | ۲ و ۳ | خيرة في ما فينه | خيرة في عافية |
| ۲۴۰ | ۱۵ | تقیید | تقیید |
| ۲۴۱ | ۳ | ماوی | حاوی |

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۲۴۲ | ۱۶ | ازآنر | ازآنرا |
| ۲۴۶ | ۱۶ | واگرباشد | واگرلاباشد |
| ۲۴۸ | ۱۱ | بروایۃ | بروایه |
| ۲۵۱ | ۴ | مسنون است) | مسنون نیست |
| ۲۵۱ | ۱۱ | گوید و در | گوید ولااله الاالله و درآخر اذان هم دو بار گوید و در |
| ۲۵۳ | ۱ | الرفیة | الرفیعة |
| ۲۵۶ | ۱۵ | حنیفه | حنفیه |
| ۲۶۱ | ۱۵ | تربیت درآن چه) | ترتیب درانچه |
| ۲۶۱ | ۱۸ | ضرور | وضرور |
| ۲۶۵ | ۳ | تشهد | تشهد خواند |
| ۲۶۵ | ۱۳ | قعده | قعدهٔ اخیر |
| ~~۲۶۶~~ | ~~۱۶~~ | ~~غیر~~ | وغیر |
| ۲۶۷ | ۸ | محکم | محاکم |
| ۲۶۹ | ۷ | وجبرني | واجبرني |
| ۲۶۹ | ۱۱ | نشستی | نشستی |
| ۲۶۹ | ۱۱ | اخیرین | آخرین |
| ۲۷۴ | ۴ | نرزنان | مگرزنان |
| ۲۷۴ | ۱۱ | اهل الشاء | اهل الثناء |
| ۲۷۴ | ۱۴ | برابروستها) | برابر دوشها |
| ۳۱۱ | ۱۸ | اللذین | الذین |
| ۳۱۲ | ۵ | بنودیس | بنویس |
| ۳۲۳ | ۱ | ذالو | ذاکر |
| ۳۲۸ | ۴ | المهتدین) | المهتدین |
| ۳۳۴ | ۱۵ | افطر | افطرت |
| ۳۳۴ | ۱۷ | ودر روزه | فصل درفرایض ومفسدات صوم و در روزه |
| ۳۴۰ | ۱۲ | بقیه روز | بقیه روزی |
| ۳۴۳ | ۱۱ | ودرشت | ودرشب |
| ۳۴۸ | ۱ | آن | آنها |
| ۳۵۲ | ۸ | گوسفندر | گوسفند |
| ۳۵۹ | ۱ | بجاوه | کجاوه |
| ۳۶۰ | ۹ | حرایت | حریت |
| ۳۶۵ | ۴ | جمره وعقبه | جمرهٔ عقبه |
| ۳۶۵ | ۱۷ | ازین | این |
| ۳۷۲ | ۱۰ | سفیدگشت) | وسفیدیست |
| ۳۸۱ | ۱۸ | ذاالجلال | یاذاالجلال |
| ۳۸۲ | ۱۶ | وشرح | واشرح |
| ۳۸۶ | ۸ | وهردور | وهردورا |
| ۳۸۷ | ۱۲ | درمی | ورمی |
| ۳۸۸ | ۳ | عرفه | عرفات |
| ۳۹۶ | ۱۳ | کند | کنند |
| ۳۹۹ | ۱۵ | وورکعت | دورکعت |
| ۴۱۱ | ۱۸ | یک نیم گر | یک نیم گره |
| ۴۱۲ | ۲ | زیاد | زیاده |
| ۴۱۹ | ۱۶ | مناو | منافع |
| ۴۲۵ | ۱۶ | سایم | سایمه |
| ۴۲۸ | ۱۲ | تهری هندر) | تهری هندرد |
| ۴۳۰ | ۴ | دونقشه | نقشه |
| ۴۳۶ | ۱ | کثر | اکثر |
| ۴۳۶ | ۳ | وآن گز | وگز |
| ۴۳۸ | ۵ | محظوظ | محفوظ |